

نقش آرامنه در سوسیال دموکراسی ایران (۱۹۰۵-۱۹۱۱)

خسرو شاکری ، آرشاور چلنکریان ،
تیگران درویش و ...
به کوشش : سید محمد حسین خسروپناه



تاریخ معاصر ایران

مجموعه تاریخ معاصر ایران - ۳۶

نشر و پژوهش شیرازه



نقش ارومیه در سوسیال دموکراسی ایران (۱۹۱۱-۱۹۰۵) / خسرو شاکری...
| در دستگیران | به کوشش محمدحسین خسروپناه - تهران: نشر و پژوهش شبیرازده،
۱۳۸۲

۳۸۵ ص. - (مجموعه تاریخ معاصر ایران: ۱۳۶)

ISBN 964-7768-13-3: رزیدل ۳۰۰۰۰

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

کتابنامه به صورت زیرنویس

۱. سوسیالیسم - ایران - مخالفان و خطاندها. ۲. ارومیه - ایران - فعالیتهای
سیاسی. ۳. ایران - تاریخ - قاجاریان. ۱۹۹۳ - ۱۳۴۴ ق. الف. شاکری. خسرو. ت.
خسروپناه، محمدحسین، ۱۳۴۲ - گردآورنده. ج. عنوان.

۳۳۵/۰۰۹۵۵

11X3851 3/16 JV

۸۰-۲۹۹۲۷

کتابخانه مینی ایران



نقش ارومیه در سوسیال دموکراسی ایران (۱۹۱۱-۱۹۰۵)

خسرو شاکری، آرشادیر چندکریان، شبیرازده و...

به کوشش محمدحسین خسروپناه

مطابع: حلقه: حمید، حنفی

خروجی: مؤسسه جهان کتاب

انوشیروانی: کوثر

چاپ و صحافی: فردوس

چاپ: حلقه: نفیسی

چاپ اول: ۱۳۸۲

تعداد: ۱۱۰۰

حق چاپ و نشر محفوظ است.

تهران: صندوق پستی: ۱۱۳۸ / ۱۹۳۹۵

تلفن: ۰۹۸۳۰۲۵۶

! شابک 964-7768-13-3 978-964-7768-13-3

نقش ارامنه در سوسیال

دموکراسی ایران

(۱۹۰۵-۱۹۱۱)

خبرو شاکری، آرشاور چلنگریان،

تیگران درویش و...

به کوشش محمدحسین خسروپناه

فهرست مطالب

۷	یادداشت دبیر مجموعه
۱۱	مقدمه

بخش اول. نقش ارامنه در سوسیال دموکراسی ایران

۲۳	ارامنه ایرانی و پیدایش سوسیالیسم در ایران (۱۹۱۱ - ۱۹۰۵) خسرو شاکری ...
	حزب سوسیال دموکرات هنجاکیسست و جنبش انقلابی در
۶۵	ایران (۱۹۱۱ - ۱۹۰۸) آرسن گوايدر

بخش دوم. اسناد و مقاله‌ها

۷۷	فصل اول. اسناد و مذاکره گروه سوسیال دموکرات تبریز
۷۵	۱. نامه‌ها
۷۷	نامه ژوزف کاراخانیان به گئورگی. و. پلخانف (سپتامبر ۱۹۰۵)
۸۰	نامه آرشاور چلنگریان به کارل کائوتسکی (جولای ۱۹۰۸)
۸۴	پاسخ کارل کائوتسکی به آرشاور چلنگریان (اوت ۱۹۰۸)
۸۸	نامه آرشاور چلنگریان به کارل کائوتسکی (اوت ۱۹۰۸)
۸۹	نامه واسو. آ. خاچاطوریان به گئورگی. و. پلخانف (نوامبر ۱۹۰۸)

- ۹۸ گروه موسیال دموکرات تبریز (اکتبر ۱۹۰۸) ۹۸
- ۱۰۳ نامه ارشادیر چنگریان به گنورگی و آنتینویچ پنخائف (دسامبر ۱۹۰۸) ۱۰۳
- ۱۰۶ نامه نیکران درویش (ترهاکوپیان) به گنورگی. و. پنخائف (دسامبر ۱۹۰۸) ۱۰۶
- ۱۱۴ نامه ارشادیر چنگریان به کارل کائوتسکی (ژوئن ۱۹۱۰) ۱۱۴
- ۱۱۵ نامه ارشادیر چنگریان به کارل کائوتسکی (اکتبر ۱۹۱۱) ۱۱۵
- ۱۱۷ ۲ مقاله‌هایی از موسیال دموکرات‌های ارمنی تبریز ۱۱۷
- ۱۱۷ ریشه‌های اقتصادی و اجتماعی انقلاب ایران... ارشادیر چنگریان ۱۱۷
- ۱۴۳ دترگونی در ایران... آرداشس شهبازیان ۱۴۳
- ۱۵۳ انقلاب ایران... نیکران درویش ۱۵۳
- ۱۶۷ ایران پس از انقلاب... ارشادیر چنگریان ۱۶۷
- ۱۷۹ ماجراجویی شاه پیشین... ارشادیر چنگریان ۱۷۹
- ۱۹۱ اولتیماتوم روسیه و پیامدهای آن برای ایران... به فتح یک ایرانی ۱۹۱
-
- ۲۰۳ فصل دوم، مقاله‌هایی از تیگران ترهاکوپیان (ت. درویش) ۲۰۳
- ۲۰۳ مسائل امروزه: ترور ۲۰۳
- ۲۴۴ اتحاد و تمرکز قوای جامعه ملت (کمیته نجات ملت) ۲۴۴
- ۲۸۴ پیوست شماره ۱: بیان‌نامه فوفه دموکرات ایران ۲۸۴
- ۲۸۹ پیوست شماره ۲: راجع به تشکیل کمیته نجات منی ۲۸۹
- ۲۹۵ پیوست شماره ۳: کمیته نجات منی ۲۹۵
- ۳۰۰ مسئله مستشاران خارجی ۳۰۰
- ۳۱۸ از تاریخ مائید ایران ۳۱۸
- ۳۴۷ ملاقات پوتسدام و سیاست بین‌الملل ۳۴۷
- ۳۶۸ «اتحاد مندمس» بر ضد دموکراسی ایران ۳۶۸

یادداشت دبیر مجموعه

اگرچه از طرح و بحث اندیشه‌های جدید سیاسی و اجتماعی در ایران معاصر مدت زمان نسبتاً چشمگیری می‌گذرد، ولی هنوز هم به هنگام مراجعه به مراحل نخست این طرح و بحث، سرزندگی و مسئولیت نهفته در این سعی و تلاش محسوس است. نقش آرامنه در سوسیال دموکراسی ایران که بخشی از تکاپوی روشنفکران ارمنی را در طرح اندیشه‌های سوسیالیستی و تطبیق آن با وضعیت ایران را در سال‌های مقارن با انقلاب مشروطه دربر می‌گیرد خود به روشنی گواهی است بر این مدعا.

آنچه را که امروزه از تاریخ جنبش‌های کارگری و سوسیال دموکراتیک ایران می‌دانیم، بیش از هر چیز مدیون خسرو شاکری است که بیش از سی سال است که در این زمینه فعالیت می‌کند و رکن اصلی این مجموعه نیز بر پژوهش‌های وی استوار است؛ گذشته از مقاله اصلی این کتاب - «آرامنه ایرانی و پیدایش سوسیالیسم در ایران» - که به قلم اوست، بخش مهمی از دیگر مقالات و اسناد این مجموعه به همت وی در دسترس قرار گرفته است.

در ادامه، آقای محمد حسین خسروپناه، علاوه بر فراهم آوردن موجبات نشر این مقالات و اسناد، مجموعه‌ای از نوشته‌های تیگران ترهاکوپیان را که در اصل در روزنامه ایران نو منتشر شده بود را نیز ضمیمه این بررسی کرده‌اند.

بخشی از این مجموعه می‌بایست به سوسیال دموکرات‌های گیلان و در رأس آن به فعالیت‌های سیاسی گریگور بقیکیان اختصاص یابد ولی در جریان تدارک امر، چون حیطه کار گسترده‌تر نمود و امکان بررسی‌های جامع‌تری را نشان داد، تصمیم گرفته شد که مجموعه جداگانه‌ای به این موضوع اختصاص داده شود.

امید است که با سامان یافتن این مجموعه و همچنین به ثمر نشستن بررسی مشابهی که در حال حاضر آقای رحیم رئیس‌نیا در مورد فعالیت‌های سیاسی و مطبوعاتی محمدامین رسول‌زاده در این دوره از تاریخ مشروطیت در دست دارند، از این تبادل فکری گسترده که «نقش ارمنه در سوسیال دموکراسی ایران» فقط بخشی از آن را تشکیل می‌دهد، تصویر روشنتری به دست آورد.

البته همان‌گونه که در این مجموعه نیز ملاحظه می‌شود این تبادل و تعامل با دشواری‌های فراوانی روبرو شد. بخشی از این دشواری‌ها کاملاً آشکار بود و چنان که در فصل دوم بخش اول این بررسی ملاحظه می‌شود سوسیال دموکرات‌های ارمنی در خلال تلاش‌های خود برای تطبیق آموزه‌های سوسیالیستی با شرایط خاص ایران و در مقام چاره‌جویی، پاره‌ای از آن‌ها را با سران شناخته شده سوسیال دموکراسی آلمان و روسیه در میان نهادند. مع‌هذا این دشواری‌ها جنبه دیگری هم داشت که در این میان شناسایی نشد و در نتیجه چندان هم مورد بحث فرار نگرفت؛ یکی از مهمترین این دشواری‌ها، آشنایی محدود سوسیال دموکرات‌های مزبور با جامعه ایران و عواملش آن بود؛ موضوعی که بیش از هر چیز خود را در آن بخش از نوشته‌های آنان نشان می‌دهد که در جراید سوسیالیستی اروپایی منتشر شدند که در ادامه این یادداشت به نمونه‌هایی از آن‌ها اشاره خواهد شد.

در آن بخش از مقالات آن‌ها که در جراید ایران منتشر شده است مانند مقالات تیگران در بخش پایانی این مجموعه، از آنجایی که این مقالات پیش از نشر به لحاظ رفقای مسلمان نیز می‌رسید، از کاستی‌های کمتری برخوردار بودند ولی مقالاتی که مستقیماً در نشریات اروپایی منتشر شد، چنین نبود؛ در این گونه نوشته‌ها گذشته از اشتباهات تاریخی مانند اختلاط دوره فتحعلی شاه و ناصرالدین شاه (ص ۱۲۳)، بابتی بودن ضارب ناصرالدین شاه (ص ۱۵۴) و تعبیر ماجرای بابیه به عنوان یک حرکت مرفعی (صص ۱۵۳-۱۵۲)، تاریخ غیر دقیق نصویب قانون اساسی (ص ۱۴۵) اقدام محمدعلی شاه در تدوین یک قانون اساسی خاص خود (ص ۱۴۷) یا تدوین یک قانون اساسی جدید بعد از فتح تهران (ص ۱۴۱) که به نادرستی پاره‌ای از آن‌ها در حواشی مقالات نیز اشاره

شده، از عارضه کلی تری نیز می توان نشان جست که به نوعی سنگینی کردن برداشت های رایج در آموزه ها سوسیالیسم اروپایی بر وضعیت و واقعیت های نه چندان اروپایی کشورهایی چون ایران شباهت دارد. ارائه تصویری از روحانیت به مثابه یک پدیده یکدست و منسجم که شاید بیشتر در مورد دوره ای از تاریخ کلیسای مسیحی در غرب مصداق داشته است تا روحانیت ایران در عصر مشروطه و به دنبال آن طرح مسائلی چون بزرگ مالک بودن اکثر روحانیون مسلمان و این که پیوسته بر ضد مشروطه فعالیت داشتند (ص ۱۳۲، ۱۳۷-۱۳۸، ۱۴۴ و ۱۵۹)؛ مباحث مطرح شده در باب «لومین پرولتاریا» در توضیح عملکرد گروه های مجاهد که به ویژه در توجیه نقش گروهی از سوسیال دموکرات ها در واقعه پارک اتابک، کاربرد یافته است (صص ۱۶۸-۱۷۰) از جمله نشانه های چشمگیر این عارضه کلی تر هستند.

به هر حال همان گونه که در آغاز این یادداشت نیز خاطر نشان گشت این مجموعه به شناسایی مراحل نخست شکل گیری نوع خاصی از اندیشه سیاسی و اجتماعی در ایران معاصر اختصاص دارد که به رغم تغییرات و دگرگونی های اساسی در این ادوار و همچنین افت و خیزهایی که نکات منفی و مثبت نهفته در این مجموعه نیز خود مبین آنهاست، هنوز هم به عنوان یک مکتب سیاسی و اجتماعی جدی، تاب و توان خود را حفظ کرده است.

کاوه بیات

مقدمه

پیشینه آشنایی ایرانیان با اندیشه‌های سوسیال دموکراتیک و تشکیل احزاب سیاسی در ایران به دوران سلطنت قاجارها بازمی‌گردد. بر اساس اسناد و مدارک موجود، برای نخستین بار، در دوره سلطنت ناصرالدین‌شاه از اندیشه‌های سوسیالیستی و فعالیت سوسیالیست‌های اروپا گفت‌وگو شد؛ در ۲۶ ربیع‌الاول ۱۲۹۷ ه. ق / ۸ مارس ۱۸۸۰ م روزنامه ایران با تجدید چاپ مقاله‌ای از روزنامه برون‌مرزی اختر، گزارش مغشوش و پراکنده‌ای درباره سوسیالیسم و سوسیالیست‌ها در اختیار خوانندگان کم‌شمار خود قرار داد.

در این مقاله درباره آمال و هدف‌های سوسیالیست‌ها نوشته شده است: «اصل مقصود این گروه آن است که فقرا و عمله را در کل اموال مردم مشترک سازند و از این راه معیشت و سعادت حال فقرا و رنجبران را خاطر جمعی بدهند... حتی بعضی مُصَنِّفین این عقیده جایز دانسته‌اند که جمیع اموال اغنیا باید بالسویه در میان فقرا تقسیم شود و در میان همه مردم اشتراک عمومی حاصل گردد» و اینکه «مقصودشان به‌طور خلاصه این است که می‌گویند روی زمین به‌منزله یک خانه است و اهل آن اهل یک خانه و اولاد یک پدر و مادر و همه برادروار زندگی کنیم؛ همه به عزت و افتخار و وسعت روزی و کمی زحمت عمر بگذرانیم. دیگر نه پادشاه خودرأی را لازم داریم و نه حکومت‌های مستبد را. این قدر هم که

قشون و اسباب جنگ که دولت‌ها برای خراب کردن خانه‌های یکدیگر و کشتن ابنای جنس ما ترتیب می‌دهند و روز به روز اسباب آدم‌کشی را ترقی داده و بی جهت و سبب، کرور کرور بنی آدم را بی هیچ گناهی فدای خیالات و هواهای نفسانی خودشان می‌کنند و مبالغی پول در این راه‌ها صرف می‌شود، هیچ‌یک از این‌ها لازم نیست.»^۱ نویسنده مقاله ضمن اشاره به کمون پاریس و اینکه «گروه بسیاری خاصه از طبقه پائین اهالی» اروپا به سوسیالیست‌ها پیوسته‌اند، تصریح می‌کند که تحقق هدف‌ها و آمال سوسیالیست‌ها «در کمال اشکال بل از قبیل محالات است.» رهبران آنان نیز به این امر پی برده‌اند و «خودشان هم وامانده‌اند که این چه غلطی بود که ما کردیم...»^۲

این مقاله و آثار مشابه آن، نقش و تأثیری در توضیح و ترویج دیدگاه‌ها و اندیشه‌های سوسیالیستی در ایران نداشت و فقط می‌توانست به اطلاع ایرانیان برساند که چنین اندیشه‌ای در اروپا پدید آمده است. در اصل، تبلیغ و ترویج اندیشه‌های سوسیالیستی در ایران دو منشاء متفاوت دارد: ۱. به وسیله ایرانیان مهاجری که در جست‌وجوی کار و زندگی بهتر به قفقاز مهاجرت کردند و تحت تأثیر سوسیالیسم متمرکزی قفقازی قرار گرفتند^۳ و همچنین محصلان ایرانی که در روسیه و اروپا تحصیل می‌کردند اندیشه و عمل سوسیالیسم متمرکزی به ایران راه یافت. ۲. از طریق دو حزب ارمنی هنجاکیان و داشناکسیون که در دهه ۱۸۹۰ م شعبه‌هایی در مناطق ارمنی نشین ایران به ویژه تبریز، رشت، انزلی، تهران و... ایجاد کردند.

ایرانیان مهاجر به قفقاز هم‌زمان با انقلاب مشروطه، فرقه اجتماعیون

۱. روزنامه ایران، شماره ۴۱۲، ۲۶ ربیع‌الاول ۱۲۹۷، ص ۴.

۲. همان جا.

۳. برای اطلاع بیشتر نتگرید بد: محمدحسین خسروینا، «کارنامه و روزگار ایرانیان مهاجر در قفقاز ۱۹۰۰-۱۹۲۰»، نگاه نو، شماره ۴۳، زمستان ۱۳۷۸.

عامیون ایران را در سال ۱۳۲۴ ه. ق. / ۱۹۰۶ م در باکو تشکیل دادند و تا سال ۱۹۱۱ در ایران و قفقاز فعالیت کردند. اما پیش از این فرقه، تشکل‌های سوسیال دموکراتیک ارمنی در ایران تشکیل شده بودند و فعالیت می‌کردند. زارع مارکاریان با استفاده از آرشبو دیرمیخی تاریتین‌ها در وین، مدعی است که در ۵ ژانویه ۱۸۹۱ چند نفر از روشنفکران ارمنی نخستین تشکل مارکسیستی ایران را در تبریز ایجاد کردند.^۱ از آنان و همچنین فعالیت‌هایشان اطلاعی نداریم. احتمالاً ایشان از ارامنه‌ای بودند که طی دو دهه پایانی سده نوزدهم به خاطر ظلم و ستم ترکان عثمانی به ایران پناه آوردند و در شهرها و روستاهای آذربایجان و گیلان پراکنده شدند. روشنفکران و فعالین سیاسی آن‌ها تشکل‌هایی در شهرهای تبریز، خوی و سلماس ایجاد کردند و آن‌ها برای مبارزه با دولت عثمانی «انبارهای مهمات» تدارک دیدند و در جهت دستیابی به آزادی ارمنستان غربی فعالیت می‌کردند. دولت ایران فعالیت‌ها و عبور آنان از مرزهای دو کشور برای مبارزه با دولت عثمانی را نادیده می‌گرفت و حتی «به روزهای کشتار ارمنیان در ترکیه، ایرانیان جانب ارمنیان را می‌گرفتند»^۲ از این رو، به نوشته لوتیس نعلبندیان، ایران در سده نوزدهم «کمیة انقلابیون» ارمنی محسوب می‌شد.^۳ روزنامه دروشاک در توضیح این امر نوشت: «آنگاه که روس‌ها "ما را به دست جلادان ترک سپردند"، آنگاه که انگلیس‌ها "ما را به دم توپخانه عثمانی رها کردند"، در این میان "تنها ایرانیان" بودند که به داد ارامنه رسیدند و "آن بیچاره‌ها" را پناه و نجات دادند»^۴.

۱. به نقل از: حمید احمدی، «تجربه نازدهای در تاریخ شفاهی سه نسل مبارزین جنبش چپ»، نقطه، شماره ۷، بهار ۱۳۷۶، ص ۱۹.

۲. همما ناطق، «پس‌آمدهای سیاسی و اقتصادی تنظیمات عثمانی»، بخارا، شماره ۵، فروردین-اردیبهشت ۱۳۷۸، ص ۲۸۱.

۳. به نقل از: همان، ص ۲۸۲.

۴. همان‌جا.

از این شرایط و آزادی عمل، احزاب ارمنی داشناک و هنجاک بهره گرفتند و در ایران فعالیت‌های خود را گسترش دادند. ناگفته نماند که تا دورهٔ اسنیداد صفیر، فعالیت این احزاب محدود به جامعهٔ ایرانیان ارمنی بود و ایرانیان غیرارمنی را دربر نمی‌گرفت. با این حال این احزاب از یاری و مساعدت به سوسیال دموکرات‌های روسی کوتاهی نمی‌کردند؛ چنان‌که از سال ۱۹۰۱ به بعد، انتقال بخشی از نشریات حزب سوسیال دموکراسی کارگری روسیه از طریق ایران را برعهده گرفتند. توضیح آنکه رهبران حزب سوسیال دموکراسی کارگری روسیه که در اروپای غربی به سر می‌بردند به انحاء مختلف تلاش می‌کردند که روزنامه‌ها و جزوه‌های حزبی را از طریق کشورهای هم‌جوار و از جمله ایران به روسیه برسانند. خط سیر انتقال این نشریات از مسیر ایران چنین بود: مونیخ، برلن، وین، تبریز و باکو. اولین تلاش‌های سوسیال دموکرات‌های روس موفقیت‌آمیز نبود و بسته‌های پستی به تبریز نرسید. گالپیرین، مسئول حزبی مستقر در باکو، در نامهٔ مورخ ژوئن ۱۹۰۱ به هیئت تحریریهٔ ایسکرا در این باره نوشت: «اولین کوشش‌های حمل و نقل از راه ایران را باید یک عدم موفقیت دانست. علت این است که این کار را یک [نفر] ارمنی که در ایران هیچ رابطه‌ای نداشت با سهل‌انگاری به عهده گرفته بود.»^۱ گالپیرین به منظور انتقال نشریات حزبی از طریق ایران با احزاب ارمنی مذاکره کرد و در نهایت به یارانش در اروپا خبر داد که: «یک سازمان ارمنی که کمیته‌ای در ایران و افرادی در مرز ایران و روس دارد به من قول کمک داده‌اند.»^۲ این همکاری دست کم تا سال ۱۹۱۱ ادامه یافت و نشریات سوسیال دموکرات‌های روس (منشویک و بلشویک) از طریق ایران به باکو ارسال

۱ به نقل از: شاپور زراسانی، نهضت میرزا کوچک‌خان جنگلی، تهران: جایخوش، ۱۳۶۳.

می‌سد. احتمالاً این همکاری بیشتر با جناح منشویک سوسیال دموکرات‌های روس بوده است؛ چنان‌که سرگوارجونیکیدزه، که در دوره اسپداد صغیر مدتی در رشت به سر می‌برد و در مبارزه مشروطه‌خواهان ایران مشارکت داشت، در نامهٔ ۴ ژوئن ۱۹۱۰ به لنین خبر داد که، روزنامهٔ نکولوس سوسیال دموکرات، ارگان منشویک‌ها، را ارامنهٔ انزلی به او می‌دهند، در این نامه او از لنین خواست تا نشریات بلشویکی را برایش بفرستند.^۱

در دههٔ ۱۸۹۰ علاوه بر احزاب داشناک و هنگچاک، تشکلی از انارشئیست‌های ارمنی نیز در شهر رشت ایجاد شد. بر اساس اسناد آرشیو انستیتوی بین‌المللی تاریخ اجتماعی آمستردام، دکتر الکساندر اتابگیان (۱۸۶۸-۱۹۲۰) از سازمان‌دهندگان و فعالان این تشکل بود. اتابگیان در شوشی به دنیا آمد و در شهرهای ژنو و لیون تحصیل کرد و در «آموزشکدهٔ نظامی بهداشت» در لیون طبابت آموخت. او از سال ۱۸۹۰ در ژنو به جنبش آنارشئیسم پیوست و در سال ۱۸۹۴ مجلهٔ هاماینک^۲ را در لیون منتشر کرد که پنج شماره از آن انتشار یافت.^۳ هاماینک نخستین مجلهٔ آنارشئیستی ارمنی بود و دکتر اتابگیان آن را به مناطق مختلف ارمنی‌نشین و از جمله به ایران (مشخصاً رشت و انزلی) می‌فرستاد.^۴ اتابگیان آثار کروبتکین را به ارمنی و روسی ترجمه و در جنوا منتشر کرد^۵ و احتمالاً این آثار را به ایران نیز فرستاده است. اتابگیان پس از خاتمهٔ تحصیل به ایران آمد و از سال ۱۸۹۶ تا ۱۹۱۷ در محلهٔ سبزه‌میدان رشت ساکن شد. او

۱. به نقل از: عبدالحسین آگاهی، «دوران اولیهٔ نفوذ اندیشه‌های مارکسیستی در ایران»، دین، شمارهٔ ۴، زمستان ۱۳۴۱، ص ۴۷.

2. Hamdenk

3. Ativonder Florst, Eilly Koen (editors), *Guide to the International Archives and at the IISH*, Amsterdam. International Institute of Social History Amsterdam. 1989, p. 11.

4. *Ibid.*

5. *Ibid.*

درمانگاهی دایر نمود که آوازه شهرت آن به تهران نیز رسید.^۱ در آن زمان ۳۸۱ نفر ارمنی در شهر رشت زندگی می‌کردند و اتابگیان با تشکیل محفلی از روشنفکران ارمنی ساکن رشت به تبلیغ و ترویج دیدگاه‌های خود پرداخت. از فعالیت‌های این تشکل آنارشستی در شهر رشت اطلاعی نداریم اما برخی از نامه‌نگاری‌های اتابگیان با رهبران آنارشست اروپایی (مانند ماکس تالو، پیتر کرویتکین، پ. استخائف و...) را در اختیار داریم که گواه فعالیت تشکل آنارشستی اتابگیان در جامعه ارمنی شهر رشت است.^۲ به نظر می‌رسد که فعالیت‌های اتابگیان و محفل آنارشستی او عمدتاً به مبارزه ارمنه در ترکیه و روسیه معطوف بوده است و این محفل فعالیتی علیه حکومت مظفرالدین‌شاه نداشته است. تنها موردی که از فعالیت‌های اتابگیان و یارانش یافته‌ایم مربوط به میتینگ بسیاری در شهر رشت است که بعد از ظهر روز ۱۱ شوال ۱۳۲۷ ه.ق / ۲۶ اکتبر ۱۹۰۹ م در اعتراض به تیرباران «مسیو فرر» رهبر آنارشست‌های اسپانیا توسط دولت آن کشور برپا کردند. در این میتینگ «جمعیت کثیری از اهالی به هیئت اجتماع با موزیک و بیرق در کوچه‌ها گردیده و به یادگار آن پیشوای فرقه اجتماعيون، نغمه مارسيز می‌زدند و می‌خواندند.»^۳ احتمال دارد که حضور سوسیالیست‌های انقلابی (S.R) روسیه در مبارزات مشروطه‌خواهان علیه استبداد محمدعلی‌شاه به فعالیت‌ها و دعوت اتابگیان و یارانش مرتبط باشد و همچنین احتمال دارد که «جمعیت اتفاق و ترقی» که بر اساس الگوهای سوسیالیست‌های انقلابی روسیه (S.R) سازماندهی شده بود، از نتایج فعالیت اتابگیان و یارانش در مبارزات دوره

۱. علی فروچی، فرامرز طائسی، اوینان گیلان، رشت. نشر گیلکان، برنا، ص ۲۶۱.

۲. در این‌جا لازم می‌دانم از آقای حمید احمدی که فتوکی اسناد الکساندر اتابگیان را در اختیارم نهادند، تشکر نمایم. این اسناد در انستیتی بین‌المللی تاریخ اجتماعی آمستردام نگهداری می‌شود.

۳. روزنامه ایران نو، شماره ۵، ۱۳ شوال ۱۳۲۷.

استبداد صغیر و حضور سوسیالیست‌های انقلابی در شهر رشت باشد. در پی انقلاب مشروطیت و تحول نظام سیاسی کشور از استبداد مطلقه به نظام پارلمانی، محافل و احزاب ارمنی و غیرارمنی ایران فعالیت‌های خود را گسترش دادند و هریک به سهم خویش در پیش‌برد ارمان‌های مشروطیت کوشیدند. از جمله محافل و تشکلهای سوسیال دموکراتیک که در دوره انقلاب مشروطه و به‌ویژه از استبداد صغیر به بعد پدید آمدند و یا فعالیت خود را سازماندهی کرده و گسترش دادند می‌توان به گروه سوسیال دموکرات ارامنه تبریز و گروه سوسیال دموکرات گیلان اشاره کرد که در تداوم فعالیت خویش، علاوه بر تأثیرگذاری بر صحنه سیاسی کشور، در رشد و گسترش اندیشه سوسیال دموکراتیک در ایران نیز نقشی اساسی داشتند.

مجموعه حاضر به بررسی و تشریح فعالیت سوسیال دموکرات‌های ارمنی در تبریز و گیلان و همچنین نقش آنان در تشکیل حزب دموکرات ایران و تداوم فعالیت آن اختصاص دارد. در فصل اول مقاله «ارامنه ایرانی و پیدایش سوسیالیسم در ایران (۱۹۱۱-۱۹۰۵)» نوشته خسرو شاکری^۱ به چگونگی شکل‌گیری گروه سوسیال دموکرات تبریز می‌پردازد، و نامه‌نگاری‌ها و روابط آنان را با رهبران سوسیال دموکراسی اروپا مانند کارل کائوتسکی و گئورگی پلخانف بررسی می‌کند. این فصل همچنین به مسائل داخلی گروه و تحلیل و ارزیابی آنان از شرایط اجتماعی و سیاسی ایران و نیز موضوعاتی مانند نقش جناحی از گروه سوسیال دموکرات تبریز در تشکیل و تداوم فعالیت حزب دموکرات ایران می‌پردازد. علاوه بر این، فعالیت گروه سوسیال دموکرات گیلان را مورد بررسی قرار می‌دهد.

1. Kusrue Chaqueri. (Editor). *The Armenians of Iran*, Harvard University Press. 1998, pp. 77-118.

مقاله بعدی، «حزب سوسیال دموکرات هنجاکیت و جنبش انقلابی در ایران» نوشته آرسن گوایدرا، به بررسی نقش حزب هنجاکیت در مبارزه مشروطه خواهان علیه استبداد محمدعلی شاه، تشکیل گروه سوسیال دموکرات گیلان و... اختصاص دارد. این دو مقاله در پیوند با یکدیگر تصویر مشخص و نسبتاً همه جانبه‌ای از عملکرد ارامنه ایران در گسترش اندیشه سوسیال دموکراتیک و فعالیت حزبی در ایران را ارائه می‌کنند.

در فصل دوم نامه‌های گروه سوسیال دموکرات تبریز به کارل کائوتسکی و گئورگی پلخانف بین سال‌های ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۱ و همچنین صورت جلسه مجمع عمومی گروه (در سال ۱۹۰۸)^۱ ارائه شده است. علاوه بر این، مقاله‌هایی از آرشاور چلنگریان (از جناح اکثریت گروه سوسیال دموکرات تبریز)، تیگران ترهاکویان (از جناح اقلیت آن گروه)، آرداشس شهبازیان و... که در مجله‌های تئوریک، نوزیت و ماهنامه سوسیالیستی در سال‌های ۱۹۰۹ تا ۱۹۱۲ به چاپ رسیده است^۲، ارائه می‌شود. این مقاله‌ها به بررسی و تحلیل علل انقلاب مشروطه و تحولات سیاسی پس از آن اختصاص دارد و از جمله نخستین ارزیابی‌های سوسیال دموکراتیک از انقلاب مشروطه ایران است. علاوه بر این سطح دانش و آگاهی آنان از مباحث سوسیال دموکراتیک و پیوند آنان با سوسیال دموکرات‌های اروپایی، و نه رومی را آشکار می‌کند.

در فصل دوم، مقاله‌هایی از تیگران ترهاکویان (ت. درویش)، از نظریه پردازان گروه سوسیال دموکرات تبریز و حزب دموکرات ایران، ارائه می‌شود. هر یک از این مقاله‌ها، که در روزنامه ایران نو منتشر شده‌اند،

1. *Ibid.*, pp. 302-310.

2. *Ibid.*, pp. 311-347.

۳. ترجمه فارسی این مقاله‌ها از منبع زیر نقل می‌شود:

اسد ناریخی جنبش کارگری. سوسیال دموکراسی دکنوینی ایران، ج ۱۹. به همت خسرو شاکری و پرویز دستمالچی. انتشارات پادشهر و مزدک [خارج از کشور]، بی‌نا.

گویای مرحله‌ای از تحولات و رخداد‌های سیاسی و اجتماعی جامعه ایران در دوره دوم مجلس شورای ملی و پاسخ سوسیال دموکراتیک به آن است.

در پایان لازم می‌دانم از همه دوستانی که مرا در گردآوری این مجموعه یاری کردند، تشکر و قدردانی کنم. از جمیله خسروپناه برای ترجمه مقاله‌ها و اسناد، از مرتضی زریخت، حمید احمدی و اصغر (علی) شیرازی که فتوکپی مقاله‌های چنگریان و هاگوپیان در نوزیت را در اختیارم نهادند، از خانم فروغ‌الزمان نوری که دسترسی به روزنامه ایران را امکان‌پذیر کردند، سپاسگزاری می‌کنم.

محمدحسین خسروپناه

دی‌ماه ۱۳۷۹

بخش اول

نقش ارامنه در سوسیال دموکراسی ایران

ارامنه ایرانی و پیدایش سوسیالیسم در ایران (۱۹۱۱-۱۹۰۵)^۱

خسرو شاکری
ترجمه جمیله خسروپناه

مقدمه

در این مقاله، من مشارکت فکری ارامنه ایرانی در بسط عقاید و نهادهای سیاسی مدرن در ایران^۲ را مورد بررسی قرار می‌دهم و به برجسته کردن یاد و آثار چند نفر از اندیشمندانی می‌پردازم که سهم مؤثری در فرهنگ سیاسی [مدرن] ایران داشته اما نادیده گرفته شده‌اند. قبل از این کار، ارائه پاره‌ای تذکرات و توضیحات مقدماتی الزامی است.

یکی از نتایج روابط تجاری بین‌المللی ایران در اواخر قرن نوزدهم میلادی فروریختن تدریجی ساختار اقتصادی کهن و مهاجرت روستائیان

1. Cosroe Chaqueri, *Armenian-Iranians and the Birth of Iranian Socialism (1905 to 1911)*.

۲ برای بررسی نقش فاطمانه نظامی و تشکیلاتی ارامنه در تثبیت حکومت مشروطه در ایران بگردید به:

[Cosroe Chaqueri], «The Role and Impact of Armenian Intellectuals in Iranian Politics», *Armenian Review*, 41/2, 41/4, 1988; Idem, «Social Democracy in the Iranian Constitutional Revolution», Chap. 6.

و پیشه‌وران بود. ده‌ها هزار پیشه‌ور و دهقان تهری دست ناگزیر به ترک زندگی و کار آباء و اجدادیشان شدند و در جست‌وجوی یافتن ممر درآمدی برای گذران زندگی به سرزمین‌های بیگانه مهاجرت کردند. در میان آنان، گروهی از ارمنه ایرانی مناطق غربی آذربایجان نیز بودند که به قفقاز و به‌ویژه به ارمنستان مهاجرت کردند.^۱

ظهور سازمان‌های انقلابی ارمنه

کسانی که به قفقاز مهاجرت کردند به‌ناگزیر با زندگی سیاسی‌ای که در مراکز صنعتی مدرن شکل می‌گرفت، ارتباط برقرار کردند. مهاجران

۱. اطلاعات ما درباره ترکیب فرمی این مهاجرت خیلی ناقص است. سلطانزاده به مهاجرت نوده‌های مستضعف مردم به هندوستان، امریکا و قفقاز اشاره می‌کند. این فرض چندان هم مبتنی بر حدس و گمان نیست زیرا هشت میلیون مهاجر امریکایی در میان ارمنه ایرانی آذربایجان غربی فعالیت می‌کردند و آن‌ها کسانی بودند که به همین منظور از امریکا آمده بودند تا نه در میان ایرانیان مسلمان بلکه در میان روستائیان و صنعتگران ارمنی فعالیت کنند. همچنین این نظر قابل اعتماد است که مهاجرت از ایران به مناطق ارمنی زبان قفقاز برای ارمنه ایرانی نسبت به دیگران از جاذبه بیشتری برخوردار بود.
برای گزارش سلطانزاده بنگرید به:

Bulletin Communiste (Paris), no. 3, July 1921; Moscou, no. 27, July 1921; C. Chaqueri, ed., *Historical Documents: the Workers, Social-Democratic and Communist Movement in Iran* (henceforth *Historical Documents*) IV, Paris, 1986, p. 86.

برای آگاهی از مهاجرت ایرانیان در این دوره ر.ک.

N. K. Belova, «ob otkhodnichestve iz servera zap adnovo Irana V kontse XIX-Nachale XX veka», *voprosy Istorii*, no. 10, 1956, pp. 112–21 (truncated french translation in C. Chaqueri, *La Social-Democratie en Iran* (henceforth, *S-D Iran*), Florence, 1978, pp. 53–62.

برای آگاهی بیشتر در این زمینه - اگرچه مهاجرت ارمنی‌های ایرانی را به ایالات متحد شامل نمی‌شود - بنگرید به

Chaqueri «Social-Democracy», Chap 3. G. Hagopian, «The Immigration of Armenians to the United States», *Armenian Review*, 41/2, pp. 67–76.

به طور فزاینده‌ای دارای آگاهی سیاسی شدند و به عضویت سازمان‌های سیاسی-ملی درآمدند.

درحالی‌که در اوت ۱۸۸۷، فرزندان ارمانه ثروتمند اروپا سازمان انقلابی «هنچاک» را در ژنو تأسیس کردند،^۱ گروه دیگری از ارمانه در [سال] ۱۸۹۰، «فدراسیون انقلابی ارمانه» موسوم به «اشناکتیون» (به اختصار داشناک) را در تفلیس پدید آوردند.^۲ به نظر می‌رسد درحالی‌که حزب «هنچاک» اساساً فعالیت‌های خود را از غرب ترتیب می‌داد، داشناک‌ها خیلی زود تصمیم گرفتند که مراکز فعالیت‌های خود را در ایران دایر کنند و کارهای خود در ترکیه را از آن‌جا سامان دهند. در واقع این گروه داشناک در تبریز بود که در آوریل ۱۸۹۲ فراخوان اولین

^۱ برای توضیح مشروح تشکیل این سازمان، بنگرید به:

L. Nalbandian, *the Armenian Revolutionary Movement*, Berkeley, 1963. chap. 5; and Hagopourabian, «The Armenian Social Democratic Hentchakist party». In *Ararat* 3/35, May 1916: 4/37, July 1916.

به اختصار توضیح می‌دهیم که این سازمان توسط آوتیس نظریگیان و نامزد انقلابی او مریم واردانیان (مارو) تشکیل شد. «هنچاک» رسماً یک سازمان مارکسیستی بود. با این حال تحت تأثیر ناردونیک‌های روسیه نیز قرار داشت. بنیان فعالیت این سازمان بر تبلیغات، تشکیلات، تحریک و عملیات نظامی قرار داشت. هدف آنان ایجاد ارمنستان مستقل بود و به این منظور سازمان اترناسیونال ارمنی را تشکیل دادند. اگرچه در آغاز بسیاری از ارمانه را جذب کردند. ولی تأکید آنان بر سوسیالیسم به تدریج حمایت از آنان به ویژه از جانب سرمایه‌داران ارمنی در روسیه را کاهش داد. علاوه بر این مخالفت‌های داخلی نیز آنان را تضعیف کرد و به سمت اولین انشعاب در سال ۱۸۹۶ کشانید.

2. Nalbandian, *Armenian Revolutionary Movement*, Chap. 7; A.S.Safrestian, «Dashnaksuthiun: its past and present». *Ararat*, 2/18, December 1914.

داشناک توسط سه نفر ارمنی انقلابی قفقازی، کریستوفر میکائیلیان، رستم زوریان و سیمون راواریان، در هنگامی که روش‌های انقلابی «هنچاک» گسترش یافت، تشکیل شد. داشناک‌ها در ابتدا از ایجاد ارمنستان مستقل دفاع نکردند بلکه فقط برای استقلال داخلی در کشور عثمانی مبارزه می‌نمودند. آن‌ها تلقی خودشان از سوسیالیسم را مطرح می‌کردند و به عنوان هدف اولیه بر مسئله ملی تأکید می‌کردند.

کنگره فدراسیون انقلابی ارامنه را اعلام کرد.^۱ مراکز دانشگاه‌ها در خوی، سلماس و تبریز بود. ارامنه به‌عنوان معلمان، کشیشان و تجار روسیه نزاری برای موعظه و آماده‌سازی برای انقلاب به این مراکز می‌آمدند.^۲ انقلابیون ارمنی، به‌ویژه دانشگاه‌ها، در میان ایرانیان، ترک‌های جوان و اقلیت‌های بالکان در امپراطوری عثمانی فعالیت می‌کردند.

ارامنه ایرانی و انقلاب مشروطه ایران

باید یادآوری کرد که افزایش نارضایتی ایرانیان، از سویی ناشی از زندگی زبر حد قابل قبول آن‌ها در زمینه شرایط مطلوب بین‌المللی و از سوی دیگر به‌واسطه بن‌بست سیاسی ای بود که سلطنت در سال ۱۹۰۶ به آن دچار شد و سرانجام به استقرار حکومت مشروطه در ایران انجامید.^۳ مظفرالدین‌شاه بیمار فرمانی صادر کرد که اجازه تشکیل مجلس شورای ملی را می‌داد و به‌دنبال آن زمانی که در بستر مرگ بود قانون اساسی را که مجلس با شتاب آن را تصویب کرده بود، امضاء کرد. هنگامی که مظفرالدین‌شاه در ژانویه ۱۹۰۷ درگذشت، کشور ایران دستخوش تحولات انقلابی بود؛ انجمن‌های سیاسی در سراسر کشور و به‌ویژه در پایتخت و شهرهای

۱ این کنگره در همان سالی که برنامه حزب پذیرفته شد در تفلیس برگزار گردید.

Nalbandian, *Armenian Revolutionary Movement*, pp. 166-69.

دانشکده‌ها از لزوم استفاده از شیوه مبارزه چریکی و اینکه شیوه مبارزاتی درستی است، گفت‌وگو کردند.

۲ در میان آنان شخصی مانند تیگران استهبانیان وجود داشت که در سال ۱۸۹۱ کارخانه اسلحه‌سازی در تبریز دایر کرد.

Nalbandian, *Armenian Revolutionary Movement*, p. 173.

۳ برای آگاهی بیشتر بنگرید به:

E. G. Browne, *The Persian Constitutional Revolution, 1905-1909*, Cambridge, 1970 (repr London, 1966).

۵. الهی که تحت تأثیر نیروهای خارجی بودند، ایجاد شده بود.^۱ به محض آنکه محمدعلی میرزا ولیعهد، به تخت سلطنت نشست و پس او و حامیان حکومت مشروطه، منازعه‌ای اساسی پدید آمد. این منازعه هنگامی حاد شد که شاه جوان با حمایت و مشورت صاحب‌منصبان تزاری بریگاد قزاق در ۲۳ ژوئن ۱۹۰۸ کودتا کرد، مجلس شورای ملی را بران کرد، گروهی از رهبران مشروطه خواه را کشت یا دستگیر نمود و برخی را اجباراً به تبعید فرستاد و به‌طور کلی حکومت بر سر و وحشت را بنا نهاد. در زمانی که به نظر می‌رسید مصیبت همهٔ کشور را فرا گرفته است، در شهر تبریز مقاومت آغاز شد و به سرعت گسترش یافت. به‌زودی تبریز در زیر فشار نیروهای مرتجع هوادار سلطنت مطلقه قرار گرفت.

اسناد و مدارک تاریخی به‌وضوح نشان می‌دهد که شکست نیروهای دولتی تنها با رسیدن کمک از سوی انقلابیون قفقاز و پیوستن آنان به نیروهای مقاومت تبریز به رهبری ستارخان امکان‌پذیر شد. در چنین شرایط دشوار و ناامیدکنندهٔ وحشت سیاسی بود که در میان سایر عوامل، انقلابیون ارمنی (اعم از ایرانی و غیر ایرانی) به‌عنوان بخشی از ائتلاف سروه‌های رزمندهٔ قفقازی نقش قاطعی ایفا کردند.^۲

در حال اسناد و مدارک ناقصی که در اختیار داریم گواه مشارکت هچاک‌ها و دانشناک‌ها و دیگر ارمنه در این مقاومت است. در اینجا لازم است در مورد اقدام آگاهانه یا ناآگاهانهٔ عده‌ای از مورخان ایرانی^۳ - به

۱ برای آگاهی بیشتر بنگرید به: همان منبع؛ دربارهٔ نقش انجمن‌ها، بنگرید به: خسرو شاکری، «پیشینهٔ جنبش انجمنین [از مشروطه تا فردای شهریور ۱۳۲۰]» کتاب جامعه‌ها، شمارهٔ ۵ زمستان ۱۳۶۲.

۲ بنگرید به:

Chaqueri. «Role and Impact»: Chaqueri «Social Democracy», Chap. 6.

۳ بنگرید به: جن. سرداری‌نیا، علی میو و جهر مرکز غیبی، تهران، ۱۳۵۹؛ ا. امیرخیزی، قیام مشروطیت و ستارخان، تهران، ۱۳۳۹.

استثنای احمد کسروی - در نادیده گرفتن یا به حداقل رساندن نقش ارامنه در اوضاع سیاسی این دوره، خاطرنشان کنم که ما تحت تأثیر روش پیروان مکتب تاریخ‌نگاری استالینیستی شوروی در ایران است که نقش ارامنه را محو می‌کنیم. البته اهمال محققان خارجی تاریخ ایران نیز به تداوم مکتوم ماندن این موضوع کمک کرده است. در ضمن غیرمنصفانه است زبانی را که رقابت‌های دانشناک‌ها و هنجاک‌ها به تشریح و توضیح نقش‌شان در وقایع این دوره رساند ناچیز بشماریم.^۱

۱. در شرایطی که آرسن گوایدر و منابع شوروی نقش دانشناک‌ها را ناچیز می‌دانستند، دانشناک‌ها بعداً در مورد نقش خودشان مبالغه کردند و به نقش دیگران اهمیتی ندادند. برای مثال بنگرید به:

Rapport present au congres socialiste international de copenhagen par le parti Armenien Dashnakzoutioun, Geneva, 1910. p. 4.

برای نظر مخالف بنگرید مقاله ت. تریا (T. Tria) نام مستعار و. مگلادزه (V. Mgladze) تحت عنوان:

«Le caucase et la revolution persane», *Revue du Monde Musulman* 8, February 1911, pp. 327-28.

برای انحصارگرایی تاریخی در این ارتباط بنگرید به: آ. گوایدر، «حزب سوسیال دموکرات هنجاک‌یست و جنبش انقلابی در ایران»، [در همین مجموعه، صص ۶۵-۷۳] او در مورد نقش هنجاک‌ها اغراق کرده است؛ برعکس، خاطرات پیرم‌خیان اشاره‌ای به مشارکت هنجاک‌ها [در مبارزات دوره استبداد صغیر] ندارد. (از انزلی تا تهران، تهران، ۱۳۵۶).

گ. س. آرتونیان [در کتاب] انقلاب ایران ۱۹۱۱-۱۹۰۵ و بلشویک‌های قفقاز، ایروان، ۱۹۵۶، فقط به نقش بلشویک‌های تشکیلات همت اشاره می‌کند و نقش دانشناک‌ها، هنجاک‌ها، منشویک‌ها، سوسیالیست‌های انقلابی (SR) و گروه سوسیال دموکرات تبریز را حذف می‌کند! به نظر می‌رسد که منابع آن دوره فاقد نگرش ایدئولوژیک هستند. علاوه بر گزارش تریا در «Le caucase» باید به مقاله‌ای از آرشاوبر چلنگریان با عنوان «انقلاب ایران» که در روزنامه ارمنی‌زبان «مشاک»، ۱۲ سپتامبر ۱۹۰۹ در قفقاز منتشر شد، اشاره کرد. همچنین نامه واسو خاجاطوریان به گشورگی بلخائف به تاریخ ۱۹ نوامبر ۱۹۰۸، منتشرشده در S-D Iran, pp. 38-43 [برای این نامه بنگرید به همین مجموعه، صص ۸۷-۹۵] س. ام. علی‌اف بر اساس خاطراتش از بلشویک ارمنی س. س. استپانیان ادعا

در نتیجه این عوامل، در وضعیت فعلی تحقیقات، از زمان دقیق به وجود آمدن اولین تشکیلات هنجاک‌ها در ایران اطلاعی نداریم هرچند که ممکن است این زمان خیلی زود بوده باشد. ترابیان، نویسنده ارمنی می‌نویسد: «فعالیت‌های حزب هنجاک در ایران از آنرو محدود ماند که «ارامنه ایرانی» جاه‌طلبی ملی و شورشی نداشتند.» او اضافه می‌کند که هنجاک‌یست‌ها «در آنجا [ایران] از موقعیت ویژه‌ای برخوردار بودند، حتی نسبت به ارامنه روسی آزادی سیاسی بیشتری داشتند.»^۱ بنابراین احتمال دارد که بعد از انشعاب دوم در شعبه‌های حزب در سال ۱۹۰۳، برخی هنجاک‌یست‌ها گروه مطالعاتی سوسیال دموکرات تبریز را تشکیل داده باشند. از نامه‌ای که در ۱۵ سپتامبر ۱۹۰۵ برای گشورگی پلخانف فرستاده شده، درمی‌یابیم که در آن زمان یک تشکل از ارامنه طرفدار سوسیال دموکراسی در شهر تبریز وجود داشته است.^۲ در هر حال مدرکی در اختیار نداریم که نشان دهد این گروه مواضع هنجاک‌یست داشته‌اند. ارشاور بر چلنگریان به مشارکت فعال گروه سوسیال دموکرات [تبریز] در جنگ‌های دوره استبداد صغیر اشاره می‌کند.^۳ مدارک دیگر به تأیید این

→

می‌کند که فئودال بلشویک‌ها به مقاومت تبریز کمک کردند. حملات او به هنجاک‌ها به عنوان «حرددیورژوا» و حزبی که در پیوستن به مقاومت تردید داشت. بی‌غرضی او را مورد تردید قرار می‌دهد.

S. M. Aliev. «K voprosu svyazyakh Bakinskogo i Tifliskogo Komitetov, RSDRP's Iranskimi Revoliutsionerami v 1903-1911 gg», *Slavnnye Stranitsy Borby i Pobedy*, Baku, 1965.

۱. «The Armenian Social-Democratic», *Ararat*, pp. 35-36.

۲ [همین مجموعه، ص ۷۷-۷۸] گروه از خردش چنین تفسیری داشت: «طرفدار سوسیال دموکراسی» که به مطامعه آثار شورویک مشغول بود.

۳ «انقلاب ایران»، مشکاک، X، ۱۲ سپتامبر ۱۹۰۹، چلنگریان نوشت: «دومین تشکیلات فعال (بعد از داشاک‌ها) گروه سوسیال دموکراتیک در جنبش تبریز بوده» این تشکیلات قدرت و

←

نظر کمک می‌کند؛ مثلاً تریا (ولاس مگلا دزه)، منشویک گرجی تأیید می‌کند که گروه تبریز که به وسیله روشنفکران ارمنی بنیان نهاده شده بود، در مقاومت تبریز مشارکت فعال داشته است.^۱ این‌ها به احتمال زیاد از اعضای حزب هنجاک نبودند اما ممکن است اعضای گروهی از منشعبین آن بوده باشند.^۲

مشارکت روشنفکران ارمنی ایرانی در گسترش عقاید و نهادهای سیاسی جدید در ایران

معمولاً چنین ادعا شده است، خصوصاً از سوی تاریخ‌نگاران ایران مدرن شوروی و شاگردان ایرانی آن‌ها، که اولین حزب سیاسی مدرن ایرانی به شیوه اروپایی، به وسیله سوسیال دموکرات‌های ایرانی‌ای تشکیل شد که توسط کمیته باکو شعبه قفقاز حزب سوسیال دموکرات روس تربیت یافته

→

آگاهی سیاسی را در جریان مبارزه انقلابی به دست آورده بود و تا زمان اوج گرفتن مقاومت [در تبریز] به عنوان نمونه‌ای از یک گروه کوچک به شیوه مخفی فعالیت کرده بود.

L. Tria. «Le caucase», p. 326.

۲. در توضیح این‌که چرا من فکر می‌کنم گروه سوسیال دموکرات تبریز، جزو هنجاک‌ها نبوده است پنج دلیل دارم: ۱. هیچ‌کدام از اعضای گروه در مقاله‌ها یا مکاتباتشان اشاره‌ای به این موضوع نکرده است. ۲. هنگامی که چلنگریان در مقاله‌اش در «مشاک» از دانشکده‌ها انتقاد می‌کند، مخالفتی با هنجاک‌ها ندارد ولی برخوردش به گونه‌ای است که از اعضای یک حزب رقیب انتظار می‌رود. ۳. آرسن گواید در خاطراتش درباره هنجاک‌های ایران هیچ‌گونه اشاره‌ای به چلنگریان یا دیگر اعضای گروه سوسیال دموکرات تبریز نکرده است. [برای این بخش از خاطرات گوایدر بنگرید به: «حزب سوسیال دموکرات هنجاک‌گیت و جنبش انقلابی در ایران» در همین مجموعه، صص ۶۵-۷۳]. ۴. نه خاجاطوریان و نه تریا (مگلا دزه) منسب به حزب هنجاک نبودند. ۵. و مهم‌تر از همه این نکته است که هدف حزب هنجاک ایجاد جمهوری ارمنستان از طریق اتحاد ارمنه ترکیه با ارمنه روسیه و برپا کردن فلسفه و حاشیه‌ای ارمنه در ایران بود. درحالی‌که مسائلی مورد توجه گروه سوسیال دموکرات تبریز واقعیت‌های زندگی و کنار در ایرانی دموکراتیک برای دستیابی به سوسیالیسم بود.

بودند. این نظر به صورت قاطعانه‌ای مطرح است که گسترش سوسیالیسم در ایران ناشی از تلاش کمیته باکو و شعبه مسلمانان آن یعنی تشکیلات همت است.^۱ این شیوه تاریخ‌نگاری در دوره کیش شخصیت استالینی شکل گرفت و تحت توجه و هدایت همکاران نزدیک قفقازی استالین قرار داشت که می‌خواستند پیدایش و تکوین سوسیالیسم دموکراسی در ایران را مخصوصاً به حساب نقش برجسته استالین بگذارند. این نظریه از چنان ریشه دار شده بود که حتی پروفورم. س. ایوانف در سال ۱۹۵۹ بعد از برخورد با یکسری اسناد در آرشیو پلخانف که با دیدگاه رسمی متفاوت بود، این شواهد جدید را به عنوان موارد کم‌اهمیت نادیده گرفت.^۲ اگرچه مدارک کشف‌شده توسط ایوانف تصویر متفاوتی به دست می‌داد، ولی استالینیست‌ها بعداً به وسیله گروه معدودی از مورخان مانند آقاییف، پلاستان، مارتیروز و خاریاتورا این مدارک را به شیوه‌ای ماهرانه با روایت رسمی هماهنگ کردند.^۳ بعدها این مدارک به وسیله نگارنده

۱ برای آگاهی از نوشته‌های مؤید این مطلب بنگرید به:

E. Bor-Ramenski. «K voprou o Roli Bolshevikov Zakavkaz'ya v Iranskoj Revoliutsii 1905-1911 Goda», *Istoričeskij Marksizm*, no. 11, 1940; Arutjunjan, *Iranskaja*; Z. Z. Abdulaev and A.M. Agahi, «Novye Fakty o Dejatel'nosti Rossijskikh Revoliucionerov v Irane v Nachale XX veka», *problemy vostokovedeniya*, no. 6, 1959; S. Alev, «Neizvesnyi Dokument ob Iranskoj sotsial-demokratičeskoj partii, (Edzhtimaiun-e Ammijun), *Narody Azii i Afriki (NAA)*, no. 2, 1965; N. K. Betova, «K voprosu o tak Nazyvajemoj Sotsial-Demokrati Českoj partii Irana», *vopros Istarii i Literatury stran zarubežnogo vostoka*, Moscow, 1960; Saclulla Shakhverdi ogy Ashim, *obrazovanie Iranskoj partii Edzhtimaiun-e-Amijun «Mudzhakkid»*, Aftoreferat, Baku, 1975.

2. M. S. Ivanov, «Novye Materialy o Sotsial-Demokratičeskoj Grupe v Tebrize v 1908 Godu», *Problemy vostokovedeniya*, no. 5, 1959, pp. 171-83.

3. S. L. Agaev, «Iranskaja Revoliutsia 1905-1911 GG», *NAA*, no. 4, 1975; A

(خسرو شاکری) در آرشیو کائوتسکی کشف شد^۱ و اخیراً به همراه برخی از مکاتبات مربوط به عصر مشروطه منتشر شده است.^۲

تصویر جدیدی که این اسناد به دست می دهند این فرضیه را اثبات می کند که در حقیقت این روشنفکران ارمنی - نه سوسیال دموکرات های قفقازی تحت سلطه بلشویک ها - بودند که اندیشه ها و نهادهای سوسیالیستی را در ایران مطرح کردند. آنچه در پی می آید کوششی است برای ارائه مدارک لازم جهت حمایت از این نظر و توضیح نظریات سوسیال دموکرات های ارمنی در ایران.

گروه سوسیال دموکرات تبریز

به نظر می رسد که در تابستان ۱۹۰۵ گروه سوسیال دموکرات تبریز فعالیت خود را، در ابتدا، به صورت یک محفل مطالعاتی آغاز کرد.^۳ بر اساس گفته

→

U. Martynov, «Novye Materialy o Sotsial-Demokraticheskom Dvizhenii v Irane v 1905-1911 Godakh», *NAA*, no. 1, 1973; I. N. Kurbutova, «Pisma Sotsial-Demokratov Iransi yaponii G. V. Pichanovu», *Vostochnyi Sbornik*, Vypusk 3, Moscow, 1972; S. M. Aliev, «K Voprosu o Svyazyakh Bankin Skogo i Tifliskogo Komitetov. RSDRP [RSDWP]s Iran Skimi Revoliutsionerami v 1903-1911 gg.», *Slovnnye Stranitsy Bor'by i pobed*, Baku, 1963; S. L. Agaev and V. N. Plastun, «Spornye Voprosy Sotsial-Demokraticheskogo Dvizheniya v Irane v 1905-1911 gg.», *Iran Istari i Sovremennost*, Moscow, 1983.

1. See S-D Iran.

۲. برج انشار (به کوشش)، اوراق تازه باب مشروطیت و نقش شیخ زاده، تهران: جاویدان، ۱۳۵۹؛ برنامه های گروه سوسیال دموکرات گیلان به وسیله نگارنده [خسرو شاکری] به دست آمده است و در اسناد تاریخی جلد ششم و نوزدهم به چاپ رسید.

۳. زوزف کاراخانیان در نامه ۵ سپتامبر ۱۹۰۵ به گشورگی بلخانف، خبر از تشکیل گروه مطالعاتی را به او داد و نظر رهبران سوسیال دموکرات روسیه را در مورد نوشته هایش جویا شد. نگاه کنید به سوسیال دموکراسی ایران، صص ۳۲-۳۳ [برای این نامه بنگرید به همین

مجموعه، صص ۷۷-۷۸]

ارشاویر چلنگریان - یکی از اعضای رهبری آن - این گروه «پس از انقلاب [۱۹۰۵] روسیه، زمانی که عقاید سوسیال دموکراسی در قفقاز گسترش یافته بود، به وجود آمد. او بعداً اضافه می‌کند که ایجاد گروه با آغاز نهضت عمومی در خود ایران مصادف بوده است،^۱ در زمانی که فعالیت انقلابی در ایران بروز یافت، به ویژه در دوره سلطنت محمدعلی شاه که قیام جدیدی در ایران رخ داد، اعضای جدیدی به گروه پیوستند؛ هم‌زمان موضوعات جدیدی مطرح شد.^۲ از نامه ۱۶ جولای ۱۹۰۸ چلنگریان به کارل کائوتسکی مشخص می‌شود که اعضای گروه، برنامه خود را تدوین کرده بودند ولی در پی کودتای ژوئن شاه علیه مجلس شورای ملی مجبور شدند در آن تجدیدنظر کنند که انجام این امر تا سپتامبر یا درحقیقت ۱۶ اکتبر ۱۹۰۸ ممکن نشد.^۳

دربارهٔ اعضاء و پیشینهٔ آنها به نظر می‌رسد که اکثریت قاطع آنها ارامنهٔ ایرانی تبار بودند.^۴ عدهٔ آنها زیاد نبود و در مرحلهٔ ابتدایی فعالیت در حدود ۲۸ نفر بودند.^۵ آنان از طبقهٔ «بورژوازی جامعه بودند و برخی از آنان در روسیه تحصیل کرده بودند، و تحت تأثیر سوسیالیسم بین‌المللی و انقلاب ۱۹۰۵ روسیه موفق شدند «عقاید بورژوازی خود را رها کنند» و یک گروه تشکیل دهند.^۶

گروه «با وجود نیروهای نماینیافته بالقوه‌اش» قبل از مشخص شدن برخی از مسائل نظری که بر سر آن اختلاف داشتند، نمی‌توانست در «سازمت تبریز شرکت کنند. درحقیقت در گروه دو گرایش وجود داشت:

1. «Persian Revolution», *Moshak*, X, 12 September 1909.

2. *Ibid.*

3. See S-D Iran, p. 19.

4. Letter by Khaehaturian to Plekhanov, S-D Iran, p. 43.

5. این نامد بنگرید به همین مجموعه، ص ۸۷-۹۵.

5. Letter by Derviche to Plekhanov and «Protocol» *Ibid.*, pp. 43, 35, respectively.

6. این نامد و صورت‌جلسه بنگرید به همین مجموعه ص ۹۶-۹۹.

6. *Ibid.*, p. 45.

یک نظر خواستار برجسته کردن وجه دموکراتیک بود و نظر دیگر به جنبه سوسیال دموکراتیک اهمیت می داد. به گفته چلنگریان، جریان طرفدار همکاری با دموکرات‌های غیرسوسیالیست با هرگونه آموزش خاص سوسیال دموکراتیک در آن زمان مخالفت می کرد. در مقابل، دیدگاه دیگر که برای شرکت فعال در جنبشی انقلابی آماده می شد، قویاً معتقد بود که باید برای یک کار آموزشی فعال در جهت شیوه‌های سوسیالیستی در میان کارگران و اعضای احتمالی جدید اقدام کرد.^۱ این امر موجب اختلاف نظر در گروه شد و نمایندگان این دو گرایش برآن شدند که نظر رهبران برجسته سوسیال دموکرات اروپا، [یعنی] کارل کائوتسکی و گئورگی پلخانف را در مورد مسائل مورد اختلاف جویا شوند.^۲

هنگامی که نشست مجمع عمومی گروه در ۱۶ اکتبر ۱۹۰۸ (در اواسط مقاومت تبریز) برگزار شد، این دو گرایش به شدت با یکدیگر مخالفت کردند و هریک استراتژی‌های مورد مناقشه را به رأی گذاشتند. به هر حال دشوار است بدانیم که آیا آن‌ها به سرعت از یکدیگر جدا شدند و هریک گروه مشخص خود را به وجود آوردند [یا نه]. تبلور این دو دیدگاه متفاوت و توسعه بعدی آن در نهایت منجر به تشکیل فرقه دموکرات [عامیون] ایران شد.^۳ آنچه در زیر می آید مربوط به دیدگاه‌هایی است که [در نشست مجمع عمومی] مورد بحث و گفت‌وگو قرار گرفت.

1. «Persian Revolution» *Mshak*, X, 12 september 1909; and S-D Iran, pp. 20-21.

2. See the Letter by A. Tchilinkirian and Tigran Derviche (Ter Hakobian) to Kautsky and Plekhanow. In S-D Iran, pp. 19-22, 26, 27, 28, 35-7, 38-43, 44-4, 50-52.

[برای این نام‌ها بنگرید به همین مجموعه، فصلی درم]

۳ خلاصه ارائه شده بر اساس متن صورت جلسه نشست عمومی [گروه تبریز] است که برای بلخانی ارسال شده و همچنین بر اساس نامه‌های چلنگریان و درویش برای کائوتسکی و بلخانی تنظیم شده است.

واسو خاجاطوریان، از ارمانه قفقاز، و آرشایر چلنگریان، از [ارمانه] روسیه، در حمایت و طرفداری از مشی سوسیال دموکرات به این شرح مداخله‌گری کردند:

ایران به مرحله تولید سرمایه‌داری وارد شده است و انواع مختلف فعالیت‌های اقتصادی سرمایه‌داری در ایران موجود است. امروزه در ایران طبقه کارگر نیز در کنار صنعتگران کوچک [پیشه‌وران] وجود دارند. این وضع زمینه را برای فعالیت‌های سوسیالیستی فراهم می‌کند. عدم توجه به پرولتاریا به تقویت بورژوازی کمک خواهد کرد. مبارزه‌ای که حاصل اشکال جدید اقتصادی است، از هم‌اکنون شروع شده است،^۱ اما در این مبارزه همه نیروهای انقلابی برگرد مبارزه طبقه بورژوازی جمع شده‌اند. در ایران نیز مانند انقلاب ۱۷۸۹ و انقلاب‌های ۱۸۳۰ و ۱۸۴۸ فرانسه، فعال‌ترین مبارزان مردم هستند - یعنی کسانی که دارای نداشتند. انقلاب زمانی به هدف منطقی خود دست می‌یابد که عناصر فعال انقلابی منافع طبقاتی خود را درک کنند؛ در نتیجه، وظیفه سوسیال دموکرات‌ها آن است که پرولتاریا را سازماندهی کرده و در جهت سوسیالیسم به آن آگاهی طبقاتی دهند. به علاوه، بر همه مبارزان واجب است که با جنبش انقلابی همکاری کنند. افزون بر این، وظیفه سوسیالیست‌ها، به عنوان خردگراترین دموکرات‌ها آن است که در دوران انقلاب با بورژوازی همکاری کرده و همچنین از منافع مردم انقلابی؛ به‌خصوص با هدف پیشرفت اقتصادی و اجتماعی از منافع

۱ - خاجاطوریان به پهلخانیف گزارش داد که ۱۵۰ نفر کارگر شاغل در سه کارخانه‌های مسازی اعتصاب کردند و اعضای گروه به منظور ترویج آگاهی سیاسی در بین آنها مداخله عمل کردند و اعتصاب به نفع کارگران به پایان رسید.

See S-D Iran.

[این نامه واسو خاجاطوریان به پهلخانیف بنگرید به همین مجموعه، ص ۸۷-۹۵.]

کسانی که مالکیت زمین ندارند حمایت کنند. به این ترتیب منافع دموکراسی تأمین می‌شود. متحدکردن تمام انقلابیون به گرد شعار بورژوازی اولاً به معنای دفاع از طبقه بورژوا است و ثانیاً گندکردن جریان انقلاب است. هیچ سوسیالیستی نمی‌تواند دموکراسی بورژوازی را از آن خود بداند، زیرا:

(۱) سوسیالیست‌ها و دموکرات‌ها برحسب دیدگاه‌های متفاوتی که راجع به ادراک جهان دارند در دو جا از هم جدا می‌شوند، (۲) دموکراتیسم سوسیالیست‌ها با روح استقامت تمایز می‌یابد، (۳) یک سوسیالیست زمانی در انقلاب بورژوازی موفق‌تر است که جانب موضع طبقه کارگر را بگیرد.^۱

در آخر نیز پیشنهادی برای ایجاد گروه سوسیال دموکرات خالص مطرح کردند که از طریق آن آگاه‌ترین و فعال‌ترین کارگران و روشنفکران را جذب کرده و به سازماندهی توده کارگر مبادرت نمایند.

طرح دوم به وسیله سدراک دوم^۱ و ورام پیلوسیان در جلسه عمومی ارائه شد و تیگران درویش (ترهاکوپیان) در نامه به پلخائف از آن حمایت کرد. مباحث اصلی این نظر چنین است:

«ایران با وجود آن‌که در مسیر سرمایه‌داری قرار گرفته است ولی هنوز در مرحله صنعتی قرار ندارد و پرولتاریای مدرن در ایران به وجود نیامده است. «گرایش دموکراتیک» استدلال می‌کند که اگر کارگران در ایران رنج می‌برند نه به دلیل وجود نظام سرمایه‌داری بلکه به دلیل رشد ناقص سرمایه‌داری است. این دیدگاه بر این اعتقاد است که «سوسیالیسم ایرانی» حاصل طبیعی زندگی ما نیست بلکه چیزی «وارداتی» است زیرا هنوز

1. S-D IRan, pp. 44-49.

۲ هوبت او کاملاً ناشناخته است. [بتگرید به زیرنویس صفحه ۹۸ همین مجموعه].

بورژوازی و پرولتاریای صنعتی در کشور ما وجود ندارد. شیوه تولید برجای مانده از فزون وسطی به همراه شرایط زندگی کارگران تیره روز و زندگی برده وار رعایای بی زمین، مانع مبارزه طبقاتی کارگران مدرن یعنی تضاد طبقاتی، آگاهی طبقاتی و آرمان طبقاتی می شود. از این رو لازم است که تاکتیک کوتاه مدتی، ترتیب یابد؛ یعنی ایجاد تشکیلات دموکراتیکی علیه استبداد و «فتو دالیسم». این گروه به این نتیجه رسیده است که شرایط برای فعالیت سوسیال دموکراتیک هنوز آماده نیست. از این رو چنین فعالیت هایی نتایج مثبتی به دنبال نخواهد داشت. هنوز شرایط عینی و ذهنی برای ایجاد سازمان های سوسیال دموکراتیک و اتحادیه های کارگری مساعد نیست، در چنین شرایطی فعالیت های سوسیال دموکراتیک به نتایج زبانباری برای انقلاب منجر می شود. زیرا دموکراسی را به آغوش ارتجاع می اندازد آن هم در زمانی که نیروهای دموکرات برای تثبیت موقعیت شان و به سرانجام رساندن رسالت تاریخی شان باید خواست های دموکراتیک خود را مطرح کنند. بر این اساس، هرگام اشتباهی می تواند تأثیراتی را به دنبال داشته باشد که به رشد و تقویت سازماندهی پرولتاریا در آینده زیان برساند.

با فرض این واقعیت که موفقیت انقلاب در ایران، با شرایط خاص آن، از یک سو به ارائه یک برنامه منطقی و فعالیت در میان کلیه عناصر ناراضی در کشور و از سوی دیگر به کار واقع گرا و مثبت وابسته است؛ دومین گرایش فکری در گروه، کنارگذاشتن فعالیت سوسیال دموکراتیک ناب و توسل به فعالیت دموکراتیک برای آماده کردن دموکرات ها را پیشنهاد می کرد و اینکه سوسیال دموکرات ها، به مثابه رادیکال ترین عناصر، باید صفوف دموکرات ها را از عناصر ارتجاعی تصفیه کنند و زمینه را برای مبارزه طبقاتی در آینده آماده نمایند.^۱

در سطح، این گرایش با سازماندهی سوسیال دموکراتیک به عنوان عملی خیال‌پردازانه مخالفت بود و از تشکیل سازمانی دموکراتیک برای مبارزه با استبداد و فئودالیسم، حمایت نمود. طرح دوم در چارچوب‌های نظری نیز مانند اصول سوسیال دموکراتیک خواستار استقلال رأی خود بود.

بر اساس صورت‌جلسهٔ ارسالی برای پلخائف، حاضران در جلسه به طرح اول ۲۶ رأی و به طرح دوم فقط ۲ رأی دادند.^۱ از این‌که این رأی‌گیری موجب انشعاب در گروه شد یا نه، اطلاعی نداریم. با این حال می‌دانیم که تیگران درویش (ترهاکویان) بعداً به ژنو رفت و با گشورگی پلخائف مرتبط شد؛ و این در زمانی بود که خاچاطوریان و چلنگریان از میانهٔ تبریز در حال جنگ با پلخائف مکاتبه می‌کردند و از رهبران سوسیالیست اروپا می‌خواستند دیدگاه‌های خود را بیان کنند تا احتمالاً نظراتشان را با آن دیدگاه‌ها مطابقت دهند.

در اینجا به‌طور خلاصه به فعالیت نظری روشنفکران سوسیال دموکرات تبریز مانند آرشاویر چلنگریان می‌پردازیم، کسی که نظر خاصی در مورد تحلیل اقتصادی و اجتماعی جامعهٔ ایران، قبل و بعد از انقلاب مشروطیت داشت. کارل کائوتسکی از چلنگریان درخواست کرد تا نظریاتش را [طی مقاله‌هایی] در مجلهٔ سوسیال دموکراسی آلمان [نئوزیت]^۲ منتشر کنند.^۳ چلنگریان مارکسیستی مستقل و عمیق بود که دانشی دست‌اول دربارهٔ جامعه‌ای داشت که در آن کار و زندگی می‌کرد. لیکن نخستین مقالهٔ اعضای گروه [تبریز که در نئوزیت منتشر شد] توسط چلنگریان نوشته نشد، بلکه به‌وسیلهٔ تیگران درویش (ترهاکویان) نوشته

1. Ibid, p. 37.

۱۵۰ رأی از مجموعاً ۳۰ رأی بوده است. اما از آنجایی که در ابتدا تعداد حاضران را ۲۸ نفر شش‌هفت نفر می‌رسد که در جمع تعداد آرا اشتباه شده است.

2. Neuzzeit (عصر جدید)

3. S-D Iran, p. 25.

شد. ^۱ که بر اساس توضیحات بالا به جناح دموکراتیک گروه وابسته بود، این موضوعی است که شاید بتواند توضیح دهد که چرا او کوشیده بود نظریاتش را خیلی سریع‌تر از چلنگریان انتشار دهد. او بار در ماه مه ۱۹۱۰ بود که نخستین مقاله بلند چلنگریان با عنوان «علل اقتصادی-سیاسی انقلاب مشروطیت ایران در نشریهٔ نوزیت» منتشر شد. ^۲ با لوریج این مقاله برخی از محاسبات اصلی دیگر مقاله‌های منتشرشدهٔ او در مشاکد، ^۳ بین ۲۲ ژوئیه تا ۱۹ سپتامبر ۱۹۰۹، را دربرمی‌گیرد. ^۴ چیزی که آشکارا از مقالهٔ او در مورد غایب است بحث جالب ^۵ او است دربارهٔ سازمان‌های مختلفی که در ایران خود را سوسیال دموکرات می‌نامیدند. ^۶ همکاری ^۷ چلنگریان با

۱. «وسط مقاومت تبریز، درویشی به ژنو رفت و با سوسیالیست‌های اروپایی، از جمله...»
 ۲. «...»
 ۳. Iran, pp. 44-49. [برای این نامه بنگرید به همین مجموعه، ص ۱۰۲-۱۰۹] مقالهٔ...
 ۴. «...»
 ۵. «...»
 ۶. «...»
 ۷. «...»

3. Mshak

4. See translation in chapter 7 in this volume. [Cosroe Chaqueri (Editor), *The Armenians of Iran*, Harvard College, 1998.]

5. As in «Persian Revolution», *Mshak*, X, 12 september 1909.

۶. «...»
 ۷. «...»

Bulletin du Bureau Socialiste International, no. 7, 1911.

۸. «...»
 ۹. «...»

7. «The Adventures of the Ex-shah», *Neue Zeit*, 24 November 1911; «The

تئوریت و انتشار مقالات با امضا یا بی امضا^۱ او در آن مجله باعث شد که جناح چپ سازمان‌های سیاسی اروپایی پیشرفت‌ها و رقابت‌های استعماری روسیه و انگلستان را در ایران مدنظر قرار دهند.^۲

آنچه در اینجا ناگزیرم به اختصار بر آن تأکید کنم این است که جلنگریان و رقابیش به عنوان طرفداران مساوات اجتماعی نه فقط درگیر مباحث تئوریک بودند بلکه برای این که بتواند خط‌مشی خود را تنظیم کنند واقعیت‌های اقتصادی و اجتماعی جامعه ایران را بسیار دقیق مطالعه و بررسی می‌کردند؛ روشی که از سوی نسل پس از جنگ دوم جهانی ایرانیان چپ‌گرا دنبال نشد و آن‌ها نتوانستند از تئوری‌های اجتماعی که در اروپا فراگرفته بودند برای ارزیابی و تحلیل شرایط ایران استفاده کنند.

همان‌طور که قبلاً اشاره کردم ما اطلاعات دقیقی پیرامون سرنوشت بعدی گروه سوسیال دموکرات تبریز نداریم. در هر حال می‌دانیم که حداقل بخشی از گروه در تشکیل اولین حزب پارلمانی که برای رقابت سیاسی آزاد در ایران فعالیت می‌کرد، درگیر بودند - یعنی حزب دموکرات ایران - حزبی که، خوب یا بد، تأثیری ماندگار بر پیشرفت‌های سیاسی مدرن کشور گذاشت. بعداً به این گروه باز می‌گردیم.

→

Russian Ultimatum and Its Sequels for Iran». Ibid. Bd. 1, 1911-12. pp. 724-30.

۱. مقاله‌های منتشر شده در نیرسایت احتمالاً مشابه مقاله‌هایی است که با نام او در مشاک منتشر شد. [این مقاله‌ها عبارتند از:]

«Letters from Switzerland» (Concerning the Death of L. N. Tolstoy), 28 December 1910; «New Developments of German Imperialism», and «Fervent Activities of the Triple Alliance» (all in German), 1913, sent from Geneva; See martirosov, «Novye Materialy», p.1 16.

۲. یاد به آرناسی نه‌بازیان که ناشناخته مانده است و همچنین مقاله آموزشی او [با این مشخصات] اشاره کرد:

Socialistische Monatshefte, Berlin, Bd. 11, 1910.

حزب سوسیال دموکرات گیلان

شخصی نیست که ایرانیان به شدت مجذوب شرکت داوطلبان سوسیال و وکرات قفقاز در نهضت مقاومتی شده بودند که به پیروزی سریع حسن مشروطه خواهی و خلع محمد علی شاه انجامید. از این رو طبیعی بود که عده‌ای از ایرانیان خود را سوسیال دموکرات^۱ بدانند یا مایل باشند نظریه‌ای را بپذیرند که به نظر می‌رسید عناصر گوناگونی را در یک نبرد گرد هم می‌آورد تا مردمی را که قبلاً شکست خورده بودند به پیروزی برسانند. این تمایل تازه، کوشش سوسیال دموکرات‌ها، مخصوصاً ارمانه ایرانی، برای ایجاد ارتباط جدید با انقلابیون مسلمان را تسهیل کرد. باید یادآوری کرد که خاچاطوریان در نامه‌ای به پلخانف مؤکداً بر لزوم جذب و وارد کردن کارگران مسلمان به درون تشکیلات تأکید کرده بود.^۲

علاوه بر رشد فکری ارمانه ایران، این جوش و خروش روانی ناشی از پیروزی انقلاب بود که سوسیال دموکرات‌های حزب هنجاک را ترغیب به عضوگیری از طرفداران مسلمان کرد. به همین دلیل سیمون سیمونیان معلم مدرسه و از اعضای حزب هنجاک در گیلان در ارتباط با ارمانه و مسلمانان در موقعیتی قرار داشت که می‌توانست وظیفه آموزش سیاسی داوطلبان احتمالی را برعهده بگیرد.^۳ یکی از اولین شاگردان او، هلامحسین خان محمد^۴ بود که - در اواخر سال ۱۹۰۹ - با ایده تشکیل

۱ - رگو رجونیکیدزه که از اواخر سال ۱۹۰۹ تا تابستان ۱۹۱۰ در شمال ایران اقامت داشت، در مقاله‌ای با عنوان «حوادث ایران» (که در روزنامه گرجی *Sakivi* منتشر شد) نوشت: «برخی از دولت‌مردان در ایران تحت نام سوسیال دموکراسی فعالیت می‌کردند. علاوه بر این از احزاب جدید خردشان را سوسیال دموکرات می‌نامند که این امر نشان از نبود تأثیر سوسیال دموکراسی است.» شاید این مسئله ناشی از فرصت‌طلبی رایج در میان دولت‌مردان نخبه ایران باشد.

2. S-D Iran, p. 43.

3. Guidour, *The Revolutionary Movement*.

۴ - ابدر بعداً از او با نام کی استوان یاد می‌کند؛ او سوسیالیست ساقی می‌اند و در برابر

حزب سوسیال دموکرات گیلان، روابط آشکاری با تشکیلات محلی
هنچاک برقرار کرد.

بر اساس نوشته آرسن گوایدرا، ارامنه سریعاً برنامه حزب هنچاک را به
فارسی ترجمه کردند و آن را با شرایط ایران منطبق نمودند. در اولین
جلسه مشترک ارامنه و مسلمانان ایرانی که طی آن تصمیمات جدیدی
اتخاذ شد چهار نفر ارمنی^۱ و سه نفر مسلمان^۲ شرکت داشتند. در جلسه

[کتابخانه‌ای] حزب کمونیست ایران در گیلان، کاندیدای [نماینده‌گی مجلس] شد. و در
سال‌های دهه ۱۳۰۰ در ادوار پنجم و ششم مدعوتان نماینده انتخاب شد. او از سوی
انگلیس (Fo 371/6407. 220-23ff. 1921) و از سوی آخوندزاده، کمونیست مخالف او،
(روزنامه کار (تهران) شماره ۱۹، ۲۵ آوریل ۱۹۲۳؛ شماره ۲۰، ۲۰ مه ۱۹۲۳ و شماره ۲۵،
ژوئای ۱۹۲۳) مورد افترا قرار گرفت. کسی استوان بعد از جنگ [جهانی دوم] دوست
نزدیک و همکار دکتر محمد مصدق نخست‌رئیس میهن پرست ایران باقی ماند.

مطالب زیر از (Report on Leading Personalities in Persia, 1937) بریتانیا [در
مورد کی استوان است]: او در سال ۱۸۸۸ در خانواده‌ای مرفه در اتزنی به دنیا آمد. بخشی از
تحصیلاتش را در روسیه گذراند و در رشته حقوق دانش آموخت. در سال ۱۹۱۱ به وزارت
امور خارجه وارد شد و قائم‌مقام کنسول [ایران] در تفلیس شد. او قبل از جنگ جهانی اول
و به عنوان یک نفر میهن پرست در مقام مخالفت با نفوذ روسیه [در ایران] برآمد و در نتیجه
از هستی ساقط شد. او تحت فشار روس‌ها در سال ۱۹۱۵ شغل خود را در اصفهان از دست
داد. او همچنین مخالف قرارداد ۱۹۲۱ ایران و شوروی بود. در سال ۱۹۳۱ کنسول [ایران]
در کراچی شد. در سال ۱۹۳۴ محلل مأموریت او در شانگهای بود. او با یک زن روسی
ازدواج کرد و به زبان‌های روسی، فرانسوی و انگلیسی صحبت می‌کند. «پیش‌داوری
ضد بلشویکی وی... تقریباً به صورت یک بیماری درآمده است.» (Fo 416/95, p. 93)
مع‌هذا در یک گزارش دیگر (Fo 416/72, p. 47) او را «عامل» کنسول روسیه «تاردیف»
می‌نامند.

۱. این چهار نفر عبارت بودند از: بالاسان مگردیچیان، گریگور پتیکیان، اسحاق تر هوانسیان
و سمون سیمونیان.

۲. آن‌ها عبارت بودند از: ابوالفضل خان، غلامحسین خان محمد (کی استوان) و ابوالقاسم
رضاداده. به گفته گوایدرا، رضاداده بعداً کمیسر تجارت در اولین دولت جمهوری انقلابی به

۱۸ م در انزلی برگزار شد، شرکت‌کنندگان موافقت خود را با تشکیل یک «حزب» در حزب هنجاک که افراد غیرارمنی به عضویت آن پذیرفته شوند، اعلام کردند و به این ترتیب گروه سوسیال دموکرات گیلان (GSDG)^۱ ایجاد شد. سپس این گروه مبادرت به ترجمه و انتشار رساله هنجاک با عنوان «سوسیال دموکرات‌ها چه می‌خواهند؟»، کرد.^۲ طبق گفته گوایدو به از انتشار این رساله، صفوف حزب با عضویت مردم عادی به ویژه فرحی‌رانان و ماهی‌گیران دریای خزر گسترش یافت.^۳ مشخص شدن هم‌سنگی گروه به هنجاک‌گست‌ها موجب شد که «برخی از دشمنان و مرصعان برای بدنام کردن آن‌ها اقدام کنند و بکوشند آن‌ها را «ضد اسلام» معرفی نمایند.^۴

هرچند گوایدو به ما اطلاع نمی‌دهد که مخالفان چه کسانی بودند ولی می‌دانیم که حقانیت گروه به‌طور جدی از سوی حزب داشناک رد شده بود. در ۲۹ اکتبر ۱۹۱۰، هیئت اجراییه بین‌الملل سوسیالیست^۵ [انترناسیونال دوم] (I.S.B) در بروکسل از سوی «فدراسیون انزلی حزب سوسیال دموکرات هنجاک» اطلاع پیدا کرد که «اولین گروه از حزب سوسیال دموکرات ایران سازماندهی شده است»، همچنین گزارشی از

۱. مبری میرزا کوچک‌خان (ژوئن ۱۹۲۰) شد. این مسئله به صورت مستل از سوی ابراهیم بحرایی در کتاب سردار جنگل (تهران، ۱۹۷۲، صص ۲۵۱ و ۲۷۷) تأیید شده است. طبق یکی از گزارش‌های اطلاعاتی بریتانیا در سال ۱۹۱۸، سوسیالیست‌های تبریز توسط مردی به نام رضازاده که همکاری بشنوبک‌هاست، رهبری می‌شوند. (Fo 248/127k, III, F (S/1247) رضازاده به‌عنوان نویسنده برنامه سوسیالیست شناخته شده است.

«The Journal of Socialist Party of Iran», S-D Iran, pp. 148-51.

1. Gilan Social-Democratic Group.

۲. مس فارسی در استاد قاریعی، ج چهارده، صص ۱۰۴-۱۰۰.

3. Guider, in S-D Iran, p. 241.

4. Ibid.

5. International Socialist Bureau.

اولین میتینگ این گروه برای هیئت اجرائیه بین الملل سوسیالیست ارسال شده بود. حزب داشناک که در جریان این اطلاعات قرار گرفته بود به هیئت اجرائیه بین الملل سوسیالیست اعلام کرد که «گروه انزلی از مردان جوانی تشکیل شده است که فاقد هرگونه اقتدار فکری و اخلاقی هستند... و هیچگونه پیوندی با سوسیالیسم ندارند.» جوابیه حزب داشناک ادامه می دهد که «بلکه برعکس طبق اطلاعات دریافت شده از داخل ایران ایشان [یعنی هنجاک ها]... غرق در جریانات ارتجاعی هستند.»^۱ اگرچه پذیرش این نحوه قضاوت دشوار است.^۲ اما آنچه واقعاً موضوعیت دارد این است که بخشی از روشنفکران ارمنی در گیلان مانند یقیکیان، برای آشنا کردن انقلابیون جوان ایرانی غیرارمنی با تئوری های اجتماعی غربی به طور جدی تلاش می کردند.

مآخذ دیگری هم هست که اگرچه پراکنده است، تأکید می کنند که در آن هنگام حزب هنجاک تلاش می کرد که حزب سوسیال دموکرات را در ایران ایجاد کند. سرگوار جونیکیدزه در نامه^۳ ۴ ژوئن ۱۹۱۰ به لنین - که در غرب اروپا به سر می برد - نوشت که «ایرانیان در فکر تأسیس حزب سوسیال دموکرات هستند. احتمالاً گزارشی در این باره برای ارگان

1. Bulletin Periodique du Bureau Socialiste International, no. 7, 1911, p. 37.

۲. این قضاوت را باید ناشی از رویارویی متقابل بین دو سازمان رفیب دانست. نظر هنجاک ها نسبت به داشناک ها تغییر نکرده و ثابت مانده است. مثلاً گوایدر می نویسد که «پس از اعاده مشروطیت، هنگامی که پیشنهاد گرجی ها در مورد خلع سلاح [سجاهدین] پذیرفته شد و در نتیجه آنها رفتند و راه برای بیرم و حزب داشناک که بیرم آن ها را رهبری می کرد و مانند باشی بازوک ها عمل می کرد باز شد. داستان دلانگیز بیرم طولانی بود و نزاع میان آن ها حتی حالت غریبی به خود گرفت. بعد از مرگ بیرم، داشناک ها از نام او استفاده زیادی کردند. آن ها همین کار را در مورد آندرانیک انجام دادند.»

[باشی بازوک *Bashi-Bazruk*: احتمالاً محرف باشی بووک - گنده سر - اصطلاحی است که سبحان در اشاره به گروه های قلدر ترک به کار می بردند.]

مرکزی می فرستم.^۱ در آن هنگام ارجونیکیدزه با مشروطه خواهان دارای عقاید مختلف، «دموکرات‌هایی» مانند سردار محیی همچنین با سوسیالیست‌های هنجاک‌ی مانند یقیکیان و رفقایش در هیئت تحریریهٔ زنگ^۲ ارگان آن حزب^۳، مخفیانه همکاری می‌کرد. این حقیقت که گروه سوسیال دموکرات گیلان، هنجاک‌ها و ارگان‌شان زنگ دارای خط‌مشی و هدف سیاسی مهمی بودند، از نامه‌ای که باقری‌بگ خبرنگار روزنامهٔ باکو در رشت در فوریهٔ ۱۹۱۱ نوشته است آشکار می‌شود.^۴ این نامه به خوانندگان آن روزنامه اطلاع می‌داد که یقیکیان رهبر حزب سوسیال

1. B. G. Gafurov and G. F. Kim, eds., *Lenin and National Liberation in the East*. Moscow, 1978, pp. 308-09.

۱. ای متن روسی را بک.

Ordzhonikidze, State i Rachi I, Moscow, 1956, pp. 1-2.

۲. جیبس بنگرید به خاطرات همسراو:

Pri Bolshheviku, Moscow, 1967, p. 93.

۳. ارجونیکیدزه در مقالهٔ «حوادث ایران» ترضیح می‌دهد که «حزب سوسیال دموکرات [مطورش اجتماعيون عاميون است] دچار مشکلاتی است و این حزب از هم پاشیده شده است. به زودی به وضع خود سامان داده و فعالیت سوسیال دموکراسی [در ایران] احیاء خواهد شد.» (Martirosov, «*Novye Materialy*», n. 18)

۴. در سیدگان کتاب «گ. و. پلخاتف و مبارزهٔ بین‌المللی کارگران» (مسکو، ۱۹۷۳، ص ۳۶۰) «سید [نویسنده‌گان] دایرة‌المعارف بزرگ شوروی (جلد دوم: مسکو، ۱۹۷۰، ص ۳۲۷) ادعا کرده‌اند که هنجاک‌ها، حزب ارمنی «خرد» بورژوازی، بود که بعد از انقلاب ۱۹۰۵-۱۹۰۷ از «پروان متعصب جنبش کارگری» به «گروه ناسیونالیستی ارتجاعی» مبدل شدند. با توجه به اسناد تاریخی که گویای همکاری ارجونیکیدزه با آنها در گیلان است، به سختی می‌توان به این ادعا اعتنا کرد.

۳ در مورد همکاری با آن روزنامه در ژوئن ۱۹۱۰ بنگرید به: م. س. ابوانف، «ناتیر انقلاب ۱۹۰۵ روسیه ۱۹۱۱-۱۹۰۵ ایران» (*Uchenye Zapiski. seria vostočvedcheskikh*) (Nauk. Vypusk 1, Leningard, 1949, pp. 263-64).
 ۱. «سکندره در صفحات همان روزنامهٔ زنگ از «پیرم» به‌عنوان «فرمانده اردوی تنبیهی» «دارای قابلیت و توانایی نظامی اما نه چندان انقلابی» یاد می‌کند.

4. As reported by Martirosov, «*Novye Materialy*», pp. 119-20.

دموکرات با ناصرالملک نایب‌السلطنه ایران در موقع عبورش از انزلی دیدار کرده است.^۱ به نوشته باقری‌بیگ، یقیناً گزارشی را در مورد شرایط ایران و لزوم انجام اصلاحات برای نایب‌السلطنه خوانده بود که نجات ایران را تضمین می‌کرد.^۲ مهم‌ترین موضوعی که از مقاله باقری‌بیگ مشخص می‌شود پاسخی است که یقیناً به پرسش نایب‌السلطنه داده است مبنی بر اینکه آیا سوسیال دموکرات‌های گیلان با اجتماعین عامیون همکاری می‌کنند یا نه؟^۳ یقیناً برای متمایز کردن گروهش از تشکیلات اجتماعین عامیون که بنیانش در باکو و تفلیس پی‌ریزی شده بود، توضیح داد: «اگرچه این حزب سوسیال دموکرات نام گرفته، ولی کاری به سوسیال دموکراسی ندارد. رفقای ارمنی گروه ما سوسیال دموکرات‌های هنجاک و اعضای ایرانی ما، گروه سوسیال دموکرات ایران نامیده می‌شوند. ما به اتفاق هم شاخه‌ای از سوسیال دموکراسی بین‌المللی را تشکیل داده‌ایم. شعبات ما در ترکیه، قفقاز، روسیه و ایالات متحده آمریکا فعالیت می‌کنند... به زودی ارگان ما منتشر می‌شود.»^۴

لازم است اشاره‌ای گذرا به تقی شاهین (ابراهیموف)^۵ تاریخ‌نگار ایرانی مهاجر در باکو نیز داشته باشیم که اگرچه گروه سوسیال دموکرات

۱. نایب‌السلطنه از این ناحیه، بعد از ژانویه با قبل از فوریه ۱۹۱۱ عبور کرد. برای گزارش

عبور او از باکو، بنگرید به: م. بامداد، شرح حال رجال ایران، ج ۱، تهران، ۱۹۸۴، ص ۶۹.

۲. بر اساس نوشته مارنیروموف، مقاله باقری‌بیگ واکنشی است در قبال سؤالاتی که در جریان مذاکره مطرح شد. چند سال بعد بنیادین ادعا کرد که باقری‌بیگ اسم مستعار خودش بوده است. بنگرید به:

FO 248/1176. Letter by the British Consul in Rasht, dated 20 October 1917.

۳. تاریخ‌نگاران استالینیست در شوروی، عموماً، تشکیلات ساکرو-تفلیس را اساس حزب سوسیال دموکرات ایران می‌دانند. برای بحث و بررسی عمیق این تشکیلات بنگرید به:

شاکری، سوسیال دموکراسی، فصل ۵.

4. Martirosov, «Novye Materialy», p. 120.

5. *Iran Komunist Partinin Yaranınaxi*, Baku, 1963, Chap. 6.

نبریز را نادیده می‌گیرد ولی دربارهٔ گروه سوسیال دموکرات گیلان به بحث می‌پردازد و به نقش یقین‌گرایان اشاره می‌کند.^۱

به طور خلاصه، از بررسی مدارکی که به آنها اشاره شد به خوبی روشن می‌شود که یگانه گروه فعال و مؤثری که در گیلان فعالیت می‌کرد و به تبلیغ و ترویج سوسیالیسم و دموکراسی مشروطه می‌پرداخت توسط یقین‌گرایان و یارانش ایجاد شد، کسی که حتی ارجونیکیدزه و بلشویک‌ها به دو منظور به او چشم امید داشتند یکی برای فعالیت سیاسی گسترده و دوم برای انتقال نشریات سری‌شان از طریق شمال ایران به روسیه.^۲

با توضیحاتی که در مورد گروه گیلان ذکر شد، اکنون به بررسی نظامنامه و برنامه آنها می‌پردازیم.

برنامه و نظامنامه گروه سوسیال دموکرات گیلان

نظامنامه گروه سوسیال دموکرات گیلان در ۸۴ ماده تنظیم شده بود و الگوی تشکیلاتی آن حزب سوسیال دموکرات آلمان بود. در این نظامنامه وظایف دقیق اعضای فرقه توضیح داده شده است. از اعضا خواسته می‌شد که از نظامنامه گروه کاملاً پیروی کنند. علاوه بر وظایف معمولی، از اعضا انتظار می‌رفت که با رفتار شایسته و پسندیده موجب جذب افراد به ویژه صنعتگران و دهقانان به گروه شوند و آن را تقویت کنند. با این

۱. می‌افزاید که صحت عمل و فعالیت گسترده سوسیال دموکرات‌های رشت به واسطهٔ عملکرد سرگو ارجونیکیدزه بوده است؛ این شیوهٔ تلقی مشابه روش بور رامینسکی است که پیش نین و بلشویک گرجستان [استالین] را بزرگ می‌کند.

۲. اخبار دیگر روزنامه‌های ممنوعه از طریق تبریز، انزلی و باکو به روسیه حمل می‌شد. کربد به.

Gafurov and Kim, *Lenin and National Liberation*, p. 308; ordzhonikidze, *sum 1 Rechi*, pp. 1-2; and Guidour, in S-D Iran.

۳. سی‌اکیب آرشف، کارمند شرکت حمل‌ونقل در انزلی. شخصی است که ترتیب عبور روزنامه‌ها را به روسیه می‌داد.

حال، برخلاف الگوی آلمانی، سازمان هویت اعضای کمیته مرکزی و هیئت اجراییه خود را پنهان نگه می‌داشت. البته این امر نتیجه طبیعی فعالیت در شرایط خطرناک سیاسی بود، جایی که امنیت مالی و جانی هیچکس و مخصوصاً کسانی که در سیاست داخلی درگیر بودند، تضمین نمی‌شد.^۱

دو نکته در نظامنامه گروه جلب نظر می‌کند: اول این که مشخص است که گروه قصد دارد از طریق شعب ولایتی و ایالتی به یک حزب سراسری در کشور مبدل شود، دوم این که گروه باید در چارچوب قوانین کشور فعالیت می‌کرد.

در برنامه گروه بر استقلال ایران تأکید شده است که این تأکید ریشه در رقابت مداوم دو قدرت بزرگ روسیه و انگلیس در ایران داشت. [علاوه بر این] گروه نگران جاه طلبی های توسعه طلبانه آلمان بود که امکان داشت علیه ایران با عثمانی ها متحد شود. هوشیاری پیرامون این نکته ضرورت اساسی داشت. در سیاست های داخلی، گروه بر انجمن های ایالتی و ولایتی به عنوان ابزاری تضمین کننده مشارکت عمومی در سیاست کشور و ابزار تقویت و تحکیم دموکراسی پارلمانی تأکید می‌کرد. این برنامه بر نیاز آموزش سیاسی گسترده برای اجتناب از تمایلات اجتماعی شایع نسبت به استبداد و توتالیترسم تأکید می‌کرد؛ همچنین بر وظیفه مجلس و انجمن های ایالتی و ولایتی در بازداشتن اعیان از اعاده حکومت استبدادی اصرار داشت.^۲

گروه بر نقش انجمن ها به ویژه در سطح روستا و برای آزاد کردن دهقانان تأکید می‌کرد. به طور مشخص، گروه قاطعانه اعتقاد داشت که

۱ برای برنامه. بنگرید به: م. نظام مانی. برنامه ها و نظامنامه های احزاب سیاسی ایران در دومین دوره معطل شورای ملی. تهران. ۱۳۶۱. صص ۲۱۳-۲۲۴.

۲ اشاکری. اسناد تاریخی، ج ۶، تهران. ۱۳۷۹. صص ۹۰-۹۱.

مشارکت فعال رعایا در حیات سیاسی کشور برای توسعه اقتصادی کشور ضروری است. به این خاطر آنها مقاله «خطاب به دهقانان» نوشته گ. برامبولینی،^۱ نماینده موسیالیست پارلمان ایتالیا، را به منظور استفاده از آن جهت تبلیغ سیاسی در میان دهقانان گیلان^۲ ترجمه و منتشر کردند.

در مورد اقتصاد و سیاست مالی کشور، گروه خواستار الغاء مالیات‌های غیرمستقیم و جایگزین کردن آن با سیستم اخذ مالیات مستقیم بود. گروه استدلال می‌کرد که کشور ثروتمند است ولی توسعه آن به تعویق افتاده است زیرا رعایا، کارگران و پیشه‌وران فقیر هستند - یعنی اکثریت قاطع مردم که در یک بازار توسعه‌یافته ملی خریداران اصلی هستند. گروه با استقراض خارجی به شرط به‌کاربردن آن در بهره‌برداری از منابع و سرمایه‌های طبیعی و اشتغال‌زا موافقت داشت.

برای پیشرفت و توسعه محصولات زراعی، طرح اساسی آنان اصلاح ارضی و واگذاری زمین به کشاورزان بود. آنها همچنین خواستار تأسیس بانک کشاورزی بودند؛ و معتقد بودند که انجمن‌های ایالتی و ولایتی باید مدیریت اقتصادی را عهده‌دار شوند. برنامه گروه برای تأمین امنیت داخلی، خواستار اداره زاندارمیری توسط انجمن‌های ایالتی و ولایتی بود و بر تشکیل ارتش ملی از طریق نظام وظیفه عمومی تأکید و اصرار شده بود.^۳

در زمینه‌های دیگر، گروه به سامان‌دادن و ایجاد سازمان قضایی عظمی که به‌ویژه حافظ و حامی حقوق فقرا و تضمین‌کننده آزادی باشد تأکید می‌کرد و [همچنین]، تدوین قوانین حقوقی جدید را پیشنهاد می‌کرد و بر حضور هیئت منصفه در محاکم با فشاری می‌نمود.

۱. «اندک» ۱۸۵۹ و نماینده حزب موسیالیست ایتالیا در پارلمان در سال ۱۸۹۰

۲. «نام صمیمی». برنامه‌ها و نظامنامه‌های احزاب سیاسی ایران در دومین دوره مجلس شورای ملی، تهران - نشر تاریخ ایران، فصل ۱۹۶-۲۱۰.

۳. [اسنادی]، اسناد تاریخی، ج ۶، صص ۳-۹.

برنامه گروه همچنین بر ایجاد نظام آموزشی مدرن در آموزش و پرورش با اهمیت دادن به آموزش بر اساس اصول علمی، و بر لزوم تحصیل دختران و زنان و اهمیت انجمن‌ها در آموزش و پرورش تأکید می‌کرد.

در آخر، برنامه به مسئله ملی و رشد رو به افزایش و خطرناک اتحاد اسلام^۱ که به وسیله امپراطوری عثمانی طراحی شده بود، می‌پردازد و به سیاستمداران ایرانی نسبت به نتایج پُرسروصدای برنامه اتحاد اسلام در امپراطوری عثمانی هشدار می‌دهد و آنان را نسبت به سیاست‌های استانبول به هشیاری می‌خواند.^۲ اگرچه به نظر می‌رسد که این کار خلاف جریان معمول بوده است، گروه سوسیال دموکرات گیلان از ایرانیان می‌خواست که بدون توجه به نژاد و مذهب در جهت تحقق آرمان آزادی در سراسر کشور فعالیت کنند.^۳

بسیاری از این ایده‌ها توسط حزب دموکرات [عامیون] ایران نیز دنبال می‌شد که در ادامه آن را بررسی می‌کنیم.

حزب دموکرات ایران

بر اساس تاریخ‌نگاری رسمی در مورد حزب دموکرات [عامیون] ایران^۴، بنیان‌گذاران و رهبران ثابت این حزب عبارتند از: سیدحسن تقی‌زاده،

1. Pan-Islamism

۲. این موضوع آشکارا برای ارمنی مانند یقینیان خیلی اهمیت داشت، زیرا به دلیل آزادی که در امپراطوری عثمانی دیده بود به ایران مهاجرت کرده بود.

۳ [شاکری]، اسناد تاریخی، ج ۴، صص ۸۹.

۴ علی غوری نوری، حزب دموکرات ایران در دوره دوم مجلس شورای ملی، تهران، بی‌نا، ۱۳۵۲ این کتاب بر اساس برخی اسناد رسمی درباره حزب و برخی خاطرات مفرق‌اند، و گزارش‌های روزنامه‌ها تدوین شده است. شخصیت مختلف شناخته‌شده حزب، همیشه در مورد نقش فردی خودشان اغراق کرده‌اند.

محمد تقی تنکابنی، حسینقلی نواب، شیخ ابراهیم زنجانی، سید محمد رضا مساوات، محمد امین رسولزاده، سلیمان میرزا اسکندری و حیدرخان عمو اوغلی. تمامی این افراد، روشنفکران ایرانی^۱ غیرارمنی با خاستگاه اسلامی بودند. [اما] بر اساس مکاتبات منتشرشده تیگران ترهاکوبیان و ورام پیلوسیان با تقی زاده مشخص می شود که پیشروان و نظریه پردازان حزب دموکرات و ارگان آن ایران نو^۲، چند تن از روشنفکران ارمنی ایرانی عضو گروه سوسیال دموکرات تبریز بودند. لازم است پیش از پرداختن به برنامه و اساسنامه حزب دموکرات، اسناد و مدارک مربوط به این امر را بررسی کنیم.

در نامه ۱۹ اوت ۱۹۰۹^۳ که پیلوسیان از تبریز برای تقی زاده به تهران ارسال کرده است، پیلوسیان خوشحالی خودش را نسبت به تلاش‌هایی بیان می کند که برای متشکل کردن افراد در پایتخت صورت می گرفت و اطمینان می دهد که کوشش‌های تقی زاده [در تهران] پربارتر از آن چیزی است که در تبریز انجام می شده است. همچنین پیلوسیان، تقی زاده را از گفت و گوهایش با دو نفر از دوستان مشروطه خواه خود در تبریز آگاه کرد و توضیح داد که آنها «طرح را عالی دانسته اند». این دو رفیق قول همکاری در مورد تدوین طرح پیشنهادی را به او دادند. سپس به تقی زاده توضیح می دهد که نظامنامه حزب را آماده کرده است که به فارسی ترجمه خواهد شد و از طریق محمدعلی اکبرخان، عضو رسمی انجمن تبریز،

۱. هم رسولزاده که از مسلمانان باکو، یعنی «تاتار» بود.

۲. این یک ارزیابی همزمان با انتشار روزنامه ایران نو، بنگرید به:

E.G. Brown, *The Press and Poetry of Modern Persia*, pers. L.A., 1981, pp 52-53.

۳. نامه [براون] در ۲۴ اوت ۱۹۰۹ در تهران شروع به گردآوری اطلاعات درباره مطبوعات

برای او ارسال می‌گردد.^۱ پیلوسیان قبلاً به تقی‌زاده گزارش داده بود که یک «بخش فرعی» از شاخه تبریز حزب [دموکرات] در میان تجار جوان و پیشه‌وران تشکیل شده است. پیش از این پیلوسیان علاقه‌اش به فعالیت تقی‌زاده به نفع حزب در تهران را بیان کرده بود. پیلوسیان از تقی‌زاده پرسیده بود که آیا کمیته تهران تشکیل شده است یا نه، به علاوه او می‌خواست بداند که آشنایی تقی‌زاده و محمدرضا مساوات با «گروه بسیاری از تحصیل‌کردگان تهرانی» تاکنون نتیجه‌ای در علاقمند کردن آنان به شرکت در جنبش داشته است یا نه. همچنین توجه تقی‌زاده را به این واقعیت جلب کرد که «زمان تشکیل احزاب سیاسی در ایران» فرا رسیده است و اکنون «همه در همه جا به آن می‌اندیشند».

پیلوسیان از تقی‌زاده در تهران درخواست می‌کند که به این نکته توجه داشته باشد که حزب داشناک هم دقیقاً به همین دغدغه مشغول است و این‌که تقی‌زاده و دوستانش باید پیش از آن‌که دیگران همه فرصت‌ها را به خود اختصاص دهند، عجله کنند. او تأکید می‌کرد که تقی‌زاده و یارانش موظفند در مجلس دوم یک اکثریت دموکرات را به وجود آورند. پیلوسیان نوشت که مردم ایران از انقلاب و «آشوب» خسته شده‌اند و به آرامش نیاز دارند و اگر مشروطه‌خواهان در داخل و خارج مجلس تشکیلات نداشته باشند صلح و آرامش به دست نمی‌آید. او اضافه می‌کند که در انتخابات

۱. دست‌نوشته اصلی پیلوسیان از بین فواید در اوراق سازدیاب، ۲۳/۱۱، ص ۲۶۶ منتشر شده است. ابرج اشلار در یادداشت خود بر این مجموعه از آن بد عنوان مترجم فرانسوی مرآت‌الجزب «یاد می‌کند. حال آن‌که عنوان فرانسوی سند «statuts et règlements» است. علاوه بر این ایشان نویسنده را تپگران ترهاگویان دانسته‌اند. حال آن‌که نوشته پیلوسیان است به‌دفعه‌ای چون‌که در بالا توضیح داده شد. پیلوسیان در نامه‌اش به آن‌ها اشاره داشت و به علاوه اضافه می‌کند که آن‌ها به وسیله محمدعلی اکبرخان (همان، ص ۲۳۸-۲۳۹) به درسی مترجمه شده باید ببینیم که پیلوسیان می‌توانست به فارسی بخواند اما نمی‌توانست به درسی بنویسد. در آن موقع او تلاش می‌کرد تا گزارش به فارسی را بیاموزد. بنابراین او با تقی‌زاده و دیگران به زبان فرانسه مکاتبه می‌کرد.

مجلس دوم که آغاز شده بود «حزب ما» باید علیه مخالفانش فعالیت کند، و اظهار امیدواری می‌کرد از آنجایی که رقبایشان نه فعال بودند و نه می‌توانستند اقدامی جدی به عمل بیاورند «کاندیداهای ما فاتح خواهند شد»؛ در آخر او فهرستی از ۲۲ نفر کاندیدای حزب دموکرات ایران برای انتخابات بعدی را به تقی‌زاده ارائه کرد، برخی از آنها قبلاً در سیاست ایران برجسته بودند و برخی نیز بعداً مطرح شدند.^۱

در نامه دوم به تاریخ ۱۹ سپتامبر ۱۹۰۹، پیلوسیان از تقی‌زاده تقاضا کرد که او را از نتایج اقداماتش در مورد سازماندهی کمیته تهران آگاه کند. او بعداً نوشت که طبق گفته سید محمدرضا مساوات امکانات برای پیدا کردن افراد آگاه‌تر در تهران بیشتر از تبریز بوده، او [تقی‌زاده] باید بتواند به سهولت افراد مورد نیاز کمیته مرکزی را در تهران بیابد. پیلوسیان به تقی‌زاده تأکید می‌کند که آنها به «مردان فعال و میهن‌پرست واقعی نیاز دارند» زیرا اگر مجلس دوم در به دست آوردن رضایت مردم و پایان دادن به هرج و مرج شکست بخورد، «استقلال کشور» ما به مخاطره خواهد افتاد. او تأکید می‌کرد که «مانند ترکیه»، جایی که مجلس از سوی اکثریت C.U.P. [کمیته اتحاد و ترقی] حمایت می‌شود، در ایران نیز توانایی‌ها باید به ایجاد حزب دموکرات اختصاص داده شود. همچنین پیلوسیان به تقی‌زاده اطلاع داد که رفیق او، تیگران درویش (ترهاکوپیان) که در ژنو زندگی می‌کرد، اکنون به تبریز بازگشته است و تقی‌زاده در صورت نیاز می‌تواند از تیگران بخواهد که به تهران برود، و اگر حضور او [پیلوسیان] نیز در تهران لازم باشد، همین کار را خواهد کرد.

پیلوسیان در نامه بعدی به تاریخ ۲۶ ژانویه ۱۹۱۰^۲ علاوه بر نامه

۱. ماسد، نوبت، تقی‌زاده، مساوات، صدقی‌بی‌بی، دهخدا، مجدالملک و ذکا، الملک (فروغی).

۲. امیر، اوراق نازدپاب، صص ۲۴۳-۲۴۴.

۳. همان، صص ۲۴۷-۲۵۰.

تقی زاده، وصول نامه‌های دموکرات‌های دیگر مانند حیدرخان عمو اوغلی^۱ را تأیید کرد. پیلوسیان [در نامه به تقی زاده] می‌افزاید که تمامی این نامه‌ها «مربوط به سازماندهی حزب است» و به من شوق و شجاعت می‌بخشد. او فکر می‌کرد که حزب دموکرات ایران دیگر یک «رؤیا» نیست زیرا واقعاً وجود دارد. او به تقی زاده اطمینان داد که هیچ خیریه‌ای مانند [خبر] موجودیت یافتن حزب نمی‌تواند او را خوشحال کند. پیلوسیان بر «اهمیت این موضوع» تأکید می‌کرد که در یک شهر شرقی مانند تهران ۳۹۰ نفر تحت لوای حزب دموکرات گرد آمده بودند. آنچه برای پیلوسیان خیلی مهم بود، تحقق سازماندهی تشکیلات حزب بر اساس معیارهای [احزاب] اروپایی بود. در این نامه پیلوسیان موافقتش را با تقاضای تقی زاده اعلام می‌کند که از این به بعد دو نامه بفرستد؛ یکی برای کمیته تهران و دیگری برای تقی زاده. پیلوسیان نامه را با تذکر این مطلب به پایان می‌رساند که اخیراً نامه‌ای برای «دوستان حیدرخان» فرستاده است و به او توصیه کرده که به جنگ «دشمن بشریت» و مخالف مشروطه [یعنی] رحیم خان رهبر ایل شاهسون نرود؛ زیرا حضور او در تهران برای پیشرفت فعالیت حزب دموکرات ضروری است و نجات کشور به آن وابسته است. پیلوسیان از تقی زاده درخواست کرد که حیدرخان را در تهران نگاه دارد زیرا او «سازمانده و مبلغ خوبی» است.^۲ این فرضیه که حزب دموکرات [حاصل] اندیشه برخاسته از تبریز بوده است در شماره ۲۱ ژانویه ۱۹۱۰ تأیید می‌شود.^۳ تسبیگران

۱ در مورد حیدرخان، کسی که مورخان استانبولست او را پیشتر به عنوان یک نشر سوسیال

در ذات معرفی کرده‌اند و نه دموکرات. بشکرید به. شاکری، سوسیال دموکراسی، فصل ۶.

۲ در مورد مورخ ۱۰ فوریه ۱۹۱۰ (اوراق کاغذها)، صص ۲۶۳-۲۶۶ بینوسیان نارستانی

۳ در این باره است به اعزام هیئت ویژه افراد از سوی حیدرخان برای جنگیدن با رحیم خان

در عملیات جنگی قبلاً خانمه یافته بود

۱۱۱ ۱۰۲ اوراق کاغذها، صص ۲۹۱-۳۰۴.

نرها کوپیان (درویش) به تقی زاده تأکید می کرد که ضرورت وجود حزب در تهران از سوی همه درک می شود و حزب باید به سرعت تشکیل شود.

پیلوسیان در نامه بعدی به تاریخ ۳ فوریه ۱۹۱۰، تقی زاده را از تشکیل حوزه های حزب در تبریز آگاه کرد و بر لزوم فعالیت مخفی حزب تأکید نمود. همچنین پیلوسیان نوشت که تیگران با میرزا علی اکبرخان (دهخدا؟) گفت و گو کرده و به او نسبت به «فکر واهی» تشکیل یک حزب سوسیالیست انقلابی هشدار داده و گفته که او باید توان خود را مصروف پیشرفت حزب دموکرات ایران بکند. در این نامه پیلوسیان از اهمیت توجه به «نفرت» ایرانیان از کلمات و اصطلاحات خارجی نامأنوس و غیرمتداول نوشته است و از تقی زاده می خواهد که معادل مناسبی برای اصطلاح دموکرات بیابد، زیرا اغلب با لفظ سوسال دموکرات اشتباه می شود.

در [نامه] بعدی به تاریخ ۹ مه ۱۹۱۰^۲ پیلوسیان کلمه «ملتینون» را به عنوان معادل دموکرات پیشنهاد کرد؛ و سرانجام اصطلاح «عامیون» انتخاب شد. در آخرین نامه ای^۳ که از پیلوسیان به تقی زاده در این دوره باقی مانده است،^۴ پیلوسیان ضمن اشاره به حزب دموکرات به عنوان «حزب ما» از امر که پس از خروج محمد امین رسول زاده - از تهران که تحت فشار دولت روسیه نزاری به وقوع پیوست - کمیته مرکزی در تهران نتوانسته از عهده و طایفش برآید اظهار نارضایتی می کند. پیلوسیان معتقد بود که کمیته مرکزی «رهبرش را از دست داده است» و به جای آن که مرکز جوشش و انرژی سازمان باشد به «مرکز سستی و ناتوانی» مبدل شده است. او بعداً طی مطلبی به ارگان حزب [دموکرات]، ایران نو، از سستی کمیته مرکزی

۱. همان، صص ۲۵۱-۲۶۲.

۲. همان، صص ۲۶۹-۲۷۰.

۳. تاریخ ۱۹ اکتبر ۱۹۱۱، همان، صص ۲۷۶-۲۹۱.

۴. می گویم «تقی مانده». زیرا دقت و توجهی که او به یادداشت جزئیات در مورد امور

دارد داشت و گسترده گی مکاتباتش موجب می شود که نسبت به فقدان برخی از نامه های

فوت شده نداشته باشیم.

تهران در مواجهه با خطری که «حکومت به اصطلاح دموکراتیک» را تهدید می‌کرد، گلایه کرد. او به این نتیجه رسید که غیر قابل قبول است و زرابی که به کمک حزب بر سر کار آمده‌اند جسارت آن را داشته باشند تا ارگان همان حزب را تعطیل کنند.

او معتقد بود که حزب موظف است «عناصر مضر را کنار بگذارد» اشخاصی که «غرق در جاه‌طلبی و تنبلی، غیرمنضبط و مشتاق برای ارتقاء دادن خود بودند.» در ضمن پیلوسیان دریافت که «وظیفه‌اش» ارسال «دستوراتی» تحت عنوان کمیته ابالتی آذربایجان | حزب دموکرات | به شعبه‌های حزب در مشهد، اصفهان و قزوین است؛ که این امر نشانه‌ی نقش برجسته پیلوسیان در حزب دارد.

مطالبی که به آن اشاره شد فرضیه‌ی ما را در مورد این‌که ایده‌ی تشکیل حزب دموکرات در ایران از سوی روشنفکران ارمنی ایرانی ارائه شده است تأیید می‌کند، یعنی کسانی که نظریه‌پردازان جناح اقلیت گروه سوسیال دموکرات تبریز در سال ۱۹۰۸ بودند.

در مقایسه با اینان، روشنفکران مسلمان که اعضای با نفوذ حزب دموکرات بودند، از این حزب برای دستیابی به کرسی‌های مجلس شورای ملی و مناصب دولتی استفاده می‌کردند. در این شرایط آنان یا نسبت به سرنوشت حزب دموکرات بی‌تفاوت بودند و یا در جهت تضعیف حزب تلاش می‌کردند تا خودشان بتوانند بدون هیچ‌گونه کنترل و نظارتی حکومت کنند.^۱

حال که پیدایش حزب را بررسی کردیم، به برنامه‌ها و نظامنامه‌ی آن بر می‌گردیم.

۱. رنغانی، یکی از فعالان حزب، نوشت که برای او دشوار است که در میان کاندیداهای حزب در دولت، سواي مستوفی‌الممالک یک مبهن پرست دیگر پیدا کند. بنگرید به: افشار، اوراق نازدیاب، ص ۳۴۲.

برنامه و قواعد حزب دموکرات ایران

باید تصریح کرد که حزب دموکرات ایران گروهی با سازماندهی متمرکز بود، کم‌وبیش نمونه‌ای از حزب موسی‌الیم دموکرات آلمان: ساختار تشکیلاتی حزب بر اساس سلسله‌مراتب حوزه‌ها، شوراهای کمیته‌های محلی، کنفرانس‌ها و کمیته‌های ایالتی و همچنین کمیته مرکزی و کنگره‌های ادواری بود.^۱ همان‌طور که از یک حزب متمرکز انتظار می‌رود تمام نشریات عمومی ملی و استانی، قبلاً توسط مرکز [حزب] بررسی و کنترل می‌شد. به علاوه نظامنامه حزبی مانع از عضوشدن افرادی می‌شد که در صنف روحانی بودند.^۲ حزب دموکرات به‌عنوان یک حزب قانونی درگیر در سیاست داخلی، دارای فراکسیون پارلمانی بودند. اعضای کمیته مرکزی به‌جز برای اعضا برای دیگران ناشناخته بودند؛ به‌واقع حتی نظامنامه و برنامه حزب نیز تا یک‌سال بعد، یعنی جولای ۱۹۱۰، در میان مردم ناشناخته ماند.

شیخ ابراهیم زنجانی، یکی از فعالین حزب، طی نامه‌ای به تقی‌زاده نارضایتی خود را نسبت به این امر اظهار کرد و بر لزوم فعالیت عمومی و کنارگذاشتن کار مخفی^۳ و همچنین نسبت به ایجاد یک ارگان وابسته به کمیته مرکزی تأکید کرد.^۴

مطالبات برنامه‌ای حزب دموکرات به اختصار چنین بود:^۵ اول، اعطای

۱ | شاکری، اسناد تاریخی، ج ۱۳، صص ۱۶-۲۶. درباره پیش‌نویس نظامنامه موقت حزب دموکرات، بنگرید به: افشار، اوراق نازدیاب، صص ۳۵۰-۳۵۲ و ۳۵۹-۳۶۱.

۲ | متحصص بیست که چرا شخصی مانند شیخ محمد خیابانی، یک نفر روحانی، عضو حزب شد همان، صص ۳۲۶-۳۲۷.

۳ | افشار، اوراق نازدیاب، ص ۳۲۹.

۴ | بر اساس نوشته ابراهیم زنجانی. تا ژوئیه ۱۹۱۰ کمیته مرکزی [حزب دموکرات] انتخاب شده بودند. همان، ص ۳۲۴.

۵ | شاکری، اسناد تاریخی، ج ۱۳، صص ۱۲-۱۵؛ افشار، اوراق نازدیاب، صص ۳۶۱-۳۶۶. «سابقه پارلمانی» در اسناد تاریخی، ج ۱۳، صص ۱۱۳-۱۲۰.

آزادی‌های دموکراتیک، مسئولیت وزرا در قبال مجلس [شورای ملی]، تفکیک قوا، لغو امتیازات و القاب اشراف، تساوی همه ایرانیان در برابر قانون بدون توجه به مذهب، نژاد و قومیت؛ همچنین برنامه بر لزوم تفکیک قدرت سیاسی از اقتدار روحانیون تأکید می‌کند. این موضوع از آن جهت متهورانه بود که حمایت اولیه روحانیون «آزادی خواه» از جنبش مشروطه، به قبول نظارت دینی بر قانون‌گذاری مجلس توسط کمیته‌ای از علما انجامیده بود، به‌طور خاص در ماده دو متمم قانون اساسی.^۱

در «بیانیه پارلمانی» که قبل از تشکیل مجلس و انتشارش در ایران نو، توسط سلیمان میرزا اسکندری قرائت شد این مسائل در اولویت قرار داشت:

لزوم تقویت دموکراسی پارلمانی از طریق تشکیل احزاب سیاسی برای بسیج توده‌ای و حمایت مردمی در انتخابات [مجلس] برای اداره امور مملکت با یکدیگر رقابت کنند.

به‌طور خلاصه، حزب دموکرات ایران سه هدف را به‌عنوان ارکان سیاست ملی خود مطرح می‌کرد: ۱. دولت متمرکز قدرتمند، ۲. دموکراتیزم، ۳. پارلمانتاریسم. آنان فکر می‌کردند که وجود دولت متمرکز برای منافع کشور حیاتی است و معضلات و گرفتاری‌هایی که در کشور به‌چشم می‌خورد ناشی از سیستم غیرمتمرکز قبلی است. این سیاست تمرکزگرایی با کنترل از سوی مجلس شورای ملی همراه بود، یعنی دولت مرکزی توسط وزرای اداره شود که از سوی مجلس شورای ملی برگزیده می‌شد و در برابر آن مسئول می‌باشند. نظام پارلمانی می‌تواند از طریق دموکراتیزم آرزوهای عمومی را برآورده کند و این تنها راهی است که می‌تواند از منافع اکثریت مردم (روستائیان، زحمت‌کشان، اصناف و تجار

۱ برای این مقاله بنگرید به:

خرده‌ها) حمایت کرده و وضع آنان را بهبود بخشد و در خدمت «دموکراسی زحمت‌کشان» باشد. برنامه خواستار برآورده کردن مطالبات اقتصادی زحمت‌کشان و دهقانان و اتخاذ شیوه‌هایی برای اصلاح نظام مالیاتی است.

به این ترتیب برنامه وضع قوانین مترقی مانند جایگزین کردن مالیات مستقیم به جای وابستگی کامل به مالیات غیرمستقیم را پیشنهاد کرد که فشار آن بیشتر بر دوش طبقه تولیدکننده قرار داشت. به علاوه برای اولین بار قوانین جدید کارگری و قوانین تأمین اجتماعی پیشنهاد شد؛ مانند ممنوعیت کار کودکان، کاهش ساعت کار، واگذاری اراضی خالصه و دادن آن به زارعین و تقسیم دیگر املاک زراعی بین کشاورزان از طریق بنانک کشاورزی. همچنین برنامه حزب خواستار آن بود که منابع طبیعی کشور به وسیله دولت اداره شود و در خدمت مردم باشد. به علاوه تحصیلات رایگان و اجباری برای همه افراد ملت که شامل زنان هم می‌شد، و بر لزوم تشکیل ارتش مدرن از طریق خدمت نظام وظیفه دوساله برای مردان بالغ تأکید شده بود. حزب دموکرات ایران همچنین خواستار وضع قوانین مدنی در همه زمینه‌ها به خصوص در مورد بدرفتاری مالکان با رعایا بود. به طور خلاصه برنامه و بیانیه پارلمانی اولین تلاش‌ها برای مطرح کردن لزوم قانون‌گذاری جدید برای جامعه‌ای بود که یک قرن سلطه، تخریب کامل و بی‌نظمی به آن تحمیل شده بود؛ و حزب دموکرات ایران ناگزیر بود خطی مشی خود را نسبت به آن بیان کند و درباره موانع رشد و توسعه کشور توضیح دهد و این‌که در کشوری مانند ایران نمی‌توان یک‌باره بر آن موانع غلبه کرد و باید به صورت تدریجی آگاهی داد.

مخالفت با حزب دموکرات از سه منبع ناشی می‌شد: ۱. سیاست همکاری روسیه در ایران که مخالف استقلال و تشکیل هر دولت مردمی در کشور بود. ۲. ائتلافی از محافظه‌کاران داخلی که ترکیبی از نخبگان

طبقه حاکم بود، کسانی که در آخر کار به جنبش مشروطه‌خواهی پیوسته و خواستار بازپس‌گرفتن قدرت بودند و همچنین روحانیون سنتی که با نوسازی کشور مخالفت می‌کردند، و ۳. تازه به دوران رسیده‌هایی که در رهبری حزب قرار گرفته و اینک تمایل ناچیزی به پایدار ساختن حزب [دموکرات] و یا سعادت و رفاه مردم داشتند.^۱

این سه مانع به این صورت بازتاب یافت: ۱. روسیه با اولتیماتوم دسامبر ۱۹۱۱ خواستار اخراج مورگان شوستر، مستشار مالی امریکا، و بستن مجلس شورای ملی شد. ۲. همکاری عناصر محافظه‌کار با درخواست‌های روسیه و مخالفت و فتوای روحانیان ساکن عتبات علیه تقی‌زاده^۲، ۳. تنبلی، لاقیدی، سستی و بی‌انضباطی در بین اعضای کمیته مرکزی و وزرای دموکرات، به همان صورتی که در نامه^۳ پیش‌گفته پیلوسیان به تقی‌زاده، توضیح داده شد.

فعالین گمنام حزب دموکرات، شاید به رهبری کسانی مانند پیلوسیان، از طریق تشکیل کمیته موقتی استانبول کوشیدند حزب را نجات دهند. آنان پذیرفتند که حزب در مرحله بحرانی به سر می‌برد و آینده آن نامعلوم است، و برخی اظهار می‌کردند که در این شرایط تنها یک «منجی» می‌تواند وضعیت و شرایط بحرانی حزب را اصلاح کند. آن‌ها فکر می‌کردند که کنگره حزب از عهده غلبه بر بحران برمی‌آید و اکنون که

۱. در اشاره به این فشر خاص بود که به تدریج اصطلاح «او» به مشروطه‌اش رسیده است، در ایران رواج یافت.

۲. در گزارش ده‌ماهه مرکزیت موقت حزب (دسامبر ۱۹۰۹) مشخص شده بود که روحانیان نبود بسیار زیادی در مردم دارند که این امر برای حزب مناسب نبود. در قطعنامه آن هیئت [مرکزیت موقت] بیان شده بود رعایت اعتقادات مذهبی مردم، در گفتار و کردار، موجب می‌شود تا هیچ بیانه‌ای [برای مخالفت با حزب] به دست روحانیان داده نشود و حزب بتواند در جهت خرافه‌زدایی از مذهب و توضیح زبان‌های استبداد روحانیان کوشش کند. بنگرید به: افشار، اوژان تازه‌یاب، ص ۳۶۶/۱۰.

مجدداً منتشر شد ارگان رسمی حزب دموکرات ایران شد.^۱ ادوارد براون آن را چنین معرفی کرده است: «بزرگ‌ترین و مهم‌ترین و مشهورترین روزنامه در میان روزنامه‌های ایرانی است»، که روزنامه‌نگاری [به شیوه] اروپایی را مرسوم کرد و الگویی برای دیگر روزنامه‌ها شد.^۲ گذشت زمان نیز نتوانست توجه به این روزنامه را کاهش دهد.^۳ براون اظهار نظر می‌کند که «بعضی از سرمقاله‌ها را امیر حاجبی (غلامرضا) می‌نوشت. این شخص گرجی بود و ادعا می‌کرد که مسلمان شده است. از مقاله‌هایش را به فرانسه می‌نوشت که سپس به فارسی ترجمه می‌شد.»^۴ از زمانی که براون این مطلب را نوشته است بیش از هفتاد سال می‌گذرد [و در این مدت] مدرک یا اشاره‌ای در خاطرات [رجال و فعالین سیاسی آن دوره] به دست نیامده است تا به‌طور موثق صحت این ادعا را مشخص کند. مکاتبات روشنفکران ارمنه ایرانی در تبریز با تقی‌زاده، که ما مکرراً به آن مراجعه کردیم، این امکان را به ما می‌دهد تا بگوییم شخص یا اشخاصی که ادوارد براون، گرجی می‌داند به‌واقع ارمنی بودند؛ همان‌طور که توضیح داده شد آن‌ها مقاله‌هایشان را به فرانسه می‌نوشتند که به فارسی ترجمه می‌شد. علاوه بر این، نشانه‌هایی در این مکاتبات وجود دارد که این فرضیه را تأیید می‌کند.^۵

۱. از نامه مورخ ۲۴ اکتبر ۱۹۱۰، حسین برویز (ظهرانی)، عضو فعال حزب دموکرات ایران، به تقی‌زاده درمی‌نویسم که به‌واقع ابوالضیاء نمی‌خواست امتیاز رسمی روزنامه [ایران] را به حزب واگذار کند مگر آنکه با پرداخت پول کلانی او را راضی کنند.

2. Browne, *the Press and Poetry*, p. 52.

3. see, for instance, M. A. Persitz, «The Preparatory Stage of The Communist Movement in Asia», in *the Revolutionary process in the East: past and present*, R. Dlynowsky, ed., Moscow, 1982, p. 58.

4. *Ibid.*

۵. برای مثال، نگریه به نامه تیگران [ادرویش] به تقی‌زاده، به تاریخ ۱۰، ۲۳ مه، ۲۵ ژوئن و

درحقیقت به نظر می‌رسد که اگر این مسئله برای دشمنان روزنامه آشکار می‌شد آن‌ها از آن علیه ارگان حزب دموکرات استفاده می‌کردند. در ۲۸ نوامبر ۱۹۱۰ نامه‌ای که از روزنامه تایمز آمده بود، روزنامه ایران نو را متهم کرد که توسط ارمانه و روس‌های قفقاز اداره می‌شود. روزنامه ایرانی علیه این «اتهام زهرآگین» واکنش شدیدی از خود نشان داد و به آن پاسخ گفت. [روزنامه ایران نو] در مورد آن شخص روس قفقازی که کسی جز محمد امین رسول‌زاده نبود، نوشت: «اصلاً ایرانی بوده و به خاطر آن‌که اجدادش ساکن قفقاز شدند او نیز در آنجا زاده شد و رشد کرد و اکنون به واسطه میهن‌پرستی به خانهٔ اصلیش بازگشته است... بدیهی است که در مورد ارمنی بودن اعضای هیئت تحریریه ما، هرچه قدر هم که روزنامهٔ تایمز بز احساسات انترناسیونالیستی و جهان‌گرایی خود را بدهد، زهر آن در پیش داوری‌ای که در مورد ما می‌کند به‌جا خواهد ماند. در هر کشوری که افراد ارمنی در بین مردم‌شان باشد ممکن است که یک نفر ارمنی مسئولیتی در نشریه‌ای داشته باشد، با این حال نوشتهٔ تایمز دروغ است زیرا هیچ ارمنی در هیئت تحریریه خودمان نداریم.»^۱ واضح است که این واکنش دیپلماتیک به هیچ وجه موجب محرومیت ارمانه‌ای مانند پیلوسیان و تیگران هاگوپیان از نوشتن در روزنامهٔ ایران نو نشد؛ گو این‌که آنان جزو «هیئت تحریریه» روزنامه نبودند و حتی اگر هم بودند خیلی طبیعی بود که از سازوکار دفاعی کتمان استفاده کنند تا از حملات نه‌تنها دشمنان روزنامه ایران نو مانند تایمز، بلکه از سوی محافظان ارتجاعی ضد اصلاحات در ایران که مطمئناً از تعصب ضد ارمنی در جامعهٔ ایران علیه روزنامه استفاده می‌کردند، جلوگیری کنند. درحقیقت، پیلوسیان از اسامی مستعار «بحر» و

۱ نوامبر ۱۹۱۰، در افشار، اوردانی تازدیاب، صص ۳۰۵-۳۰۶، ۳۳۱-۳۳۲، ۳۰۷-۳۱۰، ۳۱۰.

۲ ۳۱۸-۳۱۹، که [او] مشارکتش در روزنامه [ایران نو] را اعلام کرد.

1. Browne, *The Persian Revolution*, p. 443.

«دهاتی» استفاده می‌کرد و از این امر نیز رضایت داشت. همکار صمیمی او، تیگران درویش^۱ که با پلخانف مکاتبه داشت، دو سلسله مقاله یکی در مورد تاریخ مالیه ایران^۲ و دیگری علیه استفاده از ترور در مسائل سیاسی برای روزنامه ایران نو نوشت.^۳ به واقع، مدارک متعددی موجود است که مشوقان راه‌اندازی این مهم‌ترین روزنامه مشروطه‌خواه، روشنفکران ارمنی ایرانی بودند.^۴

حیات روزنامه ایران نو، کاملاً وابسته به [تداوم] دولت مشروطه ایران بود. سرانجام، هنگامی که روسیه بار دیگر مناطق شمال [ایران] را مورد تجاوز قرار داد و متحدان آن حکومت تهران را وادار به بستن مجلس [شورای ملی] کردند و همه چیز با دولت مشروطه از دست رفت، روزنامه مترقی و احزاب سیاسی، حیات روزنامه ایران نو نیز به پایان خود رسید.

۱. افشار، اوراق نازدیباب، صص ۲۶۵ و ۲۹۱. برخی از مقاله‌های تیگران درویش دربارهٔ «تاریخ مالیه ایران» و علیه «ترور» از جمله هفت مقاله او در ایران نو بود. [برای این مقاله‌ها بنگرید به همین مجموعه، فصل چهارم]

۲. همانجا، به تناوب در شماره‌های ۱۶ تا ۴۸. ۱۹۱۰. [برای این مقاله بنگرید به همین مجموعه، فصل چهارم]

۳. همانجا، به تناوب در شماره‌های ۴۴ تا ۶۲. ۱۹۱۰. [برای این مقاله بنگرید به همین مجموعه، فصل چهارم]

۴. برای آگاهی از شرح حال این روشنفکران ارمنی بنگرید به:

Chaqueri, «The Role and Impact», and Chaqueri, «Social Democracy».

حزب سوسیال دموکرات هنجاکیت و جنبش انقلابی در ایران (۱۹۱۱-۱۹۰۸)^۱

آرسن گوایدر

ترجمه جمیله خسروپناه

حزب ارمنی هنجاکیت نقش فعالی در جنبش مشروطه‌خواهی در آذربایجان و تهران داشت. در سال ۱۹۰۸ ستارخان، قهرمان مردمی، رهبری جنبش انقلابی در تبریز را به عهده گرفت و گروه‌های داوطلب مبارز (مجاهد) را تشکیل داد که تجربه مبارزه انقلابی و نظامی نداشتند. در این موقع احزاب ارمنی هنجاکیت و دانشناک با آنها همکاری کردند. حزب دانشناک، گروه کوچک نظامی به رهبری کری |خان| را از قفقاز و برکه |به تبریز| اعزام کرد. هیئت اجرایی حزب هنجاکیت نیز هشتاد فصد تفنگی را که در تهران داشت به ستارخان پیشکش نمود. حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه یک گروه نظامی متشکل از ۱۳۵ نفر گرجی را به فرماندهی سدراک بان وریان از تفلیس اعزام کرد.

۱. Arsen Guider, *The Hunchakist Party and the Revolutionary Movement in Persia (1908-1911)*.

همان‌زمانه در «آرسن گوایدر، تاریخ حزب سوسیال دموکراتیک هنجاکیت (به زبان روسی)، II، ص ۱۱۰. بیروت، ۱۹۶۳. نویسنده از لئون خاچیکیان (در پاریس) به‌خاطر ترجمه این کتاب، ۱۱۰۰ سی به فرانسه قدرهاتی می‌کند.

در تبریز به دستور حزب هنجاکيست، رافائل موسيسيان به تفليس رفت تا برفيب اعزام نيرو و ارسال اسلحه را به تبريز بدهد. از سوي ديگر از آنجا که يک گروه انقلابي ايراني در اين شهر [تبريز] وجود داشت که آنان نيز در اين جهت فعاليت مي کردند، موسيسيان به منظور هماهنگي و تقويت کيفي اين فعاليت ها، روابطي با رهبران آنها برقرار کرد. مذاکرات آنان در منزل فلورا واردانيان - سخنگوي زن مشهور هنجاکيست - انجام مي شد که خودش نيز در اين مذاکرات شرکت داشت. بعد از چند جلسه [مذاکره] اولين حزب سوسيال دموکرات ايراني به نام اجتماعيون عاميون^۱ تشکيل شد که مواضع آن، آرمان هاي اجتماعي حزب هنجاکيست را بيان مي کرد. کميته مرکزي اين حزب جديد دربرگرفته انقلابيون ارمني و ايراني بود: صادق اف، رئيس؛ يوسف خلخالی، معاون؛ فلورا واردانيان، خزانه دار؛ سدراک بان وُريان و رافائل موسيسيان، اعضاي مشاوره و ستارخان عنوان فرمانده نيروهاي نظامي تبريز برگزيده شدند.

کميته مرکزي جديد با هيئت اجرائيه هنجاکيست در تفليس ارتباط گرفت و در زمينه گردآوري تسليحات و اعزام نيروهاي مسلح [شبه نظامي] داوطلب که از راه باکو به بندر انزلي رسيدند، موفق شد. [در] همين زمان کميته نظامي ديگري مخفيانه در تبريز به وجود آمد که در آن ستارخان، باقرخان، سدراک بان وُريان، رستم کاراخانيان (داشناک) و رافائل موسيسيان (هنچاک) شرکت داشتند؛ موسيسيان نماينده حزب

۱. در مورد اطلاق نام «اولين حزب سوسيال دموکرات ايراني» به اين حزب بايد تأمل کرد. زيرا بر اساس اسناد و مدارک موجود، اولين حزب سياسي ايران با عنوان «فرقه اجتماعيون عاميون ايران» در سال ۱۹۰۶ م در شهر باکو تشکيل شد و در اندک مدتي شعبه هاي اين حزب در شهرهاي تبريز، اروميه، خوي، تبري، رشت، غزنوين، تهران و... آغاز به کار کردند و برخی از شعبه هاي فرقه اجتماعيون عاميون مانند شعبه رشت و تبريز دارای ارگان مطبوعاتي مي بودند. (حسروهناد)

ارامنه وابسته به سوسیال دموکرات‌های روسیه بود. رونوشت متن موافقتنامه اجتماعيون عاميون و حزب هنجاکيست که سندی درباره خدمات مهم و ارزنده حزب هنجاکيست محسوب می‌شود را در پائین بازگو می‌کنیم.

«ما مجاهدین ایرانی وابسته به [حزب] اجتماعيون عاميون بر اساس موافقتنامه منعقد شده با حزب هنجاکيست، قسم خورده و اعلام می‌کنیم که از این زمان به بعد نیروهای خود را متحد کرده و فداکاری‌های لازم را برای اسفراز مجدد مشروطیت ایران انجام می‌دهیم و نائید می‌کنیم که تمام این موارد با موافقت حزب هنجاکيست انجام خواهد شد.»

ادامه این سند مربوط به جزئیات نه‌گانه موافقتنامه است. تاریخ این موافقتنامه ۱۹ نوامبر ۱۹۰۸ است و نمایندگان دو حزب آن را امضاء کرده‌اند. بیست و پنج روز بعد از امضای این موافقتنامه، یعنی در ۱۲ دسامبر، حزب هنجاکيست بر اساس تعهدی که کرده بود تعداد زیادی بهنگ به اجتماعيون عاميون تحویل داد.

[حزب] اجتماعيون عاميون فرقه هنجاکيست با حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه ارتباط برقرار کردند؛ این حزب با ۲۳ نفر داوطلب به فرماندهی ولیکو مشهور در عملیاتی با آنها مشارکت کرد. یک ماه بعد نیروهای انقلابی، دارالحکومه رشت را تصرف کردند. از آن مجاهدین، پیرم‌خان (داویدیان) نیز حضور داشت که در آن زمان یک به‌کچی ساده بود. وی تفنگ قاراپط مارتی روسیان از حزب هنجاکيست را حمل می‌کرد.

پس از تصرف رشت، طرح‌هایی برای اقدامات بعدی در نظر گرفته شد. سروی اعزامی شامل هفت گروه به این شرح بود:

۱. گروه ۲۳ نفره سوسیال دموکرات گرجی؛
۲. گروه ۲۱ نفره از هنجاکيست‌ها به فرماندهی ملک آندرسیان؛

۳. گروه ۵۰ نفره از اجتماعيون عاميون که به وسیله غلامحسین خان محمد (بعداً کی استوان) رهبری می شدند؛
۴. گروه ۷۰ نفره مجاهدین داشناک که با تفنگ‌های به دست آمده از قورخانه سردار افخم (حکمران رشت) مسلح شده بودند و توسط پیرم‌خان هدایت می شدند؛
۵. ۲۵ نفر از مجاهدین کمیته ستار؛
۶. ۴۶ نفر از مجاهدین کمیته برق؛ و
۷. گروه تاتار^۱ از قفقاز.

علاوه بر این گروه‌های سازمان‌یافته، رزمندگان دیگری هم [از اهالی گیلان] بودند که به صورت فردی به لشکر مجاهدین پیوسته بودند و تحت رهبری معزالسلطان (سردار محیی) قرار داشتند. نیروهای انقلابی [گیلان و بختیاری] با هماهنگی به طرف تهران حرکت کردند، پایتخت تصرف شد و بار دیگر مشروطیت برقرار شد.

حزب هنجاکيست، پس از فتح تهران، خاتمه جنگ، گروه‌ها را به خلع سلاح فراخواند؛ ولی پطرس ملک آندرسیان رهبر این گروه، افراد تحت مسئولیتش را با اسلحه‌هایشان به پیرم‌خان [رئیس وقت نظمی] تحویل داد و در عوض، سرپرستی «اداره ثلاث» [اداره مالیات تریاک و باده و توتون] شهر تبریز را دریافت کرد که از این راه به ثروت هنگفتی دست یافت.^۲

به دنبال هنجاکيست‌ها، گرجی‌ها نیز برای جلوگیری از تعدد مراکز

۱. «تاتار» اصطلاحی است که به مسلمانان قفقاز اطلاق می‌شد.

۲. نایب این ادعا دشوار است زیرا پطرس م. آندرسیان بعدها توسط روس‌ها به‌دار آفرینخته شد. بنگرید به:

(زبراستار انگلیسی) C. Chaqueri. *Social Democracy*, Index.

احمد کسروی در مورد آندرسیان می‌نویسد: «این مرد از تهران به سرپرستی «اداره ثلاث» آمده بود و میان آزادی‌خواهان جایگاهی داشت...» تاریخ هیجده‌ساله آذربایجان، ص ۳۵۶.

فرماندهی خواستار خلع سلاح مجاهدین شدند ولی تقاضای آنها پذیرفته نشد و آنها ایران را ترک کردند. بدین ترتیب راه برای حزب داشناک و پیرم که مانند باشی بازوگ‌ها (فرمانده متفور) رفتار می‌کرد، باز شد.

همکاری هنجاکیت‌ها با انقلابیون و کمک‌های مهم آنان در تجهیز مجاهدین ارمنی، گرجی و ایرانیانی که از قفقاز آمده بودند تأثیر زیادی بر جامعه ایرانیان انزلی نهاده بود. سیمون سیمونیان [از حزب |هنچاک که در گیلان زندگی می‌کرد با توجه به شغل او به عنوان معلم با جوانان ایرانی و ارمنی در تماس بود و به آموزش سیاسی و انقلابی آنها توجه می‌کرد. یکی از شاگردان او، غلامحسین خان محمد (بعداً کی استوان)، که مترجم کنسولگری ایران در تفلیس بود، در جلسات بحث ایرانیان و هنجاکیت‌ها شرکت داشت، با رهبران هنجاکیت در انزلی مرتبط شد. آنها تصمیم گرفتند که اولین حزب سوسیال دموکرات ایران را با استفاده از برنامه و اساسنامه سوسیالیستی حزب هنجاکیت تشکیل دهند. اساسنامه و برنامه را به فارسی ترجمه کرده و با شرایط ایران انطباق دادند. بعد از ترجمه برنامه و اساسنامه، رهبران هنجاکیت برای تصویب و انتشار آنها با گروهی از ایرانیان جوان ملاقات کردند. در این ملاقات سالاسان مگردیچیان، گریگور یقیکیان، سیمون سیمونیان، ایساک برهوانسیان از طرف هنجاکیت‌ها، ابوالقاسم رضازاده، ابوالفضل خان و [غلامحسین خان] محمد (کی استوان) از طرف ایرانیان شرکت داشتند. در دومین دیدار، هیئت مدیره‌ای با این ترکیب برگزیده شد: ابوالقاسم رضازاده (منشی)، ابوالفضل خان (خزانه‌دار) و غلامحسین خان محمد [کی استوان] (رئیس). اولین وظیفه آنان انتشار جزوه هنجاکیت‌ها با عنوان «سوسیال دموکرات‌ها چه می‌خواهند» بود که در آن اصول اساسی سوسیالیسم را توضیح می‌داد.^۱ بر روی جلد این جزوه می‌خوانیم:

۱. این جزوه نوشته گریگور یقیکیان است.

«توسط شعبه ایران گروه هنجاکيست سوسیال دموکرات‌های انزلی منتشر شد». ^۱ اعضای گروه را عمدتاً کرجی‌بان‌ها و ماهی‌گیران دربرمی‌گرفتند که جدیداً به گروه پیوسته بودند.

آوردن کلمه «هنجاکيست» [در نام حزب] موجب شد تا دشمنان از آن سوءتعبیر کنند و همین امر موجب شد گرایش‌های ارتجاعی، حزب جدید را ضداسلامی معرفی کنند. ایرانی‌ها [به منظور خنثی کردن آن تعبیرات] پیشنهاد کردند که عنوان «هنجاکيست» حذف شود؛ هنجاکيست‌ها با این امر مخالفتی نکردند. گروه جدید از ۱۱ ژانویه ۱۹۱۱ خود را حزب سوسیال دموکرات ایران نامید. ^۲

این جدایی (بین ایرانیان و ارمنیان) برای ایرانی‌ها کاملاً صوری بود زیرا رفقای ایرانی می‌دانستند برای حل مشکلات سیاسی و اجتماعی که با آن مواجه هستند، بی‌تجربه‌اند و به این خاطر آن‌ها به ارتباط خودشان با حزب هنجاکيست برای راه‌یابی، مشورت و اخذ دستور ادامه دادند.

[آنان] به سرعت به یاری اعضای [هنجاکيست] جزوه جدیدی با عنوان «نظریات امروزی سوسیال دموکرات‌های مملکت ایران» ^۳ منتشر کردند که با استقبال فراوان روبه‌رو شد. این همکاری که از انزلی شروع شده بود در رشت و بعدها در شهرهای دیگر دنبال شد. در رشت سیمون سیمونیان، هاراتون هاراتونیان، سرکیس مارتیروسیان و ایساک هوویان برادرش. داشر، روابطشان را با احزاب معتدل حفظ کردند، و با کمک این

۱ روی جلد این جزوه نوشته شده است: «نمبره ۱ نشریات فرقه سوسیال دموکرات (هنجاکیان) شعبه انزلی دسته ایرانیان».

۲ این گروهی است که خواستار شناسایی از سوی بین‌الملل سوسیالیست [انترناسیونال] بود. او عضویت در آن سازمان شد ولی به علت کارشکنی دانشکده‌ها [که عضو این سازمان

۱۱۰] با عضویت آنان مخالفت شد. این موضوع به خوبی در بیان دوره‌ای بین‌الملل ... است (شماره ۷۰، ۱۹۱۱، ص ۳۷) منعکس شده است. (ویراستار انگلیسی) ...

۳ این جزوه برگرد بنفیکیان است.

احزاب موفق شدند تا هاراتون گالوستیان را به عضویت انجمن ایالتی انتخاب کنند. رهبر اعتدالیون، میرزا کریم خان رشتی (خان اکبر برادر سردار محیی) بود و از طریق ایساک هوویان ارتباط با او حفظ شد. ملیک الله وردیان نیز هنگامی که به مقام کاردار کنسولگری روسیه رسید نقش مهمی را در انزلی ایفا کرد.

آلکسیس آلکیو آرشوف که در اداره حمل و نقل ایران کار می‌کرد روزنامه‌های ایسکرای لنین و شمار زیادی از جزوه‌ها را به انزلی می‌فرستاد. این روزنامه‌ها و جزوه‌ها توسط هنجاکیت‌ها به باکو و آستارا و برای اشخاصی که نشانی آن‌ها را داشتند، ارسال می‌شد. رفقای ما که زیر فشار حکام مرتجع ایران مخفیانه زندگی می‌کردند از ترس آن‌که شناسایی و مورد تعقیب قرار گیرند به مناطق دیگری رفتند.

جنبش هنجاکیت تا قزوین و از آن هم فراتر تا تهران یعنی تا جایی توسعه یافت که یاران یقیکیان و سورکین ریشتونی، مبارز مشهور قفقازی فعالیت داشتند که بعداً ناشر (روزنامه) «کمونیست» در باکو شد. همچنین باید خاطر نشان کرد که یکی از بنیان‌گذاران گروه انزلی به نام محمد، بعداً با نام کی استوان نماینده مجلس شورای ملی شد، وی حق شناسی خود را نسبت به آموزگاران هنجاکیت خود همچنان حفظ کرد. همچنین (ابوالقاسم) رضازاده، هنگامی که بلشویک‌ها حاشیه دریاچه خزر را در گلان اشغال کردند، به مبارزی سرشناس و عضو دولت میرزا کوچک خان بدل شد.

شعبه هنجاکیت‌ها در تهران خیلی قوی بود و به وسیله مانوئل موسیان ۱. سیواس رهبری می‌شد. او برای مدت زمان طولانی در استانبول زندگی کرد و در مدرسه مرکزی آرامنه تحصیل کرده بود. مانوئل موسیان به عنوان ۲. اکیت [در ترکیه] دستگیر و زندانی شد و در جریان انتخاب مون ۳. ر اومانیان اسقف جدید آرامنه ترکیه مورد عفو قرار گرفت.

زمانی که شاه مخلوع ایران، محمدعلی میرزا، در شهر محل تبعیدش آمد، به واسطه اخبار عملیات ضدانقلابی سالارالدوله در منطقه کرمانشاه دلگرم شد و تصمیم گرفت به ایران بازگردد و قبایلی را که هنوز به او وفادار بودند رهبری کند که تاج و تخت را به دست آورد همه احزاب سیاسی ایران اختلاف عقیده را کنار گذاشته و علیه اقدام ضدانقلابی متحد شد. از آنجا که احتمال داشت سالارالدوله به دشمنی به مراتب مهم‌تر از [محمدعلی] شاه مبدل شود تصمیم گرفتند که او را برای همیشه از میان بردارند. این مأموریت را دو نفر از اعضای فدایی [حزب هنگامیست] به نام‌های مانوئل موسیان و تیگران کازانجیان پذیرفتند و برای ترور سالارالدوله رهسپار کرمانشاه شدند ولی آن‌ها موفق نشده بلکه دستگیر و به دار آویخته شدند. در سال ۱۹۱۱ مارسیان، هنگامیست کارآموده که نام واقعی او قوقازیان بود، آستاراخان را به قصد تبریز ترک کرد، جایی که او روزنامه زنگ ارگان رسمی حزب هنگامیست را به یاری دیگر اعضا منتشر کرد. آ. واردانیان مسئول هیئت تحریریه زنگ بود. دیگر همکاران او عبارت بودند از: لودویگ تاتیان، آراکل پتماکریان، سدراک آواکیان و... اقدام آنان در جهت انتشار مطالبی علیه داشناک‌ها و دیگر مخالفان، برای آنان محدودیت‌هایی ایجاد کرد. در ۳ آوریل ۱۹۱۱ در جریان اجرای تئاتری در تالار مدرسه ارامنه، واردانیان مورد سوء قصد تروریست‌ها قرار گرفت و زخمی شد؛ جراحات او به سرعت التیام یافت و حتی محبوبیت عمومی روزنامه زنگ افزایش یافت.

اعضای مشهور حزب هنگامیست در تبریز عبارت بودند از: آ. ترواردانیان، آ. ترقاراپطیان، لودویگ تاتیان، آراکل پتماکریان، واهان واسیلیان، آ. م. مختاریان، میرزا م. سایاتیان؛ که اینان در خدمت کلیا و مدرسه ارامنه بودند. این حزب بیش از یکصد نفر عضو داشت.

(این مطلب را نویسنده با یادآوری کوتاهی از آزار و تعقیب‌هایی که

هنجاکیت‌ها بین سال‌های ۱۹۱۲ تا ۱۹۱۷ از سوی روس‌ها در ایران و بعداً تُرک‌ها متحمل شدند به پایان می‌رساند و از به‌دار آویخته شدن چهرهٔ برجستهٔ ارومتهٔ تبریز و حزب سوسیال دموکرات هنجاکیت، پطرس آندرسیان^۱ و یاراتش در روزنامهٔ *زننگ* یاد می‌کند.^۲

۱. رازی آگاهی بیشتر دربارهٔ پطرس آندرسیان معروف به پطرس جان بنگرید به: احمد سروی، *تاریخ هیجده‌سالهٔ آذربایجان*، صص ۳۵۶-۳۶۱.
۲. طلب از سوی ویراستار متن انگلیسی خلاصه شده است.

بخش دوم

اسناد و مقاله‌ها

فصل اول اسناد گروه سوسیال دموکرات تبریز

۱. نامه‌ها

ترجمه جمعیه خسروپناه

لامه ژوزف کاراخانیان به گنورگی پلخائف (سپتامبر ۱۹۰۵)^۱

تبریز

۱۵ سپتامبر ۱۹۰۵

اهای عزیز، گنورگی والتینویچ!

در تبریز چند نفر از هواداران سوسیال دموکراسی این فکر عالی را ترویج کرده‌اند که از طریق مطالعه و بحث منظم (سیستماتیک) نظریات سوسیال دموکراتیک را تدوین کرده و توسعه دهند.

۱ اصل سند در کتابخانه سالیکوف شدربین (لنین‌گراد / سن پترزبورگ) که برای نخستین بار در کتاب زیر منتشر شد.

La Social-Democratie en Iran (SD-Iran) (از افس پس) ed. C. Chaqueri, Florence 1978, pp. 33-34.

۱. صحیحات تماماً از ویراستار متن انگلیسی - خسرو شاکری - مگر در مواردی که ذکر شده

با آگاهی کامل از سودمندی آثار شما، به ویژه کتاب «شیوه مونیستی طبیعت»^۱ به خودم اجازه دادم که از شما خواهش کنم یک نسخه از آن کتاب را برای ما بفرستید. متأسفانه من پاسخ نامه‌ام را دریافت نکرده‌ام. ما با علاقه فراوان مقاله شما در مورد سوسیالیسم و میهن پرستی^۲ که در مجله زندگی سوسیالیستی^۳ و بعدها در دومین شماره یادداشت‌های سوسیالیسم دموکراتیک^۴ به چاپ رسیده است خواندیم. نظریات شما مشابه نظریات کارل کائوتسکی است.

بعد از مطالعه مقاله شما سوالی برای من پیش آمد: آیا تمدن ما به این سمت پیش نمی‌رود که همه اقوام و فرهنگ‌ها را یکسان کند؟ ما فکر می‌کنیم که فرهنگ‌های متمایز محصول شرایط جغرافیایی متفاوت هستند. با این حال با توسعه تمدن، عامل طبیعت به حاشیه رانده می‌شود^۵ و عوامل اجتماعی در حیات مدنی ما اهمیت می‌یابد و اقوام و فرهنگ‌ها را به طور روزافزون درهم می‌آمیزند. بدین ترتیب باید این واقعیت توضیح داده شود که تمدن اروپایی در مظاهر جداگانه‌شان مشابهت دارند (تمدن‌های آلمان، فرانسه و انگلیس).

شخصاً معتقدم که ملتی بایک خصیصه روحی معین و غیر قابل تغییر وجود ندارد؛ مثلاً سونیسی‌ها دیگر آنچه که در قرون وسطی بودند، نیستند. ما ارامنه با پیشینیانمان در آغاز قرن نوزدهم که قفقاز به روسیه ضمیمه شد تفاوت داریم. خیلی خوشحال می‌شوم که نظریات شما را در این زمینه بخوانم.^۶

۱. ضامراً منظور نوشته ذیل است:

The Development of the Monistview of History

ا.ک. بلخانف. تکامل مونیستی تاریخ، ج. ۲، ترجمه جلال علوی نیا، سعدالله علیزاده، تهران، س. المثل، ۱۳۵۷

2. «Patriotisme et Socialisme», *La Vie Socialiste*, paris, 1905-1906. pp. 65-70.

3. *La Vie Socialiste*

4. *Dnevnik Sotsial-Demokrat*

۵. زمانی که در پاسخ بلخانف مشاهده شد.

همچنین از شما خواهش می‌کنم که یک نسخه از کتاب خودتان Verev
Lel 20¹ (در بیست‌سال) را برای من بفرستید. بهای این کتاب را بدون
تاخیر از طریق پست یا کمیته محلی هنجاک برای شما خواهیم فرستاد.
با احترامات فائقه، ژوزف کاراخانیان

نامه آرشاور چلنگریان به کارل کائوتسکی (جولای ۱۹۰۸)^۱

گروه سوسپال دموکراتیک تبریز

تبریز ۱۶ جولای ۱۹۰۸

به شهروند کارل کائوتسکی

شهروند گرامی، با توجه به صلاحیت عمیق شما در علوم اجتماعی و اقتصادی، ما به خود اجازه می‌دهیم ضمن این نامه سؤالاتی را مطرح کنیم، از شما می‌خواهیم که به‌فوریت به سؤالاتی که برای ما اهمیت دارند پاسخ دهید. زیرا پاسخ آنها برای ما حائز اهمیت است.

گروه سوسپال دموکرات‌های تبریز به‌تازگی با شرکت جمعی از روشنفکران این شهر تشکیل شده است. ذکر عللی که موجب تشکیل این گروه شد در این جا باعث اطاله کلام خواهد شد. ما در آینده نزدیک شما را در جریان این مطلب خواهیم گذاشت. در این جا به این تذکره بسنده می‌کنیم که گروه از آغاز پیدایش خود، هم خود را صرف ترویج اصول مارکسیسم (و به عبارت دقیق‌تر سوسیال دموکراسی بین‌المللی) کرده است. گروه، پیش‌نویس برنامه عمل خود را آماده کرده بود، لیکن رویدادهای اخیر در ایران^۲، گروه را برآن داشت تا در سپتامبر آینده به منظور تجدید نظر در پیش‌نویس برنامه عمل^۳ و بحث بر سر شرکت فعالانه در جنبش دموکراتیک ایران مجمع عمومی خود را به نشستی فراخواند.^۳

اگرچه با توجه به آنکه در ایران هنوز صنایع سرمایه‌داری به وجود نیامده است و پروتاریای صنعتی (به معنی اروپایی کلمه) وجود ندارد که

۱ برای نخستین بار در اثر ذیل منتشر شد:

SD-Iran, pp. 19-21.

۲ نه دنیای محمدعلی شاه علیه مجلس شورا.

۳ منظور کنفرانسی است که در ۱۶ اکتبر ۱۹۰۸ برگزار شد. (بگردید به ص ۹۶ همین کتاب).

گروه بتواند بر آن تکیه کند، لیکن برخی از رفقا، با دلایل محکمی، بر این عقیده‌اند که گروه می‌تواند از چارچوب فعالیت متفعل (تبلیغی) خود خارج شود و باید در ضمن کوشش به نفع دموکراسی و پیشرفت اقتصادی و اجتماعی کشور، بدون چشم‌پوشی از اصول اساسی خود، فعالانه در این جنبش‌ها شرکت کند. بدیهی است که یک نفر سوسیال دموکرات، از آنجایی که نه تنها فردی سوسیالیست است بلکه دموکرات [و البته] ثابت قدم‌ترین دموکراتها نیز هست، نمی‌تواند از [شرکت در] جنبش دموکراتیک خودداری کند.

به همین دلیل است که گروه با اصل شرکت در جنبش‌ها موافق است؛ و اگر برخی از رفقا از دفاع از این ایده خودداری می‌کنند، امتناع آنها به هیچ وجه مطلق نیست [بلکه] نسبی و مشروط است. ریشه طرز تلقی آنها در [درک آنان نسبت به] ماهیت انقلاب ایران است که برای آنها مبهم می‌نماید.

شاید بدانید که در مورد خصلت جنبش‌های کشور ما دو نقطه نظر وجود دارد. طبق نظر اول: انقلاب ایران دارای هیچ گونه مضمون مرفقی‌ای نیست. متفکرین این دسته مدعی هستند که جنبش معطوف به مبارزه با سرمایه خارجی است. یعنی تنها عاملی که می‌تواند در کشور توسعه اقتصادی ایجاد کند. به طور خلاصه اهداف جنبش این است که مانع پیشرفت تمدن اروپایی [در ایران] شود.

در مقابل [اینان] هواداران نقطه نظر دوم اظهار می‌دارند که جنبش مرفعی است زیرا علیه طبقه فئودال است و این جنبش به علت استثمار مردم از سوی زمین‌داران پدید آمده است. جنبش بورژوازی بزرگ و در چک (نه صنعتی بلکه تجاری) علیه مالکان بزرگ ارضی است که از طریق احتکارکردن مردم را در فقر نگهداشته [و] از توسعه تجارت مانع می‌کنند. علاوه بر این [هواداران نظر دوم] همچنین می‌افزایند

که اگرچه جنبش در مرحله اولیه خود حاوی گرایش‌های قهقرایی است، که از عناصر ارتجاعی ناشی می‌شود، اما این قبیل تمایلات مضامین تخیلی خود پایه‌های تحول جنبش محو خواهد شد. اینان در دفاع از نظرشان این واقعیت را گوشزد می‌کنند که با وجود مبارزه علیه سرمایه‌داری خارجی، واردات کالاهای اروپایی طی سال مالی ۱۹۰۶-۱۹۰۷، یعنی سالی که ایران دارای مجلس بود و جنبش‌ها دوران شکوفایی خود را طی می‌کردند، افزایش قابل ملاحظه‌ای یافته است.

ضمن ارائه خلاصه این دو نقطه نظر، ما مطمئن هستیم که شما تا آن اندازه در جریان واقعیت کشور ما قرار دارید که بتوانید نظر خودتان را درباره خصلت انقلاب ایران به ما ارائه کنید. در این زمینه معلومات تاریخی شما از طریق اطلاعات [مندرج] در مطبوعات و برخی کتاب‌های آلمانی و تحقیقاتی که درباره وضع اقتصادی و اجتماعی ایران انجام شده، تکمیل شده است. اما هرگاه شما داده‌های کافی برای فرموله کردن نظرات خود را در اختیار نداشته باشید ما آماده‌ایم که همه‌نوع اطلاعاتی را که در این جا می‌توانیم گردآوری کنیم، برای شما فراهم نماییم؛ در این صورت کافی است که شما پرستنامه‌ای برای ما ارسال کنید تا ما آن را فوراً تکمیل کرده و سریعاً به شما بازگردانیم.

با فرض این‌که شما دارای اطلاعات لازم هستید اگر محبت کرده به سؤالات زیر که مربوط به مسائل نظری و عملی است پاسخ دهید، بسیار سپاسگزار خواهیم بود.

در مجمع آینده ما این مسائل باید مورد بحث قرار گیرند و پاسخ‌های شما می‌تواند اخذ تصمیم ما را بسیار تسهیل کند.

۱. نظر شما درباره خصلت انقلاب ایران چیست؟ (توضیح دهید) آیا قهقرایی است؟ (توضیح دهید)

۲. نقش سوسیال دموکرات‌ها در یک جنبش کاملاً دموکراتیک پیشرو

مرفی یا در یک جنبش قهقرایی چگونه می تواند باشد؟ (توضیح دهید)

بدیهی است که این مشارکت نباید به اصول اساسی ما خدشه وارد کند.

می توانید پاسخ خود را به [زبان] فرانسه نوشته و به نشانی زیر ارسال کنید.

افزون بر این ما خرسند خواهیم شد بدانیم که آیا می توانیم برای همه مسائل مورد علاقه مان به شما مراجعه کنیم؟ ما اطمینان داریم که نظریه پردازان مان، ما را از یاری شان محروم نخواهند کرد.

با درودهای دوستانه

آ. چلنگریان

بانک شاهی ایران

تبریز، ایران

پاسخ کارل کالوتسکی به آرشاور چلنگریان (اوت ۱۹۰۸)^۱

[شهر] درای

استان سن و آواز

اول اوت ۱۹۰۸

رفقای گرامی

از این که به نامه شما زودتر پاسخ نداده‌ام، پوزش می‌خواهم. این تأخیر، ناشی از بی‌علاقگی من نیست؛ بلکه برعکس، من برای نامه شما اهمیت قائل هستم. من در سفر بودم و نامه شما دیروز به دستم رسید.

از آن جا که من دائماً در سفر هستم و منابع کافی در دسترس من نیست، نمی‌توانم پاسخی کامل به شما دهم. باید [اظهار نظر] خود را به چند سطر محدود کنم. در رابطه با سؤال شما، [برای من] دشوار است که بتوانم در مورد وضع کشوری داوری کنم که کم شناخته شده و نیروهای آن تا امروز ناشناخته مانده‌اند، و حتی در همین وضعیت، غلیان نیروها و نوسانات شدید روز به روز رخ می‌دهد.

با این حال معتقدم با آگاهی کامل می‌توان گفت که سوسیالیست‌های ایرانی وظیفه دارند در جنبش دموکراتیک شرکت کنند.

نیروهای سوسیالیست نمی‌توانند موضع کاملاً انفعالی نسبت به انقلاب داشته باشند؛ اگر کشوری به میزان کافی توسعه نیافته باشد که بتواند یک پرولتاریای مدرن داشته باشد آنگاه تنها جنبش دموکراتیک امکان مشارکت سوسیالیست‌ها را در منازعه انقلابی فراهم می‌کند.

۱ اصل آلمانی این نامه در دست نیست. این متن از ترجمه روسی آن در Borba (No. 4-2, 1908)

و پس از مطابقت با متن فرانسوی و گرجی آن در شماره (۹ نوامبر ۱۹۰۸) و الی

(۱۱ دسامبر ۱۹۰۸) برگردانده شده است. ترجمه فرانسوی آن نخست در مجموعه دیبل

سوسیالیست‌ها مانند دموکرات‌های ساده در میان دموکرات‌های بورژوا و خرده‌بورژوا در مبارزه شرکت می‌کنند؛ اما برای آنان مبارزه برای دموکراسی یک مبارزه طبقاتی است. ایشان می‌دانند [که] پیروزی دموکراسی پایان مبارزه سیاسی نخواهد بود بلکه آغاز مبارزه‌ای تازه و ناشناخته خواهد بود که در سیستم استبدادی عملاً ناممکن بود.

در یک جنبش دموکراتیک که مورد حمایت تمام طبقات زحمتکش کشور است، همواره پاره‌ای گرایش‌های ارتجاعی وجود دارد که برخی از اقشار کوچک دهقانی و خرده‌بورژوایی آن را بروز می‌دهند. ولی این دال بر بیرون‌ماندن از مبارزه نیست، بلکه در عوض دلیلی است بر کارکردن علیه این گرایش‌های ارتجاعی در جنبش دموکراتیک. این همان تاکتیکی است که مارکس در [جریان انقلاب سال] ۱۸۴۸ در آلمان به کار بست، یعنی هنگامی که کوچک‌ترین موقعیت برای ایجاد حزب پرولتری قوی وجود نداشت.

برخورد خصمانه با سرمایه خارجی ضرورتاً ماهیتی ارتجاعی ندارد. طبعاً تأسیس صنایع سنگین و راه آهن برای ایران نیز به اندازه سایر کشورها اهمیت دارد. لیکن ایران دیگر به راه سرمایه‌داری گام نهاده است و ممکن است که اگر توسط سرمایه خارجی استثمار نشود بتواند در این مسیر به سرعت پیش برود. در ایران این سرمایه تنها به شکل سرمایه صنعتی کار نمی‌کند بلکه همچنین - و حتی تا حد زیادی - سرمایه ربایی است. به این ترتیب تمام ملت و [حتی] دهقانان که از طریق مالیات بهره‌دهی‌های حکومت را می‌پردازند، استثمار می‌شوند. به این علت، دهقان فقیر می‌شود، و توانایی آن را نخواهد داشت که محصولات صنعتی را خریداری کند. به این دلیل است که در ایران، مانند روسیه، سرمایه‌داری خارجی مانع از توسعه بازار داخلی، که اولین پیش‌شرط (Voraussetzung) توسعه صنعتی است، می‌شود.

هنگامی که استثمار ایران توسط سرمایه خارجی قطع شود، بازار داخلی و سرمایه بومی توسعه خواهند یافت، زیرا ارزش افزوده در داخل کشور باقی می ماند.

جنبش کارگری برای ظهور خود نه تنها به آزادی سیاسی دموکراسی محتاج است بلکه همچنین به استقلال کشور از نفوذ خارجی - چه اقتصادی و چه سیاسی - نیاز دارد.

هنگامی که خلق‌های خاور زمین می‌کوشند سرمایه‌داری را در سرزمین‌های خود وازگون کنند نه تنها برای سوسیالیسم در کشور خود، بلکه همچنین برای ما در اروپا نیز مبارزه می‌کنند. ایشان به این وسیله سرمایه‌داری اروپا را تضعیف می‌کنند و نیروی بیشتری به پرولتاریای اروپا می‌دهند.

مثلاً اگر انقلاب [۱۹۰۵] روسیه موفق شده بود و از پرداخت بهره بدهی‌های حکومتی سر باز زده بود، این امر به انقلاب مشابهی در فرانسه می‌انجامید. اگر هند و مصر بریتانیا به اندازه کافی نیرومند بودند که بتوانند استقلال خود را به دست آورند، ضربه محکمی به سرمایه‌داری انگلیسی وارد می‌آمد و در نتیجه تضادهای بین سرمایه‌داری و پرولتاریای انگلیس تشدید می‌شد. ایران و ترکیه که برای رهایی خویش مبارزه می‌کنند، برای آزادی پرولتاریای جهان مبارزه می‌کنند.

رفیق گرامی امیدوارم که تحریر عجولانه این سطور کوتاه مورد رضایت شما باشد. به محض بازگشت به برلین، اگر وقتم اجازه بدهد، وضع ایران را عمیقاً مطالعه خواهم کرد. به هر حال برای ما مهم است که درباره جنبش انقلابی ایران، علی‌آنها، و گرایش‌ها و طبقاتی که از آن حمایت می‌کنند، کسب اطلاع کنیم.

من با اشتیاق مقاله شما را در این زمینه در نوزت، روزنامه‌ای که در

سراسر جهان پخش می شود، انتشار خواهم داد.^۱ نقطه نظر مارکسیستی شما، مقاله را غنی تر خواهد کرد. این به ما اجازه می دهد که مسائل را روشن تر از وقتی ببینیم که از یک دیدگاه دموکراتیک صرف نوشته شده باشد.

امیدوارم با این که کشور شما در [شرایط] انقلابی به سر می برد، این منظور به دست شما برسد. دست شما را می فشارم و موفقیت شما و رفاهیتان را آرزو می کنم.

کارل. کائوتسکی

^۱ این پیشنهاد چلنگریان و رفقایش را توغیب کرد که مخالفتی را جهت درخ در نوزیت ارسال داشته و به مکانیانشان با سران سوسیالیست آلمان ادامه دهند.

نامه آرشاور چلنگریان به کارل کانوتسکی (اوت ۱۹۰۸)^۱تفلیس^۲

۲۱ اوت ۱۹۰۸

رفیق عزیز

نامه ۱ اوت [۱۹۰۸] شما را در تبریز دریافت کردیم و برای آن از شما تشکر می‌کنیم. نظر شما درباره خصوصیات انقلاب ایران خوانده شد و مورد بحث رفقا قرار گرفت. شخصاً می‌خواستم از شما تقاضا کنم که در مورد برخی از نکته‌هایی که در نامه‌تان مطرح کرده‌اید، توضیح دهید؛ اما نتوانستم به محضر وصول نامه شما | درباره آن نکته‌ها | برای شما نامه بنویسم، الان من در تفلیس هستم و حساب کرده‌ام که حدوداً پانزده روز دیگر به تبریز خواهم رسید. فکر کرده‌ام که مقاله‌ای طولانی را در مورد دلایل انقلاب در ایران^۳ را برای انتشار به روزنامه توژیت بفرستم. رفقای روسی من علاقمندند که این مقاله در ارگان آنها در ژنو چاپ شود ولی من ترجیح می‌دهم که آن را برای شما بفرستم. مقاله به زبان فرانسه نوشته می‌شود. از این‌که نامه‌ام این‌بار مختصر بود متأسفم.

ارادتمند شما

آرشاور چلنگریان

۱ مأخذ اصلی: I.I.S.H. ترجمه فرانسه برای نخستین بار در مجموعه ذیل منتشر شد
SD-Iran, p. 26

۲ تاریخ این نامه در متن اصلی ۸ اوت ۱۹۰۸ بر اساس تقویم ژولین است.

۳ اشاره‌ای است به مقالاتی که در نشریات ذیل منتشر شد:

Neue Zeit (No 3. 33-34. May 13 and 20. 1910. pp. 198-205 and 234-40).

نامه واسو. آ. خاچاطوریان به گنورگی. و. بلخانف (نوامبر ۱۹۰۸)^۱

تبریز، ۱۹ نوامبر ۱۹۰۸

استاد بسیار محترم، گنورگی والتینوویچ!

متأسفانه باید نامه‌ام را با خبرهای ناخوشایندی آغاز کنم. نارنجک‌انداز محبوب شما، تریا (مگلادزه)^۲ در تبریز مجروح شده است. در ۷ نوامبر [۱۹۰۸] هنگامی که مبارزان ایرانی در [جبهه] مراغه پیش‌روی می‌کردند، جاشنی بمبی در دست او منفجر شده و به کف دست راست و دو انگشت او آسیب رساند.

او در ۱۲ نوامبر به تبریز رسید و معالجه پزشکی لازم به عمل آمد. در راه خون زیادی از او رفته بود. ما فکر می‌کردیم که دست او از بین رفته است زیرا جاشنی بمب‌ها از ماده پروکامیلین پُر شده‌اند. می‌خواستیم

۱ ترجمه از اصل روسی که در آرشیو بلخانف نگهداری می‌شود. برای نخستین بار در SD-Iran منتشر شد.

۲ تریا، نویسنده بود و گزارش مقاومت تبریز را در جراید فرانسه و روسیه انتشار داد. بنگرید به: *Reve du Monde Musulman*, VIII, February, 1911.

[تریا، نام مستعار والاس مگلادزه عضو حزب سوسیال دموکراسی کارگری روسیه (منشویک) است. او به همراه عده‌ای از اعضای گرجی حزب به ایران آمد و هم‌دوش مشروطه‌خواهان تبریز با نیروهای اعزامی از سوی محمدعلی‌شاه و متحدین او مبارزه کرد. تریا، گزارشی از تحولات و رخدادهای تبریز و عملکرد سوسیال دموکرات‌های قفقاز و سایر نقاط، که در مبارزه مشروطه‌خواهانه شرکت کرده بودند تهیه کرد و به کنگره هشتم انترناسیونال دوم (کپنهاک، ۲۸ اوت تا ۳ سپتامبر ۱۹۱۰) ارائه نمود. (برای ترجمه فارسی از بنگرید به: شاکری، اسناد تاریخی جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران، ج ۶، تهران، علم، ۱۳۵۸، صص ۲۶-۳۲؛ برای قطعه‌نامه کنگره کپنهاک درباره ایران بنگرید به: مدنی، شماره ۳، ۲۸ شوال ۱۳۲۸)

علاوه بر این، تریا در ماه مه ۱۹۱۰ با برگزاری کنفرانس‌هایی در چند شهر اروپایی درباره اوضاع ایران و فعالیت سوسیال دموکرات‌ها در ایران سخنرانی کرد. در این کنفرانس‌ها قطعه‌نامه‌هایی در حمایت از انقلاب ایران و محکوم کردن مداخله قدرت‌های بزرگ اروپایی در ایران تصویب شد. برای نمونه‌ای از این کنفرانس‌ها، بنگرید به: ایران نو، شماره ۳، ۲۲ جمادی‌الثانی ۱۳۲۸، خسروپناه]

او را برای معالجه به تفلیس بفرستیم، به این خاطر یک هیئت مشاوره پزشکی را فراخواندیم. آنها تصمیم گرفتند که او را در تبریز معالجه کنند و فرستادن او به تفلیس به بعد موکول شود؛ زیرا از تبریز تا تفلیس چهار روز راه است و عدم مراقبت پزشکی در این مدت می‌تواند نتایج خطرناکی داشته باشد. علاوه بر این راه‌ها خیلی خطرناک و ناامن است. در جلقا، در مرز روسیه، نیروهای روسی مستقر هستند و عبور از رودخانه ارس بسیار دشوار است. در ضمن تریا برای فرمانده استحكامات مرزی جلقا-جارسکی چهره شناخته شده‌ای است و احتمال دارد در این سفر از طریق دریا به دست دشمن ما یعنی حکومت روسیه گرفتار شود. با بررسی این ملاحظات، همه رفقا تصمیم گرفتند که او در تبریز بماند. اکنون حال او خیلی خطرناک نیست، اگرچه احتمال دارد بند بالایی انگشت حلقه‌اش را از دست بدهد. با این حال حواس او به جا است و اشتباهی خوبی دارد.

استاد عزیز اینک سعی خواهم کرد حوادث ایران را برای شما توضیح بدهم و همچنین سؤالاتی را برای شما می‌فرستم که برای ما قایده و اهمیت زیادی دارند. امیدوارم که راهنمایی‌های مناسبی به ما ارائه دهید.

همان‌طور که می‌دانید نهضت [مشروطیت] ایران در آغاز به وسیله روحانیون شروع شد. سپس [مظفرالدین] شاه، مشروطه را به مردم اعطا کرد. امسال مجلس [شورای ملی] را به توپ بستند و حقوقی که به آنها اعطا شده بود سرکوب گشت. بعد از به توپ بستن مجلس، تمام شهرها به جز تبریز تسلیم شدند. این آخرین شهر هم محاصره شد، ولی بر اثر فعالیت سرکرده انقلابی، ستارخان، که مبارزه علیه دولت را تنها با پنج نفر از رفقایش آغاز کرد، مبارزه آنقدر ادامه یافت تا سراسر آذربایجان به انقلابیون پیوستند. بعداً من سعی خواهم کرد در مورد کار سوسیال

دموکراتیک خودمان در زمان جنگ در سنگرهای تبریز و پس از آن برای شما توضیح بدهم.

بعد از به توپ بستن مجلس، درحالی که میان انقلابیون و مستبدین جنگ ادامه داشت، ما قفقازی‌ها برآن شدیم که وقایع را به دقت دنبال کنیم. رفقای ما برای شرکت در مبارزه به تدریج به تبریز رفتند. در روزهای اول | ماه | اوت، سازمان سوسیال دموکرات کارگری باکو تصمیم گرفت برای انقلابیون ایران تفنگ و بمب بفرستد. در ۲۸ اوت یک دسته | از | داوطلبان هم | اعزام شدند. این دسته متشکل از دروژنیک‌ها (مجاهدینی) بود که در ۱۸ سپتامبر به تبریز رسیدند. آنها تمامی این مدت را در حرکت بودند. در ضمن طی عبور | از قلمرو زیر کنترل خوانین | با خان‌های مرتجع می‌جنگیدند. رفقای تفلیسی قبل از آن‌ها رسیدند. قفقازی‌ها به شدت کار می‌کردند، و از آنجایی که با تکنیک‌های رزمی آشنایی داشته و خدمات زیادی کردند. ما دروژنیک‌ها سه تن از یارانمان را در جنگ از دست دادیم و دو نفر نیز به علت فرسودگی و خستگی شدید جسمانی مُردند. به این ترتیب در مجموع پنج نفر از رفقایمان قربانی شدند. برای حمله به مسالدوله مخفیانه تصمیم‌گیری شده و ما برای این کار آماده می‌شویم. بعد از آن برای از بین بردن خان ماکو اقدام خواهیم کرد. اگر در این دو کار هم می‌شویم آنگاه می‌توانیم با شهامت همان‌طور که رفیق فرمانده تصمیم گرفته به سوی تهران حرکت کنیم.

پس از ورود ما به تبریز، یک گروه سوسیال دموکرات متشکل از روشنفکران ارمنی در این شهر تشکیل شده بود؛ و ما برای فعالیت اساسی خود | به این گروه ملحق شدیم، این تشکیلات را سازماندهی کرده و هیئت اجرایی‌ای برای آن انتخاب نمودیم. سپس با عده‌ای از کارگران محلی آشنا شدیم و با آن‌ها شروع به کار کردیم. در ۲۸ اکتبر در سه دارخانهٔ چرم‌سازی که ۱۵۰ نفر کارگر در آن اشتغال داشتند اعتصابی

رخ داد. ما در این اعتصاب مداخله کرده و آن را رهبری کردیم. تقاضاهای کارگران عبارت بود از:

۱. افزایش یک شاهی دستمزد برای هر قطعه (در اینجا دستمزد برحسب قطعه پرداخت می شود.)،
۲. استخدام و اخراج کارگران و شاگردان باید با رضایت و توافق کارگران انجام شود،
۳. شرایط بهداشتی،
۴. در هنگام بیماری کارگران، هزینه معالجه برعهده صاحب کارخانه باشد،
۵. پرداخت نصف دستمزد در مدت بیماری،
۶. کاستن از ساعت اضافه کار،
۷. برای ساعات اضافه کار، دستمزد دوبرابر پرداخت شود،
۸. به جای کارگران اعتصابی نباید کارگران دیگری به کار گرفته شوند،
۹. پرداخت دستمزد در مدت اعتصاب،
۱۰. هیچ کس به دلیل شرکت در اعتصاب نباید اخراج شود،

اعتصاب در ۳۱ اکتبر پایان یافت و تقاضاهای شماره ۱ و ۸ و ۱۰ برآورده شد. پیروزی در صورتی می توانست کامل باشد که کارگران سازماندهی شده باشند. کارگران برای مذاکره با کارفرما کمیته ای تشکیل دادند. کارگران اعلام کردند که یک صندوق اعتصاب تشکیل داده اند. کارگران در میان خودشان درباره ایجاد تشکیلات صحبت کرده اند و ما را^۱ نیز واداشتند با این کار موافقت کنیم. کارگران در جریان اعتصاب برای دستیابی به تقاضاهایشان همبستگی زیادی نشان دادند اما برای ادامه اعتصاب وسایلی نداشتند. علاوه بر اعتصاب، برای ما ابزار دیگری هم درست کردند: بایکوت. صاحب کار، سرکارگر را که یکی از اعضای

نسبتاً اعتصاب بود به سرکارش بازنگردانید و کارگران تشخیص دادند که او در موقعیت دیگری کار کند و سرکارگری را تحریم کردند، این امر موجب شد که صاحب کار در موقعیت دشواری قرار گیرد؛ او به یک سرکارگر احتیاج داشت و اگرچه شرایط پیشنهادی او برای تصدی سرکارگری جالب توجه است ولی کسی حاضر به قبول آن نبود. در حال حاضر کارگران با قدرت فراوان از بایکوت استفاده می‌کنند. بنابراین ما می‌توانیم روش‌هایی را که امکان استفاده از آن را در روسیه نداشتیم در اینجا به کار ببریم. باید به خاطر بسپاریم که در اینجا مبارزه خیلی احساسی و پر حرارت خواهد بود و این ویژگی خاص مردم مشرق‌زمین است. اگر ما سوسیال دموکرات‌ها موفق هستیم به خاطر این است که ارزش ما مبارزان بسیار پر انرژی و فعالی دارد که مبارزه را به پیش می‌برند. ما سه حوزه‌ده نفری کارگری داریم که فعالیت تبلیغاتی می‌کنند. علاوه بر آن در بین سایر کارگران (با فندگان و شاگردان و غیره) تشکیلات دموکراتیک داریم و سازمان‌دهندگان و فعالین کارگری را تربیت می‌کنیم.

همان‌طور در بالا توضیح دادم، در بین کارگران تمایل زیادی نسبت به شکل‌های سیاسی و اقتصادی در حال رشد است. در حال حاضر شکل‌های سیاسی مورد توجه ما است، اما من فکر می‌کنم به زودی زمان اتحاد سازمان‌های اقتصادی - اتحادیه‌های حرفه‌ای - فرا خواهد رسید. فکر می‌کنم در این کشور برای ما سازماندهی کارگران و رهبری شکل‌های سیاسی موازی آسان خواهد بود، زیرا تشکیلات اقتصادی، کارگران را به دور هم جمع می‌کند و ما با افزایش مداوم نفوذمان در آن شکل‌ها می‌توانیم رهبری سیاسی آنها را به دست آوریم. در این زمینه از مخالفت دیگر احزاب و گروه‌ها نگرانی نداریم، زیرا در حال حاضر چنین احزاب و گروه‌هایی وجود ندارد؛ البته اگر چنین احزابی تشکیل شود

طبیعی است که آن‌ها نیز تمایل خواهند داشت که از قدرت و نفوذ در بین کارگران برخوردار شوند. اگر اکنون ما تشکیلات سیاسی قوی به وجود آوریم به نفع طبقه کارگر خواهد بود و این درحالی است که دشمن آن‌ها (بورژوازی) متشکل و سازمان‌یافته نیست. به این ترتیب در مرحله انقلابی، پیروزی‌ها به وسیله کارگران به دست خواهد آمد که در برابر یورش بورژوازی به دقت از این دستاوردها پاسداری می‌کنند.

بنابراین برای ما کاملاً ضروری و به صلاح است که از عقاید و نظریات تئوریک‌های سوسیال دموکراسی، بدون توجه به این که به کدام فراکسیون تعلق دارند، آگاه شویم و بدانیم که آیا فعالیت ما به صورت سوسیال دموکرات - یعنی فعالیت سوسیالیستی و دموکراتیک - صحیح است؟ در این مورد کارل کائوتسکی به گروه سوسیال دموکرات تبریز نوشته است: «اگر اوضاع اقتصادی کشور به صورتی نیست که کارگر صنعتی مدرن به وجود آید، برعهده سوسیالیست‌ها است که با جنبش دموکراتیک متحد شوند و در مبارزه انقلابی شرکت کنند.»^۱ این یک واقعیت است که در ایران، پرولتاریا به صورتی که در اروپا فهمیده می‌شود، وجود ندارد. در ایران پرولتاریا، یعنی انسان‌هایی که صاحب وسایل تولید نیستند و دانش و نیروی کار خود را به کارفرمایان می‌فروشند وجود ندارد. در ایران تولید صنعتی وجود ندارد و به تبع آن پرولتاریا هم وجود ندارد. آیا این وضعیت به سوسیال دموکرات‌ها حق می‌دهد که کارگران را سازماندهی نکنند، که برای دستمزد بیشتر مبارزه کنند که سرمایه‌داران و کارفرمایان مجبور شوند شیوه تولید بهتری را به کار گیرند؟ باید توجه داشت که در ایران دستمزدها ناچیز است؛ یک نفر کارگر غیر ماهر روزانه یک قران (حدوداً ۲۰ کوپک) و یک کارگر ماهر در روز

۱. جایی اظهار نظری در نامه کائوتسکی به چنگریان دیده نمی‌شود. احتمال دارد این نقل قول از نامه‌ای اخذ شده باشد که تاکنون به دست نیامده است.

چیزی حدود ۵۰ کوپک دریافت می‌کند. این دستمزد ناچیز به سرمایه‌دار اجازه می‌دهد که بدون راه‌اندازی کامل ماشین‌آلات و ابزارهای مکانیکی هم در رقابت پیروز شود. ما درباره این موضوع بحث کردیم که در نتیجه از چند نفر تشکیلات ما را ترک کردند. من صورت جلسه نشست عمومی را برای شما می‌فرستم و امیدوارم درباره آن نظر بدهید.

سوم این که آیا ما سوسیال دموکرات‌ها می‌توانیم به نفع آزادی تجارت تبلیغ کنیم؟ من این سؤال را به این شکل می‌فهمم: آیا ما باید برای از میان برداشتن سیستم حمایتی تعرفه گمرکی و مانند این‌ها مبارزه کنیم، اما وقتی که شرایط اقتصادی کشور را در نظر می‌گیریم متوجه می‌شویم که تولید صنعتی ملی وجود ندارد؛ آیا این اقدام ما [به معنای] مبارزه علیه رشد سرمایه‌داری ملی و در نتیجه مانعی بر سر راه رشد پرولتاریای صنعتی نخواهد بود؟

چهارم، این امر مبارزه علیه سرمایه خارجی است. آیا مشارکت ما در مبارزه علیه سرمایه خارجی صحیح است؟ چه زمانی چنین مبارزه‌ای ارنجاعی است و چه زمانی ارتجاعی نیست؟ باید توجه کرد که در این جا تولید ترکیبی است از تولیدات دستی یا کار صنعتگران اگرچه [این شیوه] در گذشته تضعیف شده و روش‌های سرمایه‌داری جایگزین آن شده است و پرولتر شدن در میان صنعتگران به سرعت رشد کرده [است]. در این جا از مدتی قبل تفکیک در بین گروه بزرگی از کارگران کارخانه آغاز شده است اما در حال حاضر دستگاه‌ها و ماشین‌ها کامل نیستند. علت آن است که دستمزدها خیلی پائین است.

آیا سوسیال دموکراسی می‌تواند در ایران نیروی نظامی تشکیل دهد؟ ارزش دائم، به صورتی که در اروپا وجود دارد، در ایران نیست. نظام وظیفه به این ترتیب است: رعایا طبق فرمان حکومت، از میان خودشان عده‌ای را برای تکمیل قشون انتخاب می‌کنند و به خدمت نظامی می‌فرستند و

مخارج آن‌ها و خانواده‌شان را تأمین می‌کنند. این افراد اخیراً توسط [مستشاران] آلمانی آموزش می‌بینند. سواره‌نظام مطابق الگوی قزاق‌های روسیه به وسیله افسران روسی تشکیل شد. دسته اخیر فرمانبردارتر از سربازان هستند و به ابزاری در دستان قزاقان روسی مبدل شده‌اند. در آغاز انقلاب [مشروطه] سربازان در کنار مردم قرار گرفتند و در مقابل، قزاق‌ها به شدت از شاه و ارتجاع طرفداری کردند. [مشخص است] که در چنین اوضاعی برای به سرانجام رساندن موفقیت‌آمیز انقلاب لازم است اول توده‌ها را سازماندهی کنیم و سپس ارتش مردمی تشکیل دهیم.

ستارخان ۲۱۰۰ قبضه اسلحه فراهم کرده است. ولی انقلاب از جانب دروژنیک‌ها [مجاهدین] در خطر است، زیرا مجاهدین سازماندهی نشده‌اند و فقدان سازمان‌یافتگی موجب تهدید و ترس عمومی و اجرای هر طرح کلی‌ای می‌شود. ما سوسیال دموکرات‌ها بنا به اعتقاداتی که داریم مخالف نظامی‌گری هستیم ولی از ارتش مردمی حمایت می‌کنیم. اما، اگر در ایران نیروی نظامی مردمی را سازمان دهیم این نیرو از طرف سرمایه‌داری به ارتش دائمی مبدل نخواهد شد؟ آیا سازماندهی نظامی، در آینده به مانعی در جهت رشد پرولتاریا مبدل نمی‌شود؟ من از آن جهت این سؤال را می‌پرسم که در این جا برای سازماندهی ارتش مردمی تصمیم گرفته شده و سازماندهی و تعلیمات آن به من واگذار شده است؛ به عنوان یک سوسیال دموکرات نمی‌دانم این وظیفه را بپذیرم یا نه؟

در خاتمه باید به اطلاع شما برسانم که نفوذ و اعتبار سوسیال دموکرات‌ها در تبریز زیاد است. از ما می‌خواهند که به همه سؤالات آن‌ها پاسخ دهیم، ولی ما اهل عمل هستیم نه تئوریسین. ما سعی می‌کنیم تئوری و عمل را باهم درآمیزیم و مسائل را به لحاظ عملی حل کنیم. ما می‌توانستیم انقلاب ایران را «بیافرینیم» (اگر یک سوسیال دموکرات بتواند چنین تعبیری را به کار برد) ولی قدرت کافی نداریم. در این جا چهار

مهر کارگر (که از خارج آمده‌اند) و دو نفر کارگر بومی وجود دارند که می‌توانند از اصول سوسیال دموکراتیک حمایت کنند. ما به کمیتهٔ باکو بوسنییم که [در اینجا] به کارگران مسلمان نیاز داریم ولی تاکنون کسی نیامده است.

از شما تقاضا می‌کنم سؤالات ما را در دو جناح | منشویک و بلشویک حزب سوسیال دموکراسی روسیه | مطرح کنید و مورد بحث قرار دهید و ما را از نتایج آن مطلع کنید. ^۱ لطفاً آکسلرود را از بیماری تریا آگاه کنید. من سعی خواهم کرد | وضعیت | طبقات ایران را به شما اطلاع دهم.

با احترام

واسو | خاجاطوریان |

^۱ از آنجا که در این سند نامی از سوسیالیست‌های روسیه و بلشویک‌ها نیامده است، می‌تواند اشاره به یکی از اعضای گروه سوسیال دموکرات تبریز باشد. ^۲ در این سند نامی از سوسیالیست‌های روسیه و بلشویک‌ها نیامده است، می‌تواند اشاره به یکی از اعضای گروه سوسیال دموکرات تبریز باشد.

نشست گروه سوسیال دموکرات تبریز^۱ (اکتبر ۱۹۰۸)

صورت جلسه شماره ۱

تبریز

۱۶ اکتبر ۱۹۰۸

در اکتبر ۱۹۰۸ جلسه با حضور ۲۸ نفر عضو در شهر تبریز آغاز شد. ریاست جلسه برعهده سدراک اول^۲ است. منشی [جلسه] واسو [خاچاطوریان] و مسئله پیشنهادی برای بحث: سازماندهی گروه سوسیال دموکرات [در تبریز است]. پس از مذاکرات طولانی، دو پیشنهاد ارائه می شود: یکی از [جانب] آرشاویر [چلنگریان] و واسو [خاچاطوریان] و دیگری از [جانب] سدراک دوم و ورام [یلومیان]. پیشنهاد آرشاویر و واسو به شرح زیر است:

با توجه به این که:

۱. ایران، دیگر به [مرحله] تولید سرمایه داری پا گذاشته است و تولید صنعتی (کارخانه های تنباکو و لوله پیچی [یعنی سیگار])، آسیاب بخار، کارخانه های پنبه پاک کنی و غیره) در کنار کارگاه های دستی بزرگ ایجاد شده است؛

۱. اصل سند در کتابخانه سالتیکوف شدزین لنینگراد / سن پترزبورگ، بنا به نامه چلنگریان بدکانوتسکی - ص ۷۹ همین کتاب - قرار بود که این نشست زودتر تشکیل شود. این صورت جلسه همراه با نامه ای از سری سوسیال دموکرات های ارمنی از قفقاز به پلخانوف ارسال شد.

۲. در صورت جلسه ارسال برای پلخانوف، احتمالاً بدعلت رعایت اصول بنیان کاری، نام خانوادگی افراد نوشته نشده است. از این رو بدعلت حضور دو نفر به نام «سدراک» در جلسه مجمع عمومی گروه و برای متمایز ساختن آنان از یکدیگر از شماره های ۱ و ۲ استفاده شده است. در آن دوره در میان ارمنیان سوسیال دموکرات که در تبریز فعالیت می کردند، دو نفر به نام «سدراک» حضور داشتند: سدراک بان وریان و سدراک آواکیان. احتمالاً این دو نفر همان سدراک ۱ و سدراک ۲ حاضر در مجمع عمومی گروه سوسیال دموکرات تبریز بودند. (خسروپناه)

۲. در ایران در کنار صنعتگران کوچک، طبقه پرولتاریایی وجود دارد و این وضعیت پایه [لازم برای] فعالیت سوسیالیستی [را] پدید می آورد، و اگر این [پرولتاریا] بدون توجه رها شود می تواند به اسلحه ای در جهت هویت تسلط بورژوازی مبدل شود؛

۳. مبارزه متکی به اشکال نوین اقتصادی قبلاً آغاز شده است؛

۴. در این مبارزه، همه عناصر انقلابی به گرد مبارزه طبقه بورژوا متحد شده اند؛

۵. درست مانند انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه و نیز انقلاب های ۱۸۳۰ و ۱۸۴۸، اکنون در ایران نیز کوشنده ترین مبارزان مردم هستند - یعنی در درجه اول کسانی که مالک زمینی نیستند؛

۶. انقلاب به محض آن که عناصر فعال، منافع ویژه طبقاتی خود را شایسته باشند به هدف منطقی خود دست خواهد یافت؛

۷. وظیفه کلیه سوسیال دموکرات ها این است که پرولتاریا را سازماندهی کنند و در جهت مبارزه برای سوسیالیسم به او آگاهی طبقاتی بدهند؛

۸. وظیفه همه مبارزان این است که با هر جنبش انقلابی همکاری کنند؛

۹. افزون بر این، وظیفه سوسیالیست ها به عنوان پی گیرترین [دموکرات ها] آن است که نه فقط به هنگام انقلاب با بورژوازی همکاری کنند، بلکه در جهت تحقق پیشرفت اقتصادی و اجتماعی، به طور خاص از منافع انقلابی اقشار بدون مالکیت دفاع کنند. [امری که] آشکارا در دفاع از منافع دموکراسی خواهد بود. دست مزد ناچیز متداول کارگران ایرانی مانع تولید صنعتی مدرن در کشور می شود و مبارزه علیه این مسئله ضروری است؛

۱۰. متحد ساختن همه انقلابیون به دور شعار بورژوازی به این معنا

است: الف. دفاع مؤثر از این طبقه [به تنهایی]، ب. گند کردن روند انقلاب؛
 ۱۱. هیچ سوسیالیستی نمی‌تواند دموکراسی بورژوازی را از آن خود
 بداند، زیرا: الف. منشاء حرکت یک سوسیالیست و یک دموکرات ساده،
 دو جهان‌بینی متفاوت است؛ ب. وجه تمایز سوسیالیسم از دموکراتیسم
 ساده در ثبات و پیگیری است؛ ج. یک سوسیالیست زمانی در انقلاب
 بورژوازی موفق‌تر است که با یک دیدگاه طبقاتی عمل کند.

با توجه به این مطالب، [به] جلسه پیشنهاد می‌شود که یک گروه
 خالص سوسیال دموکرات سازمان داده شود و به منظور انجام مبارزه
 طبقاتی از طریق تبلیغ و تهییج به سازماندهی توده‌های کارگری، کارگران و
 روشنفکران فعال و آگاه ایران [اقدام شود تا آنان] به آن [گروه] جذب
 شوند. (بعداً از کار دموکراتیک طی انقلاب صحبت خواهد شد. واسو
 [خاچاطوریان])

پیشنهاد دوم [از سوی] ورام [ایلوسیان] و سدراک دوم [مطرح شد که]
 به‌قرار زیر است:
 با توجه به اینکه:

۱. ایران اخیراً در مسیر سرمایه‌داری قرار گرفته است ولی هنوز در
 مرحله صنعتی قرار ندارد. پرولتاریای مدرن [هنوز] به وجود نیامده است
 و لذا زمینه‌ای برای فعالیت سوسیال دموکراتیک موجود نیست؛

۲. و تمام این‌ها [سرمایه‌داری و پرولتاریا] در حالت جنینی قرار
 دارند و حتی اگر این‌ها وجود داشته باشند باز هم زمینه‌ای برای
 مهیا کردن فعالیت سوسیال دموکراسی وجود نخواهد داشت و نتایج
 مثبتی به بار نخواهد آورد؛ زیرا شرایط عینی و ذهنی برای تأسیس یک
 سازمان [سوسیال دموکرات] و اتحاد طبقه کارگر کاملاً رشد نکرده
 است؛

۳. توضیح بیشتر در این مورد این است که در چنین اوضاع و شرایطی،

و به‌ویژه در حال حاضر، فعالیت سوسیال دموکراتیک بدون آن‌که نتیجه‌ای دربرداشته باشد، می‌تواند با محروم کردن دموکراسی از عناصر رادیکال، در نقطه‌ای که باید مواضع خود را تقویت کند، آنان را مخاطره ارتجاع قرار دهد؟

۴. سوسیال دموکراسی از طریق مطالبات دموکراتیک اجتناب‌ناپذیر، می‌تواند تحقق رسالت تاریخی خود را تضمین کند؛

۵. برعکس، هر گام اشتباهی می‌تواند یک سلسله آثاری به وجود آورد که به ظهور بعدی و تقویت سازماندهی پرولتاریا آسیب رساند؛ توضیح ستر آن‌که:

الف. موفقیت انقلاب بورژوازی در ایران که در اوضاع و شرایط ویژه‌ای انجام می‌شود، فعالیت یک دست و موزون تمام عناصر ناراضی و معترض و، ب: روش فعالیت واقع‌بینانه و مثبت را می‌طلبد.

ما بر اساس پیش‌بینی‌های سیاسی تصور می‌کنیم که در حال حاضر مناسب‌تر و عقلانی‌تر است که فعالیت صرفاً سوسیال دموکراتیک را کنار گذاشته و به صفوف دموکرات‌ها بپیوندیم و برای سازماندهی با آن‌ها همکاری کرده و صفوف این مبارزه را از عناصر ارتجاعی پاک کنیم؛ و البته فعالیت در بطن این جنبش به‌عنوان رادیکال‌ترین عناصر که در پس این جنبش، مبارزه طبقاتی را مشاهده می‌کنند و هنگامی در این عرصه یعنی بر اساس سوسیالیسم فعالیت می‌کنند که شرایط و اوضاع مناسب و آماده باشد.

باید به‌علت شرایط اقتصادی کشور، اصول سوسیال دموکراتیک موقتاً مطرح نشود، بلکه به‌صورت تئوریک از طرف اعضاء مورد بحث و بررسی قرار گیرد. طبیعی است که کسی مانع آن نمی‌شود که فردی به‌عنوان سوسیال دموکرات با دفاع از جهان‌بینی و اصول اعتقادی خویش

وارد عملی شود، زیرا این امر مسئله‌ای است مربوط به شعور و درک سیاسی [افراد و اینکه] این اقدام از نظر موقعیت سیاسی مصالح تاکتیکی و نه به‌عنوان یک مسئله اصولی مطرح است. در جریان رأی‌گیری، پیشنهاد اول با ۲۸ رأی موافق و ۲ رأی مخالف پذیرفته شد.^۱

۱ گریا واسو خاچاطوریان که این صورت‌جلسه را برای گ. پلخانف فرستاد و با نویسنده صورت‌جلسه نسبت به تعداد حاضران در جلسه اشتباه کرده است زیرا در ابتدای صورت‌جلسه شمار حاضران را ۲۸ نفر نوشته اما در اعلام نتیجه رأی‌گیری شمار حاضران ۳۰ نفر ذکر شده است.

نامه آرشاویر چلنگریان به گنورگی و النینوویچ پلخانف (دسامبر ۱۹۰۸)^۱

تبریز، ۱۰ دسامبر ۱۹۰۸

استاد عزیز

اگر من این سطور را با شتاب می‌نویسم به دلیل آن است که نمی‌خواهم دوستم واسو [خاچاطوریان] از من سبقت بگیرد. شما برای این حسادت مرا خواهید بخشید. از این‌که شرایط من مانع از آن شده که پیش از این برای شما [نامه] بنویسم، خیلی متأسف هستم.

در این اولین نامه، پیش از هر چیز باید [مراتب] سپاسگزاریم را بیان کنم؛ تمام آموزش مارکسیستی خودم را، به‌ویژه در مورد درک ماتریالیسم تاریخی، بعد از مارکس و انگلس مدیون شما و کارل کائوتسکی هستم، خصوصاً مطالعه فلسفه مارکسیستی و مفاهیم ماتریالیستی تاریخ در آثار شما؛ تکامل مویستی تاریخ و در بیست سال بیش‌ترین تأثیر را در ذهن من گذاشته. در حال حاضر بحث و جدل شما با الکساندر آ. بوگدانف برای من خیلی جالب است و من با رضایت دومین مطلب چاپ‌شده از شما در آخرین شماره گولوس سوتیال دموکرات [صدای سوسیال دموکرات] را خواندم. در اینجا، فلسفه رایج در بین سوسیال دموکراسی روسیه علاقمندی بسیار جدی را به وجود آورده است. ما احتمالاً سؤالات مختلفمان را به منظور توضیح دادن برای شما خواهیم فرستاد.

شما در جوف نامه رفیق واسو را که متضمن این موضوع است، دریافت خواهید کرد؛ او یک سری از سؤالات را به شما ارائه خواهد کرد که اگر وقت به شما اجازه داد، به آن پاسخ دهید. این پرسش‌ها برای اکثر ما حل شده‌اند اما پاسخ شما راه‌حل‌های ما را تقویت خواهد کرد.

قبلاً (سه‌ماه پیش)، تشکیلات ما عمدتاً یک گروه کوچک از

۱. ترجمه از متن اصلی در آرشو پلخانوف. برای نخستین بار در مجموعه ذیل منتشر شد:

روشنفکرانی بود که [کار خودشان را] با انتشار عقاید مارکسیستی آغاز کردند. همین‌که گروه شکل گرفت، انقلاب در ایران به وقوع پیوست و با مشکلات عملی روبه‌رو شد. رفقای ما که از قفقاز رسیدند کار را برای ما، از طریق جنگیدن در سنگرها به وسیله تفنگ‌ها و بمب‌هایی که در اختیار داشتند، آسان کردند.

مع‌هذا هنوز این [امور] را کافی نمی‌دانیم، مصالح انقلاب اقتضا می‌کند که عناصر فعال (کارگران، صنعتگران، زحمت‌کشان) از منافع طبقاتی شان آگاه باشند. آن‌ها نباید فقط به نفع سرمایه‌داری مبارزه کنند. ما قصد داریم هم‌زمان با مشارکت در منازعه انقلابی، یک سیاست کارگری داشته باشیم، هرچند که شرایط برای ایجاد طبقه کارگر مدرن تازه فراهم شده است. طی جلسه قبلی ما، دوتن از رفقا از این نظر دفاع می‌کردند که سوسیالیست‌ها نباید برای مشارکت در منازعه سیاسی هیچ کاری انجام دهند، حتی اگر این منازعه در کنار چپ‌ترین قشر در میان صفوف دموکرات‌ها و در غیبت یک تشکیلات مستقل سوسیالیست به وقوع پیوندد. این نظر از سوی اکثریت رد شد، رونوشت تصمیمات پذیرفته شده در جلسه به همراه با این نامه به روسی به دست شما می‌رسد. این درست است که صورت‌بندی این استدلال‌ها ضعیف است و حتی تکرار شده‌اند، اما ما از جناب شما می‌خواهیم تا آن را از لحاظ محتوایی نقد کنید. خوب است خاطر نشان کنم که در این جریان من به این رفقا توصیه کردم جزوه *Zadachi sotsial[s]tov v Borbes Glodom v Rossi* شما را بخوانند تا استدلال‌هایی را که ما برای شان آوردیم قبول کنند. باید گفت که این رفقا از نظریه دموکراسی عامیانه شروع کرده‌اند. ما افزایش دستمزدها را مطالبه کردیم، [چرا] که پائین بودن سطح آن‌ها [دستمزدها] به عنوان موانع ترقی اقتصادی عمل می‌کند.^۱

۱. این جمله از ناطی با متن ندارد.

استاد عزیز از شما برای اعلام عقایدتان به ما بسیار سپاسگزار خواهیم شد؛ مخصوصاً در مورد طرز تلقی شما در مورد موضعی که در حال به حمایت طلبی بازرگانی و اقتصادی از سوی بورژوازی ایران باید اتخاذ کرد. من به خوبی آگاه هستم که شما بسیار پُرمشغله هستید اما مطمئنم که در هر ماه کمی از وقت خودتان را به ما [اختصاص] خواهید داد. به زودی بخش کارگری ایجاد می شود و من فرصت بیشتری برای نوشتن به شما خواهم داد.

رفیق تریا [والاس مگلاذره] اینجا در بیمارستان است. دست او محروح شده و تحت درمان است. امروز صبح از من خواست تا سلام او را به شما و همچنین از طریق شما به پ. آکسلرود برسانم. او به زودی برای شما [نامه] می نویسد.

چند روز قبل ما تظاهرات وسیعی انجام دادیم. بیشتر از ده هزار نفر در آن شرکت کردند. ستارخان، رهبر مشهور انقلابی، هم آمده بود. او یک رهبر بسیار فعال است و ما او را بسیار دوست داریم.

آیا تمایل ندارید یک شماره های Drevnik را برای کتابخانه ما بفرستید؟ مایل هستم مقدمه شما بر کتاب نقد فوئرباخ نوشته انگلس را دریافت کنم. [برای دریافت این مقدمه] من به مسکو [نامه] نوشتم اما رفقای [من] نتوانستند آن را برایم پیدا کنند. استاد عزیز، اگر امروز بیش از این نمی توانم بنویسم خواهش می کنم ببخشید.

با درودهای برادرانه

آرشاویر چلنگریان

نامهٔ تیگران درویش (ترها کوپیان) به گنورگی. و. پلخانف (دسامبر ۱۹۰۸)^۱

۳ دسامبر ۱۹۰۸

رفیق عزیز!

در شهرهای پریهایوی اروپای دوردست، رفقای انقلابی ما سراسر زندگی‌شان را برای طبقهٔ کارگر فدا کرده‌اند. سیاسی بر آنان که با دانش نظری و تجربهٔ انقلابی خود راهنمای اعمال ما بوده‌اند. ما انقلابیون جوان، اهالی کشوری که تازه در تلاش بیدار شدن است، باید در جست‌وجوی درس‌های مفید تاریخ انقلاب‌های کشورهای متمدن باشیم. به علاوه باید گاه و بی‌گاه به رفقای کارآموده و فهمیده‌مان رجوع کنیم و از آن‌ها راهنمایی‌های مفید و خردمندانه بجوئیم.

یک گروه از سوسیال دموکرات‌های ایران تصمیم گرفته‌اند نظریه‌های رفقای مشهورمان در اروپا را در مورد سؤالاتی مربوط به نحوهٔ سازماندهی [تشکیلات و تاکتیک‌ها گردآوری کنند؛ سؤالاتی که از اخیراً انقلابیون ما را به شدت مشغول کرده‌اند.

ما کاملاً مطمئن هستیم که رفقا توصیه‌های باارزششان را از ما دریغ نخواهند کرد، که این [امر] می‌تواند برای ما بسیار مفید و جالب باشد؛ خصوصاً برای کشور ما که اکنون کاملاً درگیر در انقلاب است.

رفیق عزیز!

بدون شک انقلاب ایران باید در زمرهٔ مهم‌ترین رویدادها در زندگی سیاسی امروز ما دانسته شود. کشور ما که تا چند سال قبل در خواب سنگینی فرو رفته بود، ناگهان بیدار شده، نیرو و پایداری حیرت‌آوری نشان می‌دهد. طی سه سال گذشته مجاهدتی شدید علیه استبداد سلطنتی، فئودالی و که به همراه یکدیگر می‌خواستند آزادی ما را با اعدام و حمام خون محدود کنند، بی‌وقفه ادامه داشته است. به درستی باید گفت

۱. ترجمه از متن اصلی به زبان فرانسه که در آموزش پلخانف نگهداری می‌شود.

که در حال حاضر مردم ایران یک مبارزه دوجانبه را پی گیری می کنند؛ از یک سو علیه سلطنت استبدادی و از سوی دیگر علیه استثمار پلید سرمایه داری اروپا- اکنون مردم ما از اهمیت فرصت تاریخی آگاه هستند؛ همان طور که به خوبی احساس می کنند که اتحاد مترجمین روسیه و ایران با هدف نابود کردن مشروطه است، مشروطه ای که از سوی انگلیس نشویق می شد اما بعداً با بدبینی بی رحمانه ای به آن خیانت شد و به نازیبانۀ تزار فروخته شد.

انقلاب ایران به سرعت شکل گرفت. آن قدر که هیچ کدام از ما انتظار نداشتیم با چنین سرعتی رخ دهد. اولین حرکات ها که بدون هیچ گونه سازماندهی آغاز شده بودند کمبودها را آشکار کردند. در ابتدا، انقلاب در شرایط بسیار نامساعدی به وقوع پیوست به ویژه آنکه مردم ما فاقد روحیه انقلابی بودند. علی رغم همه کمبودها، چند تظاهرات کوچک کافی بود که دولت فاسد شاه را تسلیم کند.

هنگامی که رهبران انقلابی در سنگرها مشغول بودند نمی توانستند فرصتی برای اندیشیدن به سؤالات تشکیلاتی و تاکتیکی پیدا کنند. فقط در زمان صلح و آرامش است که آنان در این باره فکر می کنند. متأسفانه دوران صلح و آرامش نیز خود شرایط رضایت بخشی نداشت. ما در تبریز، در موقعیت بدی قرار داشتیم جایی که به سرعت محور انقلاب شد و جایی که در طول سه سال گذشته ما مبارزه ای نابرابر علیه نیروهای نظامی و اداری محمدعلی شاه داشتیم. خواهی نخواهی، اخیراً درحالی که هر روز زیر آتش شدید توپ ها و تفنگ ها قرار داشتیم ما مجبور شدیم که سخت مشغول این سؤالات شویم.

دلایل سیاسی و انقلابی جدی ما را وادار به این تصمیم گیری کرد. اول بار در محافل سوسیال دموکراسی تبریز بود که بحث درباره این سؤالات شروع شد. ما باید در قبال انقلاب ایران چه دیدگاهی اتخاذ

کنیم؟ چه سیستم تشکیلاتی را به کار بندیم؟ و تاکتیک ما چه باید باشد؟ این‌ها سؤالاتی هستند که ما با آن مواجه بودیم و در این باره می‌خواهیم عقاید رفقای برجسته خودمان را بدانیم.

قبل از هر چیز لازم است به اطلاع شما برسانیم که سوسیالیست‌های ایران عده کمی هستند و عمدتاً در تبریز متمرکزند. آن‌ها روشنفکرانی هستند که تحصیلات خود را در روسیه گذرانده‌اند و تحت تأثیر سوسیالیسم بین‌المللی و انقلاب [۱۹۰۵] روسیه، تفکر بورژوازی خود را کنار گذاشتند. تا به حال، آن‌ها خودشان را به بحث‌های فرهنگی روشنفکری محدود کرده‌اند و تبلیغات اندکی (عمدتاً در بین ارامنه) به عمل آورده‌اند. باید توجه داشت که در سوسیال دموکراسی ایران نمی‌توان پرولتاریا را به معنی واقعی کلمه یافت.

سوسیال دموکرات‌ها پس از تردید طولانی، اکنون به انقلاب پیوسته‌اند! اما در حال حاضر به دلیل سؤالاتی درباره تاکتیک و تشکیلات متوقف شده‌اند.

دیدگاه‌های آن‌ها درباره این دو پرسش تفاوت بسیاری دارد. در میان آن‌ها به‌طور کلی در گرایش مهم وجود دارد: گرایش دموکراتیک و گرایش سوسیال دموکراتیک؛ گرایش اخیر تشکیل یک حزب سوسیال دموکرات را با پرنسیب و تاکتیک‌های مربوط به آن در ایران پیشنهاد می‌کند. گرایش اول بالعکس، این برخورد را خیال‌پردازانه و دست‌نیافتنی می‌داند و با در نظر گرفتن اوضاع سیاسی و اقتصادی کشور و شرایط طبقه کارگر از ایده تشکیلات دموکراتیک حمایت می‌کند - یعنی به عبارت دیگر، فقط دموکراسی، مردم در مقابل فئودالیسم و استبداد. یک گرایش می‌خواهد کارگران قرون وسطی و زحمت‌کشان روستایی (که اینجا نیمه سرف هستند) را سازماندهی کند، یک حزب کارگری علیه استبداد و فئودالیسم و سرمایه‌داری.

برعکس، گرایش دیگر شرایط واقعی ما را همان طوری که هست در نظر می‌گیرد؛ تولید به شیوه کارگاهی قرون وسطایی است، با داشتن پروتاریای ضعیف و کشاورزان بی‌زمین نیمه‌سرف شرایط مبارزه پروتری - یعنی تقابل طبقاتی آشکار آگاهی طبقاتی و آرمان‌های طبقاتی - وجود ندارد. آن‌ها یک تاکتیک موقتی را پیشنهاد می‌کنند؛ سازماندهی عناصر دموکراتیک علیه استبداد و فئودالیسم. یکی از دلایل بسیار مهمی که آن‌ها مطرح می‌کنند این است که اگر در ایران طبقه کارگر رنج می‌برد، مانند کشورهای متمدن به دلیل توسعه سرمایه‌داری نیست بلکه حال اگر نگویم به دلیل فقدان، لاقیل به دلیل عدم توسعه کامل سرمایه‌داری است. درباره سوسیالیسم ایرانی باید گفت که روشنفکران سوسیالیست آن را به‌عنوان چیزی وارداتی می‌بینند و نه محصول اجتناب‌ناپذیر واقعیت زندگی ما، زیرا ما به معنای اروپایی کلمه نه بورژوازی داریم و نه پروتاریا.

طرف‌داران این گرایش اخیر به پیروی از سرمشق مارکس و انگلس در ۱۸۴۸ خواستار آنند که نیروها برای سازماندهی آن به‌صورت موقتی تحت لوای دموکراسی صرف متحد شوند و همیشه آن را به سمت جناح چپ در جهت قدرت فراگیر مردمی هدایت کنند؛ بدون شک همیشه باید منافع پروتاریا را در نظر داشت، که امروز به دلیل جهل و شرایط بسیار اسفانگیزی که در آن به‌سر می‌برد، از فعالیت مستقل سیاسی ناتوان است.

خلاصه نظریات دو گرایش سوسیال دموکراسی در ایران ارائه شد. اکنون چنین به نظر می‌رسد که برای اطمینان از واقع‌بینانه بودن نظر شما و سهیل در ارائه پاسخ از جانب شما، لازم است که ما خلاصه‌ای از زندگی اقتصادی و سیاسی و روابط طبقات اجتماعی [ایران] را برای شما بیان کنیم؛ بدون این توضیحات، برای شما ممکن نیست که نظریات خودتان را

در مورد مسائل دقیق و مهمی که برای تان مطرح می‌کنیم توضیح دهید.

در ایران، ما خود را در نظام تولیدات دستی ارزیابی می‌کنیم. تمام تولید به صورت دستی است ولی این نظام مانع از آن نیست که بقایای نظام صنفی قرون وسطایی را که در کنار آن به حیات خود ادامه می‌دهد را به عقب براند. تولیدات ایران عموماً این‌ها هستند: انواع مختلف قالی، محصولات ابریشم و کتان، منسوجات، خشکبار، پشم، پنبه، پیلۀ ابریشم، تنباکو و غیره. زیرا ایران مأمن قدیمی تجار قرون وسطایی و سرمایه‌داری است، البته سرمایه‌داری تجاری و مالی دست‌بالا را دارند نه سرمایه‌داری صنعتی. حتی آمار نشان‌دهنده عقب‌نشینی محصولات دست‌ساز (در نیمه دوم قرن نوزدهم) در رقابت با اروپایی‌ها است؛ آنانی که امروز به واسطه محصولات ارزان‌قیمت و زیبای خود بر بازارهای ما تفوق یافته‌اند. به علاوه تولیدات دست‌ساز ایرانی، پیش از این‌که به اوج خود برسند در مقابل محصولات صنعتی اروپایی سیر نزولی طی می‌کنند. امروز ایران تحت سیطره صنعت انگلیسی-روسی است. از طرف دیگر هرج و مرج و یک رژیم بدوی، داستان را تکمیل کرده‌اند و باعث شده‌اند که کشور ما به این سمت برود که سرزمینی برای تولید مواد خام شود (و این چنین نیز شده است).

این تحولات اقتصادی و انقلابی طبیعتاً بر زندگی اجتماعی مردم به طور کلی تأثیر منفی گذاشته است. به واسطه فقدان صنعت پرولتاریزه شدن و ایجاد کمین پرولتاریا به سرعت سرسام‌آوری رشد می‌کند. بیماری خاص ایران امروز فلاکت سرسام‌آور است. کمین پرولتاریا شهرها را پُر کرده‌اند و مانند سگ‌ها زندگی می‌کنند، آن‌ها به دزدی و غارت روزگار می‌گذرانند و از انقلاب سوءاستفاده می‌کنند. درباره طبقه کارگر باید گفت که استثمار آن‌ها در تاریخ منحصر به فرد است؛ شرایط آن‌ها وحشتناک و جهالت آن‌ها رقت‌انگیز است. باید شرایط طبقه کارگر

در انگلستان در قرن هیجدهم و آغاز قرن نوزدهم را به یاد بیاوریم تا درک و تصویر دقیقی از پرولتاریای خودمان داشته باشیم. در زمستان غذای کارگر ایرانی منحصراً از نان خشک و در تابستان میوه‌ها و سبزی‌ها تشکیل شده است. دست‌مزد روزانه‌اش حتی به دو فرانک هم نمی‌رسد حال آن‌که مدت زمان کار او به‌طور فوق‌العاده‌ای زیاد است. چیزی که از این هم بدتر است، استثمار کودکان است، بیش از همه در کارگاه‌های قالی‌بافی، جایی که نسلی با دستمزدهایی حدود ۰/۱۵ تا ۰/۷۰ فرانک تباہ می‌شوند. سطح دستمزدها آن‌قدر پایین است که تمام کوشش‌ها برای به‌کارگرفتن ماشین با شکست مواجه می‌شود.

اما نمی‌توان وجود چند کارخانه مدرن (برق، آجرپزی، کتان | بافی |، بنه پاک‌کنی و غیره) را در تبریز، تهران و مناطق دیگر (روی هم‌رفته یک درجین کارخانه و هرکدام با دویست تا سیصد کارگر) را نادیده گرفت. در این کارخانه‌ها نیز کارگران به همان اندازه استثمار می‌شوند که در جاهای دیگر استثمار می‌شوند و همان‌قدر ناآگاهند که کارگران جاهای دیگر ناآگاه هستند.

در ایران، سرمایه‌داری (به مفهوم دقیق کلمه) وجود ندارد. در اینجا نه سرمایه‌داری سازمان‌یافته و نه طبقه کارگر مدرن توسعه یافته موجود نیست. تنها چیزی که رشد کرده است فقط سرمایه ربوی و سرمایه تجاری است. (میزان بهره بین ۹ تا ۲۴ درصد است.) همچنین باید اضافه کرد که اخیراً خارجیان از طریق تأسیس بانک‌ها جانشین سرمایه تجاری و ربایی شده‌اند.

موقعیت رعایا باورنکردنی است. در کشور ما هنوز سیستم فئودالی حکمفرما است. رعیت، جز در موارد اندکی، هرگز مالک زمینی که روی آن کار می‌کند نیست؛ زیرا زمین متعلق به مالک یا پادشاه است. رعیت سرف واقعی است با این تفاوت که به زمین وابسته نیست. این موقعیت

استثنایی به واسطه رژیم هرج و مرج و حاکمیت استبداد در کشور است که موجب بحرانهای بی پایان ارضی می شود؛ این بحرانها به حدی است که مناطق روستایی هر روز از جمعیت تهی می شود و مهاجرت ابعاد ناگواری به خود گرفته است.

در کشور ما هنوز بردههای سیاه وجود دارند که در اندرونیها خدمت می کنند و برای تربیت کودکان از آنها استفاده می شود.

بخشی از جمعیت - یک چهارم، نزدیک به دو میلیون نفر - ابلیاتی هستند. باید توجه داشت [که] روحانیان متنفذترین و قدرتمندترین طبقه است و آموزش و دانش رسمی در دست آنها است؛ بخش اعظم سیستم قضایی و دانش و رویه قضایی، تأیید انواع قراردادهای (تعهدات) رسمی - و در رأس همه قراردادهای مربوط به املاک و ازدواج و نیز تمام امور اعتقادی و مذهبی. فتوادل های ایران [که بعضی از آنها] خوانین نیمه مستقلی هستند، مالک صدها دهکده می باشند و مالیات می بندند و قانون وضع می کنند. آنها در املاکشان آقا و ارباب خودمختار رعایایشان هستند.

به پایان توضیحات رسیدیم.

ما فکر می کنیم خلاصه ای از شرایط سیاسی و اقتصادی کشورمان را به شما ارائه کرده ایم. از شما استدعا می کنیم ما را برای سوء استفاده از مهربانی و صبر خودتان ببخشید. شرح جزئیات طیمتاً نامه ما را بسیار طولانی کرده است؛ اما رفیق عزیز اجازه دهید اضافه کنیم که برای ما ضرورت داشت این کار را انجام دهیم [زیرا در غیر این صورت] برای شما اظهار نظر درباره کشور دور افتاده ای مانند ایران غیر ممکن بود. ما برای شما اطلاعات مقدماتی مشخصی را فراهم کرده ایم که به طور خاصی، مسائل سازماندهی انقلابی و تاکتیکها مربوط می شود.

در پایان این نامه طولانی، ابتدا از زحمتی که به شما داده‌ایم
عذرخواهی می‌کنیم و سپس خالصانه تشکر می‌کنیم و بی‌صبرانه منتظر
جواب محبت‌آمیز و گرانبهای شما هستیم.

با درود خالصانه

از طرف گروه سومیال دموکرات تبریز - نیگران درویش^۱

^۱ بر اساس نشانی [فهرست شده] نامه (Rusari 39, Geneva) احتمالاً این نامه از سوی
ارسال شده است.

نامه آرشاور چلنگریان به کارل کائوتسکی (ژوئن ۱۹۱۰)^۱

تبریز

۲۷ ژوئن ۱۹۱۰

استاد عزیز

از آنجایی که مقاله‌هایم را گرد می‌آورم اگر از روی محبت به وسیله پست، شماره یا شماره‌هایی از نوزیت که مقاله‌ام در مورد انقلاب ایران در آن چاپ شده است را بفرستید سپاسگزار خواهم بود. پیشاپیش از شما برای یاری‌تان تشکر می‌کنیم. اگرچه قول دادم که برای شما چند مقاله بفرستم [ولی] متأسفم که نتوانستم به قولم عمل کنم؛ در حال حاضر وقت من بیشتر صرف نوشتن برای روزنامه خودمان می‌شود، [روزنامه‌ای] که از دو ماه قبل انتشار آن آغاز شده است.^۲ این اولین روزنامه سوسیال دموکراتیک در ایران است. با این حال به زودی من برای شما مقاله‌ای درباره چشم‌انداز انقلاب ایران و اعمال نفوذ استبداد از طریق دیپلماسی انگلیس و روسیه در میان گروه‌های متفرق کشور ما می‌فرستم.^۳

امیدوارم نماینده برگزیده خودمان را به کنگره بین‌الملل [سوسیالیست] در کپنهاگ بفرستیم.^۴

خواهش می‌کنم ما را به خاطر زحماتی که به شما می‌دهیم ببخشید.
با درودهای سوسیالیستی
آرشاور چلنگریان

۱. اصل نامه در I.I.S.H. برای نخستین بار متن اصل آن به زبان فرانسه در *SD-Iran*, p. 27 منتشر شد.

۲. متأسفانه نتوانستیم این روزنامه را شناسایی کنیم. مطمئناً این روزنامه. روزنامه زندگی نیست، زیرا زندگی از سال ۱۹۱۱ منتشر شد.

۳. بنگرید به مقاله: «ایران بعد از انقلاب»، نوزیت، ۱۱ نوامبر ۱۹۱۱.

۴. دلیلی در دست نیست که این نماینده به کنگره اعزام شده و یا به مقصد رسیده باشد. شاید بر اثر مخالفت دانشک‌ها، که از قبل عضو انترناسیونال سوسیالیست (انترناسیونال دوم) بودند، نماینده‌ای به کنگره اعزام نشده باشد. در مباحث کنگره نامی از نماینده گروه سوسیال دموکرات تبریز برده نشده است.

نامه آرشاور چلنگریان به کارل کانوتسکی (اکتبر ۱۹۱۱)^۱

تبریز

۲۸ اکتبر ۱۹۱۱

استاد عزیز

برای شما مقاله‌ای در مورد حوادث اخیر ایران برای چاپ فرستادم، اگر شما مایل باشید در نئوزیت چاپ شود.^۲ همچنین همراه این نامه عکسی از جنگجویان گروه سوسیال دموکرات تبریز را می‌فرستم. رفقا آرزو دارند که در Vorwärts و یا نشریه [سوسیال دموکرات] دیگری چاپ شود.^۳ سال گذشته از شما تقاضا کردم که عکسی از خودتان را برای من بفرستید، نمی‌دانم چرا تقاضای شاگردتان را نپذیرفتید.

با درود به شما و رفقا

آرشاور چلنگریان

بعد از تحریر: لطفاً یک نسخ از نئوزیت [شماره‌ای] که مقاله‌ام در آن چاپ می‌شود و یک نسخه از روزنامه‌ای که عکس گروه در آن به چاپ می‌رسد را برای من بفرستید.

۱. متن اصلی در I.I.S.H. ترجمه آن از اصل فرانسه برای نخستین بار در *SD-Iran*, p. 28 منتشر شد.

۲. در شماره ۲۴ نوامبر ۱۹۱۱ منتشر شد.

۳. به رغم جست‌وجوی فراوان در نشریات آلمانی و آرشیو کانوتسکی این تصویر پیدا نشد.

۲. مقاله‌هایی از سوسیال دموکرات‌های ارمنی تبریز^۱

ریشه‌های اقتصادی و اجتماعی انقلاب ایران^۲

آرشاور چلنگریان

ترجمه خسرو شاکری

ملت‌های ایران بیش از سه سال بر ضد رژیم پیشین رزمیدند و خون‌های فراوانی ریخته شد تا تاج و تخت شاه و استبداد واژگون گردید. تا پیش از انقلاب، ایران کشوری شناخته می‌شد که در قید سنت‌های کهن مذهبی و سیاسی قرار داشت. اما اکنون ایران آن‌چنان رودرروی این سنت‌ها قرار گرفته است که پرسش پیرامون ریشه‌های خیزش‌اش به نحو بلاواسطه‌ای در مقابل همه ما قرار می‌گیرد.

تاریخ انقلاب‌های اروپا به ما آموخته است که انقلاب نتیجه انکشاف

۱. ترجمه فارسی به نقل از اسناد تاریخی جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران، ج ۱۹، به همت خسرو شاکری و پرویز دستمالچی، انتشارات پادزهر و مزدک [خارج از کشور]، بی‌نا.

۲. اخیراً (در شماره ۲۸، ۲۸ آوریل [۱۹۱۰]) مقاله‌ای درباره انقلاب ایران درج کردیم. با این همه این مقاله را نیز به چاپ می‌رسانیم که از نقطه نظری مغایر نوشته شده است و آن مقاله پیشین را تکمیل می‌کند. (هیئت تحریریه نئوزیت)

[این مقاله نخستین بار در مجله نئوزیت، شماره‌های ۳۳ و ۳۴، ۱۳ و ۲۰ مه ۱۹۱۰ به چاپ رسید.]

نیروهای مولده آن کشور است. آن که انقلاب ایران را مورد پژوهش قرار می‌دهد، بر همین نسق بر این ریشه‌ها شناخت خواهد یافت.

۱

سلطنت ایرانیان در اعصار کهن از جمله استبدادهای آسیایی‌ای بود که در آن یک فرمانده ایللیاتی، که خود ملت‌های بی‌شماری را، با کشاورزی دهقانی و شهرهای بزرگ، در اختیار داشت موفق می‌شد قدرت مرکزی را زیر پا لگدمال کند. هنگامی که ملت‌های آشور و بابل پیشاپیش به کشاورزی اشتغال داشتند و قدرت حکومتی مستحکم و متمرکزی در شهرهای بزرگ انکشاف داده بودند، ایرانیان، یکی از اقوام هند و اروپایی، که در فلات ایران می‌زیستند، هنوز شکارچیان ایللیاتی و گله‌دار بودند. انکشاف اقتصادی همه‌جای کرهٔ ارض همسان به پیش نمی‌رود. ایرانیان از نظر اقتصادی از همسایگان خود عقب‌تر بودند، اما به‌مثابهٔ شکارچی و ایلات گله‌دار، جنگجو و در هنر رزم‌آوری بسیار ماهر بودند. ایرانیان در اثر مراوده با ایلامیان، از اشکال اداره دولتی آنان آموختند. ایرانیان، تحت رهبری کوروش، که در یکی از ایالات مادها فرمانروایی داشت در برابر مادها، هندی‌ها، آشوریان، بابلیان و غیره بر قدرت خویش افزودند.

امپراتوری ایران در مدتی کوتاه به‌وجود آمد، و مرزهای آن از باختر تا دانوب و در خاور به هندوستان می‌رسید. روشن است که این امپراتوری همانند دیگر امپراتوری‌های اعصار کهن از هیچ‌گونه وحدت ارگانیک، چنان که در حکومت‌های امروزی موسوم است، بهره‌مند نبود، بلکه ملغمه‌ای بود از عناصری که امپراتوری از آنها متشکل می‌شد، اما خود عناصر از نظر اقتصادی از یک‌دیگر متقل بودند.

دولت امپراتوری ایران، از همان آغاز مستبد و مطلقه بود. در دوران

هخامنشیان، ساسانیان، سلجوقیان و تا دوران قاجاریان شکل دولت همواره یکسان باقی ماند.

فهمیدن این نکته آسان است، زیرا شیوه تولید طی قرن‌ها در ایران تغییر نیافته بود. یک نظم اجتماعی که بر پایه این مناسبات استوار بود، و تا این مدت حفظ شده بود، طبیعتاً می‌بایست بر همه زندگی ملت‌های ایرانی اثرات عمیقی بگذارد. آیا ملت دیگری می‌توانست کمتر از ایرانیان محافظه‌کار بوده باشد؟

۲

تجارت ایران در آن نقاطی گسترش قابل ملاحظه‌ای یافت که قدرت دولت مرکزی، مراکز خود را برپا داشته بود. [بدین سان] امکانات زیادی در اختیار او [دولت مرکزی] قسراً می‌گرفت، یعنی مالیات‌های جمع‌آوری شده از جماعت‌های روستایی که طبیعتاً شکوفایی تجملات را در مراکز اداری ضروری می‌ساخت؛ این مراکز اداری رشد یافته، به شهرهای بزرگی تبدیل می‌شدند، که کاروان‌های هندی و مصری را می‌پذیرفتند. تجارت مناسبات انسانی را دگرگون کرد. تجارت روابط بین جماعات منفرد را گسترش داد، اندیشه را ژرفا بخشید، و جهان‌بینی‌های بدرسالارانه کهن را متلاشی کرد. اما بازرگانی کهن منحصرأ در درون مرزهای شهرهای بزرگ انجام می‌گرفت و به ندرت فراتر از آنها می‌رفت. سجتاً، تغییراتی که رخ می‌دادند به آن عناصری محدود می‌شدند که در شهرها می‌زیستند. جهان برای دهقانان در مرز جماعت روستایی ایشان به پایان می‌رسید.

اگرچه شهرهای ایران از دیرباز به مثابه بازار در خدمت تجار قرار داشتند، اگرچه تا پیش از پیدایش راه‌های دریایی، کاروان‌های کامل هندی، که می‌خواستند به غرب سفر کنند، می‌بایست از ایران بگذرند،

اما صاعقت دسنی نمی توانست به خاطر وضعیت جغرافیایی ایران، رخدادهای مکرر، و تسلط ایلات انکشاف یابد.

در ایران قرون وسطی، مانند ایران باستان، مناسبات بازرگانی با اروپا برقرار بود. تجار اروپایی به نزد ما می آمدند تا ابریشم، سنگ های قیمتی و مروارید بخرند. ایشان از شهرهای ژن و ونیز، سپس از آمستردام و لندن می آمدند. اما این بازرگانی نیز، همانند دوران های کهن، بازرگانی اشیاء لوکس بود، و بر مناسبات تولیدی حاکم هیچ تأثیری نمی بخشید.

این همه هنگامی دستخوش تغییر شد که سرمایه داری صنعتی در اروپا پدید آمد. هرچه سده نوزدهم به پیش می رفت، به همان نسبت نیز صنعت نودر ایران به جلو رانده می شد. در این باره یک ناظر روسی چنین می گوید: «در نتیجه تغییرات گوناگون (و ما گفتیم در نتیجه انکشاف صنعت سرمایه دارانه - نویسنده) در فعالیت های شرکت های خارجی تدریجاً تغییری ایجاد شد. از نیمه دوم سده نوزدهم به بعد، این شرکت ها دیگر به صادرات از ایران نمی پرداختند، بلکه به واردات به ایران مشغول شدند.»^۱

درواقع در اواخر سده نوزدهم، در تمام شهرهای بزرگ ایران، شرکت های بازرگانی خارجی، فرانسوی، ایتالیایی، انگلیسی و روسی وجود داشتند که کالاهای آماده، اشیای فلزی، شکر، چای، نفت و غیره وارد می کردند و هنوز هم وارد می کنند. این کالاها نه فقط در شهرها که همچنین در روستاها به فروش می روند. واردات سال به سال افزایش می یابد، این امر را خواننده می تواند از ارقام زیر مشاهده کند:

صادرات زیر از اروپا، روسیه و هندوستان به ایران شدند:

۱۹۰۱/۲	معادل روبل	۵۹/۷۱۵/۴۴۳
۱۹۰۲/۳	معادل روبل	۵۴/۶۸۸/۵۳۲

۱۹۰۳/۴	معادل روبل	۷۷/۰۰۷/۲۳۱
۱۹۰۴/۵	معادل روبل	۶۹/۹۸۲/۹۲۲
۱۹۰۵/۶	معادل روبل	۷۸/۲۹۲/۶۱۸
۱۹۰۶/۷	معادل روبل	۸۶/۲۰۷/۸۵۴

بدین سان، ظرف چندسال، واردات به مبلغ ۲۶ میلیون روبل (بیش از ۵۰ میلیون مارک آلمان) افزایش یافته است. اگر میسر می‌شد ارقام سال‌های پیش را مورد مقایسه قرار دهیم، این تفاوت به مراتب بیشتر نیز می‌نمود. متأسفانه ارقام مربوط به این سال‌ها در دست نیست، زیرا تا آغاز سده بیستم کل ادارات دولتی و اماکن عمومی، چون گمرکات، پست و امور گذرنامه‌ای و غیره به افراد خصوصی یا وزراء یا صاحب‌منصبان بزرگ واگذار می‌شد. این افراد هیچ نوع آماری نمی‌گرفتند، زیرا با اداره این مناصب به گسترده‌ترین معنای کلمه «رباب» این مؤسسات می‌شدند و آمار و ارقام تنها به درجه استعمار و تقلب ایشان پرتو می‌افکند. در صنایعی که در اختیار ماست تنها ارزش کالاهایی را یافته‌ایم که در سال ۱۸۸۴ از روسیه وارد شده بود، که به ۳/۹۲۱/۰۰۰ روبل بالغ می‌شد، و سپس کالاهای وارداتی از روسیه به سال ۱۹۰۷-۱۹۰۶ به مبلغ ۴۵/۰۷۵/۹۳۳ روبل رسید. همزمان با واردات کالاهای خارجی به ایران سرمایه‌های خارجی نیز به ایران سرازیر شدند، در اینجا نرخ بهره بیشتری به دست می‌آوردند تا در اروپا. صاحبان این سرمایه‌ها دفاتر اعتباری باز کردند. گذشته از دیگر بانک‌های اروپایی، تنها بانک‌های روسی و انگلیسی در تمام شهرهای بزرگ ایران شعبه‌های خود را مستقر کرده، عملیاتشان به صدها میلیون [تومان] بالغ می‌شود.

۳

واردات کالاهای ماشین ساخته، پیشه‌وری کوچک در ایران را بیش از پیش به ورشکستگی کشاند. صنعتگران کوچک نمی‌توانستند در برابر

رقابت سرمایه‌داران اروپایی تاب مقاومت نیاورند. آغاز سده نوزدهم در ایران شاهد درگیر شدن ایران در جنگ با روسیه بود که پس از چند وقفه تا سال ۱۸۲۸، یعنی هنگام عقد قرارداد صلح ترکمانچای، دوام آورد. صلح بازی از دوش اهالی برداشت. از آن پس تجارت و صنایع دستی کمی پشت راست کردند؛ به‌ویژه صنایع دستی در آغاز دومین نیمه سده نوزدهم به مرحله انکشاف عالی تری رسیدند، که نه فقط نیازهای داخلی کشور را پاسخ می‌گفتند، بل حتی می‌توانستند فرآورده‌های پنبه‌ای و مین به قفقاز و ترکیه صادر کنند. اکنون کالاهای اروپایی وارد شده، نه تنها جای کالاهای صنایع دستی ایرانی را در صادرات گرفتند، که حتی جای آن‌ها را در بازار داخلی نیز اشغال کرده‌اند.

همزمان با انکشاف تکنیک ماشینی در اروپا، انکشاف اسباب و آلات جنگی در ایران متوقف ماند. پس از جنگ‌های ایران و روس، پادشاهان ایران دریافتند که ایران تا چه حد در زمینه فنون نظامی عقب مانده است؛ و از این طریق ضرورت فوری اصلاحات در ارتش را احساس کردند. اما برای اجرای این اصلاحات به پول، و پول زیاد نیاز بود. به منظور بهبود بخشیدن، به دولت فرمان داده شد که از آن پس مالیات‌ها از دهقانان تقداً دریافت شود، به نحوی که دهقانان مجبور می‌شدند محصولات خود را در شهرها به فروش برسانند. صنعت سرمایه‌دارانه نه تنها صنایع دستی شهری را که همچنین صنعت خانگی روستایی را نابود کرد. دهقانان به زودی توانستند خود را قانع کنند که هنگامی که تنها به زراعت پردازند، می‌توانند با وجوه حاصل از فروش محصولات کشاورزی خود در شهر پارچه‌های بافت کارخانه، که مرغوب‌تر از محصولات دستکار روستایی بود خریداری کنند. ابدین سان | انکشاف اقتصادی، دهقانان را به تولیدکنندگان کالا مبدل کرد. تجارت در آخرین ربع قرن نوزدهم، بر اساس کاملاً نوری استوار بود که اصولاً با وضع پیشین تفاوت داشت.

ما هم‌اکنون این را توضیح دادیم که چگونه نقش بازرگانان اروپایی تغییر یافت و چگونه آنان بازارهای ایران را از محصولات اروپایی اشباع کردند. اما آنان به این هم بسنده نکردند. هنگامی که سرمایه‌داران به بازاری برای فروش کالاهای خود نیاز دارند، محتاج مواد خام نیز هستند. در این زمینه ایران بسیار غنی است: پنبه، پشم، پوست، میوه، ابریشم و غیره به‌حد وفور وجود دارد. تقاضای روزافزون برای این مواد خام گسترش تولید آنها را فراهم آورد. تولیدی که، موافق وضع طبیعی، آنها کسانیکه می‌توانستند به آن روی آورند که ابزار تولید کافی در اختیار داشتند، [یعنی] زمینداران بزرگ، بازرگانان بزرگ و بانکداران. در مدت کوتاهی کشتزارهای بزرگ پنبه، مو و شالیزارهایی پدید آمدند که روی آنها دهقانان و صنعتگران ایران شده که به پرولتاریا بدل شده بودند به کار مشغول شدند.

تولید مواد خام هر روز بیشتر گسترش می‌یابد، امری که می‌توان از آمار زیر ملاحظه کرد. [در سال‌های اخیر] غلات، پوست، قالی و غیره زیر به روسیه، اروپا و هندوستان صادر شد:

۱۹۰۱/۲	روبل	۳۰/۷۱۹/۵۵۱
۱۹۰۲/۳	روبل	۳۷/۸۰۴/۰۱۵
۱۹۰۳/۴	روبل	۵۰/۹۵۴/۹۰۰
۱۹۰۴/۵	روبل	۴۹/۵۹۲/۲۶۸
۱۹۰۵/۶	روبل	۵۸/۶۲۸/۶۶۶
۱۹۰۶/۷	روبل	۷۰/۶۷۵/۳۶۸

هنگامی که ما ارقام واردات و صادرات را مقایسه کنیم، متوجه می‌شویم که صادرات سریع‌تر از واردات رشد می‌کند. واردات طی سال‌های ۱۹۰۶-۱۹۰۱، ۲۶ میلیون [روبل] افزایش یافت. درحالی‌که صادرات ۴۰ میلیون [روبل] رشد کرد.

با صادرات غلات و انکشاف بازرگانی، تولید قالی نیز افزایش یافت. در گذشته، قالی توسط زنان ایلیاتی برای نیازهای خودشان بافته می‌شد. اما قالی ایران در اروپا همچون کالای کمیاب بازار فروش پیدا کرد. اکنون بازار بزرگی، نه فقط در اروپا که حتی در آمریکا، برای قالی ایران باز شده است. از این رو، اکنون کارگاه‌های بزرگ قالی‌بافی از طرف کارفرمایان سرمایه‌دار ایرانی در شهرهای بزرگ ایران پدید آمده‌اند. در این کارگاه‌ها هزاران کارگر قالیباف مشغول به کارند. تنها آذربایجان، به سال ۱۹۰۶/۷ به مبلغ ۶۸۰/۶۲۶ (تقریباً ۱۴ میلیون مارک آلمان) قالی صادر کرد. به همین نسیب است انکشاف بازرگانی داخلی، اگرچه آماری در اختیار ما نیست که این پیشرفت را نشان دهد، اما هیچ‌کس نمی‌تواند، با توجه به کشت گسترده برنج، تنباکو و تریاک، آن را منکر شود. هنگامی که صادرات سالیانه برنج فقط به روسیه به مبلغ ده میلیون مارک می‌رسد، بازرگانی داخلی این کالا باید به چند برابر این رقم بالغ شود. به منظور نمایش بهتر این امر، تنها این را بیفزایم که یک شرکت انگلیسی تنباکو (شرکت شاهنشاهی تنباکوی ایران) که تنها یک سال عمر کرد، فقط طی همان سال ۱۸۹۱، ۱۵ هزار تن تنباکوی فلیان، ۵ هزار تن تنباکوی چپق و ۶۵۰ تن تنباکوی سیگار به فروش رساند. از آن پس کشت تنباکو بیش از پیش گسترش یافته است.

۴

بدین‌سان، انکشاف اقتصادی ایران را به مسیر تولید سرمایه‌دارانه انداخت. در شهرهای بزرگ ایران چون تهران، مشهد، تبریز، شیراز، رشت و اصفهان، بازرگانان، بانکداران و کارفرمایان سرمایه‌دار، کارخانگان و صنعتگران مستقر شده‌اند. بازرگانی نو محلیت عناصر

تشکیل دهنده ایران را درهم ریخته است. ایالاتی که یک زمان از نقطه نظر اقتصادی از یکدیگر مستقل بودند، قوانین و رسوم خاص خود را داشتند، حتی سکه‌ها، اوزان و اندازه‌های آن‌ها با یکدیگر فرق داشتند. هر خانی در ایالت خود سلطانی بود. این امر مانع از حرکت عناصر جدید در ایران، طبقه بازرگان، بود. بورژوازی بازرگان آزادی خود را از این زنجیرها خواستار بود، و ایجاد یک قدرت مرکزی قانون‌گذار و اداری در کشور را می‌طلبید. و آخرین پادشاهان سلسله قاجار خواست‌های این بورژوازی نوخاسته ایران را ارضاء کردند، زیرا این تنها طبقه بازرگان بود که پول به کشور وارد می‌کرد، پولی که کمبود آن در ربع آخر قرن نوزدهم به نحو ملموسی محسوس بود. خود پادشاهان، چون فتح‌علی و ناصرالدین، کوشیدند انکشاف تجارت در کشور را میسر سازند.

به‌راستی اکنون هنوز می‌توان آخرین بقایای خاندن‌نشین‌های کهن، سلطه نریزبان فتودال را در ایران یافت، اگرچه قسمت اعظم خانات پیشاپیش در عصر ناصری از میان رفتند و به‌جای محلیت پیشین، تحرکز سیاسی [حکومت] به‌وجود آمد. در گذشته مالیات‌ها توسط اربابان فتودال، خان‌ها، اخذ و بخشی از آن‌ها به پادشاه تحویل می‌شد. تا سال ۱۸۷۹ هر خانی این حق را داشت به نام خود سکه زند و از بابت آن مالیاتی به پادشاه پردازد. وزن و قیمت سکه‌هایی که خان‌ها می‌زدند تفاوت‌های زیادی نشان می‌داد. تحقیقی که به سال ۱۸۷۷^۱ در زمان دولت فتحعلی شاه انجام گرفت تفاوت در وزن و قیمت قران ایران را نشان می‌دهد:

نام شهر	وزن به گرم	قیمت به فرانک
همدان	۴/۹۵	۰/۸۳۶

۱ تاریخ ۱۸۷۷ درست است، زیرا در این سال ناصرالدین‌شاه بر ایران سلطنت می‌کرد. احتمالاً تاریخ درست، ۱۸۲۷ است (شاگری).

۰/۹۱۶۵۸	۵/۰۳	کاشان
۰/۲۲۷۷	۴/۹۷	مازندران
۰/۰۰۴	۵/۰۲	تهران
۰/۸۹۲۶	۴/۹۰	تهربز
۰/۹۱	۴/۹۰	مشهد

در سال ۱۸۷۹ دولت بر خان‌ها ممنوع داشت که سکه زنند و ضرب قران مسکوک در خزانه حکومت تهران آغاز شد. اکنون هر قران در تمام ایالات ایران، با وزن و قیمت یکسان رایج است.

با تمرکز سیاسی، اربابان فتودال پیشین اهمیت خود را از دست دادند، اما دولت کوشید خسارات اشراف بزرگ را از طریق اجاره مناصب جبران کند. اربابان فتودال کوچک و میانه‌حال، که در رژیم گذشته اداره امور را |در ایالات| در دست داشتند، بدین‌سان بازنده شدند، اما دولت اینان را نیز با تأمین مواجب دائم‌العمر حکومتی راضی ساخت.

با انکشاف بازرگانی پول بیشتری به کشور وارد شد. ظرف یک‌سال، تجارت‌خانه‌های برادران تومانیان، جان کاستلی^۱ بانک شاهنشاهی ایران و شعبه بانک بین‌المللی مسکو |بانک استقراضی روس| ۲۸۶/۴۵۰ نقره به قیمت ۶ میلیون و پانصد هزار تومان (یک تومان نقره برابر ۴ مارک آلمان است) وارد کردند.

ما در بالا دیدیم که دولت برای اصلاح ارتش به پول نیاز داشت. اما این همه قضیه نیست. واردات کالاهای اروپایی هزینه‌های پادشاه، شاهزادگان و زمینداران بزرگ و کوچک را افزایش داد. اشراف کوچک‌تر به منظور تأمین پول ناچار از فروش اموال خود به بازرگانان بزرگ و بانکداران بومی |صرافان| بودند. نیاز اشراف بزرگ، شاهزادگان و پادشاه به پول طبیعتاً بیشتر بود. اداره‌ها و سازمان‌های دولتی در دست اینان قرار داشت. برای

1. Jean Castelli

تحصیل پول، اینان فرمان دادند که گمرکات، پست و تلگراف و مالیات‌ها، در یک کلام کل سازمان‌های حکومتی، اجاره داده شوند. اجاره‌دار حکومتی به یک‌باره اجاره را پرداخته، و بدین‌سان فرمانروایی بیکران خود را بر منطقه اجاره داده شده می‌گتردد. اجاره‌دار در اینجا می‌توانست قوانین خود را بگذارد و آن را مطابق میل خود اداره کرده، بچرخاند. مثلاً اگر او گمرکات را به اجاره می‌گرفت، می‌توانست نرخ عوارض گمرکی را خودکامانه معین کند. او آزادی کامل داشت کمر یک بازرگان را در زیر اظهاریه گمرکی خرد کند، اما بگذارد کالاهای بازرگان دیگری بدون بازرسی و پرداخت عوارض ترخیص شود. در یک کلام، او در اینجا قدرت قانون‌گذاری و اداری را [با هم] داشت. از آنجا که اجاره‌داران در هراس دائمی می‌زیستند که مبادا رقبای‌شان پس از سپری شدن موعد اجاره، با ارائه حق‌الاجاره بیشتری ایشان را از میدان به‌در کنند، در طول مدت قرارداد اجاره به شدیدترین وجهی می‌کوشیدند هرآنچه بود را از مردم بدوشند. این نکته را که این سیستم سد راه انکشاف مناسب کشور بود، مأمور روسی م. ل. تومارا معترف است. او به سال ۱۸۹۳ از سوی دستگاه مالی روسیه به ایران اعزام شد تا تجارت روسیه را در محل مورد مطالعه قرار دهد. تومارا می‌نویسد:

«در زمینه سازماندهی مالی و شیوه‌های اخذ مالیات، می‌توان به اشتباه‌های ریشه‌داری پی برد که به‌روزی اقتصادی کشور را متضرر می‌کند و انکشاف بازرگانی اروپاییان در ایران را مانع می‌شود. نظام مالی ایران بر پایه اجاره منابع درآمد حکومتی استوار است که در نتیجه آن وظایف مالی، اداری، قضایی مأموران دولتی با یکدیگر در تضاد قرار می‌گیرند.»^۱

اجاره گمرکات و پست و تلگراف در آغاز دولت ناصرالدین‌شاه ملتی

شده، زیرا درآمد این سازمان‌ها می‌بایست در خدمت پرداخت قرضه از روسیه قرار گیرند.

به غیر از گمرکات و پست، تمام دیگر مناصب دولتی به اجاره داده می‌شد. صدراعظم، وزراء و حکام ایالات و ولایات مناصب خود را از دولت می‌خریدند و از مردم ده صدبار بیشتر از آنچه که به مثابه حق‌الاجاره پرداخته بودند، بیرون می‌کشیدند. خادمان و مأموران وزراء و حکام از اربابان خود حقوقی دریافت نمی‌داشتند، بنابراین هزینه آنان نیز لاجرم باری به دوش مردم بود. مأموران پلیس [فراشان] نیز از دولت بیشتر از آنان دریافت نمی‌داشتند. کل پلیس، چه آن بخش که زیر دست وزرا بودند، چه آن عده‌ای که تحت فرمان حکام بودند، می‌بایستی از طریق دریافت پیشکشی اهالی و پرداخت جرایم توسط دستگیرشدگان زندگی کنند. مأموران پلیس (فراشان) برای یافتن مقصران (بزه‌کاران) گوش می‌خوابانده‌اند، تا ایشان را تا آخرین شاهی بدوشند.

در روستاها وضع به مراتب دهشتناک‌تر بود. دهقانان نه فقط می‌بایست مالیات سنگین را به صاحبان اجازه پردازند، که حتی مخارج مأموران دولتی و سواران ایشان و نیز مباشران زمینداران را تأمین کنند که در اثر زندگانی زالوصفانه جری شده بودند.

دهقانان می‌بایست همه‌ساله تعدادی مرغ، گوسفند و حیوان تحویل زمینداران دهند و به هنگام ازدواج می‌بایستی هدایای قیمتی تقدیم ارباب کنند.

امور قضایی کشور در وضع حتی بدتری قرار داشتند. والی ایالت که همچنین وظایف قضایی را به دوش داشت به سادگی آن کسی را مقصر و مجرم می‌شناخت که پول خلاصی‌اش را بیش از حد ناچیز بود. تنها اغنیاء می‌توانستند خود را به کمک پول آزاد سازند، زیرا ایشان را میسر بود به والی یا حاکم پول خلاصی را پردازند. غالباً چنین روی می‌داد که یک والی در یک روز احکام متضادی صادر کند.

ما در بالا به این نکته پرداختیم که پس از جنگ ایران و روس (۱۸۲۸) پادشاهان ایران این آرزو را در دل می‌پروراندند که در صورت امکان ارتش ایران را اصلاح کنند. اما به زودی پس از [مرگ] ناصرالدین‌شاه، اصلاح ارتش متوقف شد. در حدود اواخر سده نوزدهم، ایران به بازار دو کشور بزرگ روسیه و انگلستان تبدیل شد. شاید یکی از این دو رقیب، روسیه، در اندیشه تسخیر ایران بود، اما چنین امری به زودی جنگی بین روس و انگلیس را اجتناب‌ناپذیر می‌ساخت. انگلستان در ایران تنها در پی اهداف تجاری نیست، اهداف او سیاسی نیز هستند. انگلستان به هیچ وجه نمی‌تواند بپذیرد که خلیج فارس تحت فرماندهی روس‌ها قرار گیرد، زیرا در این صورت از بابت هندوستان باید در هراس باشد.

از این رو، هر دو، انگلستان و روسیه، از سیاست «نفوذ آرام» در ایران بی‌روی می‌کنند. حادیت رقابت آمیز بین دو قدرت | تاکنون | آزادی | استقلال | سیاسی ایران را حفظ کرده است. پادشاهان ایران ضرورت آن را ندیدند که به آرایش و نگهداری یک ارتش قوی پردازند. زیرا نریشان برای حفظ نظم داخلی کافی بودند، برعکس، اکنون وزرا و مأموران عالی‌رتبه دولت می‌توانستند بخش مهمی از وجوهی را به جیب بزنند که در اصل برای ارتش در نظر گرفته شده بود. ارتش منحل شد؛ و در زمان مظفرالدین حتی سایه‌ای از آن برجای نماند. از نقطه نظر نظامی دولت آن‌چنان ضعیف بود که حتی گاهی نمی‌توانست قیام یک ایل محلی را که تعداد جنگاوران آن به سختی از دوست تن تجاوز می‌کرد، سرکوب کند. از آن رو که دربار، شاهزادگان و مأموران عالی‌رتبه دولتی تقریباً تمام درآمدهای حکومتی را می‌بلعیدند، خزانه حکومتی از زمان ناصرالدین‌شاه همیشه خالی بود. مظفرالدین بلافاصله پس از نشستن بر تخت شاهی از روسیه قرضه‌ای گرفت، که مدت زیادی دوام نیاورد.

به دنبال آن قرضه درمی گرفته شد. شاه، میلیون‌هایی را که این بار وام گرفت، خود در سفر اروپا به باد داد، بجز آن بخشی که به جیب وزرا و نورچشمی‌هایش فرو رفت.

اما، استثمار توسط اربابان فتودال بدین سان دست‌نخورده باقی نماند. در شهرها تجار، کارگران صنایع دستی، کارفرمایان ساختمانی و کارگران، یعنی عناصری که محصولات کشاورزی چون جو، کره و غیره را می‌خریدند، وجود داشتند. صاحبان قدرت سیاسی، وزراء و حکام محلی و غیره، اکنون با زمینداران بزرگ در زمینهٔ قبحانه‌ترین نوع احتکار متحد می‌شدند تا مصرف‌کنندگان شهری را احتکار کنند. اینان دست به تشکیل اتحادیه می‌زدند، قیمت‌ها را به تحریک بالا می‌بردند و قحطی مصنوعی به وجود می‌آوردند. یک خروار (۵۸۸ کیلوگرم) جو، که در سال ۱۸۹۰ بین ۱۰ تا ۱۷ مارک قیمت داشت، به سال ۱۸۹۵ به ۸۵ و بعدها حتی به ۱۵۰ مارک نیز رسید. در نتیجه، نانی که در سال‌های اخیر به فروش می‌رفت، همه چیز می‌توان نام گذاشت، جز نان.

همین امر در مورد دیگر وسایل معاش نیز صادق بود. توده‌های مردم در زیر فشار این قحطی‌های مکرر و این گرانی‌های بی‌سابقه به طرز وحشتناکی رنج می‌بردند. توده‌های کارگر به سختی می‌توانستند ادامهٔ حیات دهند. آنان به سرعت دچار فقر می‌شدند و از نظر جسمی و روحی از پای درمی‌آمدند. از سوی دیگر، اعضای این اتحادیه‌های استثمارکننده موفق می‌شدند بر تعداد املاک، دهانت خود، بیفزایند. برای این‌که نمونه‌ای از این تمرکز مالکیت ارضی در ایران را به دست داده باشیم، تنها کافی است که از ظل السلطان حاکم پیشین ایالت اصفهان، که اکنون در تبعید به سر می‌برد، یاد کنیم. او به‌تنهایی صاحب ۱۲۰۰ پارچه آبادی بود و برای خود دستگاه سلطنتی به‌پا کرده بود.

۱ این‌که استثمار توسط اربابان فتودال به‌ویژه در سال‌های اخیر تا چه

حد دهشتناک بود (زیرا استبداد آسیایی هنوز در ایران حکومت داشت) می‌تواند در تاریخ اجتماعی این سال‌ها روشن شود، تاریخی که باید تاریخ فقر و گرسنگی اش نامید. کاسه صبر مردم لبریز شده بود. مردم زنجیرهای سنت‌ها را طی حرکت غریزی، پاره کردند، و با خشم بر زمینداران یورش بردند، اموال آنان را غارت کردند و چیزی به جای نگذاشتند.

در آغاز سده بیستم با تشدید هرچه بیشتر وضع دهشتناک مردم از سوی زمینداران فئودال، تقریباً در تمام نقاط امپراتوری ایران قیام‌های توده‌ای با فریاد «ما نان می‌خواهیم»، رخ داد. غارت و ویرانی از خشم مردم می‌کاست، زیرا بدین‌سان در وضع ایشان بهبودی موقتی، آری فقط موقتی، پدید آمد. این گام مردم را برای آینده آماده می‌ساخت.

۶

درحالی‌که راه بازرگانان و کارفرمایان داخلی در اثر شیوه‌های رباخوارانه انباشت ثروت حکام سد می‌شد و خود ایشان دچار پریشانی می‌شدند، این وضع به خوبی به سود سرمایه‌داران خارجی تمام می‌شد. پادشاهان ایران از روسیه و انگلستان وام می‌گرفتند، اما دول خارجی این وام‌ها را نه به خاطر چشمان زیبای^۱ ایشان بلکه از این رو که، افزون بر بهره‌های کلانی که حاصل وام‌دهندگان کشورشان می‌شد، می‌توانستند امتیازات باارزشی همچون گشایش بانک، ایجاد شرکت‌های حمل و نقل، تسطیح جاده، برای خود تحصیل کنند. این امتیازات، علاوه بر منافعی که برای صاحبان آنها داشت، فروش کالاهای خارجی را در ایران تسهیل می‌کرد. جان و مال سرمایه‌داران خارجی تحت محافظت بلافصل دولت‌های خود ایشان قرار می‌گرفت. زیرا سرمایه‌داران خارجی تحت قوانین ایران قرار نمی‌گرفتند؛ اینان نیازی هم نداشتند به دسیسه‌چینی‌ها و حسادت‌های حکام و

۱. چشمان زیبا اصطلاحی است که در متن آلمانی به‌کار برده شده است (شاکری).

شاهزادگان و قومی بگذارند. حکام که کوچک‌ترین عنایتی به اتباع ایران نمی‌کردند، با اشتیاق به این می‌پرداختند که موئی از سر اروپاییان کم نشود. از آنجا که شاهان به سرمایه‌های خارجی وابسته بودند، باید از انحصارات خارجی حمایت می‌کردند.

هرچه این وابستگی افزایش می‌یافت، به همان نسبت نیز شاهان در مقابل سرمایه‌های خارجی خم‌تر می‌شدند. این امر از چشم بورژوازی ایران پنهان نمی‌ماند. در نتیجه نفرت ایشان نه فقط نسبت به دولت، که نسبت به سرمایه خارجی نیز افزایش می‌یافت.

هنگامی که فرآورده‌های صنعتی اروپا به ایران رسیدند، و هنگامی که تجارت انکشاف یافت سرمایه بومی نیز با رشدی هماهنگ به پیش رفت. اکنون در ایران بانکدارانی [صرافانی] وجود دارند که از بانک‌های سرمایه‌داران خارجی در ایران ثروتمندترند. بانکداران [صرافان] ایرانی با استادان روسی و انگلیسی خود به رقابتی موفقیت‌آمیز دست می‌زنند. اما اگر سرمایه‌داران خارجی در ایران به سود خوبی دست می‌یابند، فقط از این روست که می‌توانند با تکیه به استبداد موقعیت خود را تحکیم کنند. ایران مشروطه، با رفع موانعی که سد راه سرمایه‌داران بومی بودند، برای بورژوازی ایران زمینه مساعدی را فراهم خواهد آورد تا از عهده رقابت برآید.

ما می‌توانیم بدون آن‌که نکته‌ای را تکرار کنیم، به نحو کامل‌تری در مورد نقش سرمایه خارجی در ایران صحبت نمایم. [اما] ترجیحاً خواننده خود را به مقاله کائوتسکی درباره کارگر آمریکایی در مجله نئوزیت^۱، ترجمه آن مقاله به زبان روسی به شکل بروشوری تحت نام تجارت، سیاست، و طبقه کارگر روسی و آمریکایی و نیز نامه‌ای که او [کائوتسکی] سال پیش به «گروه سوسیال دموکرات‌های تبریز» نوشت،

و ترجمه آن در یک روزنامه پترزبورگ نشر یافت، رجوع دهم. او در این نامه به روشنی تحلیل کرد که تأثیر خسران بار سرمایه خارجی در ایران تا چه حد است و این سرمایه چگونه، با خروج بخش مهمی از ارزش اضافی از کشور سد راه انکشاف اقتصادی و اجتماعی بران می‌شود.

۷

با انکشاف مناسبات بازرگانی ایران با اروپا و ازدیاد روابط بازرگانان ایرانی با جامعه اروپایی، فرهنگ غرب نیز به ایران رخنه یافت. اگر بازرگانان ایرانی نسبت به این فرهنگ احساس نفرت نمی‌کردند، آنگاه واردات ایشان با وظیفه تاریخی ایشان نزدیک‌ترین رابطه را می‌داشت. [اما] هنگامی که دولت که به برده سرمایه خارجی بدل شد و خواهی نخواهی درهای ایران را به روی این فرهنگ باز کرد، روحانیون ایران به سرسخت‌ترین دشمن هرآنچه که از غرب نشأت می‌گرفت بدل شدند. روحانیت ایران که آموزش عمومی را در دست‌های خود متمرکز داشتند، هرآنچه در توان داشت به کار گرفت تا مسلمانان مؤمن را در چارچوب سنن کهن، مذهب قدیمی و جهان‌بینی‌های جزمی نگهدارد که این استثمار چندصدساله بر آن استوار است. روحانیت بر ضد فرهنگ اروپایی برخاست، زیرا در آن پرتوان‌ترین عواملی را می‌یافت که موقعیت او را به خطر می‌انداختند. قدرت روحانیون به‌ویژه در یک ربع آخر قرن نوزدهم رشد کرد. در این زمان روحانیت آنقدر قوی شد که دولت دومی را در ایران پدید آورد که غالباً دولت واقعی را پس می‌زد. قدرت روحانیت همپای رشد زمینداری ایشان افزایش یافت. این [نوع] مالکیت در کشورهای اسلامی «وقف» نام دارد. این املاک موقوفه قبلاً در عصر نادری و محمدخان قاجار ولع پادشاهان را برانگیخته بود. اما بر پایه تاریخ

ایران می‌دانیم که شاهان نامبرده در بالا بخشی از اموال موقوفه را ضبط کرده، به خالصه‌جات دولتی بدل کردند. با این همه، املاک موقوفه مساجد بیش از پیش رشد یافت. هر مسلمان باید در بستر مرگ یک چهارم از اموال منقول و غیرمنقول خود را به مسجد متقل کند.^۱ ارقام زیر می‌توانند این نکته را که مساجد تحت نظر روحانیت عالی تا چه حد ثروتمندان نشان دهد. بنا بر گفته م. ل. تومارا، درآمد سالیانه یک مسجد در مشهد در سال ۱۸۹۰ به ۶۰ هزار تومان (یک تومان برابر چهار مارک) و سه هزارتن غله بالغ می‌شد. درآمد املاک موقوفه و درآمد ناشی از اموال منقول مؤمنان می‌بایست بنا بر سنت عمدتاً در میان خانواده‌های فقرا و علما تقسیم شود.

اما هرچه بر ثروت روحانیون افزوده شد، به همان نسبت نیز ایشان خود را ناچار دیدند در برابر حسد شاه و شاهزادگان به ایجاد وزنه متقابل دست زنند. روحانیون، به جای این که درآمدها را بین فقرا تقسیم کنند، بر این دست بردند که گروه‌های ملح که از طلبه‌ها تشکیل می‌شد و از منافع روحانیون در معابر عمومی به دفاع می‌پرداخت، پدید آورند.

روحانیت آنقدر قوی شد که می‌توانست دستورهای دولت و حکومت را با یک چشم بهم‌زدن خنثی کند. امکانات حقوقی روحانیون به همان اندازه قدرت اقتصادی و سیاسی آنان رشد یافت. این امر نمایندگان دولت را به نحوی جدی دچار نگرانی می‌کرد. هنگامی که مردم به محاکم شرعی روی آوردند، محاکم ایران به یک منبع غنی درآمد برای ایشان تبدیل شد. آن زمان که نبردی سخت بین دولت و روحانیت در گرفت، روحانیون از موضعی به موضع دیگری عقب می‌نشستند.

چنان که در بالا دیدیم، طبیعتاً با نبود نظارت، درآمد مساجد می‌بایست به جیب روحانیت عالی و دست‌پرورده‌های ایشان سرازیر

۱. جیس احباری در اسلام مطرح نیست.

شود. اما روحانیت عالی به این هم بسنده نمی‌کرد که این درآمدها را از آن خود سازد. پس به املاک مساجد نیز دست انداخت. یکی از بزرگ‌ترین قلمروهای موقوفه که ۳۸۰ آبادی را در بر می‌گرفت، یعنی موقوفات مسجد که شخصی به نام زهریه دوست سال پیش ایجاد کرده بود، اکنون تقریباً تماماً به دست مالکان خصوصی افتاده است، و تنها بین ۱۲ تا ۱۵ آبادی آن در اختیار مسجد است.^۱ اما این هم کافی نبوده است. روحانیت عالی شرم نداشت که پس از تصاحب این آبادی‌های موقوفه و افزایش مالکیت خود، به منظور افزایش قیمت ارزاق، از طریق قحطی مصنوعی، و دوشیدن مردم تا آخرین شاهی، به اتحاد اربابان فنودال بپیوندد.

«هنگامی که مردم در سال ۱۸۹۵ از گرسنگی هلاک می‌شدند و فرزندان آنان را قطعه نانی برای خوردن نبود، در انبارهای سید نظام‌العلمای مجتهد ده‌هزار خروار و در انبارهای سید مرتضی هشت‌هزار خروار غله وجود داشت. مردم به خانه‌های این ملایان یورش برده، گندم‌ها و اموال آنها را غارت کردند.»^۲

هرچه دولت، روحانیت را از مواضع خود پس می‌راند و بدین سان رخنه فرهنگ اروپایی به نحوی غیرمستقیم تسهیل می‌شد، تضاد بین دولت و روحانیت عمق بیشتری می‌یافت.

در عصر مظفرالدین‌شاه، مهم‌ترین ادارات دولتی چون گمرکات، پست و گذرنامه تحت نظارت روس‌ها قرار گرفتند، زیرا درآمد آنها می‌بایست به پرداخت وام دریافت‌شده از روس‌ها تخصیص داده می‌شد. مأموران بلژیکی جانشین اجاره‌داران پیشین شدند. زبان فارسی در این ادارات ممنوع شد. بازرگان ایرانی که در تماس دائمی با صاحبان صنایع اروپایی قرار داشتند، هر روز این نیاز را بیشتر احساس می‌کردند که می‌بایست یک زبان خارجی بیاموزند. افزون بر این، دولت روسیه در آغاز سده

۱ آثریت، محمدعلی‌شاه، ۱۹۰۹، ص ۴۴. ۲ همان منبع، ص ۱۴۰.

بیستم به نحو تب‌آلودی در این جهت کار می‌کردند که تسهیلات هرچه بیشتری را برای سرمایه‌داران روسی در ایران فراهم آورد. دولت روسیه در ایران جاده ساخت، بانک و دفاتر حمل و نقل و غیره پدید آورد. هرکس می‌کوشید یک زبان خارجی بیاموزد. به ویژه روشنفکران و نسل جوان. مدارس ابتدایی بر پایه نظام جدید تربیتی به سرعت یکی پس از دیگری باز می‌شدند که در آن‌ها کودکان ایرانی برای نخستین بار در کنار زبان خارجی، تاریخ، جغرافیا و علوم طبیعی و غیره را می‌آموختند، ...^۱ جانگداز رنج ببرند. روحانیت می‌بایستی شاهد این می‌بود که چگونه در برابر دیدگانش سروری ایدئولوژیکی اش از هم پاشانده می‌شد. می‌توان به نارضایی روحانیت پی برد که از اعصار پیش‌نه‌تها بر تصورات، که حتی کلاً بر حیات معنوی ایرانیان سروری می‌کرد. تحلیل این‌که چرا در خاور زمین، و به ویژه در ایران، انکشاف معنوی، و کیش [پرستی] دست در دست هم قرار داشتند، دیگر در چارچوب این تشریحات قرار نمی‌گیرد.

۸

درحالی‌که حیات اجتماعی و اقتصادی ایران به سوی مرحله جدیدی انکشاف می‌یافت، روینای سیاسی کشور دست‌نخورده ماند. گسترده‌ترین لایه^۲ های اجتماعی، بورژوازی صنعتی و تجاری، دهقانان، صنعتگران و کارگران از استبداد احساس نارضایی می‌کردند. روحانیت نیز نارضایی بود. تنها با این تفاوت که اینان از تلاش‌های ارتجاعی حمایت می‌کردند، درحالی‌که شق سوم^۳ اهداف مترقی را دنبال می‌کرد.

۱ [ان جمله خلاصه شد]

۲ «... از لایه» استفاده کرده است نه «طبقه» (شاکری)

۳ «... از این به متن» «شق سوم» را در برابر «Tiersetat» نامیده‌ایم. اگرچه معادل «...» در این دوین آن «رغاب» است که به همه افراد به غیر از درباریان و روحانیان

ما باید به روشنفکران مذهبی نیز پردازیم. راست است که انقلاب ایران موتسکیوئی نداشت، هولباخ و اصحاب دائرةالمعارف نداشت که به رخ بکشد. این طبقه روشنفکر غیرمذهبی^۱ در همین دوران اخیر به وجود آمد. اما این طبقه از همان هنگام پیدایشش سراسر در مخالفت بود. روشنفکران ایران اصل خود را مدیون سقوط فئودالیسم هستند. اشرافیت کوچک و میانه‌حال با توجه به ویرانی اوضاع، راه نجات را در تربیت فرزندان خود می‌دید. اینان به اروپا فرستاده می‌شدند تا در آنجا تربیت نظامی بیابند و بتوانند منصب نظامی در ارتش به دست بیاورند. پس این امیدهای اشراف ویران شده و فرزندان تعلیم‌یافته ایشان بیهوده از آب درآمدند. مام میهن نسبت به این روشنفکران بسیار با محبت ننمود. هنگامی که در کشوری برای تحصیل مقام، فساد نقش اساسی را ایفا می‌کند، و استعداد و آموزش کاملاً به عقب رانده می‌شوند طبیعی بود که روشنفکران به نبردی سخت بر ضد دولت زدند که طی آن در زمینه‌های اداری و قانون‌گذاری خواهان اصلاحات شوند. ملکم‌خان و مستشارالدوله را می‌توان همچون درخشان‌ترین نمایندگان روشنفکران مبارز در نظر گرفت. نخستین این دو تن توسط ناصرالدین شاه به اروپا تبعید شد، زیرا وی برنامه اصلاحی خود را به شاه تقدیم کرده بود، و دومی در زندان هلاک شد.^۲

روابط این طبقه با دولت تا آغاز جنگ روس و ژاپن در تنش مداوم بود. این جنگ، علائق زندگی بخش را در ایران بیدار کرد. مردم با شگفتی از پیروزی ژاپنی‌ها سخن می‌گفتند. روشنفکران و بورژوازی این پیروزی را [از آن رو] به دولت ژاپن نسبت می‌دادند که ژاپن برای پیشرفت دعاغی و اقتصادی اقدام کرده بود.

۱. نویسنده لفظ «طبقه روشنفکر» را به کار برده است. (شاکری)

۲. يوسف مستشارالدوله در سال ۱۳۱۳ ه. ق. در قزوین درگذشت. او در هنگام مرگ زندانی

نبرد بلکه در تبعید به سر می‌برد. (خسروپناه)

پس از جنگ روس و ژاپن، انقلاب ۱۹۰۵ روسیه رخ داد که به نوبه خود تأثیر پرتوانی بر توده‌های مردم ایران گذاشت. جنبش و جوش آغاز شد. در قهوه‌خانه‌ها، در مساجد، در میدان‌های عمومی مردم با آوای بلند از قانون اساسی صحبت می‌کردند. شاه، شاهزادگان و وزراء نسبت به آن بی‌اعتنا ماندند. اینان ارتشی از جاسوسان به راه انداختند تا روزانه اخبار را به آنان برسانند.

در همین زمان حملات روشنفکرانی که در خارج می‌زیستند آغاز شد. روزنامه جلی‌المبین که در کلکته منتشر می‌شد، با توانی دوچندان و بی‌رحمانه در پیش مردم از فقر دولت ایران برده برمی‌گرفت.

در تابستان ۱۹۰۶ روحانیت و مردم به پا خاستند. روحانیت نخستین ضربه را برای ایجاد جنبش وارد آورد و خواستار اصلاحات قضایی و سیاسی شد، زیرا می‌خواست از آن طریق موقعیت خود را استحکام بخشد. بین به‌باخواستگان و دولت برخورد پیش آمد و هر دو طرف تلفات دادند. اما این برخورد چشم مردم را بر ضعف‌های دولت باز کرد. سربازان بدون درنگ به سوی مردم رفتند. اینان از میان دهقانان بسیج شده بودند که مدت‌ها به دست اشراف استثمار فکری [هم] می‌شدند. این امر دولت را به انتقام‌جویی وادار کرد. هنگامی که مردم از ضعف دولت مطمئن شدند، دیگر اصلاحات پیشنهادی روحانیت برای ایشان کافی نبود، بلکه حال در زیر فشار نمونه انقلاب روسیه طی اعتصاب عمومی خواهان قانون اساسی شدند. روحانیت در آغاز با این خواست مخالفت نورزید، زیرا مطمئن بود که مردم جانب او را خواهند گرفت. مظفرالدین شاه امضای خود را پای قانون اساسی نثاند. این [سند] که در آن آن را «قانون اساسی» می‌نامند، کلاً جوابگوی خواست‌های مردم انقلابی ایران است. مجلس، یعنی پارلمان، تنها مجمع مردمی در ایران است. اقتصاد مالی پیشین ملغی شده است. قانون

اساسی از مالکیت بورژوازی در برابر تجاوزات غیرقانونی از سوی مستبدان بزرگ و کوچک ایران حمایت می‌کند. شیوه‌های قضایی کشور از بنیان موافق جهان‌بینی‌های جدید تغییر داده شده‌اند. پیشکش و حق حساب‌هایی که باید داده می‌شد و بیگاری از میان برداشته شد. وزرای با قدرت و خودکامه اکنون در مقابل مجلس [شورا] و سنا جوابگو هستند. اما شاه، او نمی‌تواند بر تخت پادشاهی بنشیند، مگر آن‌که در مقابل مجلس [شورا] و سنا قسم یاد کرده باشد... پادشاه غیرمسئول است و هیچ فرمان او را نمی‌توان به اجرا درآورد، مگر آن‌که از طرف وزیری به امضاء رسیده باشد.

قانون اساسی آزادی بیان و مطبوعات را برای مردم تضمین می‌کند. مجلس اول وظایف دربار را تعیین کرد، تصمیم گرفت که به خارجیان هیچ امتیازی داده نشود، مگر با تصویب اکثریت مجلس.

انجمن‌ها، یعنی کلوب‌های انقلابی، کمیسیون‌های ایالتی پدید آوردند که از سوی مردم برگزیده می‌شدند و قدرت داشتند به اجرای سریع و دقیق قوانین پردازند و بر حسن اجرای امور ایالتی نظارت کنند.

مجلس اول عمری طولانی نداشت. به‌زودی پس از افتتاح آن روحانیون سرانجام بر آن شدند که با توجه به نظم اجتماعی نو نمی‌توانند به تحقق آمال خویش امیدوار باشند. اگر روحانیت در این امر دچار اشتباه شده بود که مردم به ایشان رأی خواهند داد، به همان نسق نیز در مورد این فرض، به اشتباه رفته بود که می‌توانست مردم را به آسانی ارضاء کند. خطر آزادی مطبوعات و تجمعات برای روحانیت کمتر از خطر آن‌ها برای دولت نبود. روزنامه‌های هورسرافیل، مساوات، جبل‌المتین، و ملانصرالدین، همه با تندی یکسانی بر روحانیت می‌تاختند.

روحانیت عالی سرانجام متوجه آن شکافی شد که ایشان را از مردم جدا می‌کرد و به مراتب عمیق‌تر از تضاد ساده‌ای بود که با دولت داشتند.

هنگامی که این تضاد توانست از طریق مصالحه دوجانبه حل شود، شکاف بین روحانیت عالی و مردم اجتناب‌ناپذیر شد. روحانیت دیگر نمی‌توانست با مردم همراهی کند و رویگردانی‌اش باید علنی می‌شد. این گسست آشکار در مجلس پدید آمد، که پس از افتتاحش نخست به نبرد با سرمایه خارجی برخاست و به خدمت مأموران بلژیکی در گمرک و پست خاتمه داد. اما همین‌که مجلس توانست به اصلاحات داخلی بپردازد، دست روی دست گذاشت. مردم متوجه عقب‌گرد روحانیت شدند، عقب‌گردی که در مدت کمی خشمگینانه‌ترین واکنش را در میان فقرا برانگیخت.

اگر کسی حیات سیاسی و اجتماعی ایران را در سال‌های اخیر با کمی دقت دنبال کرده باشد، بایستی متوجه این بدبینی شده باشد که به همراه آن این عقب‌نشینی پدید آمده است.

تلاش‌های ارتجاعی روحانیت، که بانی این خیزش بود، به ارتجاع ایران جرأت تازه‌ای بخشید. کوتاه مدتی پس از ادای قسم به قانون اساسی، شاه جدید، محمدعلی، گروه‌های مزدوری را آراست و به مدد آنها نخستین پارلمان ایران را بمباران کرد. همه دچار بهت‌زدگی شدند. ارتجاع بر اوضاع مسلط شد. اما مردم مدت مدیدی بی‌عمل نماندند. مردم قیام کردند، تا سرانجام ارتجاع، ارتجاع اشرافیت بزرگ و روحانیت عالی، را سرنگون کنند. در همان زمانی که شاه مجلس را در تهران بمباران می‌کرد، مردم ایران در پایتخت دوم، تبریز، این شهر بزرگ دموکراسی ایران، نبرد بر ضد پادشاه را اعلام کردند.

با بمباران مجلس و آغاز انقلاب در تبریز، انقلاب ایران وارد مرحله دوم خود شد. حال دیگر تضاد بین طبقات شفاف‌تر شد. روحانیت عالی، که در گذشته خود سوجد انقلاب شده بود، این بار همه عناصر ضدانقلابی شهر را به دور خود گرد آورد. زمینداران بزرگ، مأموران

عالی رتبه دولتی، ملایان و غیره. تکرار انقلاب در تبریز برای ارتجاع سرنوشت ساز بود. به سرعت نبردی سخت، که یک سال به طول انجامید، مردم را تقریباً در تمام ایالات به دست بردن به اسلحه کشاند، و نیروی ضربتی انقلاب در تهران، این پناهگاه ضدانقلاب، قدرت گرفت و قانون اساسی پیروز شد.

۹

سقوط استبداد شرقی و جهان بینی های کهن، که طی حیات رژیم سابق پدید آمده بودند، آغاز دوران [نوی] برای ایران بود. اما ما را نشاید که بیروزی انقلاب را در ایران پربها دهیم. راست است که انقلاب کاملاً به نحوی غیرمنتظره ای آغاز شد، اما بورژوازی، یعنی لایه ای از نظر طبقاتی آگاه در میان انقلابیون، توانست به زودی رهبری انقلاب را در دست بگیرد. بعدها، هنگامی که توده های مردم به نحوی غریزی برخاستند، هنگامی که اهداف شان هنوز به روشنی بیان نشده بودند، بورژوازی ایران خوب می فهمید، که باید از منافع طبقاتی خود دفاع کند. بورژوازی توانست همه عناصر ناراضی را به دور خود گرد آورد و خواست خود را به خواست مردم بدل کند.

شق سوم در ایران نسبت به شق سوم در انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه تفاوت کمی داشت. اگرچه پس از انقلاب در فرانسه طبقات جدید، و از آن طریق نظرات جدید، پدید آمدند، اما این نظرات جدید برای ایرانیان پهنه ناشناخته ای^۱ باقی ماندند.

بورژوازی برای آزادی می رزمید، اما فقط برای آزادی محدود. قانون اساسی آزادی مطبوعات و اجتماعات را برای اهالی کشور تضمین می کند، اما هرگاه کسی به هر نحوی بکوشد اسلام را مورد انتقاد قرار دهد، شدیداً

مورد مجازات قرار خواهد گرفت. در روز پیش از فتح تهران، دو روزنامه‌نگار ایرانی، سردبیران روزنامه‌های جبل‌المین، و صحبت دستگیر و به زندان افکنده شدند، زیرا این دو طی مقالاتی از مذهب انتقاد کرده، نظریه آزادی زنان را مورد حمایت قرار داده بودند. همین امر در مورد اجتماعات نیز صادق است. تنها آن جلساتی مجاز شمرده می‌شوند که جهان‌بینی اخلاقی اسلام را به مخاطره نمی‌اندازند و نظم عمومی (یعنی طبیعتاً نظم بورژوازی) را مختل نمی‌کنند. از هم‌اکنون می‌توان پیگردی را که سازمان‌های کارگری و نشریات آنها باید متحمل شوند، پیش‌بینی کرد.

به‌غیر از فارس‌ها و تاتارها [آذری‌ها]، ارامنه، کردان، کلدانیان، پارسی‌ها یا گبران و یهودیان و غیره نیز در ایران ساکن‌اند. هر یک از این ملیت‌ها نماینده‌ای در مجلس دارند، درحالی‌که حق هر یک بیش از یکی است.

ما در ایران بحران ارضی‌ای را به قدرت آنچه در روسیه بود نمی‌بینیم. اما آیا دهقانانی که از پرداخت مالیات سر باز می‌زنند و زمین‌ها و اموال زمینداران بزرگ را تصاحب کرده‌اند، تنها به اصلاحات سیاسی رضایت خواهند داد؟ این را آینده نزدیک به ما خواهد آموخت.

دگرگونی در ایران^۱

آرداشس شهبازیان

ترجمه پرویز دستمالچی

در سال‌های اخیر در سرزمین ایران آن چنان حوادث سیاسی مهمی روی داده‌اند، که دارای ارزش قابل توجه از طرف تمامی دنیای متمدن است. ایرانی که در خرابی ژرف فرو رفته بود، نشانه‌هایی از بیداری بروز داد. پس از مبارزاتی سخت و طولانی، محمد علی شاه که به استبداد و حشیگری معروف است، سرنگون و یک قانون اساسی نو با مجلس ساینده‌گان مردم پایه‌گذاری شد.^۲ برای اینکه اهمیت این دگرگونی به روشنی نشان داده شود، ابتدا تصویری از وضع ایران از نقطه نظر اقتصادی و فکری ارائه می‌شود. ایران از نظر اقتصادی تا سده نوزدهم هنوز در وضعیتی کاملاً عقب مانده قرار داشت، و عمدتاً از راه صنعت خانگی می‌زیست. درحالی که سرمایه‌داران اروپایی کنالاهای ایرانی، چون منسوجات ابریشمی دست‌بافت، قالی، سنگ‌های قیمتی، تریاک،

۱. ماهنامه سوسیالیستی، سال ۱۴، شماره ۱۹، ۱۹۱۱.

۲. بی‌ازفتح تهران. قانون اساسی جدیدی تدوین شد بنحی که نظامنامه انتخابات مجلس شورای ملی تغییر کرد. (جمهوری‌نامه)

خسکبار و غیره رابه خارج صادر می‌کردند، هنوز کالاهای اروپایی برای ایران جزء اجناس لوکس به‌شمار می‌آمدند. در یک ربع آخر سده نوزدهم و اوایل قرن بیستم تصویر در این زمینه کاملاً به گونه دیگری است. در همه‌جا از طرف انگلیسی‌ها، هلندی‌ها، فرانسوی‌ها و روس‌ها شرکت‌های تجاری جدید تأسیس می‌شود، شرکت‌هایی که با عرضه کالاهای وارداتی شان با شرکت‌های بومی به‌طور موفقیت‌آمیزی رقابت می‌کنند. آن‌ها گام به گام صنایع خانگی در ایران را به نابودی کشاندند و در عوض، کشور پر از کالاهای اروپایی شد. ارقام زیر تصویری از رشد آهسته واردات به‌دست می‌دهند. در سال ۱۹۰۲-۱۹۰۱ مبلغ ۵۹/۷۱۵/۴۴۲ روبل، در سال ۱۹۰۳-۱۹۰۲ مبلغ ۵۴/۶۸۸/۵۳۲ روبل، در سال ۱۹۰۴-۱۹۰۳ مبلغ ۷۷/۰۲۷/۲۳۱ روبل، در سال ۱۹۰۵-۱۹۰۴ مبلغ ۶۹/۹۸۲/۹۲۲ روبل، و در سال ۱۹۰۶-۱۹۰۵ مبلغ ۸۶/۲۰۷/۸۵۴ روبل کالا وارد (ایران) شد. درحالی که روسیه در سال ۱۸۸۴ فقط مبلغ ۳/۹۳۱/۰۰۰ روبل کالا وارد ایران کرد. این رقم در سال ۱۹۰۶-۱۹۰۷ به میزان ۴۵/۰۷۵/۹۳۹ روبل افزایش یافت، یعنی دوازده برابر شد. پس از روسیه، انگلستان اولین مقام را اشغال می‌کند، و بعد به ترتیب، فرانسه، ترکیه، اطریش-مجارستان، افغانستان، آلمان و دیگر کشورها. از طرف دیگر صادرات هم افزایش می‌یابد، زیرا سرمایه خارجی و همچنین بعضاً سرمایه داخلی موجب افزایش تولید می‌شود. در این‌جا فقط به صنعت قالی اشاره‌ای می‌کنیم:

در سال ۱۸۹۱ از سراسر کشور تنها به ارزش ۱/۶۱۵/۰۰۰ روبل قالی صادر شد، اما صادرات قالی در سال ۱۹۰۶-۱۹۰۷ فقط از استان آذربایجان به مبلغ ۶/۵۰۰/۰۰۰ افزایش یافت. در مورد توتون، تریاک، خسکبار، برنج و غیره نیز وضع همین‌گونه است. همزمان با افزایش تولید، ارزش برولناریا نیز تقویت می‌شود. روشن است در ایرانی که تاکنون

دستوری پدرسالارانه بوده است، اکنون پول نقش اصلی را بازی می‌کند. اکنون دادوستد صرفاً از طریق پول انجام می‌گیرد و نه از طریق مبادله حنسی. مالیات هم به صورت پول پرداخت می‌شود. بدین ترتیب، از ابجایی که دهقانان هم برای مصارف خودش و هم برای پرداخت به دولت به پول احتیاج دارد، لذا برای او به مراتب باصرفه‌تر است که به جای آنکه روی زمین ملاک فتودال کار کند به عنوان کارگر شهری مشغول به کار شود. اما صنایع داخلی به آن اندازه وسیع نیستند که تعداد رو به افزایش پرولتاریا را در خود جذب کنند، و بدین سان هزاران هزارتن به ماوراء قفقاز می‌کوچند تا نان روزانه خود را در آنجا عمدتاً در صنعت نفت به دست آورند. آنان از طریق تماس با رفقای هم طبقه خود در قفقاز، که از نظر فکری در سطح بالاتری هستند، در مراجعت خود، افکار و دیدهای نویی به ایران می‌آورند.

پس از آنکه قاجار حاکم موفق شدند قدم به قدم استقلال اربابان فتودال از شاه را تا حد زیادی از بین ببرند، اینان با پرداخت مبلغ معینی مالیات در مقابل حمایت (Lehnen) حکومت مرکزی قاجار، همچنان اربابان واقعی کشور باقی ماندند و می‌توانستند همه چیز را مطابق امیال خود رتق و فتق کنند. نحوه رفتار این اربابان با زیردستان و بردگان آنچنان وحشتناک است که موی به تن انسان راست می‌شود، تا حدی که برخی اوقات اینان را می‌کشند، بدون آنکه از سوی حکومت مرکزی مجازات شوند. هرگونه اعتراض بر ضد این رفتار بی‌ثمر می‌ماند، زیرا حریف می‌توانست از طریق رشوه همه چیز را دوباره درست کند. رشوه در ایران احیاناً ریشه داشت که حتی خود شاه نیز رشوه‌گیر بود. تمامی پست‌ها از طریق رشوه به دست می‌آمدند، بالا یا پائین بودن پست بستگی به بالا یا پائین بودن رشوه داشت و هر مأمور دولت می‌کوشید تا مردم را حداکثر استثمار کند زیرا امکان داشت به زودی شخص دیگری که قدرت

پرداخت بیشتری داشت به جای او بنشینند. قانون‌ها هم مطابق همین روش به کار گرفته می‌شدند؛ حق آنجایی بود که پول بود.^۱ اهالی شهر هم مانند اهالی ده در زیر سیطره خودکامانه و استثمار مأموران دولت و اربابان فنودان به سر می‌بردند. ایجاد قحطی‌های مصنوعی بخشی از برنامه روزانه بود. درحالی که ملت فریادش برای نان به هوا بلند بود، غلات در انبارها انباشته می‌شدند. از همین رو هر سال در شهرهای بزرگ تظاهرات خیابانی عظیم برپا می‌شد که خرابی‌های زیادی را به وجود می‌آورد. این تظاهرات اغلب جان‌مأمورین دولت را به خطر می‌افکند. سرانجام با میانجیگری کنسول‌های انگلیس، و عمدتاً روس، دولت کوتاه آمد: نان برای مدتی ارزان‌تر شد و کنسول‌های روس و انگلیس محبوبیت به دست آوردند. ولی دیری نپایید که وضع دوباره به حال سابق بازگشت. آموزش و پرورش مطلقاً در دست روحانیانی بود که بسیاری از ایشان خود زمین‌داران بزرگ بودند و هدف‌شان این بود که تا سرحد امکان ملت را عقب‌مانده نگهدارند تا بتوانند از آنها بهتر بهره‌برداری کنند. به غیر از موارد نادر و استثنایی، تدریس در مساجد و در مدارس مذهبی انجام می‌گرفت، (یعنی) درجایی که عالی‌ترین آرمان آموزش (همانا) توانایی قرائت قرآن توسط طلبه بود. ولی روحانیت نه تنها در امور آموزش و پرورش، که در قضاوت و به دنبال آن در سیاست، دخالت کرده، نقش بزرگی بازی می‌کرد. آنان به عنوان حافظین قوانین اسلامی در دادرسی‌های خود به داوریهایی می‌رسیدند که اکثراً با قوانین عرفی در تطابق نبودند. بدین ترتیب در این کشور دو قدرت حاکم در مقابل هم قرار داشتند و دهان ملت بیچاره را از هر دو طرف بسته می‌شد.

سرانجام اوضاع در ایران آنچنان غیرقابل تحمل شد که یک دگرگونی

۱ - این مباح در این جا اشاره می‌کنیم که امیر نظام حاکم آذربایجان در یک روز در حکم مسدود با معصا می‌کند. زیرا او از هر دو طرف منبع زیادی پول گرفته بود. (شهبازیان)

می‌بایستی انجام می‌گرفت. جنگ میان ژاپن و روسیه اولین بهانه را برای بیان این نارضایتی به دست داد. یک قدرت آسیایی موفق شده بود در مدتی کم آنچنان رشدی بکند که بتواند روسیه را که به باور مردم شکست‌ناپذیر بود، شکست دهد، درحالی‌که ایران کهن معروف، وسیله بازی همین روسیه بود. اما بزرگ‌ترین محرک برای ایران، انقلاب ۱۹۰۵ روسیه بود. همراه با این انقلاب افکار آزادیخواهانه از طریق مرزهای نزدیک قفقاز چون سیل به ایران سرازیر شدند. مطبوعات، از طریق انتقاد بسیار شدید از ناپسامانی‌ها نقش مهم‌تری را آغازیدند. پس از تظاهرات ژوئیه در تهران و اعتصاب‌های عظیم در شهرهای مختلف ایران، مظفرالدین‌شاه ناچار شد در تاریخ ۲۷ ژوئیه ۱۹۰۶ قانون اساسی را اعلام کند. این قانون اساسی بعداً توسط محمدعلی‌شاه پس گرفته شد، و اولین پارلمان ایران (با توبه) منفجر شد، و به این ترتیب انقلاب ایران به مرحله دوم، و مهم‌تر، خود پا گذاشت. برای برقراری مجدد قانون اساسی و سرنگونی محمدعلی‌شاه سوگند شکسته، می‌بایستی خون بسیاری بی‌گناه ریخته می‌شد. افتخار این پیروزی عمدتاً از آن شهر تبریز است، شهری که با وجود قحطی، با فداکاری عظیم و با قهرمانی در برابر نیروهای شاه ایستاد. پیروزی تبریز، حرکت به طرف پایتخت و برقراری مجدد قانون اساسی را به دنبال داشت.

کدام سازمان‌ها یا احزابی در ایران بودند که توده‌ها را هدایت کردند، و این دگرگونی را باعث شدند؟ پیش از پاسخ به این پرسش باید نخست گوهر این انقلاب را روشن کرد. مطمئناً این، انقلاب شهروندان برعلیه حاکمیت فئودالی بود. بورژوازی توانست کارگران، دهقانان،

۱. این تاریخ نادرست است. مظفرالدین‌شاه در ۵ اوت ۱۹۰۶، ۱۶/۱ مرداد ۱۲۸۵ فرمان تشکیل مجلس شورای تدوین قانون اساسی را صادر کرد و در ۳۰ دسامبر ۱۹۰۶، ۶/۱ دی ۱۲۸۵ قانون اساسی را توشیح نمود (خبرپند).

حرده بورژوازی و صنعت‌گران - و حتی در مرحله اول بخشی از روحانیت را (که خود در صف اول مبارزه ایستاد تا محبوبیتش را از دست ندهد) در پی خویش متحد کند. همه این عناصر از رژیم حاکم ناراضی و خواهان ایجاد پارلمان بودند، پارلمانی که، در آن طبق نمونه اروپایی‌اش، منافع آنان از طریق نمایندگان مردم در نظر گرفته می‌شد. شعار قانونی اساسی همه این عناصر را زیر یک پرچم متحد ساخت. با این همه گروه‌های معینی از روشنفکران، ارامنه، گرجی‌ها و تاتارها (بومی و قفقازی) که متعلق به حزب سوسیال دموکراتیک بودند، و همچنین گروه‌هایی از حزب ارامنه انقلابی، (داشناک)، طبق برنامه مشخصی کار می‌کردند و در سازماندهی و رهبری چنان نقش مهمی داشتند که شاید بدون آنان انقلاب ایران شکست می‌خورد؛ اما توده مردم به همراه بعضی از رهبران - حتی ستارخانی که بسیار ورد زبان‌هاست، که فارسی را نه می‌توانست بخواند و نه بنویسد - در مجموع و کل خود بدون پرنسیب و برنامه بود. حتی هنگامی که نام حزب سوسیالیستی یا رادیکال را حمل می‌کرد. یک ایرانی تحصیل‌کرده با اعتقاد کامل به من می‌گفت: «در تبریز همه سوسیال دموکرات‌اند.» در عمل در شهر تبریز به هنگام انقلاب پیش از ۱۲۰۱۰ سوسیال دموکرات وجود داشت. ولی تعداد بسیار اندکی از آنها از اصول این حزب آگاهی داشتند، آنان صرفاً در مقابل پرداخت حق عضویت معینی صاحب کارت عضویت مه‌ردار شده بودند. پس از آنکه انقلاب سپری شد، توده‌هایی که انقلاب فان آنها را به همراه خود کشیده بود، دوباره کنار رفتند و تنها چندین گروه باقی ماندند. اکنون وظیفه سنگین روشنگری در میان توده‌ها، تشخیص هریک از قشرهای ملت طبق منافع متضادشان و بیدار کردن منافع طبقاتی در آنان، به گردن این گروه‌ها افتاده است. این کار هم اکنون از طرف سوسیالیست‌ها و همچنین احزاب مترقی بورژوازی شروع شده است.

در حالی که این احزاب آهسته به پیش می روند، به نظر می رسد که ارتجاع تندتر حرکت می کند. جو عمومی این حرکت تندتر ارتجاع را آسان تر می کند. قانون اساسی خواست های مردم را برآورده نکرد. با وجود خون هایی که ریخته شد، فقر و بدبختی سابق ادامه دارد. ملت در این باور ساده لوحانه بود، که ایران، به محض این که فقط قانون اساسی و پارلمان را به دست آورد، به صورت یک دولت مدرن مانند انگلستان در خواهد آمد. در قیام ها عموماً پذیرش قانون اساسی انگلستان و قوانین آن کشور خواسته می شد. دست آورد مجلس تا به حال آنقدر اندک است که به کمپسیون هایی واگذار می شوند که همچنان بحث می کنند و بالاخره بدون نتیجه از هم می پاشند. هر چند که بعضی اوقات برنامه های بسیار خوبی به اتفاق آرا تصویب می شود. به عنوان مثال قانون تحصیل اجباری و آموزش ملت به خرج دولت، اما به خاطر کمبود امکانات همه آنها فقط بر روی کاغذ می ماند. به طور کلی، کمبود پول مانع انجام رפורم های مهم توسط پارلمان شده اند. قرضه داخلی تقریباً ثمری ندارد. وام خارجی، که مطابق قرارداد، فقط می تواند از انگلستان و روسیه گرفته شود، به این معنا خواهد بود که این سرزمین نیمه فروخته این بار تماماً فروخته شود. درست ترین چیز همانا وام گیری از یک قدرت بی طرف است که انگلستان و روسیه اجازه آن را نمی دهند. برای به دست آوردن بخشی از پول لازم، بر خواربار مالیات غیر مستقیم بسته اند، و ملت از این امر خشمگین است؛ این مالیات نیز باید پرداخت شود. طبیعتاً طرفدار محمدعلی شاه و روحانیت هم با قانون اساسی جدید موافق نیستند، زیرا که این قانون توسط کافران تدوین شده است، آنان می گویند که درست ترین قانون اساسی آن است که از طرف محمدعلی شاه ارائه شده است، قانون اساسی ای که او برای اجرائش به قرآن سوگند یاد کرده است. در این

۱. محمدعلی شاه قانون اساسی جدیدی ارائه نکرد. بلکه او در یونان و روسیه با مشروطه خواهان، خواستار مشروطه مشروعه شد. (خسروپناه)

میان عشایر مختلف و باندهای غارتگر گوناگون - که بعضی اوقات از جانب جاسوسان روسیه پشتیبانی می‌شوند - کشور را غارت می‌کنند و دولت فاقد نیروی مسلح برای مبارزه سراسری با آنهاست. تبریز هنوز در اشغال نیروهای روسی است و هیچ‌کس به فکر عقب‌کشیدن آنها نیست. آنان وقاحت را به جایی رساندند که مدتی پیش تمام شهر تبریز را به وحشت انداختند و عده زیادی از مأموران مالیات ایران را دستگیر کردند، زیرا که این مأموران جرئت کرده بودند از یک تبعه روسی تقاضای مالیات بر مشروب الکلی بکنند.

در چنین وضع سختی طبیعتاً بحران کابینه اجتناب‌ناپذیر است و هیچ‌کس نمی‌خواهد خود را به مخاطره انداخته و مسئولیت بپذیرد. زیرا پارلمان از هیئت وزراء تضمین می‌خواهد که آرامش را در کشور از نو برقرار کند و رفورم‌های برنامه‌ریزی شده را به اجرا گذارد. ولی این‌ها وظایفی هستند که، بنا بر عجل گفته شده در بالا، انجام‌شان غیرممکن است. حتی رهبران انقلاب ایران، سردار اسعد و سردار سپهدار از مقام‌های خود استعفا دادند، و اکنون کابینه‌ای جدید تشکیل شده است که به‌عنوان رادیکال و دشمن روس معروف است. اما پیشگویی این امر مشکل نیست که کابینه جدید نیز نخواهد توانست در وضعیت کنونی تغییری حتی ناچیز بدهد. روسیه یک کابینه ضدروسی را تحمل نخواهد کرد و برای کنارگذاشتن آن، حتی در خود ایران، بزرگترین قدرت را در پشت سر خود دارد: روحانیت. با وجود این، حتی اگر کابینه جدید واقعاً مسکانشناختی باقی بماند، در این صورت هم نمی‌تواند کار اساسی‌ای انجام دهد. تا زمانی که روسیه در امور داخلی ایران دخالت می‌کند، نمی‌توان از یک ایران مستقل با حکومتی پارلمانتاریستی صحبت کرد. این احتمال نیز هنوز وجود دارد که روسیه، محمد علی‌شاه وحشی را، که در اودسا از او به‌دقت نگهداری می‌شود تا در یک روز مناسب دوباره (به

ایران) برگرداند عنوان گذشته‌اش را به او بازگرداند و رژیم گذشته را از نو مستقر سازد. این که پایان دگرگونی‌های اقتصادی، ایران را به کجا منتهی خواهد کرد، در حال حاضر هنوز کسی نمی‌تواند پیش‌بینی کند. در هر صورت یک جنبش سوسیالیستی واقعی ابتدا زمانی می‌تواند به وجود آید که این پروسه دگرگونی که ما هنوز در مرحله اول آن به سر می‌بریم، پیش‌نشان اقتصادی‌اش را محکم پایه‌ریزی کرده باشد.

انقلاب ایران^۱

۱

تیگران درویش
ترجمه خسرو شاکری

آسیا بیدار می شود.

ما در آستانه یک انقلاب بزرگ قرار داریم. بیش از سه سال است که ایران بر ضد قدرت به هم پیوسته استبداد، فئودالیسم، و روحانیان می رزمند. سه سال است که به سوی شهرهای به پا خاسته ما تیراندازی می شود، انسان ها را در همه جا به قتل می رسانند، و در دخمه های زندان های تاریک بهترین فرزندان ملت ایران به دار آویخته می شوند. برای این که بتوان تصویر درستی از انقلاب ایران به دست آورد، باید با جریان تاریخ معاصر ایران آشنا شد.

در سال ۱۷۹۴ میلادی [آقا] محمدشاه اول، سلسله قاجاریه را ایجاد کرد. بدین ترتیب یک دگرگونی عظیم در ایران پدید آمد، که هیچ کس انتظارش را نداشت. [بدین سان] سلسله ملی ایران [زندیه] منهدم شد، و یک سلسله تورانی دشمن مرگبار ایران، جای آن را گرفت. اما از این همه [حوادث] چیزی دستگیر مردم ایران نشد، مردم آنقدر تحت سرکوب بودند که همه چیز برای آنان علی السویه بود.

۱. نوزیت، سال ۲۷، شماره ۳۰، ۱۲ فوریه ۱۹۰۹، صص ۷۲۰-۷۲۶.

هرج و مرج کامل حکمفرما بود. ایران به هرج و مرج جنگ داخلی دچار آمده بود، و آرزوی صلح می‌کرد.

صلح به شکرانه اقدامات تمرکزطلبانه سیاسی سلسله جدید و شکست قیام‌های محلی و تأمین امنیت بیش از پیش مرزها، از نو برپا شد، قاجاریه در سال‌های نخستین اقدامات خود، سیاستی جنگجویانه در پیش گرفت، لکن بعدها، پس از ضربه‌های عظیمی که خورد، ضروری دانست دست از اقدامات هوس‌بازانه خود بردارد، و صلح را به مملکت بازگرداند. اما این سیاست هم دیری نپایید، زیرا به‌زودی استثمار و فشار به ملت از سوی شاه و دولت‌اش آغاز شد، تا اشراف و دیوانسالاری سلسله جدید ارضاء شود و اشراف پیشین را ساکت کند. این فشار از طریق بی‌تفاوتی مأموران دولتی و روحانی تشدید شد. مردم در وضعیتی دهشتناک قرار گرفتند. در همه‌جا، فساد، غارت، تقلب و استثمار بیداد می‌کرد. سرواژ در مناطق روستایی با همه دهشت‌اش هنوز وجود داشت. اما این همه نمی‌توانست همچنان دوام آورد. در سال ۱۸۴۸ این نارضایتی و برانگیختگی مردم طی یک قیام در ایالت‌های مازندران و زنجان بیان خود را یافت، و در همین زمان آموزش جدید سیاسی-مذهبی انقلابیون بانی آغاز شد. می‌توان تصور کرد که این جنبش‌های اولیه آغاز انقلاب ایران بوده باشند. برخلاف ادعاهای برخی، ما بر ماهیت سیاسی جنبش بایه تأکید می‌ورزیم، که به‌تنهایی روشن می‌دارد که چگونه آن قیام معروف توانست در کناره مقبره شیخ طبرسی شکل بگیرد.^۱

ارزیابی ما بر مراسلات باب و هواداران او، به‌ویژه بهاء‌الله، پیرو بلافضل او، استوار است که به ناصرالدین شاه، و به‌لهم اول، فرانس یوزف

۱. تعبیر حرکت بایه به‌عنوان یک جنبش دهقانی و «مسترفی» به‌عنوان یکی از فصول تاریخ‌نگاری رسمی اتحاد شوروی از تحولات ایران معاصر، بنده آشنایی است که نادرستی آن نیز به‌کرات مورد نقد قرار گرفته است، ولی شامایی پیشنهاد این نگاه خاص به مراحل نخست اندیشه‌های سوسیالیستی در ایران نیز درخور توجه است. م. م.

اول، و نیز ملکه و یکتوریا خطاب شدند در آنها بر ضد استبداد قد علم می‌کنند و دولت خود مردم را بر اساس پارلمان‌تاریسم آزاد و برابر برای ملت مطالبه می‌کنند.

این جنبش‌های انقلابی اولیه، که پایان استثمار به دست ملایان و دیوان‌سالاری را می‌طلبیدند، ضرباتی کاری به اربابان ایران وارد آوردند. پادشاه جوان ایران ناصرالدین (۱۸۹۶-۱۸۴۶) برای تأمین امنیت تاج و تخت خود دولت خود را با یک سلسله اصلاحات آغاز کرد.

جنبش بایه جراحات وارده به کشور را به شاه نشان داد. او به فوریت سرواژ را ملغی کرد و طی آن دهقانان را آزاد اعلام داشت. اما چه آزادی! دهقان آزاد اعلام شد، اما بدون حتی یک قطعه زمین. او که تا پیش از آن به زمین وابسته بود، حال به یک دهقان ساده بدل شد، و اکنون به حسن نیت مالک بزرگ تکیه داشت. شاه جوان سهم پرداختی دهقان را فوراً منظم کرد، و با انتشار احکام مشهور میرزا تقی خان | امیرکبیر | حد استثمار دهقانان را به دست اربابان تعیین کرد، که طی آن سهم پرداختی برای هر دهکده تا جزئی‌ترین حد معین شد. او همچنین بر بورژوازی مالیات بست که تا آن زمان از پرداخت مخارج عمومی شانه خالی می‌کرد. اما او موفق نشد بر بورژوازی بزرگ مالیات ببندد. زیرا این بورژوازی بر ضد او به پا حواسته بود.

این بورژوازی، همچون گذشته آزاد باقی ماند، و تنها بورژوازی میانه‌حال و خرده‌پا خود را موافق اراده شاه درآورد. همچنین بر صنعت‌گران خارج از اصناف به‌ریزه مالیات بسته شد. علاوه بر این، شاه، حان‌های بزرگ مستقل را ساقط کرد و درآمدهای روحانیت را ملغی کرد تا آنان را تحت نظارت درآورد. او همچنین به تجدید سازمان ارتش و ادارات ایالات، دیوان‌سالاری و وزارت‌خانه دست زد.

از جهت ریشه‌های خارجی این حرکت اصلاح‌طلبانه، باید از حضور

قدرت‌های بزرگ در مرزهای مهم ایران (انگلستان، روسیه، و ترکیه) و انکشاف بازرگانی و دادوستد با خارج سخن گفت. تردیدی نیست که این اصلاحات جنبه‌های مثبتی داشتند، اما از طریق تبدیل مالیات‌های جنسی به مالیات‌های نقدی، که دهقانان را ویران می‌کرد، و آنان را به دست رباخواران می‌سپرد، که خود یکی از علل بحران کشاورزی ایران شد، از نوبی اثر شدند. ناصرالدین خود به سفر اروپا رفت و تعداد زیادی از جوانان را به آنجا فرستاد تا در آنجا به آموزش بپردازند. او همچنین معلم و متخصص از اروپا به ایران آورد که می‌بایست به کمک او در اصلاحات می‌شتافتند. سپس او دست به ایجاد کارخانجات دولتی زد و در مجموع برای انکشاف کشور اقدامات زیادی انجام داد.

اما همراه این اقدامات اصلاح‌گرانه، نظامی‌گری تشدید شد که کلیتاً خزانه کشور را می‌بلعید. بودجه به عدم تعادل دچار آمد. ناصرالدین ناچار شد خود را در آغوش سرمایه‌داری اروپا بیفکند و طی آن برای نخستین بار به وامی به مبلغ پانصد هزار پوند استرلینگ از انگلستان روی بیاورد. ناصرالدین به سال ۱۸۹۶ در مسجدشاه تهران به دست یک بابی به قتل رسید.^۱ ناصرالدین طی حیات خود پایان را تحت پیگرد قرار داده، سرکوب کرده بود. پس از او فرزند ذکورش، مظفرالدین (۱۸۹۶-۱۹۰۷) به تخت سلطنت نشست. پس از یک لوثی چهاردهم، لوثی پانزدهمی بر تخت پادشاهی ایران تکیه زد.

این پادشاه مردی بود عاری از هرگونه قدرت اراده و تکیه به خود. او بازیچه‌ای بود در دست ملازمان رکاب و دیوانسالاران. او می‌خواست اقدامات پدر خود را دنبال کند، اما بیهوده بود، زیرا شخصیت و اراده

۱. نیگران در پیش در موزه محل نور ناصرالدین شاه و مسلک قاتل او اشتباه کرده است. ناصرالدین شاه در مرقد حضرت عبدالعظیم به قتل رسید و میرزا رضای کرمانی از بایان بود (ناساگری).

نیرومندی نداشت و نمی‌توانست در برابر دیوانسالاران و اشراف تاج مقاومت بیاورد. طی حکومت او، ایران روز به روز عقب‌تر می‌رفت. فساد دستگاه دیوانسالاری غیرقابل تحمل شده بود. گرسنگی همه‌جا را فرا گرفته و دائمی شده بود. وام به دنبال وام گرفته می‌شد. پست و تلگراف و گمرکات چون وثیقه مطالبات تحت نظارت انگلستان و روسیه قرار گرفتند.^۱

بدین‌سان ایران به اسباب دیپلماسی روسیه و انگلستان و برده آن دو دولت بدل شد، که در ممانعت از انکشاف ایران از هیچ اقدامی فروگذار نیستند.

خرید و فروش مناصب، سوءاستفاده‌های افسانه‌واری را به همراه داشت و شهرها و ایالات را کلاً تحت اراده خودکامه یک دولتمرد در می‌آورد، که می‌کوشید در اسرع وقت از طریق رشوه ثروتی بهم بزند، زیرا به خوبی می‌دانست که به‌زودی رقیبی با پرداخت پول بیشتری به شاه، جای او را خواهد گرفت. حکام با سارقان و دزدان سرگردنه وارد زدوبند می‌شدند و غنیمت را با ایشان تقسیم می‌کردند. [بدین‌سان] بورژوازی در انکشاف خود دچار مانع می‌شد. [در این زمان] جاده و راه آهن خوبی وجود نداشت. صنعت ایران کاملاً به گوشه‌ای رانده شد و در همه‌جا با مقاومت روبرو می‌شد. وضعیت آن هر روز نامطمئن‌تر می‌شد به‌ویژه پس از انکشاف صنعتی کشورهای همسایه و ورود کالاهای صنعتی اروپایی، به‌ویژه روسی، به دورترین بازارهای کشور. رقابت به حد اعلا، شدید بود و تأثیر ویران‌کننده‌ای بجا می‌گذاشت. ماشین‌آلات اروپایی جان‌نشین کاردستی ایران می‌شد. مانوفاکتور داخلی، که تازه داشت از کاردستی صنعتگرانه بیرون می‌آمد، در این نبرد نابرابر مجبور به تسلیم بود.

۱. معظرنالدین اشاد | ۳۲/۵۰۰/۱۰۰۰ روبل به نرخ پنج درصد از دولت روسیه وام گرفت. او این مبلغ را در سفرهای اروپا خرج کرد. اینگرفن در ریش.

وضعیت پرولتاریا طبیعتاً حتی بدتر از وضع بورژوازی بود. در کشور ما فرآیند پرولتری شدن تولیدکنندگان دوگانه بود: یکی مستقیم و دیگری غیرمستقیم.

فرآیند مستقیم از طریق رقابت داخلی، انحلال اصناف صنعتگر و بحران ارضی بود. فرآیند غیرمستقیم، از طریق رقابت خارجی، به وسیله قیمت‌های نازل کالاهای وارداتی بود که صنعت داخلی را ویران می‌کرد. فقر روزافزون کارگران ناشی از گران شدن هزینه زندگی و کمبود کار بود. اما این فرآیند پرولتری شدن، لومپن پرولتاریایی را نیز به همراه خود می‌آفرید، که در اثر سقوط تولید صنعتگرانه صنفی و مانوفاکتور همواره عناصر جدیدی بیرون می‌ریخت. هیچ کارخانه یا مؤسسه تولیدی جدید به وجود نمی‌آمد که این دست‌های آزادشده را به کار گیرد و از نیروی کار افتاده از ارزش بهره‌گیرد.

بدین سان، در این دوران اخیر در شهرها و دهات، تکدی، سرقت و ولگردی توانست گسترش یابد. سرشت خطرناک این عنصر به ویژه در دوران قحطی و گرانی که از دهه‌های آخر سده پیش امری مزمن شده است، به منصفه ظهور آمد. در چنین دوران‌هایی لومپن پرولترها همراه کارگران روزمزد به غارت خانه‌ها، دکان‌ها و نانوائی‌ها دست یازیدند و در موارد بسیاری به قتل نانوائان و محترمان غلات دست زدند.

در گذشته دهقان (به جز در موارد استثنایی) مالک بر زمین خویش نبود. او کشت‌کار وابسته به ارباب بود که مستبدی واقعی و حاکم مطلق به همه چیز بود. این اربابان اداره روستاها را در دست داشتند، مالیات اخذ می‌کردند، و خود به تنهایی فاضی بودند. در یک کلام، اینان همه‌کاره بودند.

روستاهایی وجود داشت که ۷۵ درصد از درآمد روستاییان فقیر آن به اربابانشان تعلق می‌گرفت، که غالباً به تنهایی از ۱۵۰ تا ۲۰۰ روستا بهره‌برداری می‌کردند.

انقلاب ایران خود را از سال‌ها پیش آماده کرده بود. مدت‌ها جلسه‌های مخفی برگزار می‌شد، که فرارسیدن انقلاب را تدارک می‌دیدند. آن روز فرا رسید. جنگ روس و ژاپن و انقلاب روسیه [ایران را] تکان جدیدی دادند و در پایتخت ایران انقلاب آغاز شد. مظفرالدین‌شاه، بی‌پرده کوشید از طریق کشتار و اعدام آن را سرکوب کند. قصر سلطنتی او در محاصره قرار گرفت. سرانجام او ناچار شد داوطلبانه تسلیم شود، زیرا جیب‌های او خالی و در خزانه حکومتی یک‌شاهی وجود نداشت. افزون بر این، او از کوچک‌ترین اعتباری برخوردار نبود، درآمدها به حداقل تقلیل یافته بودند و نارضایی عمومی شده بود. او به چه کسی می‌توانست تکیه کند؟ به دیوانسالاری از هم پاشیده؟ به هیچ‌وجه! به ارتش؟ به این هم نه، زیرا ارتش نیز به خاطر عدم پرداخت حقوق اعضای آن و وضع رقت‌بارش مداوماً در حال یاغی‌گری بود.

بدین‌سان، مظفرالدین پهنه را برای قیام آماده ساخت. در پنجم اوت ۱۹۰۶ مشروطه اعلام شد. اما هیچ امری بدون مقاومت به نتیجه نرسید. نخست باید خون مردم ریخته می‌شد. بخشی از سربازان^۱، به روی مردم تیراندازی کردند، و برخی از انقلابی‌ها شهید شدند. اما این پیگردها دوامی نیافتند، به‌ویژه در تهران که اهالی آن را به دنبال گرانی‌های طولانی قیمت ارزاق دیگر نمی‌شد سرکوب کرد. به‌زودی پس از آن مظفرالدین‌شاه مجلس شورا را طی نطقی از تخت پادشاهی افتتاح کرد. او در ۸ ماه ژانویه ۱۹۰۷ در پایتخت درگذشت. او تاج مشروطه خود را برای فرزندش محمدعلی به ارث گذاشت.^۲

۱ در مجموع سربازان جانب مردم را گرفتند و از تیراندازی عدوی سرده خودداری می‌کردند. (تنگران در پیش)

۲ محمدعلی در ژوئن ۱۸۷۲ در تبریز به دنیا آمده بود. (تنگران در پیش)

محمدعلی با عصیانیت بر تخت پادشاهی نشست. پدرش از این که مجبور شده بود تن به قانون اساسی بدهد رنج برده بود. مظفرالدین کمی پیش از مرگش در قصر خود به فکر کودتایی افتاده بود، اما از این کار ترسید. نخست پسرش، محمدعلی، او را به این کار ترغیب کرده بود. چنین کودتایی با مشورت و حمایت حکومت تزاری می توانست عملی شود. نیکلای دوم به شاه آموخته بود که چگونه آن را به اجرا گذارد. محمدعلی چنین وانمود که بر ضد تاج و تخت توطئه ای چیده شده بود، بدین سان یکی از خادمان تزار، ژنرال لیاخف، کودتا را به دقت و با جدیت بسیار به مورد اجرا گذاشت، او مجلس را بمباران کرد و عده ای از نمایندگان آن را به خاک افکند. (ژوئن ۱۹۰۸).

محمدعلی اکنون بر این تصور بود که قانون اساسی از میان برداشته شده، اما این فکری بیهوده بود، زیرا در همان روز بمباران مجلس، انقلاب ایالات را فرا گرفت.

از آن پس، تبریز، پایتخت آذربایجان، در رأس جنبش قرار گرفت و نقش تهران را برعهده گرفت که در اثر تراکم نیروهای نظامی ظرف چند روز سرکوب شده بود. بدین سان بود که انقلاب ایران مرکز تازه ای یافت. اکنون دیگر تبریز مرکز نهضت آزادی بود.

هنگامی که ما به روند انقلاب ایران می نگریم، می توانیم دو مرحله بی دربی آن را تشخیص دهیم: نخستین مرحله از آغاز انقلاب شروع شده و تا برکناری رؤسای روحانی (مارس تا ژوئن ۱۹۰۶) به طول انجامید، دومین مرحله از آن زمان تا امروز دوام آورده است.

در نخستین دوره، اغتشاش کامل حاکم بود. مبارزه طبقاتی هنوز به شکل نگرفته بود. همه عناصری که از دولت ناراضی بودند و باور داشتند که موافق خواهند رسید، پهلوی پهلوی هم در انقلاب حضور داشتند. در روزهای روحانیت را می دیدیم، در کنار پرولتاریا و

دهقانان، لومپن پرولترها و فئودال‌ها را ملاحظه می‌کنیم. هرکدام از سمت خود فشار وارد می‌آورد، هرکدام می‌خواهند از این روابط سود خود را تأمین کنند. روحانیت و فئودال‌ها، به یاد درآمدها و نفوذی که در این دوران اخیر از ایشان سلب شده بود، بر این تصور بودند که می‌توانستند چرخ تاریخ را به عقب بازگردانند. روحانیون، همچون روشنفکران کشور (در کشور ما فرهنگ روحانی هنوز در مرحله اسکولاستیک قرون وسطی است)، در راس جنبش‌اند و جنبش سخت تحت تأثیر نظریات آنان قرار دارد. اما به زودی جریان آب انقلاب شفاف می‌شود. صف بندی طبقاتی به سرعت انجام می‌پذیرد و ما به زودی به مرحله جدیدی گام می‌نهیم. انقلاب خود را از سران روحانی، [...] رها می‌کند، و رهبران خود را در میان صفوف غیر مذهبی می‌یابد.

کشیش غریزی جنبش هر روز آگاه‌تر از پیش می‌شود، مردم چشم خود را باز می‌کنند، خواست‌های خود را مطرح می‌سازند، و بدین سان انقلاب هر روز دموکراتیک‌تر می‌شود. عناصر ارتجاعی که تا اینجا همراه نهضت کشانده می‌شوند، هرچه بیشتر مأیوس می‌شوند، و به زودی اشتباه خود را درمی‌یابند. از این‌رو، به اصطلاح انقلابیون دیروز، سرسخت‌ترین مدافعان ارتجاع می‌شوند و به سرعت «گروه‌های سیاه» (گروه‌های اوباش) را ایجاد می‌کنند. روحانیت که تا دیروز رهبری انقلاب را در دست داشت، حال قرآن به دست، جنبش را چون امری ضداسلامی و بیایی محکوم می‌کند. انقلاب چون امری مخالف پیامبر شناسانده می‌شود.

مبارزه طبقاتی شکوفایی کامل خود را می‌یابد. این دگرگونی در تبریز که دو حزب دارد به روشنی آشکار می‌شود: حزب انقلابیون و حزب ارتجاعیون، حزب انقلابی انجمن ملی [ایالتی آذربایجان] (حکومت انقلابی مردم) را پدید می‌آورد، ارتجاعیون، یعنی ستاد ملاکان، روحانیون، اشرافیت خونی و پولی، و زمینداران بزرگ، انجمن اسلامی (دولت اسلامی - پادشاهی وفادار به اسلام) را.

در این دوران اخیر، اصول عمومی آزادی برابری حقوق و مسئله ارضی اهمیت درجه اول پیدا می‌کنند. دهقانان، به‌ویژه در آذربایجان، ایالتی که تبریز در آن قرار دارد هر روز به‌پای می‌خیزند، و قیام‌های دهقانی را می‌آغازند.

انقلابیون در تبریز، ارتجاعیون را می‌کوبد، و انجمن اسلامی را درهم می‌ریزند، و مدت هشت‌ماه است که نبرد بی‌سابقه‌ای را بر ضد دولت، بر ضد ارتش شاه به پیش می‌برند و یکی پس از دیگری آن‌ها را از کار می‌اندازند. تا این اواخر تبریز تنها مانده بود. اما اکنون انقلاب یک‌یک ایالات را با خود به پیش می‌کشاند. دیگر تبریز در این نبرد تنها نیست، اگرچه هنوز به شکرانه توان زیادش، روحیه انقلابی اهالی اش، و موقعیت طبیعی و جغرافیایی اش، تحلیل نرفته است.^۱

انقلابیون خواست‌ها و ادعاهای سیاسی خود را ارتقا بخشیده‌اند، استقرار مجدد قانون اساسی، دولت پارلمانی، برابری و آزادی‌های دموکراتیک، استقرار مجدد امنیت و احترام به عدالت.

اما محمدعلی مقاومت کرد. او با تکیه به حکومت ارتجاعی تزارها و دیپلماسی روس و انگلیس، بر این باور بود که می‌توانست استبداد پیشین خود را همچنان تداوم بخشد. انقلاب ایران اسباب وحشت دیپلماسی روس و انگلیس شده است که در اتحادی تنگ برای به‌زمین‌افکندن انقلاب در تلاش است. این‌که انقلاب ایران باید هرچه سریع‌تر خفه شود اکنون بزرگترین مشغله این دو دولت است، زیرا با تکان در میان قفقاز و هند بریتانیا، انقلاب ایران نه‌فقط انرژی انقلابی هندیان و روس‌ها را بیدار می‌کند، بلکه خطر آن هست که شعله‌های انقلاب به این دو

۱. در وسایل امدادی و کمک‌هایی یاد کرده که مستقیماً از استانبول و قفقاز فرستاده شده‌اند. باید قبل از هر چیز از خدمات فوق‌العاده‌ای یاد کرد که سوبال دموکرات‌های قفقاز و روسیه در این باره کرده‌اند. آنان برای ما کارشناسان، توپخانه‌چی و رزمندگان، اعطای کمک‌ها و دست‌های (نیگران درویش)

امپراتوری بزرگ کشانده شود که زخم‌های پیشین‌شان هنوز التیام نیافته‌اند. اما، در عین حال نباید در مورد انقلاب دچار اغراق شد. خواست‌های دموکراتیک آن‌قدرها هم عظیم نیستند که ممکن است تصور شود. حق رأی عمومی و اتخاذ تصمیم درباره مسئله ارضی در یک طریق انقلابی در درجه دوم قرار دارند، و در میان رهبران از آن‌ها صحبتی نمی‌شود. موضوع در درجه اول عبارت است از استقرار مجدد قانون اساسی ملغی شده پیشین که به هیچ وجه با وضع کنونی انقلاب تناسب ندارد و مبین مناسبات طبقاتی کنونی نیست. به طور کلی در ایران بی‌خبری توده مردم عظیم است و آگاهی انقلابی تا حد کمی انکشاف یافته است. پیش از هر چیز آنچه کمبود ماست همانا سازمان‌های نیرومند و بادوام است، تا انقلاب ما را به فرجامی نیک برسانند. احزاب پیشین از هم پاشیده‌اند، تنها اینجا و آنجا هنوز گروه‌های کوچکی به چشم می‌خورند، که از اهمیتی ناچیز برخوردارند. در تبریز انقلاب به دست غیر سازمانی‌ها رهبری شد. هیچ حزب سازمان‌یافته‌ای به معنای واقعی کلمه که بتواند جنبش را رهبری کند، وجود ندارد. این اوضاع و احوال سد راه انکشاف انقلاب‌اند و کودتا و نوسانات حرارت‌سنج انقلاب را فراهم می‌آورند.

بدون تردید، پرولتاریای ایران نقش شایسته‌ای در انقلاب بازی کرد. اما بی‌خبری حاکی از عدم آگاهی طبقاتی او و غالباً به گسترده‌ترین معنای آن، نیز هست. پرولتاریای ایران تاکنون سازمانی از آن خود نداشته است. همین اخیراً کوشش شد در تبریز یک حزب سوسیال دموکراتیک سازمان داده شود و تمام پرولترها زیر پرچم حزب طبقاتی متحد شوند. سوسیال دموکرات‌ها به دلیل وجود مسائل تاکتیکی و سازمانی هم‌اکنون به دو حزب مختلف تقسیم شده‌اند که با یکدیگر به مبارزه برخاسته‌اند. [اما] در مجموع هر دو گروه به این مشغولند که انقلاب را تا حد امکان به سمت چپ بکشانند.

انقلاب علی‌رغم همه موانع، نیرومندتر از هر زمان به پیش می‌راند و اکنون در اوج خود قرار دارد. سربازان ایرانی^۱، این دهقان‌زادگان، از رودروسی با برادران خود روی می‌گردانند و با اینان به همدستی برمی‌خیزند. این تنها سواره‌نظام و چند فوج از قزاقان ایرانی که تحت نظر افسران روسی تمرین می‌بینند، هستند که به وحشی‌گری ادامه می‌دهند. اینان از روی گرسنگی و غریزه اولیه مردم را به خون می‌کشند، شهرها و دهات را منهدم می‌کنند و محصولات دهقانان را نابود می‌کنند. شاید افسران با این اقدامات وحشی‌گرانه موافق باشند، اما اینان فراموش می‌کنند که از این طریق به انقلاب خدمت می‌کنند، زیرا مردم را برمی‌انگیزند.

هنگامی که رحیم‌خان، معروف‌ترین گردن‌کشر قراچه‌داغ، برای نخستین بار بر شهر تبریز تاخت، و آن را تحت اشغال خود درآورد، اوباشان غارت و چپاول‌خانه‌ها و بازارها را آغازیدند و بدین وسیله مردم در محاصره تبریز را از نو به غلیان درآوردند. به زودی پرچم‌های سفید باریک‌کدها جای خود را به پرچم‌های سرخ سپردند، و ستارخان، در رأس یک گروه انقلابی بیست و پنج نفری، نبرد خاموش شده را از نو سرگرفت تا این‌که مردم مردم از نو اسلحه به کف گرفتند تا زیر پرچم انقلابی از زندگی، شرف و دار و ندار خویش به دفاع بپردازند.^۲

بدین سان، چنین اتفاق افتاد که سواران شاه، که به ولایات اعزام شده

۱. در کشور ما افراد نظامی فقط از دهقانان گرفته می‌شوند. فرماندهان از خانواده‌های اشرافی هستند. سواره‌نظام از نیروهای ایلداری تشکیل می‌شوند. (بکران درویش)

۲. به شکرانه وضعیت مشروطه در بالای ستارخان رهبر انقلاب در تبریز شد. او مردی است که تحصیلات عالی ندارد. این نیز پرسیدنی است که آیا او به معنای راستین کلمه انقلابی است. در این اوان او به برکت محبوبیت و موفقیت‌هایش برخی ادعاهای خطرناک عنوان کرده است. از این رو برخی احزاب متضامی به جب به نگرانی واقعی مبدل شده است.

۱ بکران درویش

بودند به عوض سرکوب همه جا شعله‌های انقلاب را از نو برافروختند، به نحوی که جنبش آزادیخواهی در اقصی نقاط کشور روز به روز به پیش می‌رود.

شورای جدید حکومتی که دیپلماسی روس و انگلیس اختراع کرد و شاه قولش را داده بود، جوابگوی خواست مردم نبود. انقلابیون استفاده از اسلحه را پیش از آنچه که برای استقرار مجدد قانون اساسی لازم است، ادامه نخواهند داد. شعار آنان عبارت است از «یا مرگ یا آزادی». بنا بر آنچه معنا شده است. دولت ناشی از شورای حکومتی چنان است که از رژیم پیش از انقلاب فراتر نمی‌رود، اگرچه ریخت‌اش تغییر کرده است، یعنی مجمعی بدون حقوق، بدون اقتدار، بدون حق سخن، مردم پیش از آن خون داده‌اند که بتوانند با شبحی از قانون اساسی دل خوش دارند. ممکن نیست محمدعلی سرنوشت لویی پانزدهم را برای خود تراشیده باشد.^۱ مردم بسیار خشمگین‌اند و رنج و محنت ایشان بسیار بزرگ بوده است. پیشاپیش، مردم از جانشینی و حتی اعدام شاه سخن می‌رانند. اگر کار به آنجا بکشد که برای مردم ضروری شود به یک پورش خونین قصر سلطنتی را تسخیر کنند، تا استقرار مجدد قانون اساسی را تحمیل کنند. این نیز حتمی است که مقصر اصلی نیز به زیر گیوتین قصر تهران خواهد رفت.

۱. پیشاپیش ما امکان بعید دخالت مستقیم دیپلماسی روس و انگلیس به سود شاه را در امور داخلی ایران پیش‌بینی می‌کنیم. (نگارنده درویش)

ایران پس از انقلاب^۱

آرشاویر چلنگریان

ترجمه پرویز دستمالچی

هرچند ملت ایران پس از یک نبرد طولانی و سخت استبداد موروثی مطلق و کهن را سرنگون کرد، ولی این پیروزی برای کشاندن سریع ایران به راه انکشافی عادی کافی نبود. ایران انقلابی کشوری عمیقاً فقرزده را از دست سلطنت بیرون آورد، کشوری که از نقطه نظر اجتماعی و اقتصادی بسیار عقب مانده و از نقطه نظر سیاسی بسیار ضعیف، آری، کشوری نیمه مستقل بود. هرچند انقلاب اساسی ترین امور را انجام داد، اما نمی توانست همزمان با براندازی حاکمیت پیشین، اوضاع و احوالی که آن را پدید آورده بودند، نیز از میان بردارد. پس از سرنگونی سلطنت محمدعلی، ایران مشروطه می یابست با انواع مشکلات دست و پنجه می کرد، مشکلاتی که باید دقیق تر بررسی شان کنیم، زیرا مناسباتی را روشن خواهند کرد، که تحت آنها، مشروطیت به وجود آمد.

ما می خواهیم بیش از هر چیز وضعیت ایران قبل از انقلاب را به کوتاهی و با فشرده گی ارزیابی کنیم.

۱. نوزیم، شماره ۱، ۱۱ نوامبر ۱۹۱۱، صص ۱۸۶-۱۹۳.

ملت ایران در دوران سلطنت نه تنها بی‌رحمانه استثمار می‌شده، بلکه همه درآمدهای این سرزمین نیز از طرف دربار، حرمسراه‌های بزرگ، اصطبل‌های شاه و وزرای اعظم بلعیده می‌شدند و حتی یک شاهی برای آموزش ملت، برای احتیاجات گوناگون این کشور، یا حتی برای ارتش هم به مصرف نمی‌رسید. ارتش کاملاً به حال خودش رها شده و در مجموع از بین رفته بود. تنها قسمتی که حکومت شاه می‌توانست در اختیار داشته باشد، دسته‌های سواران نامنظم عشایر بودند. این عشایر، که طبق غریزه وحشی و راهزنانه خود عمل می‌کردند در مرزها مستقر بودند تا آن‌گونه که ادعا می‌کردند، از تجاوز ارتش دشمن جلوگیری کنند. معهذاً آنها بلای واقعی جان مردم، به ویژه دهقانان آرام و صلح‌جو، شده بودند. غارت و چپاول دهات و کاروان‌ها توسط این عشایر پدیدهای روزانه بود، زیرا حکومت نمی‌توانست حقوق آنها را پرداخت کند.

هرچند به دنبال انکشاف تجارت، خان‌ها و خان‌نشین‌ها اهمیت سیاسی گذشته خود را از دست دادند، اما از طریق نظام تبول‌داری، که پادشاهان اخیر به اجرا درآوردند، جدیداً در بخش‌های امور اداری و قانون‌گذاری حوزه عمل‌های مستقلی به وجود آمده‌اند. هر والی شهر یا تبول‌داری پس از پرداخت اجاره محل و یا دهکده‌ای که او مالیات‌اش را اجاره کرده بود، حاکم آن منطقه می‌شد و با تکیه بر قدرت حکومت، قوانین جدیدی را به مالیات‌دهندگان دیکته می‌کرد. این امر کشور را در یک وضعیت درهم ریخته و کاملاً مغشوش قرار داد. قوانین اساسی یا قاعده‌ای کلی، که برای تمامی مردم معتبر باشد، وجود نداشت.

بدین ترتیب شاهان ایران همه ثروت‌های این سرزمین را حیف و میل می‌کردند و ملت را به دست فقر و بدبختی می‌سپردند و از این راه به قدرت‌های محافظ خود، یعنی روسیه و انگلستان، بهترین فرصت‌ها را

می دادند تا از ضعف‌های ایران بهره‌برداری کرده، در امور داخلی ایران دخالت کنند، و بدین وسیله استقلال این کشور را به مخاطره بیندازند. ما فقط تجاوز معروف سال ۱۹۰۷ روسیه و انگلستان را به یاد می آوریم که بر اثر آن ایران به مناطق نفوذ این «قدرت‌های محافظ» تقسیم شد.

پس از آن‌که حکومت شاهان ارتش را به حال خود رها کردند، ارتش دیگر نه به نیازهای اقتصادی و خدمات عمومی برای این کشور فکر می‌کرد و نه می‌توانست به آن فکر کند. بنابراین ایران پیش از انقلاب از نظر اقتصادی و سیاسی، کشوری کاملاً در حال سقوط بود.

۲

پس از تصرف تهران اولین وظیفه‌ای که ایران مشروطه می‌بایستی انجام می‌داد همانا خلع سلاح نیروهای عشایر بود؛ عشایری که به خاطر بافت اجتماعی خود و همچنین به لحاظ عادت در عصر رژیم پیشین به زندگی از راه غارتگری، نمی‌توانستند حتی با قانون اساسی معتدلی همچون قانون اساسی ایران، هم از سر آشتی درآیند. به هنگام کودتای آخرین شاه ایران، عشایر هسته مرکزی ارتش ارتجاعی او را تشکیل می‌دادند. حتی پس از پیروزی انقلابیون، رؤسای بدنام عشایر مانند رحیم‌خان و همدمش ضرغام و صمدخان در رأس سواران عشایر قراچه‌داغ، و همچنین عشایر بسیاری زیادی از شاهسون در اردبیل، همچنان به ستیز خود بر ضد انقلابیون ادامه دادند و از طریق غارت و چپاولگری خود استان‌های شمالی ایران را ویران کردند. یک لشکرکشی از تهران، آن هم با مشکلاتی غیرقابل تصور، بالاخره توانست رحیم‌خان را از منطقه ایران بیرون براند و در منطقه اردبیل تدریجاً دوباره آرامش را برقرار سازد. اما این اولین موفقیت، به این معنا نبود که وظیفه دیگر پایان یافته بود. عده‌ای از رؤسای عشایر یا از ایران بیرون رانده یا این‌که زندانی شدند، ولی کل

عشایر که یک چهارم تمامی جمعیت ایران را تشکیل می‌دهند، و از آنها فقط بخش کوچکی اسکان یافته‌اند و هنوز خلع سلاح نشده‌اند. تا زمانی که عشایر مسلح وجود دارند تا آن زمان نیز مشروطه ایران همواره مورد تهدید خواهد بود. به همین دلیل، همواره در استان‌هایی که عشایر زندگی می‌کنند، ناآرامی بروز می‌کند. شورش کاملاً جدید عشایر در اردبیل، به‌ویژه شورش عشایر قشقایی در استان‌های جنوبی ایران آن‌چنان دامنه‌ای به خود گرفته که ایران را در این لحظه در برابر یک بحران سیاسی سخت قرار داده است. این ناآرامی‌های عشایر نه تنها به کشاورزی و تجارت زیان می‌رسانند، بلکه دهقانان را نیز به یأس و دل‌سردی می‌کشاند و افزون بر این، به روس‌ها بهانه می‌دهند تا تجاوز انجام یافته خود را، به منظور برقراری دوباره نظم، همواره گسترش دهند. به دنبال این رویدادها، بدینی سیاسی افرادی که هنوز در برابر دموکراسی ایران با بی‌اعتمادی ایستاده‌اند، رشد می‌یابد.

۳

پس از عشایر، نوبت انبوه لومین پرولتاریاست. واردات تولیدات صنعتی اروپایی به ایران نه تنها پیشه‌وران خرده‌پا را ورشکسته کرد، بلکه جلوی رشد صنایع دستی بومی را نیز گرفت. این جریان، در کنار فقر عمومی زائیده رژیم پیشین، به ویرانی اقتصادی کشور شدت و حدت بیشتری بخشید. بدین ترتیب انبوهی از لومین پرولتاریا به وجود آمد که بخش بسیار کوچکی از آن در شهرها توانستند به عنوان خدمتکار، پناهمگاهی [کاری] بیابند، در حالی که اکثرشان به ضرر صنایع بومی یا از طریق کار فصلی زندگی می‌کردند، یا این که به علت بیکاری زندگی را با گرسنگی می‌گذراندند.

در یک کلام، آنان در دوران حاکمیت سلطنت، در فقر و بدبختی کامل

به سر می بردند. لومپن پرولترها به محض این که انقلاب شروع شد، به انقلابیون پیوستند. واحدهای مسلح «فدائیان» را تشکیل دادند و بر ضد مرتجعین و ارتش آنها به نبرد پرداختند. طیمتاً انجمن‌ها، [حقوق] فدائیان را به طلا می برداختند و به آنان تفنگ و فشنگ رایگان و غیره می دادند. هرچه که نبرد سخت‌تر و طولانی‌تر می شد، به همان نسبت انبوه فدائیان از طریق لومپن پرولتاریای تازه وارد به صفوف آنها گسترش بیشتری می یافت.

فدائی‌گری برای مدتی پیشه‌ای محبوب و سودآور شد. زیرا فدائیان نه تنها از انجمن‌ها طلا دریافت می داشتند، بلکه هنگامی که انقلابیون محل سکونت یا ده محل سکونت و مخفیگاه رهبران مرتجعان را به تصرف خود درمی آوردند، فدائیان خانه‌ها و اموال این مرتجعین را غارت و چپاول می کردند. هرچند که لومپن پرولترها ابتدا کم و بیش در خدمت امر انقلاب بودند، اما نقش آنها پس از انقلاب، برای انقلاب زیان‌آور بود، و به غیر از این هم نمی توانست باشد.

آنان هیچ آرمان اجتماعی نداشتند و صرفاً برای منافع شخصی و بلاواسطه خود می جنگیدند. بنابراین آنها نمی خواستند اسلحه‌هایشان را کنار بگذارند و درحالی که خود را در خدمت ملایان قرار داده بودند، آرزو داشتند و امروز هم هنوز آرزو دارند که اربابان این سرزمین باشند. از آنجایی که تعداد این لومپن پرولتاریا نسبتاً بسیار زیاد است و در دوران سال‌های انقلابی قوی و نیز خوب مسلح شدند امروز برای ایران مشروطه خلع سلاح آنان بسیار دشوار است. برای این کار باید یک نیروی نظامی بسیار قوی در اختیار داشت، و مجبور نبود همواره و همزمان بر ضد دشمنان گوناگون نبرد کرد. اولین کوشش برای خلع سلاح آنان مدتی پیش در تهران انجام گرفت. این کوشش با مقاومت مسلحانه فدائیان شورشگر و بمباران پارک اتابک، یعنی جایی که آنان همراه با رهبران‌شان فرار کرده

بودند، پایان یافت. آنان، سرانجام با کمک توپخانه پایتخت مجبور به تسلیم شدند، حادثه‌ای که خوانندگان از طریق روزنامه‌ها با جزئیات آن آشنا می‌شوند، بدین دلیل در این جا می‌توانیم از آنها صرف‌نظر کنیم.^۱ ولی هرچند این لومین پرولترها در تهران در لحظه کنونی خلع سلاح شده‌اند، ولی در سایر نقاط این کشور، یعنی در هر جا فدائیان یافت می‌شوند، دزدی و غارتگری در اشکال کم و بیش پوشیده به‌عنوان «خدمتی که آنها به انقلاب می‌کنند» همچنان ادامه دارد. در اینجا نمی‌خواهیم بیشتر به این امر بپردازیم که آیا شکست فدائیان در تهران و رهبران آنان، ستارخان، باقرخان و سردار محیی، به معنای پیروزی کامل دموکراسی خواهد بود یا نه، دموکراسی‌ای که هرچند قوای بختیاری‌ها را در اختیار دارد، ولی هنوز از یک نیروی نظامی واقعاً دموکراتیک که توسط خودش ایجاد شده باشد، محروم است.

۴

برای این که بتوان به‌طور موفقیت‌آمیز با دشمنان قانون اساسی مبارزه کرد و کم‌وبیش مناسباتی عادی برای مردم به وجود آورد، می‌بایستی پس از ایجاد مشروطیت، اعلام می‌شد که ایران می‌بایست ارتش خود را سازماندهی نماید، و تکنیک مدرن و دیسیپلین را وارد آن کند.^۲ برای

۱. برای ارزیابی متفاوت با نگرش چلنگریان از رافعه بارک اتابک، بنگرید به: احمد کسروی، تاریخ هیجده‌ساله آذربایجان، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷، صص ۱۳۷-۱۴۶. (خسروپناه)

۲. در مورد سازماندهی ارتش ایران نظرات متفاوت‌اند. سوسیال دموکرات‌ها و عده‌ای از گروه‌های دموکرات تغییراتی را بر اساس اصول دموکراتیک تبلیغ و ترویج می‌کنند. احزاب مبان‌رو و محافظه‌کاران، مانند مجلس (به استثنای برخی از نمایندگان)، همچنان خواهان یک ارتش حرفه‌ای هستند. اما درحالی که رفتار این احزاب کاملاً طبیعی است، بسیار محسوس‌آور رفتار روزنامه‌آراوت (Aravot) ارگان حزب ارامنه انقلابی، یعنی «دانشکسیون» است که همان تبلیغات را برای یک ارتش حرفه‌ای دامن زده است؛ هرچند که این حزب

چنین هدفی می‌بایستی ابتدا پول فراهم می‌شد، زیرا خزانه دولت تا آخرین دینار خالی بود، ملت در فقر به سر می‌برد و دم بر نمی‌آورد و امکانات اصلی دولت می‌بایستی صرف پرداخت بدهی‌های شاه می‌شد. برای این‌که به خواننده تصویری از فقر ملت ایران داده شود، کافی است به این واقعیت اشاره شود که اردوی رشت که به طرف تهران حرکت کرد عمدتاً از طریق امکانات شخصی سپه‌دار تأمین می‌شد و این‌که حتی پس از تصرف تهران حکومت برای این‌که بتواند دستمزد عقب‌مانده میس را بپردازد، پول نداشت.^۱ این دشواری‌ها ایجاب می‌کردند که بی‌درنگ وامی گرفته شود. اکنون مسئله بر سر این بود و افکار عمومی دائماً مشغول به این امر بود که با این وام می‌بایستی از «قدرت‌های محافظ» گرفته شود یا این‌که در سرزمین خودمان تهیه گردد.

عناصر مترقی مخالف گرفتن وام از خارج بودند و هنوز هم هستند. اینها حق دارند با این امر مخالفت کنند، زیرا «قدرت‌های محافظ» می‌خواهند پول را فقط تحت شرایطی به وام دهند که برای ایران خواری‌آور است. آنان آرزو دارند که ایران را از نظر اقتصادی و سیاسی



خود را حریفی سوسیالیست می‌نامد. اما این خواست نه می‌تواند با احتیاجات ویژه این کشور و نه حتی از نقطه نظر پیشرفت اجتماعی و سیاسی ایران توجیه شود. (جلنگریان)

۱. علاوه بر احتیاجات بلاواسطه ارتش و مخارج تجدید سازماندهی آن، که تنها غم مجلس و هیئت وزراء بود، حکومت ایران همچنین برای دامن‌زدن به رشد کشاورزی و صنایع احتیاج به پول داشت. از این طریق همچنین روح کار و فعالیت و ابتکار عمل، که به خاطر رژیم گذشته بسیار فئح شده بود، و ناسیونالیست‌های ما از بابت کمبود آن بسیار گله دارند. دوباره جهشی قابل توجه خواهد یافت. رونق اقتصادی دوباره کشور به مراتب ضروری‌تر از این است که تعداد بیشماری از عشایر فوراً اسکان پایند و تبدیل به اهالی صلح‌جویی شوند. بدین دلیل سوسیال‌دموکرات‌ها هرچند که با خلق سلاح عشایر موافق هستند، ولی هم‌زمان با آن خواهان به‌کارگیری همه تدابیر ضروری برای رشد و تکامل کشاورزی و منابع نیز هستند. (جلنگریان)

توسط این وام به وابستگی باز هم بیشتری بکشانند. در مقابل، تهیه وام در داخل همیشه آرزوی تقریباً همگی اقشار مردم که سرشار از روح و احساس ملی اند، بوده است. اما گرفتن وام از داخل، با وجود آرزوی یک صدای مردم ایران و با وجود همه تلاش‌های روحانیت مقتدر که خواهان «قطع همه روابط مسلمانان با نصارای ملعون» است، انجام نخواهد پذیرفت و در آینده‌ای کم‌ویش نزدیک هم ابدأ بختی برای انجامش وجود نخواهد داشت. این امر از این واقعیت سرچشمه می‌گیرد که وضع کنونی ایران در بورژوازی این کشور ابدأ هیچ‌گونه اعتمادی به وجود نیاورده است. ناآرامی‌هایی که همواره دوباره تکرار می‌شوند، وجود فزاینده و اعمال خودسرانه و توطئه‌های روزمره روسیه در چشمان بورژوازی ایران حاکی از آینده‌ای بسیار تیره و تار است. همچنین ادعا می‌شود که وام‌گیری در داخل به این دلیل نمی‌تواند انجام پذیرد که پول نقد این کشور در امور تجاری و صنعتی سرمایه‌گذاری شده است. ولی این گفته برخلاف واقعیت‌ها است؛ زیرا که فراخوان مجلس، روحانیت و مطبوعات حداقل انعکاس را هم نیافت، افزون بر این، همه می‌دانند که بانکداران ایرانی پول مازاد سرمایه‌گذاری خود را در امور تجاری و صنعتی را با نرخ سود ۳ تا ۴ درصد به بانک‌های انگلیسی و روسی سپرده‌اند و حتی زمانی که مجلس نرخ سود دوبرابر (۷ درصد) را به آنان پیشنهاد کرد، آنان نخواستند این سرمایه مازاد را به جریان بیندازند.

عدم موفقیت تهیه وام در داخل کشور چشم‌های ایران را به سوی یک قدرت اروپایی، که در ایران صرفاً به دنبال منافع اقتصادی‌اش خواهد بود، متوجه کرد. مسئله بر سر آلمان است، کشوری که با پشتوانه و اتکاء به موقعیت و قدرتش در اروپا، هر بار که روابط اقتصادی میان این دو کشور به وجود آمده، توانسته است به خوبی جلوی خواست‌های روسیه را در ایران بگیرد. گرایش ایرانیان به آلمان از آنجا شروع به رشد کرد که

مطبوعات آلمان علاقه پرشوری برای امتیاز راه آهن از خود نشان دادند. اما بایستی بسیار ساده لوح می بود تا بتوان شکست مذاکرات با حکومت آلمان را پیشاپیش پیش بینی کرد. دیپلماسی روسی-انگلیسی آن چنان ایران را در ید قدرت خود دارد که کلمات تلخ فوسیثه تسایتونگ هم برای آن که یک نیروی سومی بتواند در ایران به این یا آن قرارداد دست یابد، ناکافی است.

۵

صرف نظر از روابط و مناسبات دشواری که ما در بالا به بحث گذاشتیم، ایران مشروطه مجلسی انتخاب کرده است که به خاطر آرایشش می بایستی در رفع احتیاجات گوناگون ملت، در تحقق بخشیدن به اصلاحات اقتصادی و اجتماعی یا حتی در این که طبق اصول قانون اساسی امور خود را رتق و فتق کند، ناتوان باشد. ما حتی از تجدیدنظر در قانون اساسی، که به هنگام افتتاح مجلس از آن صحبت بود، سخنی به میان نمی آوریم. تجدیدنظری که می بایستی قانون اساسی را از مواد و بندهای دوپهلوی و ناروشن پاک سازد، آن را کامل کند، حق قضاوت در این کشور را از روحانیت بگیرد، و در یک کلام، تجدیدنظری که می بایستی قانون اساسی را کم و بیش کامل، روشن و... کند.

خوانندگان از نوشته قبلی ما^۱ به خصلت انقلاب ایران پی خواهند برد. این انقلاب به طور ناگهانی شروع شد، و به دور پرچم خود نه تنها توده های استثمارشده، کارگران و دهقانان، شهروندان و بورژوازی خرده پا، که همچنین مالکان بزرگ و کارمندان دولت را هم که با شاه و حکومت اش در افتاده بودند، به دور خود جمع کرد. این انبوه گرد آمده ناهمگون بر ضد

۱. نگاه شود به توبه نایب، جلد ۲۸، ۲۹، دفترهای ۳۲، ۳۴. [مقتله: ریشه های اقتصادی و

حکومت شاه و برای مشروطیت مبارزه می‌کرد، ولی هیچ‌گونه درک و تصور مشخصی از آن، مانند مبارزات در روسیه و یا در ترکیه، وجود نداشت، بلکه مشروطیت بیشتر به صورت یک فرمول انتزاعی مطرح بود که توده‌های مبارز تصویری ناروشن از آن داشتند. ولی هنگامی که روزهای مشروطیت «انتزاعی» سپری شدند و روزهای مشروطیت ملموس فرا رسیدند، اوضاع و احوال مرتباً به نفع روحانیت خود را نمایان‌تر می‌ساخت. به‌روشنی آشکار شد که قانون اساسی برابر است با حاکمیت فقها، و برای مالکان بزرگ، قانون اساسی برابر شد با استثمار کامل طبقات زحمتکش. تنها و تنها عناصر دموکرات در میان مردم از مشروطیت نظامی اجتماعی را می‌فهمیدند که در خدمت رفاه ملت است. حال چه روی داده بود؟

در دوران مشروطیت «انتزاعی» و شور و شوق عمومی، مردم رأی خود را به مالکان و تجار ثروتمند دادند، به کسانی که طبیعتاً نمی‌توانستند منافع مردم را نمایندگی کنند. حقیقتاً هم نه تنها ضروری‌ترین اصلاحات اجتماعی انجام نگرفت، بلکه مالیات‌های جدید نیز به مردم تحمیل شد^۱ بدون این‌که مالیات‌های رژیم گذشته لغو شوند.

کارمندان سابق دولت به جای آن که از کار برکنار شوند، تسلی خاطر می‌یافتند؟ در یک کلام، مجلس نتوانست هیچ قانون سودآوری را برای ملت به تصویب برساند و از این راه نظریه مشروطه‌خواهی را در میان مردم ناآگاه ایران شدیداً به بدنامی کشاند. مجلس نخواست از نمایندگان دموکرات در مبارزه آنان بر ضد روحانیت پشتیبانی کند و بدین ترتیب به روحانیت کمک کرد تا دوباره نفوذ معنوی گذشته خود را به دست آورد، به‌ویژه هنگامی که در کنار سایر اعمال خود، رهبر حزب دموکرات‌ها در

۱ مجلس بر نمک، نوتون و تنباکو، انکل، تریاک، حیوانات باربر و مهم‌ترین وسایل زندگی ملت‌ها وضع کرد. (چلنگریان)

مجلس، یعنی تقی‌زاده را مجبور به ترک تهران کردند. دشمنی مردم بر ضد مجلس و انجمن‌ها، که به جز چند استثناء بقیه نمایندگان واقعی آنها بودند، آن‌چنان عمیق است که آنان اغلب به شهرداری‌ها، ساختمان‌های دادگستری و انجمن‌ها یورش آورده، آنها را ویران می‌کردند. بعضی اوقات ساکنین دهات و کارگران ناآگاه نیز که قبلاً مشروطه‌خواه بودند به جنبش‌های ارتجاعی می‌پیوندیدند. و بنابراین، انسان می‌تواند درباره دشواری‌هایی که احزاب دموکراتیک باید با آنها دست‌وپنجه نرم کنند تا دوباره روح اعتماد به مجلس را افزایش دهند، خود قضاوت کند.

۶

پس از افتتاح مجلس دوم عموماً تصور می‌شد که انقلاب ایران به پایانش رسیده است. ولی کسی که اوضاع عینی و ذهنی این انقلاب را می‌شناخت، نمی‌توانست با این نظر موافق باشد، بلکه برعکس می‌گفت که در ایران انقلاب تقریباً در حال تداوم است. در سرزمینی که در آن نیروهای پیش‌برنده انقلاب، طبقات محروم هستند و آگاهی طبقاتی‌شان هنوز به بلوغ خود نرسیده است و در سرزمینی که طبقات صاحب ابزار تولید از یک قدرت تثبیت‌یافته‌ای برخوردار نیستند، ملت صرفاً می‌تواند گام به گام در جهت یک نظام اجتماعی نو بکوشد. حوادث اخیر توجیه‌گر این نظر هستند. اما بدبختی در این است که وجود سربازان کشورهای بیگانه به فلج‌شدن شدید این پیشرفت انجامیده است. تمامی مردم ایران از خطر الحاق ایران به روسیه توسط روس‌ها آنچنان می‌ترسند که ترجیح می‌دهند بی‌عدالتی‌های طبقات مرفه را با خاموشی تحمل کنند تا این‌که به دست روس‌ها بهانه‌ای بدهند که به منظور «استقرار مجدد آرامش در این هرج و مرج در ایران باقی بماند».

روس‌ها در سال ۱۹۰۸ وارد خاک ایران شدند. حکومت روسیه در آن

زمان اعلام داشت که سربازها را به منظور حفاظت از اتباع خارجی می‌فرستد.^۱ ولی هنگامی که، روس‌ها چند روز پس از ورود خود، اعمال زور و خشونت خود را شروع کردند، تعجب و خشم عمومی اندک نبود. آنها ابتدا سوسیال-دموکرات‌های انقلابی را دستگیر و زندانی کردند، تفنگ‌ها را مصادره کردند، حمل اسلحه برای مردم را ممنوع نمودند و غیره.

رادیکال‌ها و لیبرال‌های سراسر اروپا از نقطه نظر اخلاقی، برضد این تجاوز روسیه اعتراض کردند و می‌کنند. آنان خواهان آنند که روس‌ها ایران را ترک کنند و در امور داخلی این کشور مداخله نکنند. اما اگر انسان به این مسائلی دقیق‌تر بنگرد، خواهد دید که تنها نقش روس‌ها در ایران صرفاً به این محدود نمی‌شود که انقلابیون را دستگیر و زندانی کنند، به تحریکات دامن بزنند و مرتباً برای توجیه دخالت‌های خود در ایران بهانه‌های جدید بتراشند؛ حضور روس‌ها همچنین یک تأثیر ارتجاعی بر توده‌ها دارد، توده‌هایی که برخلاف خواست خود به بی‌عملی سیاسی محکوم شده‌اند. بدین ترتیب، وضع استثنایی غیرطبیعی‌ای به وجود آمده است که فقط به نفع زمین‌داران بزرگ و خیانت‌پیشگان است. در یک کلام، علاوه بر خسارات مستقیمی که روسیه به ایران وارد می‌کند، مانع از انکشاف اجتماعی ایران نیز می‌شود، رشد و انکشافی که ایران شدیداً به آن نیاز دارد.

تبریز ۱۵ اکتبر ۱۹۱۰

۱. ما در اینجا باید تأکید کنیم که انقلابیون ایران هرگز اجازه ندادند کاری بفرشد خارجی‌ها انجام گیرد که به آنها حمله برساند. حتی در زمان محاصره تبریز. زمانی که نان تمام شد و ملت به این دلیل از میوه و گیاه تغذیه می‌کرد، مریی از سر هیچ خارجی‌ای کم نشد. این خبر کنسول‌های انگلیسی و روسیه در تبریز که گویا دیپلمات‌های آنها در این شهر در خطر بودند، از بدترین نوع تحریکات است. خارجی‌ها در زمان انقلاب در تبریز فقط ضررهایی از نوع اقتصادی متحمل شدند، ولی آن نیز تنها و تنها توسط داروسته مرتجعان دامن زده به‌ویژه توسط رحیم‌خان بدنام و معروف، یعنی توسط همان کسی که روس‌ها با علاقه تمام پناهنش داده، کمکین می‌کردند. (چلنگریان)

ماجراجویی شاه پیشین^۱

آرشاور چلنگریان

ترجمه پرویز دستمالچی

خوانندگان شکست کامل شاه سابق و برادرش سالارالدوله را به خاطر دارند. با وجود نظرات بدبینانه‌ای که به هنگام برگشت شاه سابق بخش شده بود، حرکت ارتجاعی ضربه‌ای مرگبار خورد و ایران مشروطه دوباره مشروطیت‌اش را به دست آورد؛ مشروطیتی که از دست دادن آن نه تنها می‌توانست تمام کشور را به وضعیت سردرگمی سیاسی بکشانند، که استقلال آن را هم به مخاطره می‌انداخت.

همه حوادثی که از برگشت شاه سابق تا فرار او رخ داد، در مطبوعات اروپایی، گزارش شده است. ما در نظر داریم تا آنجا که ممکن است، تجزیه و تحلیلی از این حوادث ارائه دهیم.

پیش از هر چیز جالب است بدانیم چگونه این حرکت ارتجاعی توانست چنین ابعاد گسترده‌ای پیدا کند.

ما در نوشته‌های پیشین^۲ خود کوشش کردیم برای خوانندگان

۱. نوزیت، ۲۴ نوامبر ۱۹۱۱، صص ۲۶۹-۲۷۲.

۲. بنگرید به نوزیت، شماره ۲۸، ص ۱۹۸ و ادامه آن و صفحه ۲۳۲ و ادامه آن؛ شماره ۲۹، صفحه ۱۸۷ و ادامه آن.

بوجه سلامت روشن کنیم که مبارزه میان شاه و طرفداران سلطنت از یک طرف و مشروطه‌خوهران از طرف دیگر، مبارزه‌ای طبقاتی بود. حرکت ارتجاعی اخیر صرفاً شروع دوباره این نبرد است که با فتح تهران و بیرون‌راندن شاه سابق موقتاً قطع شده بود. اما این بیان کلی به‌تنهایی خوانندگان را راضی نخواهد کرد. آنها به‌حق خواستار این امر هستند که از اوضاع و احوالی مطلع شوند که به شاه سابق و سلطنت‌طلبان امکان داد تا دوباره مبارزه برای استقرار مجدد نظام سلطنتی را از سر گیرند. برای این امر دلائل و عوامل بسیار متعددی وجود دارند، ما فقط به مهم‌ترین آنها خواهیم پرداخت.

یکی از مهم‌ترین این عوامل که وضع را برای حرکت ارتجاعی اخیر مساعد کرد، موضع دشمنانه و تحریک‌آمیزی بود که از سوی روسیه در برابر ایران مشروطه اتخاذ شد.

حکومت فردی و مستبدانه‌ای که هم‌اکنون در روسیه حاکمیت دارد، به دلائل بسیار زیاد هرگز از پیروزی ملت ایران خشنود نبوده است، به‌ویژه به این دلیل که مشروطیت ایران، با تمامی اعتدالش، با تمام قوا تلاش می‌کرد امتیازاتی را که روسیه در زمان حکومت شاه به‌دست آورده بود، لغو کند.

به‌عنوان مثال مجلس ایران شرایطی را که روسیه برای پرداخت وام معین کرده بود، رد کرد. امتیاز ساختمان راه‌آهن را که شاه به تصویب رسانده بود، دیگر تمدید نکرد و به منظور سازماندهی زاندارم‌ری، افسران انگلیسی و سوئدی را به کشور آورد، و برای تنظیم امور مالی متخصصین امور مالی آمریکایی را به کشور فراخواند و غیره.

بنابراین روسیه مرتجع، به‌قدر کافی دلیل داشت تا از ایران مشروطه ناراضی باشد. و از راه اشکال‌تراشی برای دولت و مجلس ایران در هر فرصت ممکن، و پشتیبانی از هر حرکتی که بر علیه مجلس بود، و حتی

ایجاد ناآرامی‌ها، مثلاً در منطقه اردبیل، از ایران مشروطه انتقام بگیرد. این آشتی‌ناپذیری باعث شد که روسیه، حتی برخلاف تعهدات رسمی‌اش، به شاه سابق اجازه دهد که او به اتفاق همراهانش تبعیدگاه خود را ترک کند و با یک کشتی روسی متعلق به شرکت کشتیرانی «قفقاز و سرکوری» به طرف ایران رهسپار شود. اما کمکی که روسیه به شاه سابق رساند تنها به این مورد محدود نماند. کنسول‌های روسیه ورود شاه سابق را به اهالی شهرها اطلاع می‌دادند و خواست‌ها و فرمان‌های او را آنچنان اعلام می‌کردند که گویا آنها از معتقدترین مأمورین شاه سابق می‌باشند. بدین ترتیب، در روزنامه هوریزونت [افق]، منتشره در شهر تفلیس، در مقاله‌ای به قلم خبرنگار آن در بندر گز، که به تاریخ ۲۰ ژوئیه ۱۹۱۱ فرستاده شده، چنین می‌خوانیم:

«کنسول روسیه در استرآباد به نمایندگی از طرف شاه سابق مردم را آرام ساخته، به آنها قول داده است که برای تمامی آنچه که اتفاق افتاده است، یک عفو عمومی داده خواهد شد. افزون بر این، کنسول روسیه اعلام کرده است که شاه سابق مراجعت کرده است تا بر کشورش حکومت کند و برای او برقراری دوباره نظم و آرامش در کشور اهمیت ویژه‌ای دارا خواهد بود.»^۱

شاه سابق در این زمان در استرآباد بود و به طرف مازندران پیش می‌رفت. اهالی شهر تبریز، به ابتکار حزب دموکرات برای تجمع به میدان توپخانه فرا خوانده شده بودند. اما ملت هنوز تجمع نکرده بود که میدان توسط سربازهای روسی محاصره شد و آنان اجتماع کنندگان را پراکنده کردند.

دولت ایران فرماندار پیشین اردبیل، رشیدالملک معروف را که از روس‌ها رشوه گرفته، به کشورش خیانت کرده بود و مرتباً در منطقه

اردبیل ناآرامی به وجود می آورد را به زندان انداخت. هرچند که روس‌ها خود این شورش را به وجود آورده بودند، اما از آن به عنوان بهانه‌ای بسیار مقبول، برای تقویت واحدهای نظامی خود در این منطقه استفاده کردند. پس از آن‌که این خائن عامل ناآرامی‌ها چندماهی را در زندان به سر آورد، دولت ایران تصمیم به اعدام او گرفت کنسول روسیه در تبریز به محض این‌که از این تصمیم آگاه شد، شدیداً به سرزنش و تهدید دولت ایران پرداخت و هنگامی که دولت ایران به روی تصمیم خود پا فشرد، کنسول به قزاق‌های خود و واحدهای پیاده‌نظام روسی در تبریز دستور داد تا جاسوسشان را با زور از زندان آزاد کنند. واحدهای پیاده‌نظام و توپخانه روسی فوراً ساختمان فرمانداری متعلق به ایران را در محاصره گرفتند و رشیدالملک را آزاد کردند و او را به اردوگاه نظامی روسیه بردند.

اما روس‌ها به این امر بسنده نکردند، آنان پس از آن‌که رشیدالملک را چندین روز پیش خود نگهداشتند، وی را تحویل صمدخان، آن مرتجع بدنام و خادم شاه سابق دادند، یعنی به کسی که به فرمان شاه تبریز را از نو به محاصره درآورد و موجب مرگ قربانیان بیشمار شد. صمدخان دوباره رشیدالملک را به فرمانداری ساوجبلاغ که بخشی از منطقه زیر حاکمیت او بود، منصوب داشت.

ما نمی‌خواهیم تحریکاتی را که روس‌ها توسط آنها به شاه سابق کمک رساندند یک‌یک برشماریم، زیرا همه آنها بی‌کی که به مسائل ایران علاقه مندند، حوادث را در روزنامه‌ها خوانده‌اند.

ترکیب قومی ایران هم به گسترش این حرکت ارتجاعی کمک رساند، اما این امر نباید آنچنان که بعضی خبرنگاران انجام می‌دهند، به معنای مطلق آن فهمیده شود. این درست است که در زمان انقلاب ۱۹۰۶ تا ۱۹۰۸ و همچنین طی حرکت اخیر، قدرت نظامی مرتجعین عمده‌تأ از عشایر بود، ولی این ادعا که همه عشایر هوادار دستگاه اداری سلطنتی

هستند، نادرست است. عشایر تقریباً بخش بزرگی از مردم ایران را تشکیل می‌دهند، اما با انکشاف اقتصادی کشور تقریباً نیمی از آنها اسکان یافته‌اند. ما می‌توانیم اقوام کرد را مثال بزیم که بخش بزرگی از آنها در حال حاضر در کارگاه‌های قالی‌بافی و تجارت کوچک مشغول به کاراند، و هرچند که از نظر تعداد بزرگترین ایلات ایران هستند، ولی در این حرکت ارتجاعی، در مقایسه با اقوام شاهسون، که از نظر تعداد یک چهارم آنها هستند، ولی بزرگترین و فعال‌ترین بخش این ارتجاع بودند، نقشی بسیار کم‌اهمیت داشتند. بعلاوه اعطای امتیازات ویژه به همه عشایر برای شاه غیرممکن بود، امتیازاتی که عمدتاً از چپاول و غارت دهقانان و ساکنان صلح‌جوی شهرهای کشور به دست می‌آیند. این امتیازات ویژه فقط در اختیار برخی از عشایر قرار می‌گیرد. یکی از ایلات که بیش از همه مورد ستم قرار گرفته است، بختیاری‌ها هستند. پادشاهان اخیر و به خصوص ظل‌السلطان نماینده شاه در اصفهان آنها را به شدت سرکوب کرده‌اند. بدین دلیل، بختیاری‌ها همواره و تا به امروز با سرسختی با ارتجاع جنگیده‌اند و در حال حاضر فعال‌ترین و مورد اطمینان‌ترین نیروی جنگی حکومت مشروطه را تشکیل می‌دهند.

سومین و مهم‌ترین واقعیتی که باعث حداکثر رشد و تقویت حرکت ارتجاعی شد، مستقیماً از زندگی اجتماعی و سیاسی سه سال اخیر ایران مشروطه سرچشمه می‌گیرد.

موقعیت ایران قبل از ورود شاه سابق به بندر ایران چگونه بود؟ هنگامی که روسیه و انگلستان برای وام خارجی شرایط غیرقابل قبولی قرار دادند، وام داخلی هم نتیجه‌ای به بار نیاورد، مجلس، به منظور اجرای اصلاحات مالی، به مالیات‌های جدید رأی داد؛ اما نظام جدید مالیاتی را، که احتمالاً می‌توانست ایران را از یک بحران مالی و سیاسی نجات دهد، نپذیرفت، بلکه به روی ضروری‌ترین مایحتاج مردم

مانند نمک، توتون و مواد خوراکی ضروری و غیره مالیات بست. این نظام مالیاتی طبیعتاً یک نارضایی عمومی در ملت به وجود آورد، ملتی که بر اثر مالیات‌های سنگین نظام اداری پیشین فقیر و ناتوان شده بود. ملت بر ضد مالیات‌های جدید به پا خاستند و از طریق تظاهرات خواهان لغو آنها شدند. این تظاهرات اغلب با از میان رفتن مؤسسات جدید، مانند انجمن‌ها (مجلس‌های ولایتی)، شوراهای شهری، دادگستری و غیره خاتمه می‌یافتند. نارضایتی مردم همواره رو به افزایش بود و به آنچنان حد تهدیدآمیزی رسید که کابینه سپهدار خود را مجبور دید بعضی از مالیات‌ها را، بخصوص مالیات بر نمک و مواد خوراکی ضروری را دوباره لغو کند. باید اضافه کنیم که مجلس نه از این رو نظام مالیاتی را پذیرفت که چیز دیگری نمی‌شناخت، بلکه به این دلیل ساده که در آن تجار بزرگ و زمین‌داران بزرگ نشسته و حق رأی داشتند.

بسر اثر این قانون‌گذاری نامقبول در میان ملت، مجلس نظریه مشروطه‌خواهی را بی اعتبار کرد، و در میان توده‌های مردم، تنها کسانی که قادر بودند از مشروطه ایران پشتیبانی کنند، بذریقی تفاوتی افشانند. این وضعیت به شاه سابق و سلطنت‌طلبان قوت قلب داد، اما یک چیز دیگر هم به آن اضافه شد.

پس از آن که مجلس دوم کارش را شروع کرد، یک جدایی اجتماعی روشنی به وجود آمد. این جدایی ابتدا از خود مجلس خود را نمایان ساخت. بخشی از نمایندگان خواهان تغییر «قانون اساسی» شدند. مطابق این تغییرات می‌بایستی اولاً به هیئت دولت حق قانون‌گذاری داده شود. افزون بر این، دولت نمی‌بایست برای همه اعمالش در برابر مجلس مسئول دانسته شود، بلکه از آزادی عمل معینی برخوردار گردد. نمایندگانی که خواهان این تغییرات بودند، نمایندگان زمین‌داران بزرگ و روحانیت کهنه‌گرا بودند. آنان هنگامی که دیدند که قانون اساسی مردم با

آنچه که آنان به آن امید بسته بودند وجه مشترکی ندارد، به این وسیله متوسل شدند تا جلوی پیشرفت ملت را بگیرند. رهبر این نمایندگان در مجلس ایران سپهدار معروف بود. او به عنوان یکی از بزرگ‌ترین زمین‌داران بزرگ ایران قاعدتاً نمی‌توانست با این امر موافق باشد که تمامی قوه قانون‌گذاری کشور به مجلس اختصاص داده شود. سپهدار همچنین از طریق اعمال دیگرش، نشان داد که با حکومت شاه هم صرفاً به خاطر دستیابی به نظرات خود خواهانه‌اش و به کرسی نشاندن دیکتاتوری خود، مبارزه کرده بود. او بدین ترتیب از مجلس می‌خواست که شرایطی را که روسیه برای پرداخت وام معین کرده بود، بپذیرد. او نمی‌خواست به مجلس گوش فرا دهد و تلاش می‌کرد که مستقلاً حکومت کند. او بدون تصویب مجلس به خارجی‌ها امتیازاتی داد. به عنوان مثال، امتیاز کشتیرانی در روی رودخانه کارون و امتیاز خط آهن محمره [خرمشهر]. سپهدار در این امور تنها نبود. او از راه سهم بردن بسیار قابل توجه‌اش از درآمد تهران، موقعیت خود را نه تنها در برابر مجلس که همچنین در کابینه تقویت کرد. او به خاطر گزارش‌های ارتجاعی‌اش، نمایندگان محافظه‌کار مجلس و عناصر ارتجاعی کشور را با خود همراه داشت. تمامی این عناصر و در رأس آنها سپهدار، جریان سپهداریسم را تشکیل می‌دادند که برنامه‌اش در درجه اول انحلال مجلس موجود بود، و سپس تشکیل یک مجلس مشورتی شبیه درمای روسیه را خواستار بودند. دست آخر، آنان خواهان اعلام قوانین موقت، یعنی دیکتاتوری دولت و غیره بودند. ارتجاع روسیه از این برگشت سپهدار به سوی ارتجاع آنقدر شاد شد که نشریه نوویه دزمیا (سن پترزبورگ)، که در زمان انقلاب ۱۹۰۶ تا ۱۹۰۸ به سپهدار شدیداً می‌تاخت، در بیان ستایش از اهمیت او و برنامه‌اش زبان و قلم را قادر نمی‌دید...

فراکسیون‌هایی که در مجلس بر ضد سپهداریسم مبارزه می‌کرد، و بیشتر

از همه از منافع مردم دفاع می‌کرد، کسانی بودند که مردم آنها را تحت نام نمایندگان دموکرات مجلس می‌شناختند. دموکرات‌ها مبارزه سختی را بر ضد سپهدار شروع کردند. آنان دلایل اعمال او را آشکار ساخته، آنها را شدیداً به باد انتقاد می‌گرفتند. سپهدار که از این رفتار بسیار خشمگین بود، استعفای خود را تسلیم هیئت دولت کرد، اما در خفا از توطئه چینی دست نکشید. همه از انتقام او می‌ترسیدند، کسی جرأت نمی‌کرد صندلی وزارت را بپذیرد و تا زمانی که سپهدار از کابینه دور بود، امکان نداشت که کابینه‌ای با دوام تشکیل شود. این تعویض‌های مداوم سرانجام بحران کامل هیئت دولت را به دنبال خود داشت، بحرانی که صرفاً نتیجه بحران زندگی اجتماعی فوق‌الذکر ایرانیان بود.

در این میان نایب‌السلطنه پیر مُرد و کسی که از طرف مجلس انتخاب شد، هرچند در اروپا تربیت شده است، ولی با قوانین مبارزه طبقاتی ناآشناست و تصور می‌کند که صرفاً با تشکیل یک اکثریت در مجلس می‌تواند بر بحران غلبه کند. این اکثریت به زودی تحت نام «بلوک» نمایندگان اعتدالی و سپهدارست‌ها به وجود آمد. اعتدالیون به این دلیل به این بلوک پیوستند که از بخشی از برنامه سپهدار طرفداری می‌کردند. از آنجا که بلوک به طرف سپهدار گرایش داشت، او دوباره به کابینه فرا خوانده شد. به محض این‌که سپهدار در رأس حکومت قرار گرفت، پیگرد و دستگیری دموکرات‌ها را شروع کرد؛ دموکرات‌هایی که به غیر از سنت وحدت و یکپارچگی بی‌نظیر در مجلس، حزب خود را که متشکل از عناصر دموکرات کشور بود پشت سر خود داشتند. سپهدار بارها به سرکوب روزنامه ایران نو، ارگان دموکرات‌ها که هر روز به‌طور بسیار وسیع منتشر می‌شد و دارای نفوذی بسیار زیاد بود، پرداخت. اما دموکرات‌ها به دفاع از خود پرداختند و از طریق مقاومتی قوی، و گاه مسلحانه، همچنان به انتشار ایران نو ادامه دادند.

سپهدار به اقدامات دیگری متوسل شد. او با کمک و همکاری فرستاده‌های روسی، سردبیر ایران نو، رسول‌زاده سوسیال دموکرات را به تبعید فرستاد، کمی بعد دستور بیرون رفتن سربازهای دموکرات از تهران را داد. اما او پس از آنکه متوجه شد که تدابیرش فقط باعث تقویت هرچه بیشتر حزب دموکرات شده است به مجلس پناه برد و خواهان تصویب آزادی عمل و استقلال برای هیئت دولت شد. این درخواست سپهدار حتی برای نمایندگان معتدل هم بسیار عجیب به نظر آمد و خطر به وجود آمدن انشعاب، بلوک را تهدید می‌کرد که سپهدار مخفیانه پایتخت را ترک گفت.

به دنبال این فرار ترس و وحشتی به وجود آمد، زیرا که حزب ارتجاعی فوراً شایعه کرد که سپهدار به خارج رفته است تا با شاه سابق ملاقات کند و متحداً با او دوباره به ایران بازگردد. اعتدالیون از ترس تهدیدهای سپهدار در برابر او تسلیم شدند و سپهدار پس از آنکه از بلوک اطمینان کامل گرفت که از دولت او پشتیبانی خواهند کرد و شرایط زیرین را خواهند پذیرفت به تهران بازگشت:

۱. مجلس را منحل کند و مجلس جدید پس از دو سال فراخوانده شود.
 ۲. همه حقوق قانون‌گذاری و اجرایی تا تشکیل مجلس جدید به هیئت دولت تفویض شود.

۳. برای بازسازی ارتش ده میلیون روبل در اختیار وزیر جنگ قرار داده شود، بدون این که وزیر (سپهدار) وظیفه داشته باشد حساب پس بدهد.
 این شرایط خود به تنهایی گویای اهداف ارتجاعی سردار سپهدارند. و لذا تفسیر دیگری در این مورد اضافی است.

دموکرات‌ها یکبار نشستند. آنان هر قدم سپهدار را پی گرفته، حملات خود را دوبرابر می‌کردند. فراکسیون دموکرات‌ها در مجلس اثبات کرد که سپهدار اساسی‌ترین قوانین قانون اساسی را پایمال کرده است. آنان اعلام

داشتند که مادامی که مجلس جدید فرا خوانده نشود، مجلس را ترک نخواهند گفت و در این میان مطبوعات دموکرات، ملت را برای انقلاب دوم آماده می‌ساختند.

این‌ها مهم‌ترین عواملی هستند که وضع را برای حرکت ارتجاعی اخیر مناسب کردند و در میان آنها، به‌ویژه بحران زندگی اجتماعی ایرانیان، به شاه سابق و پیش از هر چیز به محرکین او قوت قلب داد تا دست به چنین ماجراجویی بزنند.



ایران مشروطه این بار نیز از این جنگ بیرون آمد، اما این پیروزی برایش گران تمام شد. تاکنون همواره از ضررهایی که ماجراجویی شاه سابق برای ایران به‌بار آورده است، صحبت نشده، از منفعت‌های آن سخنی به میان نیامده است.

چنان که در بالا اشاره رفت، سپهدار مجلس را برآن داشته بود که برنامه او را بپذیرد. بدین‌وسیله سپهدار می‌توانست پس از پایان دوره مجلس دوم، آن را به مدت دو سال و در حقیقت برای همیشه تعطیل کند تا برنامه کابینه‌اش را با موفقیت به اجرا درآورد. اما در این میان شاه سابق، پیش از آن که دوره قانون‌گذاری مجلس دوم به پایان برسد، به ایران بازگشت. ظهور او تمامی ایران مشروطه را به حرکت درآورد. این فکر که اگر شاه سابق تاج و تخت را دوباره به‌دست آورد، کشور نه تنها مشروطه‌اش را، که احتمالاً استقلالش را هم از دست خواهد داد، باعث پیاخیزی تمامی اقشار مردم شد و سپهدار که متهم به خیانت شده بود، برای آنکه خود را از خشم ملت برهاند، مجبور به فرار به سفارت روسیه شد. بدین‌ترتیب ماجراجویی شاه سابق موجب سقوط سپهدار شد. این سقوط بسیار پراهمیت است، زیرا هم‌زمان به معنای پایان سپهدار‌رسم نیز هست، سپهدار‌رسمی که این بخت را داشت تا در ایران دست به کاری بزند که برای شاه سابق غیرممکن بود.

ماجرای جوی شاه سابق «بلوک» را هم از میان برد، «بلوکی» که از همان ابتدای تشکیل اش چنین نقش حقیرانه‌ای در مجلس بازی کرده است. وضع آن روز، آن‌چنان تدابیر محکم و مصممانه‌ای را می‌طلبد که محافظه‌کاران در قبال آن ناتوان بودند، و مردم را به دور احزاب دموکراتیک گرد آورد. نمایندگان دموکرات در مجلس، در همان مجلس ترسویی که در برابر خواست‌های سپهدار تسلیم شده بود، بیشترین آراء را آوردند، این بار همه مرتجعین را از گرفتارشدن به سرنوشت لوئی شانزدهم می‌ترساند.

حوادث بعدی موفقیت نهایی احزاب دموکرات ایران را در انتخابات بعدی برای مجلس تضمین کردند و این دیگر مربوط به این احزاب می‌شود که از این مزایا استفاده لازم را بکنند.^۱

تبریز ۲۸ اکتبر

۱. هنگامی که رفیق ایرانی ما این گزارش را می‌فرستاد، به نظر می‌آمد که مسائل این چنین باشند. ولی حکومت استبدادی روسیه احتیاجی به یک ایران آزاد و استوار در کنار مرزهایش ندارد. جنگ وین، انقلاب و فساد درونی احتمالاً او را برای همیشه ناتوان ساخته‌اند تا حدی که به طور جدی با یک قدرت اروپایی متحد شود. اما او خود را نسبت به کشوری ایران بزرگ‌تر احساس می‌کند. او در اتحاد با انگلستان همان سیاستی را دنبال می‌کند که روسیه و پروس در سده هجدهم در برابر نهبان اجرا می‌کردند. یعنی نگذارند که آن کشور روی فراموشی و ثبات را ببیند. تمام عناصر بی‌نظمی و هرج‌ومرج را به میدان بکشند تا سرانجام فرصت آن به دست آید که در چارچوب [استقرار] نظم [دلخواه خود] به آن کشور تسلط کنند. این لحظه گویا اکنون فرا رسیده باشد. در حالی که آلمان مراکش را به فرانسه وامی‌گذارد. که به هیچ کدام شان تعلق ندارد؛ ایتالیا نریپولی لیبی را تسخیر می‌کند. روسیه به ضربه‌ای غارتگرانه بر سر ایران دست می‌زند. هرآنچه که قربانی پیشنازانه تقدس سائیکت یعنی مالکیت سرمایه‌دارانه است بر نصاب فرآورده‌های کار خارجی تکیه دارد. (هیئت تحریریه)

اولتیماتوم روسیه و پیامدهای آن برای ایران^۱

به قلم یک ایرانی
ترجمه پرویز دستمالچی

۱

هنوز ایران از تکان هراس آمیز ارتجاعیون بیرون نیامده بود که اولتیماتوم روسیه بایست زندگی اش را از بنیاد به لرزه درآورد.

عللی که باعث شد روسیه به چنین ابزاری قوی دست یازد، کدامند؟ هنگامی که لیاخوف و محمدعلی شاه ناتوانی خود را در استقرار مجدد رژیم گذشته - یعنی رژیمی که روسیه خود را در کنار آن بهتر از ماهی در آب احساس می کرد - به اثبات رساندند، روسیه احساس کرد که خود باید به دفاع از حقوق خویش «در ایران» بلند شود.

پس از آخرین پیروزی ایرانیان بر محمدعلی شاه، حکومت ایران با کمک کارشناس امور مالی آمریکایی، مورگان شوستر، به اصلاح امور مالی پرداخت. این امر خشم روسیه را دو برابر کرد، به خصوص هنگامی

۱. نئوزیت، سال ۳۰، شماره ۲۶، فوریه ۱۹۱۲. این مقاله برای انتشار در اختیار ما قرار گرفته است. (هیئت تحریریه نئوزیت)

که شایعه‌ای پخش شد که مورگان شوستر در نظر دارد بدهی به روسیه را کاملاً بپردازد تا بدین ترتیب ایران را از قیومیت روسیه آزاد کند. شوستر خود به خوبی به این امر آگاهی داشت. دلیل آن بخش‌هایی از گزارش او دربارهٔ اختلاف‌های مالی ایران و روسیه است که در روزنامه‌های انگلیسی به چاپ رسیده‌اند. در آنجا آمده است: «روسیه از همان ابتدا نمی‌خواست اجازه دهد که در ایران اصلاحات مالی انجام پذیرد، یا این که اصولاً ایران دوباره قدرت یابد. حالا دیگر حکومت روسیه نقاب از چهره برداشته و با دست باز عمل می‌کند... تمامی عملکرد من، که هدفش اصلاح واقعی امور مالی ایران است، به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم با موانعی از جانب روسیه و با یک سکوت منافقانه [از جانب انگلستان] روبروست...»

اولتیماتوم روسیه که اخیراً تقدیم دولت ایران شد، نه تنها به اثبات می‌رساند که تا زمانی که استبداد مطلق روسیه وجود دارد، ایران نمی‌تواند گامی به جلو بردارد، بلکه همه تلاش‌هایی که به منظور اصلاح امور مالی ایران انجام می‌پذیرند از طرف روسیه به شکست کشیده خواهد شد. سه مورد اساسی اولتیماتوم روسیه که تا به حال از طرف دولت ایران پذیرفته شده‌اند، عبارتند از:

۱. بیرون‌راندن مورگان شوستر،
۲. پرداخت غرامت جنگی به مبلغ ده میلیون روبل.
۳. استخدام یک مأمور مالی جدید که مشروط به نظر موافق روسیه و انگلستان باشد.

بدین ترتیب بدهی جدید و سنگینی به دوش ایران گذاشته شد و همزمان با آن، این حق از او سلب شد که مأمور مالی اش را به‌طور مناسب و به دلخواه خودش برگزیند. از این به بعد برای پست مدیریت مالی دستگاه دولتی تنها کسی می‌تواند فرا خوانده شود که مورد قبول دولت

روسیه باشد، یعنی این که این مأمور مالی نه تنها ابتدا امور مالی ایران را اصلاح نکند، بلکه این سرزمین را از بدهی های جدید انباشته سازد و بدین ترتیب آن را همواره بیشتر به زیر یوغ روسیه بکشاند.

حالی بهانهٔ بلاواسطه روسیه در تسلیم اولیجاتوم به دولت ایران چه بود؟

در خیزش ارتجاعی اخیر، در کنار محمدعلی شاه، برادر جوان او هم شرکت داشت. از آنجا که این خیزش هزینه بسیار سنگینی برای دولت ایران به بار آورد، دولت تصمیم گرفت املاک این شاهزادهٔ مرتجع را مصادره کند. دولت ایران همه نمایندگی های سیاسی قدرت های بیگانه را از این تصمیم مطلع ساخت. ولی هنگامی که ژاندارم ها را به در خانه شعاع السلطنه فرستاد، کنسول روسیه به قزاق های ایرانی در تهران دستور داد ژاندارم ها را از آنجا بیرون و خانه را اشغال کنند.^۱ او مدعی بود که شعاع السلطنه تحت حمایت بانک روس است. مورگان شوستر به نام دولت ایران در این مورد به کنسول روسیه توضیح داد که اتخاذ چنین تدابیری در برابر قدرتی که استقلال آن به رسمیت شناخته شده است، امری غیر قانونی است. از این رو، او در حین اطمینان دادن به این که دولت ایران اقتدار بانک روس را به رسمیت می شناسد، خواهان عقب نشینی قزاق ها نیز شد. هنگامی که کنسول روس به این توضیح توجهی نکرد، مورگان شوستر تعداد زیادی ژاندارم به خانه شعاع السلطنه فرستاد و آنان قزاق ها را از آنجا بیرون راندند. او در این مورد با توافق کامل کابینهٔ ایران عمل کرد. پس از این ماجرا، دولت روسیه فوراً اولیجاتومی تسلیم دولت ایران کرد و در آن خواهان تخلیه ژاندارم ها از خانه شعاع السلطنه و جایگزینی

۱. بی ما گروهان محافظ محمدعلی شاه هستند که توسط سرهنگ نیاخروف روسی تعلیم دیده بودند و بعد از بیرون راندن شاه، ظاهراً به انقلابیون پیوسته بودند. (مبیت تحریریه

زاندانم‌ها توسط قزاق‌ها و همچنین عذرخواهی رسمی دولت ایران به خاطر این پیش آمده شد.

از آنجا که هیئت دولت به خاطر وضع دشوار و اولتیماتوم روسیه که پیش آمده بود، مستعفی شد، توضیح مساعد دولت ایران به مدت یک روز به تأخیر افتاد. دولت روسیه از این فرصت فوراً بهره گرفت، اولتیماتوم دوم را تسلیم دولت ایران کرد، اولتیماتومی که خواست‌های پیش‌گفته آن، با موضوع دعوای فعلی اصولاً رابطه‌ای نداشت.

اولتیماتوم دوم به خاطر تنیدی و شدت گمان‌های متفاوتی را برانگیخت. تصور می‌شد که استقلال ایران به سر آمده است. در روزنامه‌هایی که از مسائل ایران خوب مطلع بودند و همچنین در محافل ساده‌لوحان فوراً سرزنش مورگان شومستر به خاطر «عمل ناهنجارش» و همچنین سرزنش دولت ایران به خاطر «تأخیرش» آغاز شد. این اتهامات بدین دلیل کاملاً بی‌مورد بود که حتی اگر دولت ایران می‌کوشید بهانه‌ای در این مورد به دولت روسیه ندهد، باز هم در هر صورت اولتیماتوم دیر یا زود عنوان می‌شد، زیرا زمان چنین اولتیماتومی فرا رسیده بود و دولت روسیه قادر بود هر زمان خود مناسبتی برای آن بتراشد.

۲

اولتیماتوم روسیه و ورود ارتش روسیه به قزوین باعث شورش در سراسر ایران شد. مجلس، شوراهای ولایتی، افکار عمومی، مطبوعات و غیره بر ضد روسیه به پا خاستند. آنها با اطلاع از خطر فشار و تضعیقات دولت روسیه، متفقاً خواهان رد کردن تقاضاهای روسیه بودند. «ایا مرگ یا استقلال»: تظاهرکنندگان با این شعار با اولتیماتوم روسیه به مقابله پرداختند. همزمان با آن در تمام شهرهای مهم ایران، در تهران، قزوین، رشت، تبریز، شیراز، و اصفهان کالاهای روسی تحریم شد. کارگران بنادر

ایران، مطابق نمونه ترکیه، از بازگیری کالاهای روسی امتناع ورزیدند. در مدت زمان بسیار کمی اوضاع آنچنان بحرانی و جو سیاسی به حدی انفجاری شد که می‌بایست به درگیری خونینی میان ارتش روسیه و فدائیان در رشت، انزلی و تبریز بیانجامد. در شهر تبریز درگیری آنچنان سخت بود که منجر به قربانی شدن صدها نفر از دوطرف شد. اکنون می‌خواهیم برای یک لحظه به روی جزئیات حوادثی که از دسامبر در تبریز روی دادند، و هنوز هم روی می‌دهند، مکت کشیم، زیرا از یک طرف اخباری که از طرف اداره تلگراف روسیه در سن پترزبورگ پخش شده‌اند، نادرست‌اند، و از طرف دیگر همین اجزاء مبین علانم ویژه بشمار می‌هستند.

در شب بیستم دسامبر [۱۹۱۱، واحد] پيشاهنگ روس [واحد‌های مهندسی ارتش] مشغول کشیدن خط تلگراف، در خاک ایران، میان ارتش اصلی و گروهان ویژه‌ای بود که تازه از اردبیل وارد تبریز شده بود. مأموران پلیس ایران مانع کار سربازهای روسی شدند و از آنها خواستند که ابتدا از مقامات اداری ایران کسب اجازه کنند. اندکی پس از آن پیش‌آهنگ‌های رانده شده به همراه بیست نفر دیگر و یک افسر روسی بازگشتند و مأموران پلیسی را که قبلاً مانع کار آنها شده بودند از محل پست نگاهیانی‌شان به بیرون فراخواندند. آنها هنوز پا به بیرون نگذاشته بودند که مورد اصابت گلوله‌های روسی قرار گرفتند و به خاک افکنده شدند. سایر مأموران پلیس ایرانی نتوانستند به آرامی از کنار این [حادثه] بگذرند، آنها [بجز] به طرف روس‌ها آتش گشودند، در نفر را کشته و مجروح کردند و بقیه را فراری دادند. پس از این ماجرا نیروی نظامی روسی که وارد تبریز شده بود فوراً به‌پا خاست تا پلیس‌های ایرانی، و انقلابیون، و به‌طور کلی همه ایرانیانی را که اسلحه داشتند، خلع‌سلاح کند. این عمل روسیه، به‌ویژه هنگامی که در تمام ایران [مردم] بر ضد روسیه، به خاطر

اولیما توماش، به پا خاسته بودند، طبیعتاً می‌بایستی مقاومت مسلحانه پلیس‌ها و انقلابیون را به وجود می‌آورد. در عمل، با اولین تهاجم روس‌ها فوراً تمام شهر یکپارچه دست به اسلحه برد و نبود در این لحظه عمومی شد.

هیچ ناظر بیطرف و واقع‌بینی نمی‌تواند ایرانیان را سرزنش کند، حتی اگر روس‌ها ابتدا از جانب ایرانیان مورد حمله قرار گرفته بودند؛ زیرا از زمانی که ملت ایران قانون اساسی‌اش را کسب کرد، به‌طور مداوم از طرف روس‌ها زیر فشار و آزار قرار گرفته است، روس‌هایی که به‌خاطر توطئه‌چینی و دسیسه‌های بی‌حد و حصرشان به مدت چندین سال تنها تخم نفرت و انزجار کاشته‌اند. ولی در عمل انقلابیون ایرانی، به‌ویژه انقلابیون تبریز همواره هوشیارانه و با احتیاط رفتار کرده‌اند و این روس‌ها بودند که، چنان‌که نشان داده شد، با قتل توطئه‌گرانه دو پلیس ایرانی، دشمنی را آغاز کردند. و حوادث بعدی نشان دادند که روس‌ها به این برخورد عمداً دامن زدند تا بتوانند مردم تبریز را خلع سلاح کنند، مردمی که با پشت سرگذشتن همه سختی‌ها مبارزه‌ای چنین طولانی و بی‌وقفه را با ازتجاج ادامه دادند؛ ولی آژانس تلگرافی سن پترزبورگ، که انحصار همه اخبار تبریز را در دست دارد، همچون گذشته، این بار نیز با پخش دروغ و این‌که گویا در ابتدا ایرانی‌ها پیش‌آهنگ‌های روسی را کشتند، بسیار خوب و مؤدبانه به رتق و فتق امور پرداخت.

حال مطلب را ادامه دهیم!

جنگجویان متعصب ایرانی اجساد سربازان بی‌گناه را که خود قربانی فرماندهانشان بودند، تکه‌تکه کردند. بربریت این جنگجویان متعصب از طرف همه انقلابیون محکوم و حتی [خود آنها] مجازات شدند. ولی آژانس تلگرافی روسی که درباره بربریت فدائیان ایرانی چنین زاری و تئونی به‌راه انداخته بود، با هوشیاری کامل درباره بربریت روس‌ها، که

به مراتب از بربریت فدائیان بدتر بود، سکوت اختیار می‌کند. ارتش روسیه که خود را قادر به مهار کردن انقلابیون ندید، اسلحه خود را در مورد مردم بی دفاع و صلح طلب، و زنان و کودکان و عابرین عادی به آزمایش گذاشت. بانصدنفر ایرانی که در روزهای نبرد کشته شدند، عمدتاً عابرین بی‌گناه و زنان و کودکان بودند. مردم بی‌پناه اطراف باغ شمال، یعنی آنجا که روس‌ها نیروهای انتظامی خود را متمرکز کرده بودند، بی‌رحمانه قصابی و بمباران شدند. اما این هنوز همه مطلب نیست. انقلابیون ایرانی با دقت بسیار از خیابان‌ها و بازارهایی که تحت مراقبت آنها بود، پاسداری می‌کردند. آنها نه تنها [مراقب] امنیت املاک افراد محلی بودند، بلکه از بیگانه‌ها، و همچنین از املاک روس‌ها، نیز مراقبت می‌کردند و در برابر دروازه‌های بانک روس، پست‌های نگهبانی گمارده بودند. ولی قزاق‌های روسی همه مغازه‌ها و انبارهایی را که در منطقه آنها بود، تا آخرین قطعه‌اش غارت کردند، غارتی که مردم تبریز را به یاد اعمال باند دزدی رحیم خان [قزاقه داعی] معروف انداخت. قزاق‌ها حتی از غارت اموال رعایای صمیمی به دولت روسیه هم روی گردان نبودند. جالب توجه این است که این غارتگری‌ها در چند قدمی کنسولگری روسیه انجام می‌گرفت، در ساختمان‌هایی که دیوار به دیوار کنسولگری بودند. اما تمامی اینها طبیعتاً به هیچ وجه مانع از این نمی‌شود که دولتمردان روسیه و همچنین آژانس تلگرافی روسیه برای جهان متمدن تعریف کنند که، روسیه سپاه خود را به ایران فرستاده است تا منافع اتباع خود را حفظ کرده، از اهالی صلح‌جو در برابر غارت و دزدی حفاظت نماید.

انقلابیون بالاخره استحکامات و دیگر مواضع خود را در تبریز آزادانه رها کردند و عقب نشستند. نه این که آنها جرأت و شهامت لازم را نداشتند. آنها با وجود این که می‌دانستند در هر صورت دیر یا زود شکست خواهند خورد، می‌توانستند جنگ را ادامه دهند. اما آنان دیگر

فادر نبودند فریادهای دلخراش خانواده‌هایی را که به قتل می‌رسیدند، تحمل کنند، این امر آنها را مجبور کرد که از این جنگ بدفرجام دست بکشند.

پس از آن که انقلابیون عقب‌نشینی کردند، ارتش تازه‌نفس روسیه با شش هزار نفر از قفقاز وارد [تبریز] شد و شهر به زیر سلطه کامل آنها درآمد. حکومت روسیه به هنگام فرستادن ارتش خود به ایران رسماً اعلام داشت که در نظر ندارد ایران و یا قسمتی از این کشور را اشغال کند، بلکه صرفاً در نظر دارد که فدائیان «مقصر» را به مجازات برساند، یعنی انقلابیونی را که در قیام‌های اخیر شرکت کرده بودند. اما تعجب عمومی آن هنگام افزون شد که ستاد فرماندهی روسی، پس از برقراری محاصره شهر [تبریز] و تشکیل دادگاه‌های صحرائی، در کنار مجازات فدائیان «مقصر»، مجازات مشروطه‌خواهان را آغاز و آنان را به چوبه دار سپرد. مشروطه‌خواهانی که هرچند در قیام اخیر شرکت نکرده بودند، ولی «مقصر» به جنایات دیگری بودند، مثلاً در راه کسب قانون اساسی پارلمانی برای کشورشان کوشش کرده بودند. به‌زودی می‌بایستی شاهد آن می‌بودیم که ارتش روسیه به این کشور می‌آمد تا بر علیه قانون اساسی ایران بجنگد. هنوز مدت زیادی از ورود روس‌ها به تبریز نگذشته بود که همه نهادهای مربوط به قانون اساسی را منحل کردند: شورای ولایتی، شورای شهر، دادگاه‌های مدنی، پلیس و غیره را. آنها با قدرت تخریبی‌ای همانند خرابکاران حرفه‌ای، ساختمان شورای ولایتی را ویران و اموال مشروطه‌خواهان معروف از جمله اموال ستارخان و باقرخان را که مدت دو سال بود در تبریز زندگی نمی‌کردند، مصادره کردند. ولی از همه ناراحت‌کننده‌تر این است که روس‌ها صمدخان مرتجع بدنام و رسوا را به همراه دارودسته دزدش، که از شروع حرکت انقلابی تا به امروز همواره بر علیه قانون اساسی ایران ستیز کرده‌اند، دوباره [به شهر] برگرداندند.

باید اعتراف کرد که صمدخان یک خدمتگزار لایق روس‌ها است، زیرا تمامی آنچه را که روس‌ها به انجام رساندند، او انجام داد. در کنار چوبه‌دار روس‌ها، صمدخان چوبه‌دار ویژه خودش را برپا داشت و هر روز بهترین انقلابیون تبریز را، پس از انجام شکنجه‌های چنگیزخانی، به دار می‌آویخت. او با اعمال خشونت مبالغه‌آمیز از اهالی تبریز پول گرفت و در ظرف یک هفته وجهی به مبلغ ۳۰۰/۰۰۰ روبل را که با زور و خشونت از یکی از تجار تبریز گرفته بود، برای کسب بهره‌اش به بانک سپرد. این وضع همچنان ادامه دارد و اتحاد سیاه ارتجاع روس‌ها و صمدخان در تبریز آن‌چنان بیداد می‌کند که این شهر شبیه جهنمی به روی زمین شده است، از وضع شکوفای آن چیزی جز خاکستر باقی نمانده است. هیچ‌کس جرأت تکان خوردن ندارد و اهالی بیچاره در اثر تهدید، وحشت و مرگ، حتی قادر نیستند بر ضد اعمال زور و بی‌عدالتی‌ها اعتراض نمایند، اعمال زور و بی‌عدالتی‌ای که هر روز روی می‌دهد. از احزاب سیاسی، از سازمان‌های دموکراتیک یا سوسیال دموکراتیک دیگر نمی‌توان حرفی زد، آنها کاملاً داغان شده‌اند، و این در همان شهری رخ داده است که انقلاب ایران را به پیش راند، به آن سمت داد و مرکز آن بود. و غم‌انگیزتر شاید این باشد که، شهر تبریز و تمام استان آذربایجان تا زمانی که صمدخان در تبریز باقی بماند، نمی‌تواند در انتخابات مجلس سوم، که شروع شده است، شرکت جوید و بدین ترتیب مجلس از بهترین نمایندگان خود محروم خواهد ماند.

دولت ایران هم بدون تردید از این به بعد در برابر اروپا مدعی خواهد شد که روسیه در امور داخلی ایران دخالت ندارد.

این امر کاملاً روشن است که استبداد مطلق روسی نمی‌تواند با تفاهم و توافق با یک ایران مشروطه زندگی کند. این هم کاملاً روشن است که ایران قادر نیست استبداد مطلق روسیه را به زانو درآورد. معهذا این سؤال مطرح می‌شود که: آیا قدرت دیگری وجود ندارد که منافع اقتصادی و سیاسی اش با ایران مشروطه گره خورده باشد؟ قدرتی که بتواند به خودسری روسیه لگام بزند؟

قدرتی که پس از روسیه از همه بیشتر به سرنوشت ایران علاقه نشان می‌دهد، انگلستان است. در اولین نگاه احتمالاً چنین به نظر می‌آید که قانون اساسی ایران می‌تواند به روی حمایت و هواداری انگلستان حساب کند، زیرا از میان رفتن حاکمیت شاه نمایانگر پایان امتیازهای روسیه بود. واقعاً هم تمام آنچه را که روسیه در حین حاکمیت شاه به دست آورده بود، به محضر این‌که ملت ایران خود آقای حقوق خودش شد، از دست داد. اما مدت زمانی طولانی است که انگلستان دیگر به ایران در درجه اول به‌عنوان بازار فروش علاقه‌ای ندارد؛ بلکه بیش از هر چیز به آن به‌عنوان یک دولت حایل (می‌نگرد)، زیرا موضوع نگرانی او تنها و تنها هندوستان انگلیسی است. در سال ۱۹۰۷ دولت انگلستان قسمت شمالی ایران همراه پایتخت، یعنی تهران را به‌عنوان منطقه نفوذ روسیه به رسمیت شناخت؛ این منطقه ثروتمندترین، پرجمعیت‌ترین و شاعرل‌ترین بخش کشور است، و برعکس، انگلستان موقعیت خود را در تبت و افغانستان قوام بخشید. دولت انگلستان در همین توافق از روسیه قبول محکمی گرفت که وضع موجود در ایران را حفظ کند، و این به‌معنی خدشه‌ناپذیر بودن تمامیت ارضی ایران. صرف‌نظر از حفظ این وضعیت موجود، بقیه امور تقریباً برای دیپلماسی انگلستان بی‌تفاوت بود. این‌که روسیه در امور داخلی ایران دخالت می‌کند، این‌که افسران خود را [به

ایران می‌فرستد تا مجلس را بمباران کنند، این‌که به جنبش‌های ارتجاعی دامن می‌زند، و این‌که در تبریز قانون اساسی را لغو می‌کند و کوهی از اجساد انسان‌ها درست می‌کند، تمامی اینها به درستی انگلستان را [حفظ] اندکی نگران می‌کند. دیپلماسی انگلستان هرگز تاکنون ضرورتی نیافته است که برضد تجاوزات روسیه اعتراض کند، حتی بر ضد موارد نفی مکرر قرارداد ۱۹۰۷ هم اعتراضی نکرده است.

ولی نه تنها اوضاع گفته شده در بالا، بلکه حتی به صحنه آمدن آلمان هم که مرتباً قدرت بیشتری به دست می‌آورد، انگلستان را، در مورد مسئله ایران، به سمت بی‌تفاوتی خاصی سوق می‌دهد، زیرا برای انگلستان قبل از هر چیز به دست آوردن دوستی روسیه مهم است تا [بتواند] آلمان را در اروپا متفرد سازد. بنابراین، ایران مشروطه نمی‌تواند از انگلستان هیچ انتظاری داشته باشد، برعکس، «سرزمین کلاسیک آزادی‌های سیاسی»، همان سیاست‌های ظلم و ستمی که روسیه در شمال می‌کند، دست برده است.

ایران مشروطه [بر اثر] نفرتی که به روسیه و انگلستان داشت برای یک لحظه به آلمان متمایل شد. روابط تجاری آلمان با ایران واقعاً هم از زمان انقلاب [به بعد] پیشرفت‌های بزرگی کرده است. معهذاً امپریالیسم آلمان که - آن‌طور که در قصه‌ها می‌گویند - همواره به دنبال سراب است، این بار نیز خود را در بهره‌گیری از موقعیت ملت ایران ناتوان نشان داد و همه حقوق خود را در ایران به روسیه فروخت تا پشتیبانی او را در امور مربوط به مراکش به دست آورد. اگر آلمان موقعیت خود را در ایران حفظ می‌کرد و از طریق ادامه خط آهن بغداد روابط تجاری خود را با ایران گسترش می‌داد، چه مزیت‌هایی که نصیب صنایع آلمان نمی‌شد، امری که به نحوی کاملاً خودبخودی زمینه مساعدی برای آلمان فراهم آورده بود.

چهارمین کشوری که به ایران علاقه نشان می‌دهد، ترکیه است. ترکیه میل ندارد که ارتجاع روسیه در ایران قدرت مسلط شود، زیرا این امر می‌تواند عکس‌العمل‌هایی را در ترکیه به وجود آورد، ترکیه همچنین به این فکر می‌کند که، از آنجا که همسایه هم‌مرز و مسلمان ایران است، در آینده‌ای نزدیک روابط سیاسی و اقتصادی خود را با ایران گسترش دهد. اما مشکلات و پیچیدگی‌های داخلی و خارجی در سال‌های اخیر به ترکیه اجازه نخواهند داد که عملاً به کمک ایران بیاید. مادامی که ترکیه خود را |در این امر| ناتوان نشان می‌دهد |یعنی بخواهد| اقوام گوناگون این سرزمین را با بندی محکم و دیرپا به امپراتوری |خود| گره بزند، موفق نخواهد شد مانع روسیه شود که در ایران امور را مطابق میل خویش رتق و فتق کند. تا زمانی که روابط بررسی شده در بالا شکل دیگری به خود نگرفته‌اند، تا آن زمان هم ملت ایران باید از غارت و چپاولگری استبداد مطلق روسی رنج ببرد؛ تا زمانی که انقلاب روسیه از نو شعله‌ور نگردد و پروتاریای روسیه حقوق سیاسی اش را - حقوقی که او بخشی از آن را در سال ۱۹۰۵ با اعمال قدرت به دست آورد - دوباره به دست نیاورد آری در اوضاع فعلی‌رهایی‌نهایی ملت ایران در گرو رهایی ملت روسیه خواهد بود.

فصل دوم

مقاله‌هایی از تیگران ترهاکوپیان (ت. درویش)

مسائل امروزه: ترور^۱

ترور و تولید هیجان‌ها و دهشت‌های ناگهانی وجهه رفتار و وسیله نیل به مقصودی معاینه می‌شود. طرفداران این منظور همین‌که موافق نظریه اجتماعی، شخصی و معنوی تعدیلش نمودند، در صدد برمی‌آیند که عملاً نیز در تعادل و وفق دادن آن هم بکوشند.

طرفداران این نظریه از قرار شرح و تفصیل زیر افاده منظور و مقاصد خود را به ما می‌فهمانند.

فلسفه اجتماعی معنوی ارتکاب به عمل ترور را تبدیل کرده و این وسیله را مثل یکی از اطمینان‌بخش‌ترین وسایط تخریبات سیاسی و اجتماعی به نظر ما می‌رساند و همواره اتخاذ این تشبیه را توصیه می‌نماید.

ترور یک وسیله انقلاب‌جویانه ممتاز است؛ زیرا پس از تهدید ستمکاران به اعانت صداهای خارا شکاف بمب و نواهای گلوله‌باران قروم [۴] ایام تخریبات عمومی را نوید می‌دهد. اصول حکومت سیاسی دستگاه ماشینی را مشابه است که هر شخصی که در یکی از کارهای آن

اشتراک دارد در حکم یکی در پیچ و مهره‌های آن ماشین است و در سایه وجود خود گردش دستگاه ماشینی آسان‌آسان می‌کند. هر آلت و ادواتی را شغل مخصوصی است و اهمیت آن بسته به موقعی است که آن آلت اشغال نموده و در میان سایر آلات جای گرفته.

همان‌طور که اگر یکی از آلات و ادوات و پیچ و مهره‌ها برداشته شود ممکن است که دستگاه از حرکت بازمانده و گردش عادی منقطع گردد، همان‌قسم نیز چنانچه یکی از آلت‌های سیاسی (یعنی یک نفر از مأمورین حکومت) معدوم شود، ممکن است دنباله کار به خرابی انتها یافته و در حرکت سیاسی مکتبی روی دهد، همین نکته اساس مقصد انقلابیون و شورشیان را تشکیل می‌نماید، چه با تمام وسایل ممکنه بایستی دستگاه ماشین حکومت را از هم پاشانند و چنانچه یک مرتبه انجام این مرام را راه امکان باز نباشد و یا جماعت کاملاً آماده اقدام به انقلاب و شورش نباشند، باید کم‌کم و اندک‌اندک به تخریب بنیان حکومتی پرداخت. وسیله مطمئن و مختصر این عمل خرابی همانا از ترتیب انداختن و از هم پاشاندن دستگاه ماشین [حکومتی] است. ترور هم حکومت را از ترتیب و نظام عاری می‌کند، زیرا آتش آن همیشه یکی از رجال بزرگی را که در امور حکومتی شغل مهمی را داراست خواهد سوزاند. درهم نمودن امور نیز معلوم است که یک قدم به جانب تخریب و انقلاب برداشته می‌شود. دشمنان ملت به همین جهت از ترور سیاسی در وحشت‌اند و بیم دارند؛ و نیز ترور عجاتاً هم نتایج رضایت‌بخش می‌دهد. هرچند که به جایی هم نرسد و موجب تغییر و تبدیل کلی نگردد، اقلأً یقین است که حرکات از تجاع کارانه دولتیان را تعدیل می‌نماید.

ترور درست است که موجب قتل نفس می‌گردد ولی باید دانست که مقتول ناگاه که خواهد بود؟ ترور زمامداران مهم را به دهشت می‌اندازد و همیشه ایشان را به ترس و بیم دچار می‌دارد؛ باید احوال روحیه یک نفر

مستبد و یا یک [نفر] شریر ستمکار را تصور نمود که در مقابل هیولای خیالی یک هیجان ترور مسلح چه حال و روزی خواهد داشت. آیا آن رضع استرحام طلبانه در همت خود مانده در اعمالش نفوذی نخواهد کرد؟ غالباً از اتخاذ اقدامات شدید می‌هراسد و به خوبی درک می‌نماید که شدت حرکات و سختی سلوکش موجب انعطاف نظر فرقه‌های هیجان‌پرور به جانبش شده و هر وقت که باشد یک روزی به موجب قطعنامه‌های سری فرقه‌ها محکوم به قتل گشته و از نهب آتش هستی سوز آن ابداً راه‌گریز و فراری ندارد؛ پس برای حفظ شخص خود روحاً به تعدیل در اعمال میانه‌روی در حرکات سیاسی خویش ناچار گشته و نسبتاً از تزییقات حکومتی خواهد کاست.

اگر کسی توانست به تعدیل سلوک خود موفق آید فبها، والا ملت همواره در رنج و عذاب بوده و انقلاب‌کاران هم در صددند. یک حُسن دیگری هم دارد که آن مایوس‌ساختن و ناامید نمودن مستبدان باشد. مسلم است که وقتی دست چابک هیجان‌پروران یکی یکی از تجامع‌یون را متعاقب همدیگر به خاک هلاک افکنند، افق ساخت متفکره ستمکاران را که همواره برای اجرای مقاصد خویش خیالبافی می‌کنند یک ابر و مه یأس و نومیدی فرا می‌گیرد. از یک طرف و از سمتی یأس بالاخره دستگاه تزییق کار حکومت را از گردش باز می‌دارد. هر قدر بنیان حکومت قدیمه رو به فنا می‌رود، همان اندازه هم به شورشیان کسب قوت نموده و می‌شتابند و سرانجام دیگر ممکن نخواهد بود که پس از قربانی شدن متوالی رجال بزرگ بانفوذ باز هم اصول قدیمه را قوت مقاومتی باقی ماند. تعدیل مظالم و نومیدی دشمنان دو نمره بزرگ‌تر ورود دهشت‌های ناگهانی است. این دو نتیجه نیز همیشه ملت بلادیده و شورشیان را مفید است. حکومت استبدادی در سایه ترور می‌تواند یک واسطه به دست آورد که به وسیله آن از دستگاه حکومت استبدادی کسب حقوقی نماید و

دشمنان خودشان را فنا کند. احوال ملت رو به بهبودی می‌گذارد، دایرة آزادی وسعت می‌یابد و حال انقلاب‌طلبان و شورشیان بیشتر تاب‌آور و طاقت‌پذیر می‌گردد. در ظل همین بهبودی احوال، ملت بیشتر دقیق شده و در مطالباتش کسب قوت و استحکام می‌نماید و اشتباهی حقوق‌خواهی و داد‌طلبی بیش از پیش متدرجاً زیاد می‌گردد. انقلاب‌کاران نیز از حادثات بیشتر استفاده کرده و از پیروزی‌های خود راضی شده و به مرمت و تعمیر بنیان انقلاب و شورش ملی و تخریب کامل و زوال حکومت قدیم می‌پردازند.

اما محاسن و نتایج نارنجک و گلوله را طرفداران ترور به همین ملاحظیات اساسی محدود نمی‌دارند. این حرکات را به خیال ایشان بعضی مأموریت‌های دیگر انقلابی می‌باشد. ترور نظر به تصور ایشان وسیله ممتازی برای دعوت به اتحاد فکر، اعتراض و انتقام‌جویی است. ظلم و ستم حکومت عقیده، فکر، احساسات و فعالیت ملت را می‌کشد. مقاصد استبداد همین است که ملت را به مجهولیت و فنا محکوم دارد تا بدون هیچ خطری بتواند تسلط و تفوق خویش را دوام دهد. وجود ذوات هر متفکر، آموخته، دانا و دقیق خیلی موجب خطر است و حکومت نمودن به ایشان بس اشکال دارد. برعکس مردمان عبودیت طبع، جاهل، سفیل و بی‌خیال همیشه به تحکیمات مالا یطاق رام و مطیع بوده و نهایت منشاء نفع و فایده می‌باشند. به همین جهت است که حکومت استبدادی دستور سلوک و وجهه رفتار خود را به ترویج خرافات و موهومات افکار و تصورات واهی و باطل، فنا و زوال جهالت و سفالت هستند، داشته است. شک نیست که مساعی انقلابیان باید علی‌رغم این آمال بدبختی افزا، می‌ذول شود تا جماعت را مجدداً روح حیاتی دمیده آمده و قوای متفکره‌اش تجری وسایل بهبودی احوال و انقلاب و تقلیب مآل برآید.

ترور که یک ارتکاب فاشا فاشر و واضحی است هیچگاه ممکن نیست بدون یک هیجان و انقلاب و حصول نفوذ و استیلائی بگذرد. صداهای اسلحه، اجساد خونین و هیجان‌های مأمورین پلیس اهالی را بیدار کرده و قدری به تفکر در حوادث جاریه وامی‌دارد! برای ملت رنج‌دیده و بلاکش همیشه مسائلی پیدا شده و از خود می‌پرسد که این نارنجک‌ها، صداهای کشته‌ها، هیجان‌ها، دستگیری‌ها برای چیست؟ چرا هیجان‌طلبان را گرفته و می‌کشند و این اشخاص کیانند که در خفا ملزومات حدت چنین حوادث خونین را فراهم می‌سازند؟ این سؤالات و تفکرات یقیناً بی‌اثر نمانده و تازه بیدارشدگان تکیه‌گاه قابل‌اعتمادی برای انقلابیون و شورشیان ایجاد می‌کنند. از این رو ملت کم‌کم سر از خواب برداشته و به جست‌وجوی انقلابیون برمی‌آید و چون از حکومت خیلی عذاب و محنت دیده است طبعاً طرفدار خیال‌زوال و تخریب بنیان حکومت می‌گردد. جماعت می‌فهمد که وضع حکومت چقدر غیرقابل‌تحمل و به اصول استبداد و خودسری اداره می‌شود و سابقاً هیچ چیزی در نیافته بوده است، زیرا همه که راه عالم بقا نگرفته‌اند و برعکس اشخاصی یافت می‌گردند که یک مرامنامه سیاسی را تعقیب کرده و جان خودشان را در راه تخریب بنیان چنان اساس حکومتی فدا می‌نمایند. ملت می‌فهمد که انقلابیون دزد و اوباش، جانی و خودپرست نیستند و از اوصافی که رجال حکومت ایشان را موصوف می‌دارد عاری بوده و برعکس به موجب مرامنامه سیاسی خود در فکر اصلاح و بهبودی حال فقیران و مظلومان می‌باشند.

این افکار و اعمال که به انجام رسید بیشتر موجب جسارت و جرئت اهالی می‌شود، زیرا می‌بینند که مدافعین ملی یعنی انقلابیون ضعیف نبوده و برعکس خیلی قوی و چابک‌اند و از تضییقات و تعقیبات حکومتی هم نهراسیده و با جسارت زیادی از هر سمت حکومت را معرض مهاجمات و حملات خودشان می‌سازند. حکومت و ستمکاران

که سابقاً هیتی مغلوبیت ناپذیر به نظر می آمدند قوای خود را از دست داده و بدین قرار ملت به جانب افکار انقلابی و جسارت سیاسی سوق می یابد. سرمنش که تروریست های فدایی می دهند ملت و افکار شورش پرور را در تمام دوایر تقویت می کند.

دعوت عملی - یعنی دعوت مردم به واسطه ترور - به ترتیب فوق صورت حصول می یابد و یواش یواش لوازم کفن و دفن حکومت استبدادی را فراهم می نماید.

اما ترور یک جنبه اعتراض و احتجاج^۱ و انتقام جویی را نیز دارا می باشد! انقلابیون ساکت نشسته و همواره متعددی و متجاوز هستند؛ و حرکات و تزییقات حکومت را متحمل نمی شوند. برعکس، باید مدلل دارند که شورشیان عهد و عیب نبوده و در مواقع لازم علناً اعتراض نموده و انتقام می گیرند.

عمل اعتراض و احتجاج ایشان به طرز باشکوهی انجام شده و در عین حال مردم را دعوت به خیالات خودشان نموده و به هیجان و انتقام رادار می کند. انتقام اقدامی است که از جانب عموم علیه ظالمان صورت حصول می گیرد و قلوب انقلابیون را متذکر خاطرات غم انگیز برادران شهید خودشان نموده و رفقای محبوس پا از جرئت جای شده [؟] خودتان را جسور می سازد بالجمله انتقام جواب خونین در مقابل حرکات و اعمال شدید حکومت است.

به عقیده طرفداران ترور این عقیده ترور گذشته از این که تأمین و تهیه وسایل انقلابی و فتح انقلاب را می کند یک مأموریت مهم دیگری را به انجام می رساند که اهمیتش از اولی کمتر نیست.

ترور جواب خائنین جاسوسان و دورویان است؛ اگر بخواهند به خوبی از عهده وظیفه برآیند بایستی سر را با کمال دقت نگاه داشت و در مقابل تحقیقات مبادی حکومتی راز را فاش نمود.

ولی جاسوسان و خائنان در سایه دورویی رفتارشان اساس فرقه انقلابی را بی ترتیب کرده و موجب حبس و توقیف اعضاء کارگردان^۱ جمعیت می گردد.

انقلابیون باید همیشه این خطر را جلوگیری نمایند. در اینجا نیز بهترین وسیله باز همان ترور است تا جاسوسان را ترسانده و مجبورشان سازد که دست از شغل سفیل خویش بکشند.

این تشبث که مطلقاً در مورد جاسوسان لزوم پیدا می کند که ابتدا در جزو فرقه بوده ولی پولا، ایشان را خفیه نویسی و راپورتچی خیالات انقلابیون برای مبادی ظلمه ساخته است. این مسئله هم غالباً روی می دهد و وجود ایشان نهایت خطرناک است زیرا چون به اسرار واقف هستند و اعضای فرقه را می شناسند خیلی به کار استبدادیان آمده و برای دیران هم قیام حریت پرورانه انقلابیون بسیار موجب زوال است. وقتی فرقه و اعضای آن در معرض خطر باشند جهت چیست که جاسوسان را یک به یک به خون ناپاک خودشان آغشته نمایند؟

این بود فلسفه ترور و نظریات و تمایلات عملی آن! ما ناچار بودیم که تفصیل جزء به جزء آن را مفصلاً شرح دهیم تا بیشتر به فهم خوانندگان رسیده و تنقیدات آن بهتر درک شود. تنقید و عیب جویی از طرف، منوط به شناختنش می باشد و تا طرف به خوبی شناخته نیاید از عهده تنقید صحیحی نمی توان برآمد. کسی که طرف خودش را نمی شناسد نظریات و افکارش هم مسبوقیت و اطلاعی ندارد. به علاوه، از نقطه نظر ادبی و وجداناً نیز خیلی مخالف انصاف است که کسی حمله به طرف خود نماید و فرصتش ندهد که به بیان منظور و مقصود خویش موفق آید. ولی شاید بعضی ها بگویند که تمام طرفداران ترور به این اطلاعات نظری و علمی

آشنا نیستند؛ بسیاری از ایشان یافت می‌شوند که هیچ نظریه را ندانسته و نیاموخته و اعمال و حرکاتشان ناشی از افکار شخصی است، این مطلب را متکرر نیستیم. بی‌شبه بسیاری از طرفداران ترور (یعنی اکثریت ایشان) هرگز این بیانات ما را هم نخواهند فهمید و مغزهایشان را قابلیت درک تفصیلات موشکافانه ما نیست. ولی این نکته اهمیتی ندارد و چه هر قطعنامه، خواه به وجدان یا برخلاف عقیده خواه به فکر یا بی فکر باشد ناشی از افکار اجتماعی و سیاسی است که حائز کم‌ویش اهمیتی می‌باشد.

دسته‌های اولی در سایه فکر و قدرت تصور و لیاقت، ذکاوت خود به ترور می‌رسند ولی مابقی بدون آنکه فکر بکنند یا تأمل به کار برند طرفداران این عقیده می‌شوند. به هر حال در هر صورت جز جهالت اجتماعی و سیاسی چیز دیگر در میان موجود نیست. در مقالات آتیه ما ثبوت این مدعا واضح خواهد شد.

۱۱

هر عملی ناشی از یک نظریه‌ای است؛ هر فعلی از یک بیان و فکری صورت حصول می‌گیرد. هیچ امری بدون سبب و دلیل معین و مشخص حاصل نمی‌شود. هر موضوعی قابل تأمل و بیان است و همین جهت اساسی ایجاد ارکان علوم جدید را می‌نماید. علم و دانش جواب «چرا» هائی است که انسان در تفحصات و احتیاجات ذکایی و هوش و مسائل حیاتی از خود می‌پرسد. فکر، خیال یا موضوعی که در مقابل «چون» و «چرا»ها صامت بماند جز به یک موضوع طفلانه چیز دیگری نیست و کاملاً خارج از منطق^۲ صحیح است. منطق^۳ غیر علمی جز به جهل و نادانی و شک و ابهام به چیز دیگری اطلاق نمی‌شود به همین جهت

است که وقتی یک بیان یا موضوعی عاری از دلایل صحیحه باشد هیچگاه طرف را اقناع ننموده و چیزی نمی آموزد و در اینجا است که قدر و قیمت و فایده مطلق بیانات علمیّه تظاهر می کند.

حال که ما در این مقدمات اقناع شده ایم همواره می کوشیم که افکار خودمان را بر اساس های علمی وضع نمائیم تا حائز دلایل جدی بوده و بتواند خوانندگان ما را قانع سازد. حقیقتاً باید یک لحظه تصور نمود که طرفداران ترور چگونه این نظریه را تعدیل می کنند، در صورتی که دارای یک نظریه اجتماعی شخصی نباشند؟ آیا ما نیز فعلاً چگونه می توانیم نظریه ترور را بدون آشنایی به نظریه اجتماعی مادی که عبارت از شرح و بیان تمام حادثات اجتماعی، سیاسی و غیره در حقایق اقتصادی باشد دریابیم؟

اصول اجتماعی معنوی (که ضمناً نیز شخصی و ذهنی نامیده می شود) ترور را تعدیل می نماید و برعکس اصول اجتماعی مادی (کائناتی و یا اشتراکی نیز موسوم است) امر ترور را پسندیده و رد می کند. اجتماعی مادی حائز یک فلسفه اشتراکی مخصوصی می باشد که بر ارکان معلومات علمی جدید که در ساحت علمیّه نشر یافته است جای گیر گشته به موجب نظریه اجتماعی مادی هیئت اجتماعی که عموماً دارای قوانین مخصوصه و حادثات اجتماعی خویش می باشد بیانات و دلایلش در حقایق مادیه یافت می شوند. هیئت اجتماعی بشری همواره گرفتار و دچار تبدیلات متوالیه می باشد که از قوانین و قواعد مخصوصه به حدوث می رسد. تکامل و انحطاط، انقلاب و ارتجاع، ترقی و تنزل، تغییر و محافظه کاری، حرکت و توقف تماماً از احوال و اوضاع اقتصادی هیئت اجتماعی حاصل می گردد.

وضع هیئت اجتماعی یا علت یک حادثه را نباید در مغزهای افراد و خارج از حقیقت اقتصادی تحری نمود. هرکس که مستقیماً به قوای

حاصله یک هیئت اجتماعی رجوع کند به خوبی درک احوال و اوضاع را می‌تواند، زیرا احوال هیئت بشری تابع ارتقا و تعالی قوای حاصله، یعنی وسایل و وسایلی که موجب حصول مواد است می‌باشد، وسایل به دست آمدن محصولات که کامل شد و بر اساس‌های جدید علمی وضع گردید، هیئت اجتماعی تمدن و با سعادت و آزادی در خور لزوم دارد. برعکس وسایل و آلات قدیمه و پوسیده با هیئت اجتماعی کمتر تمدن فقیر و پریشانی موافقت می‌نماید که شماره انگشت گردان اختلالات عادی و متوالیه باشد.

اگر یک نظر علمی به تاریخ و هیئت‌های اجتماعی کنونی بیفکنیم به خوبی درمی‌یابیم که چگونه میزان احوال اقتصادی جمعیت‌ها با احوال اجتماعی، سیاسی، ذکائی، علمی، قضاوتی و غیر ایشان تطابق می‌کند. مدارج ارتقای اقتصاد (که به درجات ترفی وسایل کسب محصولات مربوط است) میزان ترقی اجتماعی، سیاسی، ذکائی، علمی، قضاوتی و غیره می‌باشد. اگر مقیاس وسایل اولیه (یعنی اقتصادی) در دست باشد حل معمای احوال اخیر (یعنی اجتماعی، سیاسی و غیره) نیز سهل است و برعکس چنانچه احوال اخیره را واقف باشیم درک وسایل اقتصادی را نیز می‌توانیم.

همین قدر کفایت می‌نماید که انسان به روابط موجوده فی مابین وضع اقتصادی جمعیت‌ها و موقعیت اجتماعی، سیاسی، ذکائی، قضاوتی و غیره بصیرتی داشته باشد تا از عهده حل دیگر عقده‌های این موضوع برآید با آلات صید شکار، ماهیگیری و تربیت گله و رمه هیئت‌هایی موافقت دارند که معیشت صیادی، شکارچی‌گری، چوپانی را به سر برند. در حالت کوچ‌نشینی ما و ایلیت، طبقاتی، عشایری در تحت احکامات رؤسای خودشان عمر بگذرانند. خواص جسمیه و روحیه ایشان هم سلحشوری جنگجویی انتقام‌پرستی بوده و فکرشان محدود و بی‌وسعت

است و دارای حکومتی می‌باشند که همیشه با ایشان در جنگ و جدل بوده و قوانین دوره‌های اولیهٔ انسانیت اصول آن حکومت را تشکیل می‌دهد.

وسایل فلاحی و زراعی و آلات صنعت مختصر به وجود جمعیت‌ها^۱ دلالت می‌کند که عموماً کارشان زراعت است و فقط در موقع فصل زمستان که دیگر در مزرعه و صحرائمی توان به کاری پرداخت به مشاغل صناعی از قبیل بافندگی و غیره مبادرت جسته و حیات موقی و اقامت، آرام، مهمان‌پرست و قبیله‌ای^۲ به سر می‌برند و در تحت ادارهٔ رؤسای قبیله‌ای^۳ و خانوادگی می‌باشند و همگی خانواده‌هایشان به زیر حکم یک خان و ارباب یا شاه اسمی زندگی می‌کنند. چنین جمعیتی دایرهٔ معقولاتش محدود بوده و بی‌سوادند، او^۴ تعلیم و تربیت ایشان عادی و طبیعی است؛ مذهبشان به خرافات و موهومات مبتنی بوده و بعضاً طبیعی و بعضاً الهی است، روحانیانشان نهایت قوی و زورمند و با نفوذند. خواص جسمی و روحی اینان مبتنی بر احوال ساده و طبیعی و طفلانه بوده و بالاخره قوهٔ محاکمه‌شان عادی می‌باشد.

وسایل و وسایط محصولات مهم صناعی و فلاحی وجود جمعیت‌هایی را می‌فهماند که به بازرگانی و تجارت کسب منفعت، استفاده از مواد اولیهٔ طبیعی، استعمار و استملاک اراضی پرداخته و همیشه غالب و فاتح‌اند حیات و معیشت‌شان کمی در تحت استیلای اصول قبیله و عشیره بوده و ذکاوتشان غیر محدود است. کم‌وبیش باسوادند و همیشه در صدد کشف غوامض^۵ هستند. مذهبشان بر اصول حقایق استوار و غیر متزلزل است، امور روحانیان مرتب و در تحت تربیت و قاعده و در مقابل مرکزیت حکومت ضعیف و تاب مقاومت ندارد، حکومتشان به اساس سلطنتی و مطلقیت استحکام یافته است؛

خواص جسمانی و روحانی‌شان مبنی بر استفاده و انتفاع و کسب فواید جدید و وقوف بر مجهولات می‌باشد.

وسایل ماشینی و مکانیکی^۱ کسب محصولات صناعی مربوط به جماعتی می‌باشد که صنعتکار بوده و همواره ایجاد مصنوعات تجاری عمده می‌نماید به استعمار و استملاک مستعمرات می‌پردازد در خارج فاتح و جنگجو و در داخله آرام است. هیئت اجتماعی‌شان منظم ترقی کرده و آزادند. حکومت ایشان مشروطه و در تحت نظارت افراد می‌باشد و مسئول اعمال خویش است؛ ذکاوت و قوای متفکره افراد آزاد، زود انتقال و سریع‌الفهم است. تعلیم و تربیت در میانه‌شان به اصول جدید بوده و دارای ادبیات غنی و علمی و بداعت‌پرور می‌باشند. مذهب و آئین‌شان آزاد، شخص عاری از موهومات و خرافات است. روحانیت ایشان ضعیف گشته و در گوشه‌انزوا جای گزیده؛ خواص جمعی و روحی ایشان عمیق، وجدانی حریص به جمع ثروت و مکننت می‌باشد. قوه محاکمه‌شان حقانی،^۲ عمومی و مبتنی بر کتاب‌های قوانینی است که اکثریت جمعیت مواد آن را تصویب نموده.

این بود مختصری از کیفیت مرابطات و وسایل محصولاتی هیئت‌های بشری با احوال اجتماعی، سیاسی، علمی، قضاوتی، و غیره ایشان. این روابط و مناسبات با کمال وضوح می‌نمایند که هیئت‌های منظمه و جمعیت‌های بشریه در حادثات و تبدیلات جاریه حیاتیه خودشان چگونه تابع وسایل محصولاتی یعنی وسایط ایجاد قوای حقیقیه و ماده خودشان می‌باشند. هر قسم از وسایل محصولاتی موجود و مولد یک جمعیت اجتماعی معین و مخصوصی است. قوای کسب محصولات موافق اشکال اختصاصی و احوال مشخصه خود، ترتیب جمعیت‌ها را می‌دهند. همین قوای ایجاد محصولات، جمعیت را تجزیه نموده و موجب حصول

۱. یک کلمه «خوانا» احتمالاً مرکب یا مرتب

۲. در اصل نکاسکی

طبقات اجتماعی می‌گردد که هر صنف و جزء ایشان به واسطه افراد تابعه خود مأمور انجام تکالیفی است که هیئت اجتماعی پیشنهاد می‌نماید.

از این رو طبقات و اصنافی پیدا نمی‌شوند که از حیث اقتصادی و احوال اجتماعی کم‌و کثراً به نهایت درجه با یکدیگر متفاوتند (مثلاً: آقا و خدمتکار؛ صاحب و عبد؛ ارباب و روستا؛ خان و مشرع؛ ارباب [و] روحانیت و بزرگان سرمایه‌دار و کارگر و صاحبان آلات و ماشین‌های صنعتی و عملجات و غیره). همین‌که جمعیت بشری به طبقات و اصناف انقسام یافت، هیئت بشری با هیئت‌های سابقه اختلاف پیدا کرد و صفحات تاریخ میدان کشمکش و زدو خورد طبقات اجتماعی شد و همین کشمکش‌های طبقاتی حقیقتاً مبارزات سیاسی را نیز دربردارند فهم این نکته هم خیلی ساده و بسیط است؛ زیرا حکومت در واقع نماینده همان جمعیت تربیت‌یافته را داراست و سیاست و پلتیک نیز وسیله نبل به اقتدار عمومی می‌باشد. این را هم می‌دانیم که اقتدار عمومی حکم یک دستگاه ماشینی را دارد که در خدمت کسانی است که آن را بدون خطر شکستن و از هم پاشیده شدن به حرکت می‌اندازند. این بیان به تمام انواع حکومت‌ها^۱ به هر اصولی که باشد اطلاق می‌گردد.

در کلیه اصول حکومتی مناسبات و قوای طبقاتی وظیفه و مقام هر صنف اجتماعی را در سیاست مملکت معین می‌نماید در ساخت سیاست کشوری آن طبقه که از همه قوی‌تر و منظم‌تر است کار بزرگ را در عهده می‌کند و فایده زیاد را به قسمت خود می‌برد. در حکومت استبدادی تمام امور موافق اصول ساده طبیعی و مقدماتی جاری می‌شود ولی برعکس در حکومت مشروطه کلیه مهام به موجب عقیده و رأی وجدان جریان می‌یابد. در هر صورت نمایش مستقیم روابط طبقات اجتماعی و نمود غیر مستقیم احوال قوای کسب محصولات تظاهر

می‌نماید. به صورت دیگر می‌توان گفت که وسایل حصول محصولات مرابطات طبقات اجتماعی را تصریح می‌کند و روابط طبقاتی نیز به موقعیت و اصول سیاسیہ دلالت می‌نماید.

تا وقتی که یک صنف و طبقه معینی زمام اقتدارات عمومی را در دست دارند (چنانچه که پاتریسین‌ها در روم، اشراف صاحبان املاک و اراضی در قرون وسطی، سرمایه‌داری در عالم متمدن امروزی) مستولی بوده و هستند صنف قوی و ملاک وسایل محصولات قوای ماده کفایل امور خواهد بود. (همان‌طور که اربابان در قرون وسطی مالک ارضی بودند سرمایه‌داران اروپا هم ثروت و مکتب مملکتی را در دست دارند) تا وقتی که امور به همین منوال باشد همواره یک طبقه مخصوص مستولی اقتدارات عمومی است.

ولی این اوضاع کنونی نخواهد پائید و دوام ندارد زیرا سیاست به خودی خود مستقیماً به ارکان مناسبات طبقات استوار گشته مرابطات اضافی هم با انبساط و ارتقای احوال اقتصادی مملکت تغییرپذیر است؛ از این رو اساس اصول سیاسی حکومت همواره تبدیل می‌نماید. امورات جهان و مخصوصاً حیات اجتماعی پیوسته رو به تغییر بوده و از حرکت باز نمی‌ماند. به همان اندازه که قوای کسب محصولات ترقی می‌کنند، به همان میزان نیز در احوال طبقات تغییر حاصل شده اصناف قوی‌تری به روی کار آمده، طبقات غالب سابق ضعیف گشته، تعادل و توازن سیاسی برهم خورده، انقلاب تظاهر نموده، طبقه یا طبقات قوی جدید به روی کار آمده و اصول حکومت کم‌و‌بیش تبدیل می‌یابد.

این تبدیل سیاسی نیز ناشی از تغییرات و تحولات اقتصادی است که به کندی و آهستگی کم‌کم در دامن جمعیت سابقه نشوونما کرده. سرمایه‌داری نیز به همین ترتیب در سایه قوه و احتیاجات عمومی، اساس امور حکومت خانجانی و اربابی و امتلاک اراضی و حکومت سلطنتی

را سرنگون گردانید و قبلاً حصول و حدوث انقلابات مهمه سیاسی را در اروپا اشعار داشت. بالاخره در سایه اینگونه تغییرات اقتصادی و سیاسی بود که انقلابات ایران نیز به وقوع پیوست، ولی به واسطه توقف تقلیبات اقتصادی و اجتماعی و حادثات استثنایی در نیمه راه متوقف گردید. تا وقتی هم که تبدیلات قوتی نیافته به همین منوال خواهد ماند. ولی همین که طبقات جدید کسب قوت نمایند و جمعیت تازه مولود جدید قابل یک حیات مستقلی بشود، حکومت قدیمه و وضع سابقه کلیتاً معدوم خواهد گردید و پایمال انقلاب بزرگ می شود؛ درجه، زمان و شکل چنین تبدیلات نیز تابع اوضاع قوای محصولاتی جمعیت های بشری است.

قوایی که موجب اضمحلال اساس قدیم می گردند با استعدادات اساس سابقه توافق یا برتری دارند. یعنی اگر وسایل انقلاب قوی باشند و وسایط محافظت حکومت سابقه ضعیف اند و تاب مقاومت ندارند موقع زوال حکومت قدیمه وقتی در می رسد که طبقات محافظه کار سابقه در احتضار^۱ بوده و یا در اعماق اقتصادی هیئت اجتماعی قدیم مدفون شده باشند، والا حکومت سابقه مقاومت کرده و در سایه همین استقامت می نمایند که هنوز جانی در بدن دارد و در حیات اجتماعی و اقتصادی هیئت بشریه هنوز هم لایق بقا است.

ما در طی مقالات سابقه فهمیدیم که اصول اجتماعی ماده چون مبنی بر روابط اقتصادی مادی بیان می کند، زیرا عناصر معنوی (از قبیل افکار، عقاید، اخلاق، اراده و غیره) که می توانند یک امر مهمی را در تکامل جمعیت از پیش می برند در واقع نمایش و جلوه همین عناصر ماده می باشد. از این رو شغل و عمل عناصر معنوی همان شغل و عملی است

که به طور غیر مستقیم از مناسبات اقتصادی حاصل می‌گردد. برای اینکه این مطالب خوب فهمیده شود و به ادراک رسد بهتر این است که ما گفته‌های مؤسس این فکر و عقیده را تکرار نماییم تا سپس از عهده تنقید و موشکافی آن به خوبی برآییم. کارل مارکس مشهور در دیباچه کتاب تنقید علم اقتصادش می‌گوید:

«انسان‌ها در تحصیل وسایل حیاتی خود عقد روابط معینه می‌نمایند که لازم بود و از اراده ایشان نیز مستقل می‌باشد. این روابط و مناسبات کسب محصولات با ساحتی که برای بسط قوای تحصیلیه ایشان گشته متناسب هستند. این روابط محصولاتی مجتمعاً بنیان اقتصادی هیئت اجتماعی را برپا می‌نمایند. به عبارت آخر روابط و وسایط تحصیلیه اساس حقیقی ساختمان جامعه بشریت است. مؤسسات فضائیه، سیاسی و غیره پس از استحکام یافتن ارکان اقتصادی عرض وجود کرده و نظاهر می‌نمایند و اشکال و صورت اجتماعی حاصله از هوش و ادراک و فهم و اطلاعات [و] نیز امور قضایی و سیاسی قدیم به میان وجود می‌گذارند.

طریقه و اسلوب کسب و تحصیل معیشت مادی عموماً نمونه‌ای از بسط و توسعه دایره اجتماعی، سیاسی، ذکایی و ادراکی حیات عمومی است. فهم و اطلاع هیچگاه توصیف طرز زندگانی را نمی‌کند، بلکه برعکس وضع معیشت اجتماعی مدارج ادراک و ذکاوت جمعیت‌ها را می‌نمایاند. قوای حاصله هیئت اجتماعی همین‌که از میزان معین ترقی خود تجاوز نمود با وسایل موجوده کسب محصولات به کشمکش می‌افتد و یا به اصلاح مناسبات و روابط مالکیتی که تا آنگاه موافق آن مناسبات در حرکت بوده‌اند می‌صدمد می‌شود. این روابط و

و ساینطی که تا آن زمان وسیله توسعه و افزایش^۱ قوای تحصیلیه هستند آنگاه مانع پیشرفت کار می گردند. در این مورد دوره انقلاب اجتماعی سر می رسد. تغییر اساس اقتصاد کم کم موجب اضمحلال کلیه یک ساختمان بزرگی می شود.

در بین مشاهده این سقوط و تنزلها باید همیشه انقلاب مادی را تشخیص داد که لایق تحقق^۲ است و در شرایط اقتصادی کسب محصول اشکال و صور قضایی، سیاسی، مذهبی، صناعی یا فلسفی و بالاخره مختصراً در هرچه که موجب مباحثه و اختلاف نظر انسانها می باشد، جلوه حصول و بروز می گردد؛ همان طور که نمی توان به عقیده خود در باره یک فردی محاکمه نمود، همین طور موضوع اختلاف و دوره انقلابات را نیز نمی توان به استعانت از ادراکات و اطلاعات شخصی حکم کرد. به علاوه همین فهم و درک شخصی بایستی تناقضات حیات مادی و مصادمه موجوده فی مابین قوای اجتماعی تحصیلیه و مناسبات اجتماعی حاصله را درست موشکافی و تصریح نماید. هیچ دستور و اصول اجتماعی قبل از آنکه تمام قوای تحصیلیه به متناهی درجه ترقی نرسد خود به خود مضمحل نخواهد شد. پیش از آنکه شرایط حیاتیه مادی و وسایل اولیه در اعماق جمعیت قدیمه مدفون نگردد سایر مناسبات و روابط کسب محصولات جای آنها را نخواهد گرفت. از این رو انسانیت همواره مسائل و موضوعاتی را پیش می آورد که بتواند صحیحاً از عهده حل آنها برآید. زیرا چنانچه که از نزدیک به نظر رسند، بدیهی است که هیچ مسئله تولید نمی یابد مگر وقتی که شرایط مادی حلی و فیصله آن وجود داشته باشند و بنا در شرف ایجاد شدن باشد.

این بود کلیه فلسفه اجتماعیت مادی که به قلم مؤسس آن رقم رفته است. معهذا نباید تصور نمود که این نظریات فلسفیه مقام افکار و اراده و ذهنیات را به عدم محض تنزل می دهد. افکار و ذهنیات در این فلسفه مثل صفر معاینه نمی شوند. افکار و ذهنیات نمایش های ذکائی و ادراکی مناسبات اقتصادی می باشند. (حقیقت اقتصادی اساس ادراکات غیر وجدانی هیئت اجتماعی را تشکیل می کند.) ولی فکر و اراده ادراکات وجدانی همین جمعیت را مشکل می سازد، کاری که آن اثرات ادراکیه می توانند از پیش ببرند کلیتاً حکم درجه دوم را دارد. این وظیفه فقط در وسایط ترقی پرور یا تنزل آمیز تظاهر می نماید که در یک موقع غیر معینی تا درجه مبهم یا به پیشرفت حرکت عمومی معاونت می کند و یا مانع آن حرکت می گردد. هیچگاه افکار و ذهنیات به تنهایی موجب حصول یک جرئت مستقلی نمی شوند، زیرا خود آن افکار زاده حقیقت مادیه می باشند.

مارکس آن^۱ در کتاب اعلان اشتراکی | مانیفست کمونیست | خود می گوید: «وقتی از افکاری سخن می گویند که هیئت اجتماعی را منقلب می سازد و همین قدر این نکته را اعلام می کنند که عناصر جمعیت جدیدی در دامان جمعیت قدیمه تشکیل یافته و انفصال افکار و عقاید کهنه هم با انفصال مناسبات قدیمه اجتماعی مع خواهد بود.» ما می توانیم همین مطلب را برای وظیفه افراد در مقدرات هیئت اجتماعی متذکر شویم. وظیفه افراد در هیئت اجتماعیه در درجه دوم واقع است و به وسیله همین وظیفه و وجود خودشان تنها تمایلات و آمال جمعیت را می نمایانند.

یک نفر دیگر از مؤسسين بزرگ این نظریه چنین افاده منظور می نماید

که:

۱ یک تلبه باحران، احتمالاً انگل، که منظور ف. انگل است.

«به عرصه وجود قدم گذاشتن فلان مرد بزرگ، یا به میدان آمدن چنین شخصی در بهمان مملکت بدیهی است که جز اتفاقی چیز دیگری نیست. اما اگر آن فرد را برداریم باید دیگری را به جایش بگذاریم؛ اما آیا کسی یافت می شود که به لیاقت و شایستگی، مقام شخص اولی را احراز کند؟» ناپولیون [ناپلئون] مشهور که از جزیره کورس بیرون آمد، محقق است که یک حاکم مطلق نظامی بود. جمهوریت فرانسه که اساسش پس از آن جنگ ها و منازعات متزلزل و رخنه دار شده بود به چنین حاکم مطلقنی احتیاج داشت؛ ولی پس از فقدان ناپولیون آیا دیگری جایش را گرفت؟ این مسئله عملاً مدلل گردیده است که شخص بزرگ وقتی وجود یافته و پیدا شده است که وجودش لازم بوده، از قبیل سزار، اوگوست، کرومویل و غیره و غیره.

نظر به این مشروحات واضح است که افکار موجب تولید حرکات نگاشته و برعکس، حرکات جهت متولد شدن افکار و ذهنیات می شوند. اشخاص بزرگ آفریدگار حوادث تاریخی نیستند و برعکس حادثات تاریخی قهرمانان خود را پیدا می کنند. اگر ناپولیون نباشد دیگری خواهد بود، ولی شک نیست این گونه اشخاص همواره از مردان لایق و ذی قیمت هستند.

خلاصه عملیات عناصر معنوی در هیئت اجتماعی که به موجب نظریه اجتماعی باشد، این بود که در فوق ذکر شد. عملیات عناصر معنوی هرگز جای تروور را نمی گیرند، زیرا محقق است که ریشه تمام حرکات سیاسی، اجتماعی و غیره عموماً پیش از آن که فکر طرفداران نظریه مخالف درک کند، عمیق است. در نظر مخالفین اعمال عناصر معنوی هرگز ناشی از عطیات یزدانی نیست و معدوم شدن یک فرد بانفوذ و قدرت نیز هرگز جریان تاریخ را تغییر نمی دهد. هیئت اجتماعی و تاریخ آن قوانین و مجاری خصوصی دارند و پیرو اراده فرد نیستند. ناپولیونها و سزارها جمعیت را تغییر نداده و ایجاد تاریخ نمی کنند تا ظهور یا فقدان ایشان

ظاهر اشیاء را تبدیل نماید. تمام امورات مبنی بر عناصر مادی هستند و عناصر مادی راست که حدوث واقعه را ممکن ساخته و وسایل حصول آن را فراهم آورد. به کشتن و معدوم کردن یک فرد هرگز نمی توان یک حکومتی را تغییر داده و یا یک هیئت اجتماعی را به انقلاب واداشت زیرا «جمعیت جدید در اعشای جمعیت قدیمه تشکیل می یابد» و به علاوه «هر حرکت سیاسی در عین حال حرکت اجتماعی است» و حرکت اجتماعی نیز نمودی از مناسبات اقتصادی هیئت اجتماعی می باشد.

برای تغییر اصول حکومتی بایستی که اساس های جدید حکومت آینده فراهم و آماده گردد؛ و همین که اساس و ارکان آن حاضر شد، کارکنان آن نیز به وجود می آید. شک نیست که «قوه، قنابله جمعیت هاست»؛ ولی این قوه مثل منقار جوجه که جلد تخم مرغ را برای کسب مواد حیاتی می شکند باید ناشی از قوای اقتصادی باشد و الا باید تمام افراد مخالفت کاران را معدوم ساخت و روابط اقتصادی موجوده را که تکیه گاه حکومت حاضر هستند از هم مقطوع داشت تا به یک تبدیل و تغییر اساسی موفق آید و این مقصود هیچگاه در بدو امر صورت پذیر نیست و چنانچه هم که صورت خارجی پیدا کند دیگر تهدید شخص نامیده نخواهد شد.

شبهه نیست که اینجا نباید انقلاب را با ترور مشبه ساخت، زیرا انقلاب عبارت از یک حرکت جامعه جماعت می باشد که قوای مجتمعه ذکاوتی و معنوی و کسب تکامل و ترقی نموده به واسطه احتیاجات خود به عناصر مادیه شغل قابلیت متولد شدن جمعیت نوزاد را به عهده می گیرد؛ در صورتی که ترور یک حرکت بی دنباله و غافلانه ای است که می خواهد مقدرات جمعیت را یک مرتبه تبدیل دهد.

هیئت اجتماعی حکم یک کلیت کامله را دارد. اصول سیاست، دستور حکمرانی و دستگاه اداره امور است. چنانچه اگر بخواهید یک ماشین و یا

یک دستگاه جبرئیلی را از جای خود برآورند لازم است که ابتدائاً زیرپایه‌های آن را حفر نمود و خالی کرد. برای تبدیل اساس یک حکومت نیز باید همین مقدمه حاضر شده باشد. فهم این نکته خیلی آسان است. اصول سیاسی یا اجتماعی در سایه آن صنف و طبقه جمعیت برقرار و بیدار می‌باشد که به اندازه کافی دارای قدرت بوده و حمایت از آن اساس موجود را برای فایده و منافع در ذمه گرفته.

هر حکومت با اقتداری را در هیئت اجتماعی ارکان مستحکمی می‌باشد و نماینده یک یا چندین طبقه معین است. دیکتاتورها (حکام مطلق) و پادشاهان مطلقیت‌پرور نیز نماینده تمایلات یک طبقه هستند، چنانچه که ناپلیون نماینده سرمایه‌داران فرانسه، اوکواست نماینده اشراف روم، پوگاچف نماینده دهقانان روس، نادرشاه نماینده خان‌های ایران بوده است، والا همان‌طور که هیچ بنا و ساختمانی بدون ارکان و پایه‌های محکم به پا نمی‌ماند، هیچ حکومتی نیز پایدار نمی‌شود. فرضاً که یک نفر معدوم و نابود گشت، ولی تا وقتی حمایت‌کنان آن فرد دارای قوت و اقتدار هستند طرز امورات را تغییری حاصل نشده و نمی‌شود دیگری جای اولی را گرفته عراده امورات مثل سابق به گردش می‌افتد.

ماشین سیاست هرگز به این تشبیهات از حرکت بازنمی‌ماند؛ همواره دیگران هستند که زمام اقتدارات را به کف گیرند، فلان نشد بهمان که نمرده است و قس علیهذا؛ و آن روزی هم که دیگری یافت نشود که جای اولی را اشغال کند، هرگز نخواهد آمد. زیرا تا آن وقت اساس حکومت ویران و سرنگون گشته و انقلابیون پیروزی می‌یابند و تیر و ترور را فایده نیست باید به اصل و اساس پرداخت؛ و نیز باید گفت که طرفداران ترور یک اشتباه بزرگی می‌نمایند که حکومت را عیناً مثل ماشین معاینه می‌کنند؛ بلی اگر یکی از پیچ و مهره‌های ماشین را برگیریم از حرکت بازمی‌ماند، اما این نتیجه وقتی تظاهر می‌نماید که ماشین یک قوت

مستولی زیادی دارا نبوده و آلات دیگری نداشته باشد. این نتیجه منظوره وقتی حاصل می‌گردد که ماشین ما دیگر به کناری نیامده و فقط برای آب‌کردن و ساختن یک ماشین نوین خوب باشد. جمعیت و حکومت سیاسی نیز همین حکم را دارد؛ همین نایب مناب یک یا چندین فرد با قدرت و نفوذ دیگر وجود نداشتند. آنگاه می‌توان اقناع شد که حکومت قدیمه را روزگار حیات به سر رسیده است. جمعیت جدید و یا یکی از اعضای آن در موقع احتضار جمعیت قدیمه قدم به عرصه وجود نگذاشته و وقتی داخل ساحت وجود می‌شود که جمعیت قدیمه کاملاً مدفون گشته باشد؛ جمعیت قدیمه نیز به وسیله اعدام‌های افرادی نمی‌میرد، بحران اجتماعی داخلی لازم است تا دوره حیاتش تمام شود.

۲۳

وقتی نظریات اجتماعیت معنوی غلط و خبط باشد، مسلم است که نتایج موضوع و محمول آن نیز باید هاری از معنا بوده و به صواب مقرون نباشد. یک حقیقت معلومی موجود است که وقتی موضوع اصلی یک امری خطا شد، نتایج حاصله از تمهید آن مقدمه نیز خبط محض خواهند بود و این نتایج غلط انسان را به اعمال خلاف و نکوهیده سوق می‌نماید که تعطیل آن بسی دشوار و مشکل است. از این رو ترور با وجود آرا و عقاید حواریت‌آمیز طرفداران اصول و نظریات اجتماعی مشخص هرگز قابل تعدیل و تنقیح نخواهد بود. ولی این نکته را نباید در طی کلام ناگفته نگذاریم که ما طرفداران این نظریه را مطلقاً هواخواه عملیات ترور نمی‌گوئیم. استثنائات در میانه وجود دارند، ولی عموماً باید اعتراف کرده که فقط همین طرفداران ترور بیشتر ناشر و داعی نظریات اجتماعیت مشخص می‌باشند. برای آنکه بفهمانیم ترور چه تاکتیک لایشعرا نه و

مخالف اصول انقلاب ملی می باشد مجبوریم که بعضی توضیحات عمومی را جمع به بیان مسئله تاکتیک بپردازیم.

این نکته را باید یادداشت نموده که تاکتیک چون وسیله رسیدن به مقصود معینی است هرگز لازمه مقاصد انقلاب پرورانه نیست. همان طور که برای اجرای خیالات آمال انقلابی طراز رفتار و یک تاکتیکی موجود است، ارتجاع و ترویج و استدامه اصول محافظه کاری را نیز تاکتیک معینی می باشد؛ زیرا چنانچه که اشخاص انقلابی یافت می شوند یعنی مجبورند رویه انقلاب پرستی را وجهه نظر خود قرار دهند و یا به عبارت آخر سلامتی و تأمین منافع مخصوصه طبقاتی خویش را در تبدیل و تغییر اصول و اساس حکومت قدیمه می بینند، همان قسم نیز مردمان ارتجاع پرست یعنی نمایندگان طبقات ماضیه و قریب الزوال، محافظه کار یا نمایندگان طبقه [ای] که زمام اقتدارات عمومی در دست داشته و افشای خویش را حس می کنند وجود دارند. به علاوه این مسئله سهل و آشکار است که تاکتیک یک فرقه انقلاب پرست دیگر انقلابی نیست و تاکتیک دسته ارتجاعیون با محافظه کاران نیز ارتجاعی یا محافظه کار نخواهد بود. غالباً روی می دهد که طریقه و رویه حرکتی را که یک طرف انتخاب می نماید نتیجه معکوس می بخشد. تاکتیک انقلابی، ارتجاع را به حصول می رساند و وجهه رفتار ارتجاعی یا محافظه کار موجب بروز انقلاب می گردد، و چنانچه که غالباً گفته شده است، تاکتیک اسلحه برنده را می ماند که از هر دو طرف می برد، دیگر باقی به عهده آن کسی است که این تیغ تیز را به کار می زند و بفهمد که چگونه برای آزار دشمن باید این اسلحه را استعمال نمود. از این رو تاکتیک و طرز رفتار را نمی توان منتج یک اثر مطلق گفت. تاکتیک ممکن است که نظر به مقتضیات زمانی و مکانی یا اتفاقات و احوال موجوده هم خوب بشود و هم بد باشد؛ هم نتیجه انقلابی ببخشد و هم اثر ارتجاعی بدهد. تاکتیک در جایی نیکو [و]

در جای دیگر نکوهیده خواهد بود. رویه حرکتی که امروز موافق مقاصد انقلابی باشد ممکن است فردا ارتجاعی شود. پس تاکتیک دارای یک اثر مناسبی است و چنانچه بدین نظر معاینه گردد ندرتاً اشتباه و سهو به عمل خواهد آمد. اگر بخواهیم بدانیم که یک تاکتیک تا چه اندازه مبنی به اساس‌های متین و علمی است باید در صدد تحری و تجسس حقیقت و اثر آن برآمد و اسباب منطقی واقعی آن را پیدا کرد. هر رویه و تاکتیک که متناسب نبوده و با مجموعه اوضاع نسبتی نداشته و از تجزیه عمیق مناسبات اقتصادی جمعیت حاصل نشده باشد همواره متناقض و خطا خواهد بود طرز حرکتی که از حقیقت اجتماعی و امورات جمعیتی خارج باشد شاید هم که نهایت متین و موافق مقاصد انقلابیه ترتیب یابد ولی کلیتاً اثر آن ارتجاع و پس افتادن است.

اقدام یک پادشاه مستبد، یک وزیر ارتجاعی فکر بسیار صحیح و مستحسنی است. ولی این امر را باید از نقطه نظر اجتماعی به دقت معاینه کرده و عواقب آن را در نظر آورده و فهمید که پس از انجام این اقدام آیا آینده مقرون به سلامت خواهد بود؟ اگر ملاحظات دقیقه در کار نباشد محو و اضمحلال یک مستبد خیلی صحیح به نظر می آید، حتی حس عدالت هم این منظور را می پسندد ولی دانشن این نکته از این مسئله مهم تر که آیا این حرکت تا چه اندازه جراحی سیاسی را دوا می کند و موجب علاج مرض اجتماعی می گردد. قتل را قبول نمودیم، اما باید دانست که آیا این حرکت و تاکتیک که نهایت اسامی و مستقل است با تاکتیک سقوط یک حکومت متساوی می باشد. به خیال اینکه در موقع انقلاب به قتل و کشتن می پردازند، گمان می کنند که قتل، هر مهمی را از پیش می برد و هیچ نمی فهمند که در جریان انقلاب، کشتن یک عمل انقلاب پرور و حائز اولین درجه اهمیت است؛ ولی در زمان غیرانقلاب حرکت ارتجاعی به حساب می آید.

نه اینکه تاکتیک هرگز یک امر دائمی الاجرابی نباشد، بلکه برعکس نظر به مقتضیات زمان و اتفاقات حاصله قابل تغییر و شایان تبدیل و تقلیب است. فرقه‌هایی که به این حقیقت، فهمیده یا نفهمیده، واقف نیستند عاقبت وسیله اعدام و زوال خویش می‌گردند. چنانچه دستورهای طبی مخصوصه برای مداوای امراض مختلفه در همه جا قابل تطبیق نیستند و عین یک دستور همیشه برای کلیه مَرُضا و بیمارانی که گرفتار یک مرض واحدند به کار نمی‌رود و نظر به مجبوریت‌های زمانی یا اختلاف شخصیت مَرُضا تغییرپذیر است. همان‌قسم نیز تاکتیک هم که دستور معالجه امراض سیاسی به قلم می‌رود موافق مقتضیات زمانی و مکانی تغییر یافته و تبدیل می‌شود.

عموماً جلوه خونین ترور موجب حصول خیلی تصورات می‌شود، مخصوصاً در صورتی که قربانی این عمل یکی از مانعین پیشرفت مقاصد اجتماعی باشد. خون، دیدگان ناظرین را فرا گرفته و غالباً بعضی اطفالی یافت می‌شوند که گمان می‌کنند که نیل به مقامات انقلاب‌پرستی را همین قدر یک اقدام خونریزانه کافی است. ولی وقت آن است که بالاخره به درک این حقیقت مبادرت رود که تاکتیک انقلابیون نباید همیشه شدید و مبنی بر سفک دماء باشد. خونریزی و جنایات شدید هیچگاه آمال فرقه‌های ترقی‌پرور را تشکیل نمی‌دهد. این تصور خبط است که انقلابیون را همواره مردمانی خونخوار، وحشی و جانی فرض کنند و فرقه‌های انقلابی نیز از این فرض غلط راضی نخواهند بود. این تصور یکی از آن خیالات طفلانه است و فقط در اذهان نادانان و جاهلان رسوخ و نفوذ دارد و به همین جهت هم بیشتر اوقات کسی را که خلق شدید، تند و با حرارتی داشته باشد انقلابی می‌خوانند و در سایه همین ادراکات لایشعرانه است که انقلابیون را با اختلاط‌چیان و شورشیان توصیف و تعریف می‌نمایند و ترور را در زبان ادبی وسیله انقلاب گفته و به طرفداران ارتقای عمومی

منسوب می‌دارند. این استدراک غلط تا امروز اذهان اهالی را مشوش دانسته و به ترور استناداتی داده است که هیچ درخور آن نبوده، همین فرض خطا یک خطر واقعی برای فرقه‌های انقلابی حقیقی بوده است؛ زیرا همیشه مدارک و افهام عامه را مشوش ساخته است. انقلابیون اسمی نیز در انتشار این تصور خیالی و دروغین طفلانه کم تلاش نکرده‌اند و این خبط نیز از اثر خردسالگی^۱ و خامی ایشان در مطالب و اصول سیاست بوده است. اگر بخواهیم درجه بی‌اعتباری و بی‌اساسی این افکار غلط را دریابیم همین قدر کافی است که نظر مختصری به اشکال و نتایج ترورها بیفکنیم.

این مسئله غلط است که ترور منحصر به انقلابیون باشد، زیرا انواع و اشکال ترور بسیار است. یک ترور قرمزی هست و یک ترور سفیدی. (چون این بیانات از منابع معلومات اروپایی است لابدیم عین اصطلاحات ایشان را تحت اللفظ ترجمه کنیم) یک ترور سیاسی موجود است و یک ترور اقتصادی؛ ترور قرمز عبارت از تهدیداتی است که از جانب انقلابیون برای اجرای مقاصد و آمال انقلابیه و بر علیه نمایندگان حکومت تضییق کار به حصول می‌پیوندد. ترور سفید حرکات و اعمال تهدیدکاری می‌باشد که از طرف زمامداران اقتدارات حکومتی برای پیشرفت خیالات محافظه کارانه و یا ارتجاع پرستانه بر ضد نمایندگان فرقه‌های اصلاح طلب و تجددخواه انقلابیون به ظهور و بروز می‌رسد. یک تفاوت دیگری نیز فی مابین این دو شکل ترور موجود است. ترور قرمز (از این دو لفظ همیشه باید تهدید شخصی را در نظر داشت. زیرا انقلاب هیئت جامعه نیز، ترور قرمز است. ولی از نقطه نظر علمی دیگر ترور نبوده و انقلاب نابته گفته می‌شود) طرف مخالف را به وسیله اسلحه معدوم و نابود می‌سازد اما ترور سفید (اینجا هم باید دو کلمه ترور افرادی را منظور

نمود، زیرا ارتجاع صورت جامعیت و کلیت دارد.) به وسیله کمتر توقیف، حبس، تبعید، دار، گیوتین^۱ (ماشین است که سر را از بدن به سهولت جدا می‌کند) و غیره صورت می‌گیرد.

هر دو طرف خون یکدیگر می‌ریزند، ولی طریقه کشتار با هم متفاوت است. این اختلاف موجوده فی مابین ترور قرمز و سفید ناشی از تفاوت اساسی و ذاتی می‌باشد. ولی اختلاف میان ترور سیاسی و اقتصادی ظاهری و عرضی است. ترور سیاسی، اشخاص را به نظر می‌گیرد، ولی ترور اقتصادی اشیاء را منظور توجه قرار می‌دهد. اولی افراد را برای مقاصد سیاسی از میان برمی‌دارد، ولی دومی اموال مشروکات را برای تخفیف اقتدارات فلان فرقه یا بهمان طبقه مضسحل و نابود می‌نماید؛ مثلاً سلب^۲ مالکیت، توقیف مال و مکننت، ضبط اراضی متصرفه و غیره از ترورهای اقتصادی به‌شمار هستند.

غالباً روی می‌دهد که حکومت اموال و دارایی انقلابیون یا صندوق مالیه فرقه ایشان را ضبط می‌کند و نیز همین قسم اتفاق می‌افتد که انقلابیون مال و مکننت حکومت را ربوده و نقدینه محصولات پستی، ادارات و بانک‌های دولتی را به وسیله بریدن خط راه آهن، تخریب ذخیره‌خانه‌ها^۳ و غیره و استملاک می‌کنند. ولی این صور و اشکال هرگز متساوی یکدیگر نیستند. ترور سفید خیلی بیشتر از ترور قرمز خون‌آلودتر، شقاوت‌آمیزتر و مخالف انسانیت می‌باشد و جهتش هم معلوم است؛ زیرا ترور سفید از یک دستگاه منظم‌تر، قوی‌تر و ابرزورتر از دستگاه ترور قرمز تراوش می‌نماید. دسته اول یعنی حکومت بالای جان می‌زند و به انجام مقصودی قیام می‌کند که با حیات و ممات مطابقت دارد و از این رو مجبور است که بیشتر بر شدت و وحدت خود بیفزاید. ولی

۲. در اصل: سبب

۱. در اصل: گلیوتین

۳. در اصل: خانها

منظور معمولاً^۱ دسته دوم انقلابیون فقط کسب مظفریت و نیل به فتح و پیروزی است. ولی ترتیب دهندگان ترور سفید فقط به اجرای طرف‌های فوق‌الذکر قناعت ندارند. استبداد حکومت هم مثل فرقه‌های تروریست تهدیدات افرادی را ترتیب می‌نمایند که بیشتر به نفویت ارتجاع، قتل نفوس، به کاربردن تضییقات کامیاب گشته و ملت را از انقلابیون دور کنند. این مسئله اگرچه مایه تعجب باشد، ولی به تحقیق رسیده است که خود مستبدین غالباً برای فلان یا بهمان مرتجع بمب می‌اندازد و یا به قصد کشتن، گلوله به طرفش خالی می‌نماید؛ و برای اتیان دلیل ما در اینجا متذکر بعضی تهدیداتی می‌شویم. برای انجام مقاصد فتنه کارانه در فرانسه در زمان سلطنت ناپلیون سوم^۲ در روسیه در همین سنوات اخیر (از ۱۹۰۰ به این طرف) به حدوت رسیده.

امثال مذکوره در فوق به یک طریقه و اسلوب مصرحی می‌نمایند که علیرغم عقاید باطله بعضی‌ها، ترور منحصر به فرقه‌های انقلابی نیست، زیرا اقدامات تهدیدپرور حکومت مستبده پیش از ترورهای فرقه‌های انقلابی بوده است. هر دو طرف به قتل و کشتار می‌پردازند اما ترور سفید سرأ و جهراً برای نفویت ارتجاع به این حرکت مبادرت می‌جوید، ولی منظور ترور قرمز ضعیف‌ساختن ارتجاع است؟ ولی به مقصود خود می‌رسند؟ اصل مسئله در اینجا است.

۲۴

نتایج ترور چیستند؟ نتایج مثبت آن برای ما قابل قبول و پذیرفتن نیست. این موضوع را ما به‌طور غیرمستقیم تعقیب نموده، اجتماعیت مادی را پسندیده و اصول اجتماعات شخصی را مخالف عقیده خود به قلم دادیم.

۱. در اصل: سوبیه

۲. در اصل: مائون

۳. ایران ۷ - شماره ۵۹ - ۲۹ ذیحجه ۱۳۲۸.

به عقیده ما اقتناع شدن به نتایج قاطبه ترور با خیال‌بافی یکی بوده و فرضیات محض است و ابدأ به حقیقت و واقع مقرون نیست. به نظر ما نتایج و عواقب ترور را هیچگاه ثبات و بقایی نمی‌باشد، زیرا ممکن نیست که به سقوط کامل یک جمعیت موفق آمده و اساس حکومت را سرنگون سازد. تمام رجال و کارکنان حکومت ظالمه را معدوم نماید. اصول حکومتی را به میانه روی و اعتدال سوق دهد، دستگاه چرخ حکومت را از نظم و ترتیب عاری کند، یأس را به طرفداران حکومت سابقه مستونی و مسلط دارد و به دعوت و تبلیغ کامیاب گشته و یک انتقام مقرون به جدیت و همتی بازستاند. برعکس، علیرغم ادراکات طرفداران اعمال خونریزانه اقتناع شده‌ایم که نتایج حاصله از ترور همان منفی و مششوم بوده است. فهم این مدعا هم سهل است.

برای درک این نکته باید لختی تصور نمود که آبا نتیجه شکستن نخم مرغی که به زیر مرغ گذاشته شده و چنین اندرونی آن هنوز کاملاً ماهیت حیوانیت را فرا نگرفته و تکمیل نگردیده باشد چه خواهد بود. بدیهی است که چنین سقط می‌شود، چه وقتی جوجه لایق آن نباشد که به خودی خود قشر جلد خود را بشکند، مسلم است که قابل حیات مستقل نیز نخواهد بود. ترور نیز همین حکم را دارد. ترور همان‌طور که قادر به رساندن جمعیت جدید نیست. همان‌قسم نیز نمی‌تواند جمعیت قدیمه را محو و زایل سازد خیلی بچگی و بی‌ادراکی می‌خواهد که تا وقتی که هنوز عناصر جمعیت قدیمه کاملاً پوسیده نشده و از کار نیفتاده باشند ترور را به واسطه نفوذ سحری و جادوگریش قابل سقوط یک دستگاه حکومتی و با از کار انداختن و برهم زدن اساس یک حکومت پنداشت. این فرض نهایت درجه از حقایق اجتماعی و سیاسی دور است. چنانچه که واقعاً ترور چنین قدرت سحرآمیزی داشت دیگر هیچ‌یک از حکومت‌های سیاسی و اجتماعی باقی نمی‌ماندند.

عده نارضیانیان همیشه بسیار است و اگر که اقدامات تروریست را اثر منتهی می بود، امکان داشت که به وسیله اعدام و قتل چند تن از اشخاص بآنفوذ، بنیان حکومت موجوده را واژگون ساخته و موافق منافع مخصوصه خویش طرح حکومت دیگری بریزند. همین که یک مرتبه چنین موفقیتی حاصل می گشت و تغییر حکومت به عمل می آمد آن وقت دیگران دست به کار شده و همین عمل متسلسلاً به صورت ظهور می رسید؛ و از این رو دیگر هیچ اساس حکومت موجود نمی ماند و کلیتاً حکومت از میان می رفت زیرا عدم ادامه طرز حکومت ها به قوانین مخصوصه تکامل و ارتقای اجتماعی مربوطیت نداشته و حرکات لاینشمرانه چند نفر زشت کرداران همواره رشته بقای حکومت را می گسلانید. از این قرار پیوسته تغییرات و تبدیلات عمومی روی آور بوده و اختلال احوال عامه را می رسانید؛ و در صورتی که تروریست ها فشار می آوردند بستگان حکومت نیز به همین وسیله دست انداز می شدند، در این صورت یک کشمکش جاودانی در موضوع اقتدارات و امور عامه به میان آمده و طبقات اجتماعی پیوسته در زدوخورد اختیاری دچار می بودند و قرین این اوضاع را نیز تاریخ انسانیت به یاد ندارد.

چنین امری هرگز صورت پذیر نبوده و نخواهد بود. تاریخ به قوانین اصول ماده مبتنی است. وثایق تاریخی مدلل می دارد که نتیجه ترور حصول انقلاب نبوده و برعکس میدان ارتجاع را باز کرده است. این اقدام که لایق تقلیب اساس حکومت نیست مقام تفتین را می گیرد و به جای انقلاب، ارتجاع نتیجه می دهد. ترور نظر دقت و وارسی استبداد را به سمت انقلابیون معطوف می سازد و سبب می شود که حکومت به حبس و توقیف و طرد و تبعید متشبث گشته و بر تضییقات خود بیفزاید. ترور مفوی ارتجاع است. حکومت به واسطه تظاهر ترور مجاهداتش را مضاعف نموده، قوا و استعدادات خویش را تقویت کرده | به | تحقیقات

می‌پردازد؛ دارها برپا می‌نماید، بر عده زندان‌ها می‌افزاید، مباشرین جاسوسی به جان مردم می‌اندازد و به شماره ژاندارم‌های مخفی اضافه می‌کند. پس از وقوع ترور همیشه تفتیقات و سختگیری‌های مبادی حکومت شروع می‌شود. استبداد روسیه بسیاری از این امثال را به ما نمایانده است. همین‌که یک تروری رخ می‌کند دیگر عموم اهالی گرفتار بلایا و عذاب‌های حکومت می‌گردند و دولت به تیرباران‌ها، اعدام‌ها، دارها، آزارها متوسل می‌شود و تنها مقصود حکومت در این اذیت‌های ظالمانه آن است که افکار را از تمایل به عقاید انقلابیون مانع آمده و نگذارد که مردم متمایل به سمت تجدیدپرووران بشوند. این هم معلوم است که اگر مساعدت و همراهی ملت نباشد انقلابیون بی‌قوه و قدرتند. طرفداران انقلاب نمی‌توانند برای خودشان هواخواه تهیه کنند.

انقلابیون، زادگان ملتند. همان‌طور که طفل بی‌مادر به‌تصور نمی‌آید، بدون پشتیبان ملت هم امکان ندارد که یک فرقه انقلابی تشکیل یابد.

۱۵

ترور موجب ارتجاع می‌شود. ارتجاع هم در جاسوسی و مواظبت را تقویت می‌نماید. مواظبت صحیح نیز انقلابیون را از اقدامات مخفیانه باز می‌دارد. مباشرت و تفتیش حکومت دایره‌اهتمامات و عملیات سری ملت دوستان را محدود ساخته و ضمناً از قوای ایشان می‌کاهد. آیا غیر از انقلابیون، اشخاص دیگری گرفتار عذاب تعقیبات حکومت، طرد، حبس و آزار می‌باشند؟ ولی چیزی که در این مولود از همه ناگوارتر است، این است که صدمه حرکات و اعمال انسانیت‌گشانه استبداد همواره به نونهالان پربزرگ و بار این بوستان وارد آمده و بیشتر مردان با عزم و ذی‌قیمت و اشخاص جسور و با همتی را که روح و جان فرقه‌ها هستند گرفتار بند

تضییقات خود می‌سازد. این مسئله تصویرپذیر نیست که طرد و تبعید این‌گونه پیشوایان کارکن تا چه اندازه موجب اختلال آموک و تعقیب مقاصد منظوره و بی‌ترتیبی امورات و اجرائیات هر فرقه می‌شود. اگر رؤسا و سران هر فرقه طرد و تبعید گردند مسلم است که تا به کارآمدن رؤسای دیگر، امورات از ترتیب عادی خواهند افتاد. هلاک‌شوندگان محبس‌های روسیه و سیبری از این انقلابیون متعارفی و معمولی نیستند؛ ایشان از جمله اشخاصی هستند که درحقیقت زبده و نخبه تمام روسیه به‌شمار می‌روند.

برای تحقیق مدعیات فوق‌الذکر بهتر آن است که مستقیماً به صورت‌های احصائیه رجوع کنیم. و اگر ما روسیه را اکنون مأخذ قرار دهیم بهتر است، زیرا این مملکت اول مملکت استبدادی می‌باشد و اقدامات انقلاب‌پرورانه بیشتر در خطه آن بیش از یک ممالک تظاهر می‌نماید. صورت شماره وقوعات ترور در سنوات ذیل از این قرار بوده است:

در [سال] ۱۹۰۵-۶۳۱ وقعه

در [سال] ۱۹۰۷-۹۱۸۱ وقعه

در [سال] ۱۹۰۸-۷۷۳۲ وقعه

در [سال] ۱۹۰۹- (?) خیلی کم است.

حکومت روسی نیز به جواب این ترور قرمز به‌موجب ارقام ذیل از

ملتیان به دارکشیده و اعدام نموده است:

در [سال] ۱۹۰۵- ۱۰ نفر

در [سال] ۱۹۰۶- ۱۱۴ نفر

در [سال] ۱۹۰۷- ۱۱۳۹ نفر

در [سال] ۱۹۰۸- ۸۲۵ نفر

در [سال] ۱۹۰۹- (?) (بیش از سال ۱۹۰۷)

خوانندگان این ارقام یقین است که به وثیقه همین صورت‌های احصائیه به ما جواب می‌گویند که مدعیات ما مقرون به حقیقت نبوده، یعنی شماره دفعات ترور خیلی بیش از عدد مصلوبین بوده است، پس از این قرار انقلابیون صرفه برده‌اند. ولی باید اندکی شتاب ننمود و صبر کرد. این تازه ظاهر کار است. حالا باید به باطن آن نیز پرداخت.

حکومت روس همه مقصرین را به دار نمی‌زند، نخه و زبده ایشان را اعدام کرده و مابقی را یا به سیریه می‌فرستد و یا به زندان‌های محلی نقاط مختلفه مملکت می‌اندازد. اگر بخواهیم بیشتر و بهتر به درک مطلب موفق شویم بایستی شماره ترورها را با عدد کلیه انقلابیونی سنجید که یا به اعدام یا محبس و یا به تبعید در راه فرقه‌های مشیوعه خودشان فدا گشته‌اند.

معلوماتی که از منابع رسمی دولت روس به دست آمده شمار محبوسین را در سال‌های ذیل از قرار ارقام ذیل شرح می‌دهد:

در [سال] ۱۹۰۲ - ۸۹۸۸۹ نفر

در [سال] ۱۹۰۳ - ۹۶۰۰۵ نفر

در [سال] ۱۹۰۴ - ۹۱۷۲۰ نفر

در [سال] ۱۹۰۵ - ۸۵۱۸۴ نفر

(سال انقلاب بوده است)

در [سال] ۱۹۰۶ - ۱۱۱۴۰۳ نفر

در [سال] ۱۹۰۷ - ۱۸۰۲۰۶ نفر

در [سال] ۱۹۰۸ - ۱۸۰۰۰۰ نفر

در [سال] ۱۹۰۹ - ۲۴۰۰۰۰ نفر

از این قرار اگر به موجب سرشماری، عدد محبوسین را به کلیه جمعیت روسیه قسمت کنیم از هر شصت نفر اهالی یک نفر محبوس می‌باشد؛ و نیز باید ذکر نموده که این ارقام تعداد مصلوبین و نفی شدگان به سیریه هم

که شمارشان خیلی است به حساب نیاورده است. ولی این را باید گفت که صورت فوق‌الذکر شامل عدّه عموم محبوسین بوده و به مقصرین سیاسی اختصاص ندارد ولی محبوسین سیاسی اکثریت این عدّه را تشکیل می‌دهد.

این ارقام خیلی از معانی را شامل است و می‌نمایاند که با وجود این ارقام گزاف ترور هیچ کاری نتوانسته است، نه حکومت را مأیوس ساخته و نه از کار بازداشته، نه به تغییر اساس حکومت موفق آمده و نه اقلّاً از درجه استبداد دولت کاسته. برعکس، بیشتر موجب خشم و درنده‌خوئی حکومت گشته و بیش از پیش به سببیت و وحشی‌تیش سوق نموده و وادارش کرده است که ریشه خود را تیشه زند؛ و ضمناً در سایه همین مفاسد است که امروزه وجود فرقه‌های سیاسی در روسیه فقط اسمی است و این قدر از جلسه نظم و قابلیت عاری و مجرد شده‌اند که حتی طرفداران ترور نیز جرئت اهتمام به ترور را ندارند. ارتجاع بس خطرناک و موحش است. ارتجاعیون نیز |به| نهایت جسور گشته‌اند.

همین ارتجاع در اضافه بودجه مجلس‌ها، عدّه خُفیه‌ها، ژاندارمه‌های سری، فتنه‌کاران و مفسدین و غیره و غیره تظاهر می‌نماید. مخارج حفظ و مواظبت محبس‌ها خیلی گزاف گردیده است. در سال ۱۹۰۸ که عدّه زندان‌ها و محبس‌ها به اندازه [سال‌های] ۱۹۰۹ و ۱۹۱۰ نبود مخارج محابس به هیجده میلیون و هشتصد هزار منات یا تخمیناً بیست کرور تومان و یا مختصراً به بودجه کلیه مملکت ایران رسیده بود... این فقط مخارج و مصارف محبس‌های روسیه را شامل بود ولی آیا کلیه مبالغی که خرج اداره و استقرار بنیان استبداد می‌شود چقدر است؟...

صدها از این گونه امثال را می‌توان تکرار نمود. نمایاندن عواقب وخیمه اعمال طرفداران ترور که به جای انقلاب، ارتجاع را ایجاد می‌کند دیگر این قدرها درخور تطویل کلام نیست. اینجا موقع است که بگوئیم

ترور به نظر تماشاچیان ساختگی و کوتاه‌نظران حرکت انقلابی معاینه می‌گردد؛ ولی درحقیقت ارتجاع محض است.

به ما می‌گویند که کدام نتایج ثابتیه از ترور به عمل آمده است؟! از ترورهایی که در مورد دون کاربوس پادشاه پرتغال (کشته شد)، آلفونس^۱ دوازدهم پادشاه اسپانیا (خلاص شد)، سدی کارنو رئیس جمهوری فرانسه (کشته شد)، الکساندر دویم امپراطور روس (کشته شد)، محمدعلی مخلوع و غیره و غیره [به] پیروزی [رسید، چه نتیجه‌ای به دست آمد. هیچ، مطلقاً هیچ!

این ترورها فقط کاری که کردند همانا تقویت ارتجاع، اغتشاش اذهان عامه و بعیدساختن موقع پیروزی ملت می‌بوده است. از این رو محقق گردید که پس از هر تروری استبداد بیشتر استیلا یافته و اعمال انسانیت‌گش مطلقیت متزاید گشته است. بعد از هر تروری خیالات و تصورات صفوف انقلابیون مقرون به یأس می‌گردد. روسیه نمونه حاضر مدعای ماست. فقط کافی است که برای حصول قناعت وجدانی رجوع مختصری به تاریخ ترورها نمود.

۲۶

چنانچه که ترور از حیثیت عملیات به جایی نمی‌رسد، از نقطه نظر آرامی فکر و حواس نیز منتج نتایج مشنومی است. تنها تولید ارتجاع در پیرون نموده و افکار را نیز مشوش می‌سازد. ترور اغتشاش حواس را موجب گشته و قوای عاقله را از خط سیر و مجرای طبیعی خود منحرف می‌دارد؛ تجزیه و موشکافی و نظریات علمیه از میان رفته و به جای آن ملاحظات ظاهری و ساختگی موقع پیدا می‌کند. اساس و اصول امورات به نظر تروریست‌ها نیامده و علاج عاجل اصلاح حال جمعیت اقدامی به نظر

می آید که اصلاً موافقت ندارد. حقیقت اجتماعی نامفهوم گشته و چنانچه باید درصدد آن نمی شوند که آن حقیقت را بیابند و علت این هم آن است که سقوط یک اصول اجتماعی و سیاسی را با وسایلی فرض می نمایند که خیلی ساده لوحانه بوده و موافق صواب نیست. به جای آنکه برای اجرای مقصود اساساً بکوشند و به قصد برهم ریختن دستگاه ماشین حکومت یا جمعیت حاضر به خالی کردن پروپاگنده آن پردازند، و برگرفتن بعضی پیچ و مهره های بی اهمیت آن مبادرت ورزید و گمان می کنند که دیگر کار تمام شد. از این رو قوانین تکامل اجتماعی را منکر گشته و مقدرات آتی جمعیت به حادثات اتفاقی و شخصی معلق می شود؛ حقیقت و داع گفته و دیگر موشکافی احوال اوضاع جمعیت بهبود می گردد و به جای نظریات علمی تصورات طفلانه و افکار بی پروپاگنده جایگزین شده و اطفال دیروزی خود را ناجیان هیئت اجتماعی قلمداد می کنند. از این قرار اقدامات انقلابیه به حرکات بی احتیاطانه منجر گشته و این حرکات تماماً منقض و ضدانقلابی می شوند.

این ارتجاع ذکاوی و انحطاط فکری مخصوصاً برای ملت، خیالی مضر بوده و موجب زبان است. اهالی به این ترتیب در سایه جهل و عدم اطلاعی که مشغول ایشان است همواره به پرتگاه تنزل سقوط می کنند. ملت عموماً دارای افکار تیره و تار و عقاید مظلم است. وقتی ترور موجب اغتشاش حواس اشخاص آزموده و تحصیل کرده باشد، دیگر مسلم است عوام را بیشتر گرفتار و همیبات انحطاط پرور خواهد نمود.

اهالی هیچگاه عموماً دارای یک قوه ذکاوت و ادراک لایقی در حوادث اجتماعی و سیاسی نیست و از این رو همواره تحت نفوذ ارباب استیلا نرفته و دوره اسارت و رقیت خویش را ادامه می دهد و در تسریع حرکت پیوسته ملاحظه آرامی و احتیاط ناشی از ذکاوت درخور لزوم می باشد. کسی که بدون یک فکر واضح و عیانی تعقیب مقصودی می کند هرگز

کامیاب نمی‌شود. عوام چون منظور معمول^۱ خود را درست نمی‌دانند یا به اندازه کفایت درک ننموده‌اند از این رو از روی عقیده یا برخلاف آن همواره بر ضد مقاصد خود رفتار می‌کنند و یا به عبارت آخر به ضرر منافع مخصوصه خودش اقدام می‌نماید. ترور هم به واسطه آن تشویش ذهنی که در افکار عوام تولید می‌کند نظریات سیاسی و اجتماعی جمعیت را خارج از حقیقت ساخته و به ظواهر امر سوق می‌نماید.

ترور از دو حیث^۲ موجب اغتشاش حواس می‌گردد: بدو آن است که اگر هم حرکت انقلابی را بی‌اعتبار نسازد، یقین است که فکر ملت را به خطا هدایت می‌کند و این به درجه ای می‌رسد که اقدامات انقلاب‌کارانه بی‌موقع به معرض ظهور آمده و ارتجاع را تقویت کرده و سپس اهالی را از امید بهروزی دیدن منصرف می‌دارد؛ و برعکس، چنانچه که حرکات انقلابیه را بی‌اعتبار کند، بیشتر مورت خطر می‌گردد. ترور نظریات انقلاب‌جویانه را مسلوب‌الاعتبار ساخته و ترور سیاسی را با جنایت معمولی متشبه می‌دارد؛ و به این قرار اقدامات تهدیدآمیز از معنای طبیعی تجرد یافته و نفوذ انقلابی محو می‌گردد و خیالات ضدانقلابیه بیشتر احراز موقع می‌نماید. ترورست با جانی و قاتل یک حکم پیدا می‌کند. این اغتشاش فکر، عقیده انقلابی را از اعتبار انداخته و یک جزو لازم و با اساس فرقه‌های انقلابی مجزا می‌گردد و این جزء عمده همانا ملت و عموم است که مساعدت و همراهی ایشان نهایت مهم و لازم می‌باشد.

این اثر ضدانقلابی و خطرناک ترور مخصوصاً در موارد ترورهای اقتصادی که فرقه‌های سیاسی برای پُرکردن و سرمایه‌نمودن صندوق‌های فرقه‌ها و تخفیف اقتدار اقتصادی استبداد حکومت و یا طبقات ارتجاعی به عمل می‌آورند بیشتر تظاهر می‌کند. اول اینگونه ترورها به ندرت صورت انجام می‌گیرد و در صورت سرگرفتن نیز مرتکبین را به دزدی و

راهزنی منسوب نماید. این اقدام بدو موجب تقویت مباشرت مبادی حکومت می‌شود و مسبب عدم رضایت مردان کارکن و ارباب مشاغل می‌گردند، چه دایره معیشت اقتصادی را محدود می‌سازد. حکومت از فرصت استفاده کرده و تحقیقات خود را مضاعف می‌نماید و به این ترتیب در جریان آزاد امورات ممانعت می‌کند تا ملت از مساعدت و همراهی چشم پوشد. ولی گذشته از این چیزی که بیشتر برای مقاصد انقلابی وخیم است، این است که ترور اقتصادی اخلاق صفوف فرقه‌ها را فاسد می‌کند. مثلاً بسیاری اتفاق می‌افتد که یک دسته از انقلابیون دست از مسلک سیاسی خود کشیده و به غصب ثمول مردم پرداخته و قصد ثروت اهالی می‌کنند. ولی مشت این‌ها زود باز شده و چیزی نمی‌گذرد که این اقدامات حضرات که باید برای تحصیل سرمایه به جهت صندوق فرقه‌ها باشد برای متهول ساختن شخص خودشان است. آنگاه انقلابی، حکم دزد و قطاع‌الطریق را پیدا می‌کند.

شماره این‌گونه اشخاص که نام انقلابی را به خود گرفته و درصدد پُر کردن کیسه خودشان هستند کم‌کم متزاید شده و یک حرص و طمع به جوش می‌آید و تمام راهزنان و جیب‌بران داخل فرقه‌ها می‌گردند. این تغییرات خیلی موجب تهلکه عقاید و رجال فرقه‌های انقلابی واقع می‌شود، زیرا به نظر ملت جزو اهتمام‌کننده به دزدی و راهزنی و قتل و جنایت محسوبشان می‌دارد و بلاشک این احوال تعقیبات حکومت را دنباله خواهد داشت؛ دیگر محتاج نیستیم که این مشروحات فوق با امثال و حکایات ثابت و مدلل سازیم. احوال مملکت روسیه بهترین وثیقه اثبات مدعیات ما است. هرکس که اندکی از تاریخ ترورهای اقتصادی فرقه‌های تروریست روس خبردار بوده و به حرکات آنارشپیست‌های اروپا مسبق باشد بی‌درنگ به صدق گفتار ما یقین حاصل می‌کند. این نکته مهم را باید دانست که آیا نسبت به مانع و میزان ثمول و ثروتی که به توسط

تروریست‌ها خارج از ملکیت صاحبانش شد چه مقدار وجوهات عاید صندوق‌های فرقه‌های انقلابی گردید؟ ما با کمال جسارت می‌توانیم بگوییم که هیچ! نتایج این ترورها همواره منفی بوده است اعضای کارکن فرقه‌ها را از میان برده، نظریات و افکار انقلاب‌پرورانه را بی‌اعتبار کرده و موجب ازدیاد دزدی‌ها و راهزنی‌ها شده است، چه به غیر از انقلابیون دزدهای حقیقی نیز فرصت را غنیمت شمرده به اسم ترور اقتصادی به سرقت مال مردم می‌پرداخته‌اند عواقب وخیمه این قبیل ترورها تا این اندازه آشکار و هویدا گردید که بعضی فرقه‌های انقلابی تروریست مجبور شده‌اند که بر ضد رفقای تروریست قدیم خودشان ترور گردد و طالبین منافع شخصی را از میان بردارند تا بلکه آن مقاصد و آمال انقلابی ایشان از سوءظن مصون ماند.

اما در این صورت آیا نتیجه ثابتی از این ترورها حاصل گشت؟ هرکس که فوه ادراک صحیحی داشته باشد و به امتحان مسائلی اجتماعی و سیاسی برحسب اصول ساختگی ادعا نکرده باشد بدون تأمل ترور شخص را به خطا محکوم می‌نماید و دیگر این حرکت را وسیله تجدید حال جمعیت نخواهد دانست. ترور به جای آنکه اصول حکومت را تغییر دهد بنیانش را بیشتر محکم می‌نماید. به جای آنکه استبداد را تعدیل کند، سخت‌ترش می‌نماید. به جای آنکه ستمکاران را معدوم و نابود سازد، طرفداران انقلاب را متعاقباً از میان می‌برد. به جای آنکه وسیله دعوت انقلابی شود مردم را به ارتجاع می‌خواند. به جای آنکه دستگاه حکومت را از ترتیب و نظم بیندازد، صفوف انقلابیون را از نظام عاری می‌کند، به جای آنکه تکیه‌گاه‌های ارتجاع را مأیوس نماید ارکان آزادی را از جرئت مجرد می‌سازد، به جای آنکه انتقام انقلابیون را بازسناند، موجب انتقام‌جویی ظلمه می‌شود و بالاخره به جای آنکه بنیان حکومت اصول رقیب را سرنگون کند، انفال حکومت آزادی و استقبال سعادت جمعیت را به تعویق می‌اندازد!

آدم جندی ممکن نیست طرفدار ترور باشد آنانکه به طرفداری این امر لاف می‌زنند درجه جهالت خویش را به اصول احوال اجتماعی و فقر تربیت ذکاوتی‌شان و بیمرگی احساسات انقلابیشان را می‌نمایانند. ائتلاف چند نفر بانفوذ و مقتدر هیچگاه نتوانسته است یک جمعیتی را تقلیب نماید. فقط انقلابات عمومی ملت و هیجان‌های حائز این اقتدار سحری هستند. پیش از آنکه هیئت اجتماعی را از خارج تغییری حاصل گردد بایستی داخلی تبدیل یافته باشد. جمعیت نوزاد جدید بایستی قبل از بیرون آمدن از قشر پوسیده کهنه خود در چنین همان جمعیت قدیمه متولد شده باشد. انقلاب ملک الموت طبقات دوره‌های ماضیه است، زیرا به محض ظهور می‌نمایاند که عناصر جمعیت جدید برای ترتیب و تنظیم حکومت مسعود نوین آماده هستند.

اما شاید از میان خوانندگان بگویند که ما به وسیله این سطور می‌خواهیم جسارت سیاسی و ادراکات و مطالبات اصلاح‌آمیز و آمال حسنه را از ملت مسلوب داریم و مختصراً ایشان را دعوت می‌کنیم که دست به هم بسته و در مقابل مشبهات ارباب جور و ستم تسلیم شود، خیر هرگز چنین نیست! مقصود ما از شرح این بیانات دقیقه و ایضاحات عمیق و نظریات علمی آن است که جماعت را به جسارت و فعالیت بخوانیم و راه راست را نشان دهیم. ما می‌خواهیم رفع اشتباهات و خطایابی را بنمائیم که در اذهان جای گرفته‌اند. حقیقت امور را برای ایشان استیضاح کنیم و ابتدا و انتهای تمام طرق ممکنه را بدیشان بنمائیم و ضمناً پیشنهاد نمائیم که کوتاه‌ترین راه نیل به مقصود را اختیار کند.

فعالیت حقیقی و جسارت و جرئت در این نیست که به بعضی اقدامات طفلانه مبادرت ورزد و یا در موارد بیهوده بذل مساعی شود. تاکتیک واقعی انقلابی و جسارت کار همانا طرز رفتار صحیح و فعالیت خستگی‌ناپذیر می‌باشد. ترتیبات منظم، دھوت و تبلیغات، مراعات اصول دیسپلین، ثبات

عزم اطمینان خاطر و امید فقط شایسته و لایق تعدیل و تطبیق القائات و یا تلقینات جماعت رنج دیده می باشد. تروود نمی تواند اساس یک حکومتی را براندازد. اجرای این مقصود را انقلاب عمومی درخور لزوم است. انقلاب عمومی هم زمانی بروز می یابد که عناصر مادی و معنوی جمعیت و سایر استحکام یافتن یک بنای جدید ملی را قبلاً تأمین کرده باشند.

این حقایق ساده مخصوصاً برای ما خیلی لازم هستند. وقت است هموطنان ما بفهمند که امورات ما هرگز به وسیله اعدام و از میان برداشتن چند نفر هرگز کسب بهبودی نمی کند. زیرا فقط این اشخاص وطن بینوای ما را به گرداب خطر و زوال سوق ننموده اند. تروود در موقع حالیه جز ارتجاع نتیجه دیگری ندارد و پیشرفت مقاصد سیاسی انگلیس و روس را دربردارد. دشمنان ما به بهانه اغتشاشات پای تجاوز به خاک ما دراز کرده اند و باز هم به وسیله حصول اختلال است که می توانند کار خود را ببینند. خیلی مایلند که جزیی اغتشاشی روی دهد تا کار تمام شود. بمباردمان پارک [اتابک] هنوز شروع نگشته بود که به قشون قزوین امر داده بودند حاضر به عزیمت به سمت تهران باشد. از طرف دیگر نیز تأمین جنوب هنوز کاملاً صورت حصول نیافته، تلگرافات تفتین و گربه رقصانی انگلیس ها را در سواحل خلیج فارس خیر می دهد.

نجات و سلامت ایران بسته به ترقی و تحسن ترتیب امور دموکراسی ایرانیان است. تنها راه مقاومت ما در مقابل دشمنان خارجی و داخلی همانا محافظت نظم و آسایش و دیسپلین و ارتقای ذکاوتی عامه می باشد. ستمکاران از نارنجک یک نفر تروریست باکی نداشته و از ملت تربیت یافته منظم به خود می لرزند.

همین که ملت تربیت یافت و داخل ترتیب شد دیگر فتح و پیروزی ما

را مسلم است!

اتحاد و تمرکز قوای جامعه ملت^۱

(کمیته نجات ملت)

-۱-

مقائده مفصلی را که ما به نام «سلامت ملت» در موضوع تمرکز و اتحاد قوای ملت درج نمودیم بی نتیجه نمی ماند. ما امیدواریم که همین مقاله ما موجب به وجود آوردن سلسله مقالات تنقیدآمیز و یا پیشنهادی خواهد گردید. مسئله پیش از اینها سوزناک است. تبادل و تعاطلی افکار نتایج حقیقت آمیز را به ما خواهد آموخت، از این رو است که ما تنقید آن را به دوستان سیاسی و وطن پرستان صادق محول کرده و اکنون می خواهیم به شرح و بسط فکری که پیشنهاد نموده ایم، پردازیم. وقتی فکر و یا پیشنهادی را به میان می آوریم باید از بیان و تفصیل آن نیز دریغ نکنیم تا سوء تفاهمات زایل شود.

در بطن همین کلمات «اتحاد قوای جامعه برای نجات ملت» یک فلسفه اجتماعی و سیاسی مفهوم می گردد. آری، برای سلامت و رستگاری ملت است. ولی کدام ملت؟ ملت چیست؟

اینک یک مسئله اساسی که غوررسی در آن کمال لزوم را دارد. در اینجا لازم است مسئله را به طوری حل کرد که مجاهد معروف راهب «سه یوس» حل نموده است. به گفته این شخص ملت فقط عبارت از طبقه عامه یعنی اصناف و طبقاتی که دو ثلث مجموع یک ملتی را تشکیل می دهند و کارگران فقیر هستند، می باشد.

در روزگار باستانی که هیئت های بشری تقریباً همه متشابه الاصل بود و اگر هم طبقات و اصنافی در کار بود، همگی برای حفظ و ترقی همین هیئت ها حقیقتاً کار کرده و لازم می بودند. طبیعی است که تمام اعضای بانیه و ناسبب کننده آن هیئت ها قسمتی از ملت می بوده اند. در این

صورت ملت عبارت از تمام جماعتی است که یک خاک معینی را اشغال کرده باشند و در تحت اصول تنظیماتی که نظر به احتیاجات عامه ایشان ترتیب شده باشد، زندگی بنمایند. اما پس از اینکه هیئت‌های اجتماعی متعاقب توسعه اقتصادی و اعضایی که متقسم به طبقات شده و فقط به چند صنف هم کفایت نکرده و طبقات بی‌شمار و بیکار و بی‌فایده ایجاد گردید. این مسئله کاملاً رنگ خودش را تغییر می‌دهد. مجاور همین طبقات ثابته و بانیه که مشاغل و اعمالشان مطلقاً برای ارتقاء و تعالی هیئت‌های بشریه لازم است، طبقات میته قریب‌الزوالی را به ظهور رساندند که از حلیه هرگونه اعمالی که برای هیئت اجتماعی مفید به نظر آید عاری بوده و فقط کاری که می‌توانند بالاتر از تخریب احوال تمام هیئت اجتماعی نخواهد بود.

اشرافیت ملوک‌الطوایفی و نجابت و شرافت موروثی هم که حالیه در ایران وجود دارد نیز از همان طبقات محسوبند و کسانی که خود را معتمد بر این مقامات کرده‌اند چنانچه در فوق ذکر شد از صنوف ممتازة ایران شمرده می‌شوند. در صورت صحت این مقدمات واضح است که این طبقاتی که در سایه رنج و محنت دیگری زندگانی می‌کنند، یعنی از دسترنج ملت واقعی (دو ثلث مجموع عدۀ ملت یا طبقه عامه) معاش می‌گذرانند هرگز جزو ملت نخواهند بود. یک طبقه که جز تخریب و اضمحلال هیئت اجتماعی کاری نتواند هرگز در ردیف اعضای بانیه و مؤسسه ملت نیامده و محسوب نمی‌گردد، فقط اعضای بانیه هیئت اجتماعی است که باید همیشه رویه تکامل و تعالی سیر نموده و پیش رو. از این رو معلوم می‌شود که در میان ما امروزه فقط طبقه عامه در سایه اخلاق ثابته خویش توانسته است عوامل بانیه تمام ملت بشود.

اینکه اخلاق ثابته می‌گوئیم برای آن است که می‌بینیم تمام فعالیت ما موجب هدایت ملت به تعالی و ترقی و مدنیت است، پس ملت ایران

همان طبقه عامه است و معنی طبقه عامه هم همان ملت منهای اشراف ملوک الطوائفی خانخانی و نجیبای ولادتی می باشد. از این مباحثات منطقیاً چنین فهمیده می شود که کمیته نجات ملی باید محل تمرکز منافع و احتیاجات طبقه عموم یا عامه ایرانیان باشد.

اما در اینجا است که بعضی سؤالات به میان می آید. آیا رفتار و سکنات اشرافیت ملوک الطوائفی دیگران در این موقع چه خواهد بود؟ آیا در حالت کنونی پیش آوردن این مسئله بیجا و خطرناک نیست؟ یا حالیه لازم و مفید نیست که تمام عناصر هیئت اجتماعی خودمان را بدون فرق و تفاوت طبقاتی به نام سلامت ملت و مشروطیت متحد و یکی نمود؟

این سؤالات ما را به تأمل در اصل و اساس مسئله وادار می نماید. نظر به حالت سیاسیه که مملکت ما در این اوقات اخیره کسب کرده است لفظ اتفاق و اتحاد خیلی به زبانها افتاده. تمام مردم برای مسدود ساختن و جلوگیری کردن از سیل بیانکن ارتجاع داخلی و خارجی از اتحاد سخن می رانند، ولی بدبختانه تاکنون احدی در این مسئله غوررسی عمیق نموده و هیچکس نخواستہ است که شرایط و عناصر اتحاد را تشخیص داده و بفهمد | که | درست است باید متحد شده، متفق گردید ولی چطور و با کی؟

مسئله در اینجا است؟ ما نمی دانیم طبیعی که نه مرض را شناخته و نه درمانی می داند چگونه بیمار را علاج خواهد نمود. آری باید مریض را معالجه کرد. اما مرض چیست و درمانش کدام | است |! اینجا است که باید هموطنان ما تفکر نمایند و اینکه می بینیم دعوت های صادقانه و وطن پرورانه را که تا به حال در موضوع اتحاد نموده اند و بی نتیجه مانده از همین نکته می باشد. به عقیده ما باید قبلاً عمیقانه در این مسئله غوررسی کرد و سپس به فکر وسایلی گذر برآمد. ولی هیچ وقت نباید ترسید و بایستی در صدد کشف و درک حقیقت بوده و از هیچ نتیجه معکوسی هم نباید

متوقف شده و از کار بازماند. اگر خیال جنگ با دشمن داشته باشیم باید بدو آوی را چنانچه باید بشناسیم اگر بخواهیم دست موافقت به دوست سیاسی خودمان دراز کنیم، بایستی پیش از وقت به امتحان احوالش بپردازیم.

ما کاملاً اقتناع شده‌ایم که هیئت اجتماعی ما تماماً نمی‌تواند برای این مقصد عالی یکی و متحد بشود. هرگز ممکن نیست که نمایندگان طبقات اجتماعی تماماً به زیر یک لوای یگانه بیایند، چه تنها آنکه سلامت ملت و مشروطیت مفید به احوال ایشان نیست بلکه بعضی از طبقات و صنوف نیز موجودند که به این خیالات مقدسه کلیتاً دشمن و عدو هستند. این هم تصور نشود که برای آنست که فکر شخصی هر یک از این طبقات ارتجاعی و مخالف وطنیت چنین است و این حرکت مبنی بر یک عقیده نمی‌باشد. خیر منافع صنفی ایشان مقتضی مخالف و ضدیت است. حالا از روی وجدان است و یا مخالف وجدان هر چه باشد. در هر صورت این طبقات ذاتاً ارتجاع پرستند. وضع اجتماعی و اقتصادی‌شان نیز به ارتجاع پرستی مجبورشان ساخته است؛ زیرا چنانچه که بدون بقای استقلال و مشروطیت برای عامه مردم نجاتی متصور نیست. همان‌طور هم در صورتی که عبودیت و ارتجاع نباشد اشرافیت خانمانی و نجابت موروثی نیز تاب مقاومت نیاورده و ناچار سپرانداختن و زایل شدن می‌گردد.

هر دو طرف هواخواه دو اسلوب حکومت هستند که با هم متضاد و مخالف هستند. ارتجاعیون طرفدار حکومت اشرافی و هرج و مرج و فرقه عامه طالب یک حکومت مسالمت‌پرور و ملی می‌باشند. به همین جهت هم هست که دسته اولی فعلاً سقوط استقلال و مشروطیت مملکت بدبخت ما را با قلب پُرشعفی انتظار می‌کشند. این نکته را قبلاً می‌دانیم که انقلاب و شورش، اشارت از مصادمه‌ای است که برای کسب استیلای فی

مابین طبقات اجتماعی در می‌گیرد و این تصادم میان گذشته و آینده، ترقی و تنزل طبقه عامه و اشراف (ملوک الطوائفی اشراف و نجبا) بر حسب لزوم به یک فتح و مظفریتی خاتمه پذیرد. اگر اشرافیت فاتح آمد، بلاشک به حفظ اصول قدیمه پوسیده مبادرت شده و اسلوب دیرین مفتخوری رایج گشته و انحطاط و تدنی پیش می‌آید و برعکس، اگر فرقه عامه پیش‌گیرد اساس حکومت قدیمه سرنگون گشته و یک حکومتی که بنایش بر ارکان آزادی، برادری، برابری وضع شده باشد استقرار خواهد یافت. مسلم است که در صورت غالبیت طبقات عامه، دشمنان حکومت جدید کم‌کم در زیر فشار و تضییق ماشین‌های تکامل عامه از میان خواهند رفت. در صورتی که این تصورات ما صورت خارجی پیدا کند هیچ نمی‌توان از اسبابی که موجب استقامت و مقاومت ارتجاعیون می‌شود اطلاع حاصل نمود. یک میل نزاع‌جویانه در میان طبقات یقیناً باقی خواهد ماند و چنانچه باز هم کشمکش در میان باشد دیگر اتحاد ممکن نیست صورت بگیرد. نزاع و مصادمه به خودی خود می‌نمایاند که یک اختلاف شدید و غیرقابل زوالی موجودیت دارد. در این حالت چطور ممکن است که یک صنف منازعه‌کاری در یک کمیته حریت‌پروری که مقصدش استحکام مبانی مشروطیت باشد اشتراک نماید؟ این امر محالی است. به همین جهت نیز ارتجاعیون حتی المقدور برای سرنگونی حکومت جدید و استقرار یک حکومتی که حامی منافع طبقاتی ایشان باشد، خواهند کوشید. دولتی که اینان تأسیس کنند یا یک سلطنت مستبد قوی و مرتجع می‌شود و یا حکومتی در تحت حمایت انگلیس و روس خواهد بود و در هر دو صورت مؤسسه ایشان آلت ارتجاع و پیشرفت اعمال اشرافیت می‌گردد.

باید این نکته را به خوبی دانست که دستگاه حکومتی یک آلتی برای مملک و استملاک می‌باشد حکومت مستحکم و با اساسی که به خوبی به

کار خود سوار باشد، استیلا و تسلطش را خطری متصور نبوده و فوشر استحکام یافته. طبقه ای که زمام امور حکومت را در دست دارد، سایر صنوف و طبقات را از قوت انداخته و خود به شخصه به استفاده از مملکت مبادرت می نماید، یعنی فایده ای که از مملکت حاصل می شود به کیسه اعضا و به دستگاه همان طبقه داخل می گردد. اما باید دانست که استقرار چنین حکومت سلطنتی در ایران محال است. طبقاتی که از زمان حکومت مطلقه و مستبده باقی مانده اند نظر به حادثات و واقعات خصوصاً ایران دیگر دارای قوه و قدرت نیستند که تخریب حکومت مشروطه را در عهده داشته و بتواند دولتی به میل خود بنا نماید.

چنانچه چنین قدرتی در خود حس می کردند از دیرگهان به این خیال افتاده و کار خود کرده بودند. اما این هم نمی فهماند که اشرافیت کلیتاً زایل و نابود خواهند شد. قانون طبیعی تعارض را این طبقات به خوبی شناخته و می دانند، اگر فقط قوای ملّیه کافی انجام مراسمشان نشود از اجانب استعانت می جویند. قوای ارتجاعی سیاست انگلیس و روس برای نجات دادن ارتجاع ایران به کار می افتند. این در قوای ارتجاعی داخلی و خارجی به جنبش آمده و در راه ترضیه احتیاجات اشرافیت از هیچگونه امداد و معاونت دریغ نخواهد کرد. صنوف و طبقات ارتجاعی ایران حکومت اشرافی را برقرار کرده و عامه را به زیر اسارت و تحکم خویش می آورند. انگلیس و روس هم به منتهای آمال خود رسیده و روسیه را برای تقویت ارتجاع در داخله مملکت خود و اجرای وصیت نامه پترکبیر و انگلیس برای مداومت دادن استیلائی مطلقه خود در هندوستان، سرزمین ایران را برای خودشان مفتوح می سازند.

از این قرار معلوم شد که سیاست این طبقات قدیمی وجداناً یا خلاف وجدان کلیتاً با منافع عامه ایرانیان مخالف بوده و انتظارشان همواره مترصد مداخله اجنبی و رفتن ایران به تحت حمایت انگلیس و روس

است. مختصراً باید گفت که این طبقات فعلاً بزرگترین دشمنان وطن بوده و طرفداران اسارت سیاسی هستند. از این گذشته مگر به چشم خودمان نمی بینیم که در شهرهای اطراف و ایلات بروز فعالیت می دهند؟ باید فهمید که آیا چه کسانی در ایران امروزه بر علیه اساس کنونی، بیرق قیام را افراشته اند؟ بروید از داراب میرزاها، رشیدالسلطانها، نایب حسینها، امیرمکرمها، متحصنین در سفارتخانهها و «حقوق» خواهان مسجدجامع و از این حشرات بپرسید که وطن شما کجاست؟ مسلماً جز این جوابی نمی دهند که وطن ما ایران انگلیس و روس است.

از شرح فوق معلوم می شود که با این مخالفین و معاندین هرگز نمی توان دست اتحاد و یگانگی داد. اگر یک قدرت و قوت حقیقی هم برای ما موجود باشد که تابع اصول مشروطیت بوده و حریت را بخواهد، آن فقط طبقات عامه ایرانیان و صنوف کارگران و رنجبران و ملت واقعی است و بس. وطن، مشروطیت، حریت از آن همین ملت است؛ و همین ملت را است که باید اساس کمیته نجات ملی را که با جان و روحش مطابقت دارد بر پایه متینی وضع نماید. کمیته نجات ملت را ممکن نیست اعضای تشکیل دهند که عداوت و دشمنی شان با ملت جلی و فطری است. حس نزاعجویی و لجاجت زائیده اختلاف مقصد است و همین که اختلاف مقصد در میان آمد دیگر مباحثات بی معنی کمیته را وقت آن نخواهد داد که کاری از پیش برد.

باید دانست که این دشمنان وطن، اولاً به ما معاونت نمی کند و اگر هم قصد اعانت کند ما را است که مطلقاً از قبول کردن امتناع ورزیم. پس نباید فراموش کرد که هیچ قانونی بدون استثنائات نیست. استثناء و ماعدا همیشه در کار است. یعنی بعضی مواقع روی می دهد که برخی یا حتی قسمت قلیلی از این طبقات اشراف از دسته خودشان روگردان شده و در راه پیشرفت، ترقی و مدنیت به سمت صنوف عامه متمایل می گردند. در

صفحات تاریخ نیز نمونه‌هایی بسیار از این قبیل‌ها داریم. «میرابو» ناطق مشهور طبقات عامه، خود جنساً و نژاداً از صنوف ممتازه و اشراف می‌بود. «سه‌پوس» خطیب و نویسنده مشهور جماعت‌پرست نیز راهب بوده و تمام روحانیون عالم خروستیانیت محترمش می‌شمردند. حتی در مملکت ما هم از این گونه رادمردان یافت شده‌اند و در این صورت دیرتر نباید رفت.

این‌گونه اشخاص استثنایی عموماً کسانی هستند که وضع و موقعیت‌شان با احوال طبقات عامه این‌قدرها اختلافی ندارد و با تحصیل کرده و در طی تکمیلات علمی خود به سیر تکامل آشنایی یافته و احتیاجات ترقی را درک کرده و به‌طرف عامیون یا عوامل فعاله مدینیت متمایل گشته‌اند. این استثنائات نیز همیشه قابل افتخار و ابهت جماعت و ملت بوده و در تاریخ عمومی نیز لایق تذکار می‌باشند.

۱۲

فقط طبقه عامه ملت می‌تواند برای دفاع مشروطیت و مدینت متحد شود، طبقات دیگر که ذاتاً ارتجاع‌پرست و قدیمی هستند همواره می‌خواهند که عراده تاریخ را بازپس گردانده ما را به عقب سوق دهند و یا همان اساس ملوک‌الطوایفی و سلطنت مطلقه را از نو مستقر و مستحکم دارند. این طبقه عامه چنانچه درصدد اتحاد بیفتد قوه دارد که در صراط مستقیم معینی کار کرده و به نتیجه و مقصود برسد، چه طبقه عامه از عناصر ساده متشکل است و اگرچه منافع تمام ایشان یکی و متحد نیست ولی اقلاً قابل وفق بوده و تا چندی ممکن است که موافقت‌پذیر باشند. شکی نیست که طبقه عامه را یکی نمی‌توان گفت و مرکب از تقسیمات درجه دوم می‌باشد. طبقه عامه به عبارت آخری خود دارای طبقات و اصناف جزه

است و هریک از صنوف جزء نیز منافع^۱ مخصوصه دارند ولی این افتراق منافی را این قدرها اهمیت نبوده و غالباً منافع طبقات درجه دوم آن با یکدیگر یکی می شوند. هیچگاه نمی توان گفت که فی مابین صنوف طبقه عامه، تضاد منافع موجود است. مخصوصاً در یک چنین موقعی که تمام حیثیت ملیه در معرض خطر افتاده، سیاست انگلیس و روس قوه ارتجاعیه را تقویت نموده و از هر سمت به خیال تخریب بنیان آزادی، برابری، برادری و استقلال ملی هستند، دیگر این صحبت‌ها به میان نمی آیند. فرقه‌هایی که از میان طبقه عامه متشکل هستند همه متحداً حرکت می کنند و اگر هم در حرکات خود جسارتی به خرج نمی دهند برای آن است که عادات مخصوصه مملکتی اقتضای بروز گستاخی را ندارد.

طبقه عامه یا به عبارت آخری ملت و جماعت، بدون مشروطیت و استقلال ملی نمی توانند به خوبی زندگی کرده و ارتقا نمایند. باید همگی از هر طرف به هرگونه فداکاری لازمه متشبث شده و مجلس ملی و استقلال وطن را محافظت و حمایت کنند. همان طور که عقاب در آشیانه گنجشک زندگی نمی تواند، ملت هم در دایره تضيیقات سلطنت مطلقه مقتدر به حیات با آسایش نیست. اگر بخواهند شیر را در تله بکنند مسلماً برای رضایت خاطر حیوان نبوده و مقصود محدود ساختن دایره اختیارش می باشد. ملت هم همین طور است، اینکه می خواهند استقلال و مشروطیت را از ما بگیرند برای این نیست که خوشنودی خاطر ما را فراهم سازند، مقصودشان تسهیل استفاده از ما است. از این رو ملت راست که منافع مقدسه خود را دریابد تا رهایی از این ورطه خطر را در قوه داشته باشند.

گاه‌گاهی دیده می شود که مخالفین حکومت جدید یا جهال و نادانان نزدیک بین در صدد مشرب ساختن اذهان عامه برآمده و فایده مشروطیت

را موافق اوضاع جاریه انکار می‌کنند. ولی این منطوق‌های جاهلانه را نباید سند قرار داد. اگر راست می‌گویند بهتر آن است که موافق تاریخ ثابت نمایند که ملل مشروطه امروزی در هنگامی که هنوز به مشروطیت نرسیده و در تحت حکومت سلطنتی زندگانی می‌کردند، بیش از امروز قرین سعادت بوده‌اند؟ مدلل دارند که آسیا از اروپا خوشبخت‌تر است و چینیان از فرانسویان خوشتر به سر می‌برند چنانکه کسب موفقیت نمودند ما هم با ایشان همراه و هم‌آواز شده و فریاد «زنده باد استبداد» برمی‌آوریم. ولی هرگز از عهده این امر برنیامده و ما هم مجبور نمی‌شویم که چنان جنایت خلاف وجدانی را مرتکب گردیم. هر دفتر تاریخی شهادت مدعیان ما را می‌دهد.

بعضی واقعات حیات جاریه ما هیچ مورد اعتبار و اعتماد نیستند. انقلاب یک اختلال عمومی است که در طی جریان آن بعضی مصائب فوق‌الطاقة روی آور شده و به متها درجه شدتش می‌رسد ولی شکی نیست که همان آلام و محن روزی سبب سعادت عامه می‌شود. همان‌طور که بدن انسان را بحران و مرض استیلا می‌یابد انقلاب هم بحران و مرض اندام هیئت اجتماعی است. اگر هیکل اجتماعی را مرضی نمی‌بود، بحران حاصل نمی‌شد. انقلاب همان عبارت از رنج و مشقت است، ولی نباید انقلاب را به واسطه مصائب و بلایش نفرین کرد. مؤسس سوسیالیزم (اجتماعیت) علمی کارل مارکس مشهور می‌گوید که: «انقلاب قابل هیئت‌های اجتماعی است.» همان‌طور که تا رنج‌های مادری نباشد هیچ طفلی متولد نمی‌شود. همین قسم نیز هیچگونه تجدد اقتصادی، سیاسی و اجتماعی بدون انقلاب صورت خارجی پیدا نمی‌کند، چه ایداً دیده نشده است که اصول خانخانی و ملوک‌الطوایفی مقام خودش را خودبه‌خود به سرمایه‌داری که در دامن خودش پرورش‌یاب شده تودیع کند. طبقه عامه همیشه به استمانت قوای حاصله از سرمایه‌داری توانسته

است با ملوک الطوائفی درافتد و در مقابل اساسر خانخانی تاب مقاومت بیاورد. از این رو لزوماً و تاریخاً معلوم می‌گردد که انقلاب یعنی مصائب و مشقات نیز از شرایطی است که بدون آن تجدید سیاسی حاصل نمی‌شود. انقلاب درست به مثابه همان گشایش و انفجار جنین است که لازمه تولد طفل می‌باشد. حال باید تصور کرد کدام مادری است که از بیم رنج و الم به اتلاف طفل در بطن خویش تن بدهد؟ آیا آن مادر در حالتی که موقتاً بودن درد را می‌داند و مسبوق است که متعاقب این زحمات و مشقات از لذت بچه‌داری شیرین‌کام می‌شود مرتکب چنین جنایتی خواهد گشت؟ اگر مادر هم به این صرافت هم بیفتد نمی‌تواند، مگر آنکه خود را مسموم کند.

ملت هم همین مادر است، اگر تاب مشقت انقلاب را نیاورده و در صدد آن باشد که بلیه آن را از خود دفع کند، چاره [ای] جز خودکشی ندارد؛ حتی به این خیال هم نمی‌تواند بشود، زیرا انقلاب اختیاری نیست. انقلاب چون از روابط عناصر مختلفه به وجود می‌آید، از این رو همیشه بی‌اختیارانه حاصل می‌گردد. مشقاتی که حالیه ملت ایران متحمل می‌شود تاب‌نیارده‌نی نبوده و پایدار هم نمی‌ماند. این انقلابات می‌گذرد و در ضمن نیز برای آتیه لازم است. هیچ‌وقت ممکن نیست که امری یک‌مرتبه در زندگانی صورت خاتمه بگیرد. امورات تدریجی بوده و به تکامل حاصل می‌گردد. از تخمی که افشانده می‌شود، بی‌درنگ نمی‌توان محصول برداشت، ماه‌ها باید انتظار کشیده تا به هنگام درو رسید. همین‌طور هم پس از هر انقلابی حکومت جدید بلا تأخیر چندانی که باید استقرار نمی‌یابد. ملل اروپا در طی مراحل بطالت‌آمیز تکامل توانسته‌اند از اثمار حکومت مشروطه بهره‌مند شوند.

ابداً نباید ناامید شد، این هرج و مرج‌ها و اختلالات خاتمه خواهند

گرفت. حُسن نیت و اتحاد لازمهٔ نیل به منظور معمول^۱ می‌باشند. کیست بگوید که ملت ایران هیچ فایده از این حرکت حریت‌پرورانه خود نبرد؟ بلی، فقط می‌توان گفت ملت نسبتاً ناراضی است. اختلالات امروزه نتایج موقتی قیام حریت‌پرستانهٔ ملت است، و بلاشک این هرج و مرج‌ها خیلی به مذاق ما ناگوار می‌آید، ولی خطا از کیست؟ ما را چه باید کرد که اثرات حکومت قدیم ما را گرفتار این بلایا نموده و مصائبی که مستبدین قاجار برای ما تهیه کرده‌اند، چنین دچار ذلت و نکبتشان ساخته است!!

آیا فراموش کرده‌ایم که انقلاب فرانسه بیست و پنج سال طول کشید؟ شورش فرانسویان در واقع از [سال] ۱۷۸۹ شروع شده و تا سقوط ناپلئون اول یعنی تا [سال] ۱۸۱۴ دوام یافت. شورش آلمان بیست سال (از ۱۸۳۰ تا ۱۸۵۰) طول کشید. سایر انقلابات ملیه هم به همین ترتیب است. اما مگر بایستی که این ملل رنج کشیده و محنت دیده ناامید شوند و بگویند که دیگر رستگاری و نجات محال است؟ هیچگونه تزلزل و یاسی به خود راه نداده و در سایهٔ مجاهدات ناشنیده و کوشش‌های تاریخی خودشان به سر منزل سلامت و فلاح رسیدند.

ما هیچ آرزو نداریم که انقلاب ما همچون دیگر شورش‌های ملیه طول کشد بلکه ناامید نشده و راه نجات را مسدود ندانسته سعی می‌کنیم که به وسیلهٔ «کمیتهٔ نجات ملی» قوای ملیهٔ خودمان را جمع نموده و استعدادات خود را تمرکز داده در پی محافظت استقلال وطن و حریت و مشروطیت مان بشویم!

۲۳

حال که از امعان نظر در اخلاق طبقات مختلفهٔ اجتماعی و شرح مناسبات ایشان یا مشروطیت تا اندازه‌ای فراغت یافتیم، وقت است که به قوای

حقیقی کمیته نجات ملی بپردازیم. استحکام حکومت مشروطه و دستوری و استقلال ملی را قوای حقیقی و منظم درخور لزوم است. شک نیست که طبقه عامه تکیه گاه مشروطیت و استقلال ملت است ولی باید دانست که طبقه عامه هیچگاه به یک فردی نمی تواند مشابه شود که همیشه حاضر [به] دفاع از نتایج انقلاب باشد. زهی افسوس که این تصور معمول^۱ هرگز صورت خارجی پیدا نمی کند، [به] ویژه در میان ما که جهل و بی وجدانی تمامان را فرا گرفته است! و چنانچه این تصور صورت واقعیت می داشت دیگر ابداً محتاج آن نبودیم که از نظر استقرار کمیته نجات ملی سخن به میان آوریم و یا به ذکر خطرات اندیشناک وطن و مهلک مشروطیت مان بپردازیم. اما بدبختانه چنین نیست. پس چه باید مان کرد؟ اگر تطمین و تأمین شرایط لازمه ترقی و تعالی آزادانه طبقه عامه را در نظر داشته باشیم باید به قوای فعله ملت مراجعت کنیم. قوای فعاله که حالیه وجود دارند همانا فرقه های سیاسی و ایلات مسلح ما هستند. چون وضع کنونی مملکت ما بی نظم و ترتیب و فسون منظم مکملی موجود^۲ نداریم، هرگز نمی توانیم بدون استعانت از این دو عنصر ملی خودمان در صدد نجات ملت باشیم. این دو عنصر فعال را است که برای اجرای مرام عمومی با هم یکی و متحد شوند. بلاشک همان طور که فرقه های سیاسی ارتجاع پرست موجودند، ایلات و قبایل مخالف مشروطیت نیز وجود دارند. مقصود ما از ذکر نام فرقه های سیاسی همانا احزاب دست چپ می باشد و همین طور ایلاتی را هم که متذکر می شویم همانا ایلاتی هستند که حاضر خدمت به مشروطیت اند.

در اینجا دیگر فایده ندارد که ما به ذکر علّت موجودیت فرقه های سیاسی پرداخته و منافع وجود آنها را در حرکت آزادیخواهانه ثابت کنیم. فقط جهال و ارتجاعیونی که خون استبداد در رگهایشان جریان دارد

منکر وجود آنها هستند. خیلی ساده لوحی می خواهد که لزوم احزاب مختلفه را منکر شوند، چه هر آنکه را که اندکی مُدرک سیاسی موجود و کم و بیشی از احوال اجتماعیه مسیوقیت باشد به قدر کافی می داند که اصل و بیخ فرقه های سیاسی در زمینه هیئت اجتماعی ریشه داشته و همین که حکومت جدیدی استقرار یافت، بلا تأخیر عرض نمود می کند. تا فرقه های مختلفه موجود نباشند افکار و عقاید از یکدیگر متمایز نشده و سیاست منور جلوه گر نگشته، همواره برای ظلمت پرستان ارتجاعیون میدان استفاده باز است.

فرقه های دست چپ که می توانند با هم یکی و متفق شده و به کار پردازند این قدرها هم متعدد نیستند. اتحاد و دست به هم دادن اینان، مخصوصاً در حالتی که می بینند هر یکیشان در مقابل خطرات ارتجاع ضعیف و بی قوت هستند نهایت مفید و سودمند است. ضعف نسبی فرقه های سیاسیه هم یکی از بزرگ ترین بدبختی های ما می باشد، ولی یک چیز دیگری در میان است که آن هم عبارت از نزدیک بینی سیاسی و اختلافات بی سبب و علت ایشان است. ساده لوحی ایشان به اندازه ای است که تا امروز جهات بی اهمیت اختلافات داخلی خودشان را نتوانسته اند درک کنند.

این فرقه های دست چپ با یکدیگر دشمن هستند، ولی برای چه؟ آیا این عداوت به واسطه اختلاف اصول مسلکی است؟ خیر، چنین اختلاف مسلکی موجود نیست. هنوز این مبارزه در میان ما وجود نیافته، پیدا هم نمی شود؛ چه با وضع خطرناکی که در پیش داریم هیچ حزبی نمی تواند صورت خارجی یافتن فلان یا بهمان اصول اساسی را تصور نماید. همه را موضوع استحکام مبانی مشروطیت در مقابل طوفان ارتجاع داخلی و خارجی در پیش است. این دسته ها تا امروز نتوانسته اند بفهمند که قوای همگی شان در سایه حیل و نیرنگ های دشمنان جانی وطن ما از هم پاشیده

و متفرق شده است. دشمنان ما تخم این اختلافات را برای کسب موقع فرصت افشانده‌اند گفت‌وگوهایی هم که از جهالت سیاسی ناشی بود نیز تا اندازهٔ موجب همین نقارها باشد. مناقشهٔ «اتفاق و ترقی» و «دانشناکسوتیون» بسا فرقهٔ دموکرات ایران را نیز ما از همین قبیل می‌شماریم.

ولی این احوال بیش از این شایان دوام نیست. اگرچه دیر به این صرافت افتاده‌ایم ولی باز هم بهتر از آن است که در خیال‌ش نشده باشیم. باید عمومیت را پرستید و حس خودخواهی را کنار گذاشته و از خیال محافظت شخصی منصرف گردید. فرقه‌هایی که در واقع مشروطه‌پرور و حریت‌پرستند باید با هم یکی شوند، چه اگر ارتجاع فاتح شود دیگر همگی مساویاً نابود و مغلوب می‌گردند و اختلاف مرامنامه و فرق تاکتیک به نظر نمی‌آید.

فرقهٔ دموکرات، اتفاق و ترقی و دانشناکسوتیون باید در راه اجرای منظور عمومی دست یگانگی به همدیگر بدهند. این هر سه فرقه در یک جاده سیر می‌نمایند با این وضعی که حالیه داریم فقط اتحاد این سه فرقه به کار آمده و درجهٔ وطن‌پرستی و ملت‌خواهی ایشان را ثابت می‌دارد ولی باز هم بعضی عناصر مشروطه‌پرور دیگر موجودند که لزوماً بایستی در این اتفاق و تمرکز قوای جامعه اشتراک داشته باشند تا ایشان هم بیکار نباشند. یکی قسمتی از این عناصر ابدأ داخل هیچ حزب و فرقه نیستند و بیشتر ایشان در فرقهٔ اعتدالیون اشتراک دارند که چندی است دیگر جزو فرقه‌های معظمه محسوب نمی‌شود. حقیقت اگرچه به مذاق‌ها ناگوار است، ولی باید گفت فرقهٔ مسمی به اعتدالیون در هیچ جایی وجود نداشته است. این فرقه، ذاتاً از عناصر مختلفه متشکل شده و مرامنامهٔ معینی را دارا نیست. در میان فعالیت‌های سیاسی که بروز داده گاهی به اعمال ارتجاع‌پرورانه مبادرت کرده و بسا اوقات هم منشاء کارهایی شده

است که در نهایت درجه موافق اصول دموکراسی و مسلک عامیون بود. این فرقه مقصد معین و محقق را ندارد، زیرا گذشته از اشراف و کهنه پرستانی که بدان منسوبیت دارند، از اشخاص و عناصری تشکیل یافته است که کاملاً مشروطه پرور و حریت خواه واقعی هستند. ولی دل نگرانی و عدم رضایتشان از بعضی اشخاص یا فلان فرقه دست چپ جهت متمایل شدنشان بدان سمت گردیده است. برای کشف این حقیقت باید ذکر نمود که این فرقه فعلاً وجود ندارد. عناصر اطرافی این حزب منافع خصوصی خود را دریافته و پای خود را کنار کشیده اند.

اعتدالیون حالیه دو فرقه هستند: اعتدالیون ارتجاعیون و اعتدالیون مشروطیون. دسته دوم روز به روز بیشتر عرض نمود کرده و چیزی نمانده است که این قسمت سمت چپ فرقه اعتدالیون یا داخل دیگر فرقه های سمت چپ بشوند و یا خودشان یک فرقه مشروطه پرور جدید بیطرفی تشکیل دهند. همین تکامل در دسته راست حزب اعتدالیون نیز به نظر می رسد. سمت راست ایشان با فرقه های ارتجاع پروری که بیخ استقلال و مشروطیت ما را می کنند، یکی شده است. این تکامل خیلی طبیعی است. از دیرگاهان منتظر همین بودیم، چه به خوبی فهمیده ایم که سرما و گرما هیچگاه با یکدیگر صلح نمی کنند. فرقه سیاسی که از عناصر مختلفه و حتی معاندین تشکیل شده باشد دیری نمی یابد و از همین حالا کم کم برده از روی کار بالا رفته و هر یک به جانبی منحرف می گردد. اعتدالیون ارتجاعیون به سمت راست، یعنی به طرف عبودیت و استیلای مطلقه می کشد؛ اعتدالیون مشروطه پرور برعکس به جانب چپ یعنی استحکام مبانی مشروطیت متمایل می شود.

فرقه دموکرات، اتفاق و ترقی، داشناکوتیون و اعتدالیون دست چپ (یعنی آنهایی که همین حالیه از دیگر رفقایشان جدا شده اند)، عناصر این اتحاد فرای جامعه بوده و ارکان کمیته نجات ملت می شوند. چنانچه

قوای جامعه ملیه مرکزیت پیدا نکند و این اتفاق صورت خارجی نگیرد، راه رستگاری برای ایران متصور نیست. شک نیست بعضی تعصب‌کیشان یافت می‌شوند که می‌خواهند ارزش فرقه‌ها را متکر گردیده و یا قیمت موجودیت احزاب سیاسی را ندانند، ولی چه اهمیتی دارد. اگر در مسائل سیاسی هم تعصب در میان باشد باید گفت که حس مستقیم هم موجود نیست و ما با کسانی که عاری از حس مستقیم‌اند کاری نداریم و به آواز بلند می‌گوئیم که خودخواهی سیاسی و یا شخصی، خودبینی لایسعرانه و نزدیک‌بینی کودکانه را باید کنار گذاشت. ارتجاع و خطر زوال استقلال و اضمحلال ملت در پیش چشم ما به معاینه می‌رسند. حتی حیات شخصی ما نیز در معرض خطر است. ما که به قول خودمان با کمال افتخار وطن‌پرست و طالب اصلاحات اساسیه هستیم. باید اتفاق نمود. تاریخ عمومی هم همین نکته را محقق می‌دارد.

سابقاً ما فقط «کمیته نجات عمومی» که در هنگام شورش فرانسه استقرار یافت متذکر شدیم ولی باید دید که آیا تاریخ از این قبیل امثال و عبارت سرمشق ده، کم دربردارد و فرقه‌های سمت چپ در موقع معاینه خطر با هم متحد نشده‌اند؟ جواباً باید گفت که فقط چندسالی می‌شود که مجمع متحد فرقه‌های سمت چپ فرانسه منفصل گشته‌اند. فرقه‌های سمت چپ فرانسه که از خطر ارتجاع و استقرار مجدد سلطنت اندیشناک بودند برای محافظت جمهوریت به نام «اتحاد فرقه‌های دست چپ» یا «طرفداری سمت چپ» با هم متحد شدند. در این اتحاد تنها مشروطه‌پروان معتدل اشتراک نداشته و بلکه اجتماعون نیز داخل بودند. عین همین احوال را در روسیه (کنگره فرقه‌ها که در پاریس انعقاد یافت و متأسفانه به نتیجه نایل نیامد)، در عثمانی کنگره پاریس، در آلمان اجتماع قوای ملیه که در موقع انقلاب ۱۸۴۸ صورت حصول یافت، در بلژیک هنگام تهلکه کاتولیک، در پرتغال (موقع شورش اخیر) و غیره و

غیره نیز مشاهده می‌کنیم. وقتی که از فرانسه، روس، عثمانی، آلمان، بلژیک، پرتغال و غیره با وجود یگانگی خطر یعنی ارتجاع فقط و نبودن خطر زوال استقلال ملی، تمام فرقه‌هایی که نهایت مخالف و معاند یکدیگر بودند در دایره «اتحاد دست چپ» مجتمع شده باشند، آیا به چه جهت ما نباید از این رفتار سرمشق بگیریم؟ و مخصوصاً در صورتی که مرامنامه‌های فرقه‌های مختلفه ما تقریباً یک نظریه و اصول و یک جمله و کلمه را تذکار و تکرار می‌کنند. از چه روست که راهی را که دیگران پیموده‌اند پیش نگیریم. آیا این اختلافات طفلانه و دهشت‌آور فرقه‌های سیاسی ما از چیستند؟ هر گفت‌وگویی که دارند به جای خود، اما حق ندارند که مشروطیت و استقلال ملی را بازیچه خود نمایند.

تاریخ حاضر و صفحات غیرتش برای ارباب درک باز است. کسی که برخلاف این باشد ثابت می‌دارد که واقعاً طفل است ولی کودکان را نباید آسوده گذاشت که سر و کول یکدیگر را فراکوبند و در سیاسیات دخالت جاهلانه کنند. به این احوال پریشان‌کاری که دژخیمان آزادی و ملت، زمامداران سیاست انگلیس و روس دست به یکی شده و عزم جزم نموده‌اند که بنیان بقای کشور دل‌فزای ما را ویران کنند. کسی که در فکر یکی ساختن و متحد نمودن وطن پرستان ایرانی نباشد بزرگ‌ترین دشمن ملت و مدنیت است.

۱۴

حال باید در موضوع ایلات کوچ‌نشین و روابط با کمیته نجات ملت سخن رانیم. سابقاً گفتیم که وضع سیاسی، اقتصادی، اجتماعی ما این قدر پریشان است که بدون معارفت و استمداد ایلات و قبایلی که حاضر [به] خدمت ملت هستند فعلاً هیچ کاری را نمی‌توانیم از پیش ببریم. مملکت

ما را در حقیقت خواص خیلی غریبی می‌باشد، [که] اگر اغراق نباشد در صفحه زمین هیچ مملکتی یافت نمی‌شود که احوال اقتصادی و اجتماعی را تا این اندازه اختلاف بوده و تضاد و تناقض در آن موجود باشد. مملکت ما را می‌توان اجزاخانه (لابراتوار)^۱ اجتماعی گفت و در خطه آن می‌توان به خوبی انبساط انواع و اقسام مواد اقتصادی، سیاسی و اجتماعی را معاینه نمود و مبارزات و مناقشات و انحطاط یا ارتقای آن‌ها را مشاهده کرد. همه قبیل احوال اقتصادی و اجتماعی از قبیل معیشت شکارچی‌گری، صید ماهی، حیات، و چوپانی، کوچ‌نشینی، برزگری، عبودیت، استخدام خانخانی و اربابی، بازرگانی، کسب سرمایه‌داری و غیره را که درجات تکامل انسانیت عمومی هستند در این سرزمین می‌توان دید. ولی صنوف اقتصادی و اجتماعی که متضاد یکی با دیگری سد و معاند هستند در دامان یکدیگر حیات به سر می‌برند.

این وضع و احوال که ناشی از موقعیت جغرافیایی، حیثیت آب و هوایی و حالت تاریخی می‌باشد یکی از خواص ممتازة وطن ما است که هم شایان اهمیت و هم موجب اشکال می‌باشد. نظر به همین خاصیت‌های مختلفه است که ما در موضوع ایلات و قبایل که در تاریخ عمومی حیات مصدر خیلی حرکات بوده و از این پس هم خواهند بود، نهایت مصرّ هستیم.

ایلات در تمام حوادث تاریخیه وطن ما دخیل بوده و مداخله همینان موجب خاتمه‌دادن واقعات و اختتام امر به فتح فیروزی گشته است. چه فقط طبقه ایلات است که مثل ملت مسلح و تنها قسمت جنگجوی اهالی بوده‌اند. چنانچه عده ایشان قابل اعتنا نبود، ممکن بود که موفق به انجام مهمی نشوند؛ ولی بدبختانه چنین نیست. شماره افراد ایلات ما بسیار است. تقریباً یک خمس هیئت جامعه ملی را تشکیل می‌دهند. از قرار

سرشماری‌هایی که سیاحان اروپایی نموده‌اند عدد ایشان از دو تا دو میلیون و نیم بالغ می‌گردد. اکنون محض آنکه از موضوع دور نشویم از شرح تاریخ تقسیمات جزئیه، اوضاع اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و تکامل و ارتقای مجتمعه ایشان صرف نظر می‌کنیم. چیزی که در این موقع دانستنش برای ما مهم است. همانا تحقق قوای حقیقی ایشان و احتمال یا لزوم معاونت و امدادشان در راه حفظ مشروطیت می‌باشد.

هیچ‌کس نیست که به احوال اسفناک دستگاه سیاست ما که از سلاله قاجار بر ایمان باقی مانده است، آشنا نباشد. فقط به کلمات اختلال کامل امور دولت می‌توان دستگاه سیاست حالیه‌مان را تعریف و توصیف نمود. بزرگ‌ترین بدبختی مملکت ما همانا فقدان سپاه منظم است. هیچ‌کدام از دودمان‌های سلطنتی که در ایران حکم‌داری کردند در صدد آن نشدند که با اساسی متین به تشکیل یک قوه لشکری و نظامی پردازند که بنیانش را هیچ‌گونه تزلزلی روی ندهد و متداوماً برای دفاع مملکت و حکومت به کار آید.

جهت این را هم به خوبی می‌توان دریافت که ایجاد و ترتیب قوای منظم عسکری همیشه موکول به صرف شدن مبالغ گزاف است. ولی باید دانست که هیچ‌یک از این سلاله‌های حاکمه را وقت یا وسایل انجام این مقصود می‌بود؟ بدو قوای مالیه برایشان به قدر کافی موجود نبود. از این گذشته خیال از دیاد حشمت و جبروت ظاهری و پرداختن به تجملات و تزئینات نیز مانع آن بود که به این صرافت‌ها بیفتند. از جهت دیگر نیز هیچ احتیاجی در به‌کار بردن این مساعی تحمل مخارج در خود حس نمی‌کردند، همیشه قوای نظامی حاضر و کم و بیش منظم موجود داشتند. قوای ایلاتی که همواره مسلح بودند ایشان را حمایت می‌نمودند. هر سلاله از میان یک ایل بوده و در سایه قوای ایلیاتی خود به مسند قدرت و استیلا می‌رسیدند. از این رو همان ایل و طایفه و سپاه منظمش به‌شمار

می آمد و چون از حکومت و رئیس خودشان بهره می بردند، همیشه نسبت به شاه خود صداقت و حق شناسی بروز می دادند.

از این قرار پادشاهان ما همیشه از قوای سپاهی ایلانی استفاده کرده و به نیروی طوایف و قبایل و سایل تأمین اقتدار و استیلای منصوب خود را آماده می داشتند. سلاطین برای نیل به مقصود خویش سه وسیله: سیاست اشتراک و مداخله، سیاست بی طرفی و سیاست حرکت [۱] عزیمت به تسخیر را تعاقب می کردند؛ به خوبی دانستند که بقای اقتدار و نفوذ ایشان مربوط به ایلات است.

ملت هیچگاه در مقابل تغییر سردار سلطنت اعتراض و احتجاج نداشت، تاریخ هم ثابت می دارد که وقتی ملت در تحت حکومت سلطنتی باشد همواره به زیر بار استیلای هر سلسله جدیدی رفته و به غلبه هر مدعی تازه تن در می دهد، چه سلاله یا مدعی جدید تخت و تاج را ناجی و حامی خویش می پنداشت. از بس که در زمان سلاله قدیم رنج و محنت می دید داوطلبانه یا مخالفین همدمت می شد. ملت در این اقدام خودش از جانبی انتقام جویی خود را نمایانده و از طرف [دیگر] هم با کمال ساده لوحی تصور می کرد که این تغییر دودمان پادشاهی از مصائبش خواهد کاست.

شکی نیست که این خیال هم تا وقتی پایدار می ماند که سلاله جدید ازگان نفوذ و استیلای خودش را مستحکم سازد و به حرکات زشت و ناپسند خود که شاید نکوهیده تر از سابقین هم بود، شروع می کرد. آنگاه ملت دوباره ناامید شده و در انتظار ساعتی می ماند که وسایل سقوط این سلسله مهیا گشته و یک دودمان تازه [ای] به روی کار آید و همینطور این امر دنباله پیدا می کرد. ملت بیوا مثل بسیاری از زمامداران سیاست حالیه ما، به واسطه آن ساده لوحی که داشتند گمان می کرد که علل بدبختی و سیاه روزگاریش از اصول اداره نبوده و از اشخاصی است [که] اساس را

مورد اعتنا ندانسته و تغییر شکل و قیافت را اهمیت می داد، چنانچه که حالیه بسیاری تصور می کنند که اگر به جای یک وزیر مستبدی، وزیر مستبد دیگر مسند نشین شود رفع بلایای مملکتی خواهد گردید، همواره ملت گول می خورد.

این احوال، پادشاه جدید را از جانب افکار عمومی ملت منصرف می داشت و مخصوصاً جهل و نادانی، ضعف، یاس و عدم یگانگی جماعت بیشتر بر قوت قلب سلطان می افزود. نهلکه بزرگی همیشه از ایلات به تصور می رسید. در ضمن سه کلمه: اشتراک، بیطرف ساختن و عزیمت ما فوقاً توصیف اساس سیاست هر سلاله جدیدی را گفتیم. سلسله ای که تازه می خواست بر مسند قدرت جایگزین شود، بدو سعی می کرد که به هر وسیله باشد ایلات مخالف را در امور حکومتی سهیم و شریک نماید و برای تأمین همین مقصود ایشان را به حکومت در بعضی از قسمت های مملکت می گماشته و القاب و هدایا و امتیازات و غیره به ایشان اعطا می کرد. مختصراً به هر طوری که بود موجبات ترضیه خاطرشان را فراهم می ساخت تا بنیان سلطنت مقبرحه کاملاً مستحکم گردد.

ولی بدبختانه این معامله با تمام ایلات سر نمی گرفت. بعضی از قبایل بروز عداوت داده و علناً بر علیه قبیله فاتح و غالب قیام می نمودند. در این گونه مواقع سیاست بیطرف ساختن و مأموریت های جنگی به کار می رفت؛ بدو صرف همت می کردند که به وسیله تهدید، قهر و غلبه و قتل عام ایشان را بیطرف نمایند و بعضاً هم ایشان را سر خود رها کرده و اجازه می دادند که در امور داخلیه خودشان، مستقلاً حکومت نمایند و از این قرار امارت های کوچکی با رعایت مختاریت داخلی و عدم مداخله حکومت مرکزی ایجاد می کردند. این یک سیاستی بود که بر حسب موقعیت مکانی و زمانی و یا صلح و مسالمت برای استحکام و استقرار

میانی دولت جدید به کار می آمد. اما سیاست سوم که عبارت از مأموریت جنگی باشد در موقعی لازم می شد که مسئله به قبایل سلالة مخلوع و یا ایلاتی که دشمن خونی با دردمان سلطنتی جدید بودند، مربوطیت داشت. در این گونه موارد با تمام قوای حاضر به تهیه مسافرت ها و مأموریت های جنگی شروع کرده و در صدد اضمحلال، متفرق ساختن، قتل عام مخالفین برآمده و سرانجام ایشان را به نقاط مختلفه مملکت پراکنده و متفرق ساخته و این آخرین خطر را هم از پیش برمی داشتند.

این بود ترتیبی که هر سلالة سلطنت جدیدی برای استقرار یافتن بر تخت مغضوب پادشاهی پیش می گرفت!

چون مقصود ما این بود که قیمت واقعی ایلات را بفهمانیم و مطابق آن بنمایانیم که باید در موضوع این قسمت بعینه املت چه سیاستی را باید تعقیب نمود. لهذا مجبور شدیم که شمه از احوال ایلات در موقع تغییر سلاله های سلطنتی ایران را ذکر کنیم. بلاشک سرمشق رفتارمان را بایستی از صفحات تاریخ عمومی و مخصوصاً تاریخ ملی خودمان بگیریم. این سیاستی که حکومت سلطنتی قدیم نسبت به ایلات تعقیب می نمود حالیه خیلی به کار ما می خورد و ما راست که اکنون نیز از آن طرز رفتار استفاده کنیم. این سیاست سابقین باید دستور روزانه ما باشد: ایلات کوچ نشین قسمت نافرمان بردار اهالی و عنصر موجب تشویش ملت هستند و با وضع خیلی خراب و ترتیب زندگانی قرون وسطی معیشت می کنند.

امروزه نه شهریان و نه دهانیان هیچ کدامشان تولید اغتشاشات نکرده و موجب به میان آمدن تمام حجت انگلیسیان نیستند. تمام این هرج و مرج ها و اختلالات زیر سر ایلات و قبایل کوچ نشین است. به واسطه همین ایلات است که مملکتمان تا این اندازه مغشوش و خطرناک شده و

موفقیت سیاسیمان به این پایه تیره‌وتار و سبب اضطراب و نگرانی گشته است. از جای‌گزیدگان و مقیمین اهالی هیچ اندیشه و هراسی نداریم و برعکس خیلی هم امیدواریم. مقیمین که آرام‌ترین عنصر ملت و از حکومت جدید و استقلال ملی مستفید هستند، نه آن‌که فقط بیطرف مانده باشند، بلکه با تمام وسایل و لوازم ممکنه، انقلاب و شورش ملی را فراهم کرده و بعدها هم از حکومت جدید معارفت خواهند نمود. حالیه مردم در آن ظلمات به سر نمی‌برند که نجات و فلاح خود را تغییر اشخاص و یا تبدیل سلاله سلطنتی بدانند. برعکس چون مغزها را روشنی حاصل شده است به خوبی درمی‌یابند که باید به اصل پرداخت و از تغییر شکل و صورت ظاهر انتظاری نداشت تبدیل اشخاص پایه ندارد. تغییر اصول اداری ارکان سعادت را تشکیل می‌دهند. به قدرت رسیدن فلان سلاله و به سرکار آمدن بهمان شخص ضمانت حریتش را نموده و فقط حسن ترتیب و تنظیم اصول اداری و سیاسی استحکام مبانی مشروطیت تأمین آزادی ملی را می‌کند. چه اهمیت دارد که بر فراز تخت سلطنت چه سلاله جایگزین است؟ خواه قاجار، خواه زندیه، خواه افشار، خواه صفوی، هیچکدامشان برای ملت کاری نخواهد کرد. حال دیگر از تبدیل دودمان تغییر سلاله سلطنت نبوده، منافع خود را در تغییر اصول اداره دیده و به خوبی می‌دانند که این تبدیل دودمان پادشاهی موجب پریشانی احوال استقلال ملی، جریان افتادن نه‌های خون و تحمل مشقات اقتصادی و اجتماعی می‌شود. ملت تمام هم و وقتش را صرف استحکام مشروطیت می‌کند و در صورت لزوم ارکان آن را بر اساس محکم‌تری وضع می‌نماید و هرگز درمی‌تبدیل سلاله سلطنت نخواهد شد. یک ضرب‌المثل فرانسه، مظفریت بی‌خطر و فتح بی‌افتخار می‌گوید.

از این رو ما اختلاف خواص ملت را فهمیده و دانستیم که میان ایرانی مطلقیت‌پرست و ایرانی تجدیدپرور چه فرق‌ها موجود است؛ برعکس،

احوال ایلات کلبتاً مخالف این حقیقت است. خُلق ایلاتیگری خُلقِ مخصوص و همیشه مسلحشور است. ایلات می‌توانند هم آلت انقلاب و تجدد و یا ارتجاع و قدنی بشوند. امروز به خدمت ملت تن در می‌دهد، ولی فردا ممکن است که به امر رئیس و پیشوایش بدون آنکه خود چیزی بفهمد، بزرگ‌ترین مخالف حسین ملت بشود؛ و تمام این حیثیات هم وابسته به موقع و شرایط مخصوصه است. پس باید به هر وسیله که می‌شود و هست این راه خطر را که در هر لحظه ممکن است تولید بلایا و مهالک بزرگی برای دولت ما بکنند، مسدود داشت.

۱۵

پس از آنکه از طرف اهالی اطمینان حاصل کردیم، اکنون باید به مربوطیت مشروطیت به ایلات پردازیم. «کارل لیبکنکت»^۱ موسیالیست مشهور گفته است که در اروپا هیچ انقلابی جز به مدد و معاونت دهاتی‌ها سر نمی‌گیرد. ما می‌توانیم بگوییم که حالیه در ایران نیز نظر به موقعیت خارجی و داخلی که داریم هیچ انقلاب ملی جز به استعانت و همراهی ایلات به مظفریت و پیروزی خاتمه نخواهد گرفت. سابقاً نیز برای ما مدلل شد که هیچ سلالة سلطنتی جز به معاونت و کمک ایشان نمی‌توانست بر تخت پادشاهی قرار بگیرد. از این قرار اگر بخواهیم به اسب مقصود سوار شویم و وطن بلادیده خود را از چنگال ارتجاع موحشی که هم برای مقیمین و هم برای ایلات کوچ‌نشین خطرناک است بایستی همان اصول رفتار سلاطین سابقه را به خاطر آورده و همان سیاستی را که ایشان نسبت به ایلات تعقیب می‌کردند، پیروی نمائیم. ولی نباید تصور کرد که حال اول

۱ ایران نو، شماره ۲۵، ۱۷، ذی‌مده ۱۳۲۸.

۲ K. Liebkuecht (۱۸۷۱-۱۹۱۹). از رهبران سومینال دموکراسی آلمان و نماینده این حزب در پارلمان آلمان

کار باشد و ما از نوبایستی به این اقدام مبادرت جوئیم، از بدو استقرار حکومت جدید به این امر شروع شده است و یک قسمتی از ایلات ما خود را آمادهٔ دفاع [از] آمال ملی قلم داده‌اند. معاونت ذی‌قیمت ایشان خیلی به درد خورده و مخصوصاً در موقع غالب آمدن به محمدعلی [شاه] استعانت و امدادشان نهایت به کار آمد. فعالیت تاریخی ایلات بختیاری در دفتر انقلاب ملی ما صفحات شایان شأن و افتخاری مندرج داشته است. یک نفر سیاح روسی که پیش از انقلاب در سرزمین بختیاریان مسافرت و سیاحت می‌نمود در سفرنامهٔ خود چنین می‌نوشت که اگر در خطهٔ ایران حرکتی بروز کند فقط معاونت ایلات بختیاری فتح را برای همان طرفی که استمدادش نمایند مسلم خواهد نمود. این تصور درست پس از چندسال صورت وقوع یافت. مسیو دومورگان و دیگر سیاحان و نویسندگان بیگانه هم تقریباً به همین ترتیب افادهٔ عقیدهٔ خود را نموده‌اند.

از این قرار معلوم شد که یک قسمت از ایلات ما از ابتدای حکومت جدید طرفدار ملت گشته‌اند. گذشته از ایلات بختیاری پس از فتح تهران همین چندماه قبل بود که رؤسای بزرگ ایلات جنوبی اعلام نمودند که برای مدافعهٔ مشروطیت هم عهد و پیمان شده و از این رو یک قسمت از ایلات برای دفاع منافع ملیه متحد گشتند. ولی بدبختانه به نظر رسید که این اتفاق و هم‌عهدی به واسطهٔ القاء بعضی نفاق‌ها دیری نپایید. به‌علاوه بعضی از ایلات نیز با این اتفاق طایفه و قبیله اظهار عداوت و دشمنی کردند و ارتجاعیون داخلی هم از این اوضاع استفاده نمودند و به حرکات خویش مبادرت جستند. این بود که یک‌مرتبه اغتشاش و اختلالات سر رسیدند، دوز و کلک‌چینی‌های سیاسیون انگلیس و روس نیز با این تفتیشات و تحریکات همدستی نمود. گماشتگان فتنه‌کار روس در شمال و مأمورین فساد انگلیس که خیلی محیل‌تر و نیرنگ‌بازتر از روس‌ها هستند در جنوب، به تمام وسایل ممکنه متوسل شده و در تولید هرچ و مرج و

اختلالات متوالیه داخلی مملکت کوشیدند تا مقاصد آزادی‌گش خودشان را پیش اروپائیان مخفی دارند. حالیه هم در کار خود دوام دارند. پول فتنه‌کاران دو همسایه دوست‌نمای ما از شمال تا جنوب و از مشرق تا مغرب مملکت را گرفته است و به این دستان می‌خواهند مملکت ما را مختل نگاه داشته و حکومت ما را سرگرم سازند. سفارتخانه‌های [انگلیس و روس، دو آشیانه فتنه‌کاران و دو منبع اختلالات شده است. این حرکات هم بی‌جهت نیست. کُرد کرزن، که میرغضب مشهور هندوها است، گفته می‌شود مرامنامه برای کار نوشته (۱۸۹۷) و دیپلمات‌های انگلیس و روس نیز در موقع معاهده خود پذیرفته و قبول کرده‌اند. برای اجرای همین مرامنامه است که [به تمام وسایل پست دست‌انداز شده از هیچ وسیله خلاف انسانی هم چشم نمی‌پوشند. بدتر از همه این است که گذشته از مفت‌خوران و ارتجاع‌پرستان یک قسمت متناهی^۱ از ایلات ما نیز از روی جهالت و نادانی به دستورالعمل‌های این مفتین تن داده و ارکان حریت ملیه ما را دچار تزلزل می‌سازند.

امروزه هیچکس نیست که نداند نه عبودیت سیاسی و رفیت اقتصادی (حالیه ما فقط در زیر فشار رقابت اقتصادی انگلیس و روس هستیم)، تمام اهالی و جمعیت مقیمین را تمام و نابود خواهد کرد. ولی به نظر ما چنین می‌آید که یک حقیقت دیگری هم وجود دارد که شاید برای اکثر ایلات ما نامعلوم است. برای اثبات این مطلب نباید خیلی دور برویم، این ایلات پیش‌بینی استقبال خودشان را در همان طرز حیات رقت‌آور و معیشت اسفناکی می‌نمایند که ایلات سیبری «ترکستان روس»، حدود هند و افغان و سایر مستملکات انگلیس به سر می‌برند. ولی باید دید که آیا به وحشیگری‌های^۲ ژاندارمان ارباب سیاست انگلیس و روس میل شدیدی دارند؟ هرگز چنین گمانی نمی‌کنیم.

فریادهای رقت‌آور و ناله‌های جانگدازی [که] قفقازیان و هندویان از فراز دارها برمی‌آوردند، به گوش ما می‌رسد. ماسع ما تأمینات ایشان را نسبت به مظالم خوفناک اجانب می‌شنود. ما گمان نداریم که ایلات ایرانی عبودیت را بر حریت ترجیح دهند، و به همین جهت است که ما همیشه لزوم اتحاد عمومی قوای جامعه را برایشان اصرار و توصیه می‌کنیم. اتحاد ایلات جنوب تا مدتی نتایج نیکو بخشید ولی بدبختانه آن هم عهده‌ی و اتفاق را دیگر وجودی نمی‌باشد؛ و این هم یکی از بزرگ‌ترین خط‌ها و خطایای رجال دولت و فرقه‌های سیاسی ماست که قدر و قیمت ایلات را ندانستند. پس از اولین روز فتح تهران بایستی در صدد ایجاد چنین عقد اتحاد عمومی میان ایلات و قبایل ساکن این مملکت برآمده باشند. بایستی که تمام این ایلات را در یک مجمع عمومی مشروطیت‌پروری دعوت می‌نمودند تا راه هرگونه حرکات ارتجاعی و تفتینات ممکنه مسدود شده باشد. اما این اقدام فوری فراموش گردید، تنها به این اقدام لازمه مبادرت نشد، بلکه با تمام وسایل جاهلانه در روی گرداندن و بیزار کردن اکثریت ایشان از مشروطیت کوشیدند و کم‌کم در میانشان القای عداوت و بغض و کینه نمودند. به جای اینکه ایلات (اقلاً بانفوذترین ایشان) را در امورات عمومی دخالت دهند، اغراض دیرین را در نظر گرفتند و به این طریق به چپاول، غارت، راهزنی، اختلال [و] اغتشاش و ادارشان ساختند. همین هرج و مرج، بزرگ‌ترین بلا و مصیبت مملکت گردید؛ از سمتی راه مداخله بیگانه را باز کرده و به دستشان بهانه دادند و از جانبی امور مملکت و حکومت را مختل و بی‌ترتیب کرده، قوای ملیه ما را بی‌جهت متفرق و تلف نموده به پریشانی اوضاع مالیه افزوده و بالجملة ترتیب اجرای تنسیقات جدید و ادخال اصلاحات تازه را به تعویق انداخته و مانع شدند.

در مقاله سابقه مدلل و واضح داشتیم که چگونه تا امروز پلتیک ما نسبت به ایلات تا چه اندازه طفلانه بوده است. ولی دیگر کافی است. دیگر پلتیک سابق را نباید دوام داد. باید به خوبی دانست که واقعات کنونی که یک ایل و قبیله به تنهایی نمی تواند رفع احتیاجات ما را بکند و ناپستی که فقط یک ایل در کار باشد. اهالی مقیم بدون معاونت ایلات نمی توانند ضمانت و پاس آزادی ما را در عهده نمایند. این یک حقیقتی است که هیچ انکارکردنی نبوده و صفحات تاریخ وطن نیز مدلل و میرهن می دارد. تنها یک اقدام و اهتمام جدی وطن پرستانه می تواند ما را از گرداب خطرناک وضع امروزی نجاتمان دهد؛ آن اقدام چی است؟ باید همین طور که در ایجاد مجمع فرقه های سیاسی می کوشیم، در متفق ساختن و یکی نمودن تمام ایلات نیز جد و جهد به کار بریم. باید گذشته را فراموش کرده، اغراض دیرینه، کینه های قدیم، دشمنی های ماضی و حس انتقام جویی را از خاطر محو نمود. وقتی خطر عمومی در پیش باشد، دیگر موقع آن نیست [که] به جان یکدیگر افتیم و همدیگر را مثل درندگان وحشی بدریم! عجیباً، وقتی که دشمن خونی در جنگلی مشغول کشمکش و زد و خورد باشند اگر ناگاه پلنگی سررسد چه خواهند کرد؟ کدام ساده لوحی تصور می کند که این دو [نفر] باز هم در مقابل حیوان سبع به یکدیگر پردازند؟ خیر، هرگز چنین نمی شود. دشمنی و عداوت خود را - اگرچه موقتی هم باشد - فراموش کرده و بی درنگ به قصد دفاع از صبیعت حیوان که هر دو را خطرناک است با هم یکی و متحد می شوند.

موقع کنونی ایرانیان و ایلات ایران نیز هیچ تفاوتی با چنان وضع خطرناک دو دشمن [در] جنگل ندارد. اگر حالیه در مقابل دشمن عمومی به فکر اتحاد با یکدیگر نباشند چه باید بکنند؟

فرقه‌های سیاسی (دست چپ و مشروطه‌پرور واقعی) به معیت رؤسای ایلات بختیاری می‌توانند این امر را صورت بدهند و به تأسیس اتحاد قوای جامعه علیه موفق شوند. تکلیف‌شان این است که رؤساء و سران تمام ایلات بانفوذ را به دفاع مملکت دعوت کرده و ایشان را به امضای یک اخطارنامه که ضامن اتحاد و مشروطه‌پروری تمام ایشان باشد بگمارند. مقصود اصلی از سرگرفتن چنین اتحاد و اتفاق نیز تنها حاکمیت پیدا کردن ایلات یا بعضی از ایشان نخواهد بود، منظور عمومی همانا بایستی که خیر و صلاح ایران باشد، چه منافع عمومی متضمن منافع خصوصی و علیحده هر ایل و قبیله نیز می‌باشد. چنانچه ما از ادای چنین وظیفه وطن‌پرستانه دریغ ورزیم دشمنان ما به وسیله پول‌های فراوان و تمام‌نشدنی و گماشتگان سیاست انگلیس و روس همین امر را بر علیه ما صورت خواهند داد، چرا دور برویم از همین حالا شروع کرده‌اند؛ قیام شاهسونان مگر جز این بود، مگر پول روسیه و تحریکات این دشمن ما چنان طفیانی را موجب نبود؟ هیچ وسیله فلاح و نجاتی جز همان سیاست سه‌گانه اشتراک، بی‌طرفی و مأموریت نظامی نداریم. باید بدو تمام ایلات بزرگ را در امورات حکومتی مداخله و شرکت داده و از قوای ایشان برای تسکین اغتشاشات داخلی استفاده نمود. در تمام حرکات و سکنات خودمان نیز باید مراعات اصول مساوات را کرده و در این اتحاد باید همگی خود را مساوی و برابر دانسته و تماماً به بنیان شایستگی و لیاقت معتمد باشند؛ چنانچه تعقیب همین سیاست بشود، یقین داریم که اکثر ایلات بزرگ این مقصود مقدس را به آغوش گرفته و متحد خواهند شد جهت اغتشاش‌کاری و اختلال‌پروری. حالیه یک قسمت از ایشان هم از اینست که یا مار زخمین شده و آزرده‌دلند یا مورد توجه و اعتنا نگشته و یا اینکه هیچ درصدد افهام وظیفه ایشان بر نیامده‌ایم. چنانچه با همه ایلات

چنین رفتاری امکان نیافت، آنوقت بایستی که ابتدائاً در بی طرف ساختن قوای ایشان با تمام وسایل ممکنه کوشید تا حرکات ناپسندی رخ ندهد، بی طرف باشند، در مجمع اتحاد ایلات شرکت نکنند. ولی از جانبی هم طوری باشد که در ولایت خود نشسته و در نواحی اقامت خود تولید اغتشاشات ننمایند. اما چنانچه باز هم ایلات و قبایلی باقی ماندند که تنهایی طرف نمانده و بخواهند آلت ارتجاع و بازبجه ارتجاعیون بشوند. آنگاه مجمع اتحاد ایلات مشروطه پرور است که با سایر قوای منظمه ملی و حکومتی با نهایت جدیت دخالت در کار کرده و ایشان را به سرجایشان بنشانند. مسلم است که در این صورت باید به اعزام قوا پرداخت. فقط به همین وسیله های سه گانه می توان از اختلالات داخلی و تفتینات خارجی آسوده خاطر گردیده و یکسره امنیت و مسالمت را در خطه ایران برقرار و ناپایدار نمود. این هم معلوم است که نظم و مسالمت یگانه اسباب نجات ما است.

این اقدام تاریخی یعنی اتحاد مشروطیت پرورانه ایلات در عهده فرقه های سیاسی ما و بختیاریان، [به] ویژه رؤسای ایشان است تا به عالم متمدن نمایانده شود که ما لایق کسب شرف و افتخار بوده و از هرگونه فداکاری دریغ نداریم. پس از این همه خونریزی ها و بعد از آنکه استخوان های شهیدانمان در تمام صفحه ایران پراکنده و متفرق شده است. رؤسای دلاور و باغیرت ایلات ما نباید قسم های شهدای آزادی ایران را فراموش کنند! چرا خودمان را به نادانی بزیم و در استفاده از قوای ایلات و عشایر برای فایده ملت چشم پوشیم؟ چرا دست موافقت به سمت قشقائیان دلیر و پشتکوهیان شجاع خودمان دراز نکنیم؟ برای چه با ایشان داخل رابطه نشده و نگوئیم که همگی برادریم؛ همه ایرانی هستیم، با هم زندگانی می کنیم، با یکدیگر تخم می افشانیم، با هم

محصول می‌درویم، با هم کار می‌کنیم، در تأمین سعادت و خوشبختی آتیه خود بکوشیم تا در آتیه با همدیگر به خوشی (به) سر بریم؟
 بختیاربان که اساس سپاهیان انقلابی ایران را در هنگام فتح تهران تشکیل داده‌اند، بایستی در مجمع اتحاد مشروطیت پرست ایلات ایران حکم مرکز را پیدا کنند! اتحاد قوای جامعه عمومی، اجتماع فرقه‌های سیاسی و ایلات مشروطه‌خواه در کمیته نجات ملی، آنک اساس قوای مهیب و معظم نجات ملت است.
 ای وطن پروران و آزادی پرستان ایران، یکی و متحد شوید!!!

۱۷

در مقالات سابقه خودمان تاکنون در صدد تجری ارکان حقیقی اتحاد قوای جامعه ملیه در اعماق طبقات عامه ملت یافتیم. در کلیه صفحات مطبوعات تاکنون موضوع اتفاق و اتحاد قوای ملیه موضوع بحث شده، ولی بدبختانه تمام آن مباحثات همه‌خیالی، احساسی و برخلاف اصول علمی بوده است. همه کلمه اتحاد را ورد زبان خود کرده اما هیچ در صدد آن نیستند که به تجسس وسایل ممکنه اجتماعی آن پردازند و غالباً به طور مبهم افاده مرام می‌کرده‌اند. همواره از احساسات وطن پرستانه استمداد می‌جویند ولی نمی‌دانند که فقط افکار و احساسات امور عالم را پیش نمی‌برد. هر حرکت و عملی که از یک اساس اقتصادی-اجتماعی عاری باشد، به هیچ جایی نرسیده و مهمل می‌ماند؛ و به همین جهت است که تمام استعمانت‌جویی‌های ایشان از احساسات وطن پرستانه تا امروز بی‌نتیجه و ثمر مانده است.

شک نیست که ما مدعی نیستیم که در این موضوع بهتر از همه بحث کرده‌ایم. اهمیت این مسئله بیش از این است که به تصور آید. ولی

می‌گوئیم تنها کاری که شده این است که این مسئله را بر یک اساس متین اجتماعی وضع نموده‌ایم که فقط به همین وسیله می‌تواند نتیجه‌ی منظوره را ببخشد. حالیه این مسئله خوب موشکافی و روشن شده است. این موضوع بر ارکان خود استقرار یافته و می‌تواند صورت امکان پیدا کند.

ولی فقط این امکان نظری کافی نیست. باید به امکان عملی آن پرداخت و دنبالش نمود. تنها رضایت اختیاری کفایت آن را نمی‌کند که ما اتحاد را صورت گرفته و وطن را نجات یافته تصور کنیم.

حال باید به صرافت آن افتاد که چه باید کرد تا این عقد اتحاد پیشنهادی ما صورت حصول گیرد و این عهد موافقتی که جریان حوادث مسبب لزوم آن شده است، لباس وجود پوشد؟ اکنون ما به مرامنامه کمیته نجات ملی می‌پردازیم که در تحت حمایت تمام فرقه‌های سیاسی و متشکل از ایشان است. انجام چنین مرامی را پروگرامی در خور لزوم است تا وضع حرکت و طرز رفتار معین گردد. کمیته نجات ملی که قائم مقام ارکان حرب (آتماژور) فرقه‌های سیاسی و ایلات متحده خواهد بود باید یک سلسله مطالبات عمومی را بپذیرد که تمام فرقه‌ها در آن متحدالرأی باشند تا بتوانند با تمام وسایل ممکنه مجبوراً به اجرای کامل آن مطالبات مبادرت جویند. بلاشک این مرامنامه و تاکتیک باید حاوی مواد صورت‌پذیر و قابل اجرا بوده و از مطالب خیالی و تفصیلات زیادی عاری باشد، چه این‌گونه مطالب و تفصیلات مانع از حصول اتحاد گشته و تولید محاسبات پُرفیل و قال می‌کند و تخم نفاق و نفاق را می‌افشانند. باید به‌خوبی دانست که اختلاط این‌گونه مطالب هرگز امکان نمی‌یابد و حتی شایسته آن هم نیست که معمول^۱ افتد. اساس این اتحاد قوای ملی و تمرکز جامعه، فقط اصول و آمالی عمومی خواهد بود که همه در مطالبه آن شرکت داشته و فواید آن همگی را یکسان باشد، این هم طبیعی است.

موجب اتخاذ چنین اقدام همانا تضيیقات حوادث اسفناک زمان و واقعات موقتی می باشد و از این رو است که هر فرقه که در این کمیته اشتراک می نماید باید به حفظ شخصیت و هویت مخصوصه خود پرداخته و بر طبق قراردادهای کمیته نجات که به اکثریت آرا تصویب می شود، رفتار کند. مخلوط ساختن تمام مسائلی عمومی و خصوصی تصورناپذیر است، چه در این صورت باید بر اصول اساسی اقتصادی، سیاسی و اجتماعی بعضی مسائل علاوه ای افزوده که امکان ندارد. اگر چنین امری امکان داشت از ابتدای امر می توانستیم دارای یک فرقه متحده بشویم. ولی خوشبختانه یا بدبختانه همچو فرقه [ای] وجود نیافت و فعلاً چنین نیست. در کلیه عالم و مخصوصاً در حیات اجتماعی بشری هیچ چیزی بی سبب و علت نبوده و آنان که علت موجودیت فرقه های سیاسی را انکار کرده و یا مقاصد متفاوتی ایشان را تفسیر می نمایند و نسبت خودخواهی و یا شخصیت پرستی به ایشان می دهند. فقط جهل مطلق خودشان را ثابت و مدلل می نمایند. ما مکرر گفته ایم که فرقه های سیاسی نمایندگان طبقات مختلفه هیئت اجتماعی هستند. اگر ما قبول بکنیم که هیئت اجتماعی بشری به طبقات مشخصه و مختلفه منقسم شده، مجبور به اعتراف می شویم که هر یک از این صنوف و طبقات را منافع خاصی بوده و حتی در اغلب اوقات منافعشان با یکدیگر متضاد است. چنانچه این طور نباشد دیگر نه حقیقت اجتماعی وجود دارد نه وجود یافتن طبقات اجتماعی امکان پیدا می کند (چه اگر منافع خاص موجود نباشد طبقات اجتماعی نیز موجودیت کسب نمی نمایند)، و نه می توان ماهیت هیئت اجتماعی را درک کرد؛ در این صورت دیگر وجود طبقات از چه رو است؟ وقتی که هر صنفی اجتماعاً مشخص شد معلوم است که سیاستاً نیز هر یک از ایشان برای دفاع منافع خود مجبور به تأسیس دسته علیحده [ای] می باشند. ریشه احزاب سیاسی و لزوم وجود اجتماعی

ایشان در همین جا بود و از این نکته مفهوم می‌شود. ولی نباید تصور کرد که هر طبقه یک فرقه سیاسی تشکیل می‌دهد. این امر هرگز صورت حصول نمی‌گیرد زیرا هر طبقه اقتصاداً و اجتماعاً به تقسیمات و صنوف درجه دویم منقسم می‌شوم و تمام اعضای یک طبقه واحده منافع مخصوصه خود را به یک طرز درک نمی‌کنند. به همین جهت است که هر فرقه غالباً نماینده یک طبقه خاص نمی‌شود و بیشتر اوقات یک طبقه واحد فرقه‌های مختلفی و جداگانه تشکیل می‌دهند.

اگر چنین معامله‌ای عموماً سر بگیرد مسلم است که همین امر نیز برای طبقه عامه ایرانیان لزوماً پیش می‌آید. طبقه عامه ملت ایران هزاران مرتبه از یک طبقه اجتماعی اروپایی بیشتر قابل تفرقه می‌باشد. طبقه عامه ایران از همه قبیل صنوف مختلفه و حتی متضاد تشکیل یافته [است]. ولی فعلاً همه در چنین بوده و حکم نطقه و علقه را دارند. به همین علل مذکوره در فوق است که طبقه عامه ما تشکیل فرقه‌های مشتت نموده، اختلاط ایشان در شکل یک فرقه معظم و بزرگ تصورناکردنی است.

ولی عدم امکان اختلاط را نمی‌توان مورد استناد سرنگرفتن اتحاد عمومی دانست. برعکس، چنانچه در مقالات متوالیه خودمان ثابت کرده‌ایم، ممکن تنها نبوده و [بلکه] خیلی فوریت دارد و جریان حادثات، وجودش را لازم نموده [است]. اتحاد با اتحاد فرق ممکن نیست ولی با فرقه‌هایی که منشعب از طبقه عامه هستند امکان دارد و لازم است، چه همه از طبقه عامه (فرقه‌های دست‌چپ، مشروطه‌خواهان و ایلات) بوده و حامی منافع عموم‌اند. این مسئله حتی خیلی مورد تعجب است که چنین عقد اتحادی تاکنون سرنگرفته [است]. وقتی اتحاد و تمرکز قوای جامعه ممکن باشد، ترتیب مرامنامه طرز حرکت و تاکتیک نیز یقیناً امکان [پذیر خواهد بود] و چنانچه خطرات آتیه را در نظر داریم مسلم خواهد شد که

طبقه عامه ایران پیش از طبقه عامه فرانسه در ۱۷۸۹، طبقه عامه آلمان در ۱۸۴۸، طبقه عامه بلژیک در ۱۸۹۲، طبقه عامه روسیه در ۱۹۰۵، طبقه عامه عثمانی در ۱۹۰۸، طبقه عامه پرتغال در ۱۹۱۰ امسال و غیره و غیره شایسته متحد شدن با همدیگر خواهند بود. از این قرار معلوم شد که لزوم مطلق عقد چنین اتحاد و ترتیب مرامنامه و تاکتیک آن دیگر مورد بحث نیست.

حصول چنین مقصود را فقط پرداختن به مسائل اساسی عاری از موضوعات خیالی و حُسن نیت و خیرخواهی درخور لزوم است.

۱۸

فیلسوف بزرگ «هگل»^۱ گفته است: «فهمیدن یعنی پیش رفتن. ولی معنی پیش رفتن، سرگرفتن کار نیست». ما هم فعلاً مطلب را فهمیده و به پایه‌های خودش ایم و مقصود را کاملاً انجام نکرده‌ایم.

کمیته نجات ملی هنوز صورت وجود پیدا نکرده و فقط یک خیال است. پروگرام و مطالبات کمیته نجات ملی را ما بعدها مفصلاً در مقالات آتی خودمان کاملاً پیشنهاد خواهیم کرد.^۲ حال در موضوع کسب موجودیت نمودن آن سخن گوئیم.

باید به خوبی دانست که خیال همواره همان خیال خواهد بود و تا وقتی که مجاهدات معنوی و مادی انسان صرف مادیت دادن بدان نشده و به فکر انجام دادنش نیفتاده، پیوسته خیال است. چه از این بهتر که ما در صدد به دست آوردن یک فکری صحیح‌تر و لازم‌تر باشیم. ولی فکر به تنهایی منتج فایده نیست. اگرچه فکر و خیال همواره تولید فکری صحیح‌تر می‌نماید اما وقتی متمرکز خواهد بود که داخل دایره عملیات شده و

۱. ایران نو، شماره ۳۰، ۲۳، ذی‌قعدة ۱۳۲۸. ۲. در اصل: مزدل

۳. تا آنجا که یافتیم چنین مطالبه‌هایی منتشر نشده است.

کسب مادیت کند. از این قرار مسلم است که تصور یک کمیته نجات ملی خیلی خوب خواهد بود، ولی تصور و خیال محض هرگز وطن ما را نجات نمی دهد. خیر! عمل، باز هم عمل و همواره عمل لازم است. بدون فعالیت جسارت آمیز و خستگی نیاوردنی هیچ چیز ممکن نیست. ما در ایران عموماً دوست داریم که همواره به لفظ و حرف بپردازیم؟ و خیلی کم دوست داریم که به فعل و عمل مبادرت جوئیم. این عدم میل ما به عمل به اندازه ای است که حتی می توان گمان نمود که عموماً به کار کردن و عمل مایل نیستیم و می خواهیم پیوسته وقت را به عدم فعالیت بگذرانیم. تنبلی، بیکاری، بی خیالی، مأل نیننی، چهار نقطه اصلی خواص روحانی ما است. اگر به فکر ما باشد بروز فعالیت و صرف همت هیچ لزومی ندارد. انشاءالله و ماشاءالله کارها را درست خواهند کرد. فلسفه بچگانه که مردم ما و حتی اکثر رجال دولت ما در تکالیف و وظایف مقررری خود تصور می نمایند این است که امور بالطبع صورت حصول می گیرد و همین اساس بدبختی تاریخی ما است.

ما خیلی به لفاظی پرداختیم. حال باید شروع به عمل نمود. هیچکس نیست که امروز لزوم چنان کمیته را که ما در مقالات سابقه موضوع بحث قرار دادیم انکار کند. تمام مردم برای استحکام استقلال و مشروطیت ایران طرفدار اتحاد قوای ملیه می باشند که زمام حرکات تمام فرقه ها را داشته و در مجلس نیز اکثریت شایانی داشته باشد. ولی باید دانست که آیا چگونه می توان هرچه زودتر به ایجاد چنین اتحادی موفق آمد؟ فقط یک وسیله موجود است که آن هم کنفرانس پارتمی ها است. در تهران باید یک کنفرانس عمومی مشترکاً از تمام فرقه های سیاسی و رؤسای مشروطه پرور ابلا ت تشکیل داد که مسئله کمیته نجات ملی موضوع بحث شود. به ذریعه همین کنفرانس ممکن است که ما به یک نتیجه برسیم. بلاشک این کنفرانس حکم یک مجلس مشاوره و تبادل افکار را پیدا خواهد کرد.

یکی از فرقه‌های منسوب به طبقه عامه باید چنین کنفرانسی را دعوت اجتماع نماید و نمایندگان فرقه‌های مختلفه بایستی در این کنفرانس گرد آمده و متحد شده و موضوع این کمیته را قبول کرده و به رضایت فرقه‌های خودشان ترتیب یک مرامنامه و تاکتیک موقتی برای کمیته نجات ملی بدهند. در این کنفرانس معین خواهد شد که آیا چنین فکری ممکن است صورت حصول بگیرد یا خیر و معلوم می‌گردد که رجال وطن ما لایق مقام تاریخی خود هستند یا خیر. ما در موضوع تسمیه این کمیته نیز اینقدرها اصراری نداریم. تغییر نام هیچ اهمیتی ندارد عمل به کار می‌آید. این‌که ما مخصوصاً اسم نجات ملی را انتخاب کرده‌ایم برای آن است که بهتر از هر نام دیگری لایق این منظور بوده و فعلاً فکر و وظیفه ما را نیکوتر بیان می‌نماید.

این کنفرانس باید هرچه که زودتر ممکن باشد دعوت شود، دیگر بیش از این‌ها فرصتی نداریم. در مقابل فروغ حقیقت نیایستی که بی‌جهت چشمانمان را بسته و تجاهل کنیم. ارتجاع با سرعتی هرچه تمام‌تر در کار رو آوردن است و نزدیک است از هر سمت محصورمان دارد. در سایه نفاق که میانه ما حکمفرماست، ارتجاعیون کسب قوتی کرده و خیلی بامهارت شده‌اند. فقط وطن‌پرستان را خواب غفلت فرا گرفته است با دشمنان و اعدای وطن ما همواره بیدار بوده و با یکدیگر دست به یکی و متحد هستند. ایشان در منافع مخصوصه خودشان پیش از طبقات عامه بدبخت ما از روی وجدان کار می‌کنند. کدام جاهلی است که بتواند این حقیقت معین را انکار نماید؟ قدری نظر به اطراف افکنید انظارتان را متوجه ولایات کنید. مجالس مخفی را به نظر تصور آورید و حتی وزارتخانه‌های بعضی از وزرا را ببینید تا معلومتان شود که آنچه ما ادعا می‌نمائیم مقرون به صواب و واقعیت است. چندی بود که احدی جرئت نداشت بر ضد مشروطیت سخنی به زبان آورد. ولی امروزه حتی بعضی از

رجال دولتی ما نیز فاشاً فاش و علناً بر علیه مشروطیت و عامه ایرانیان صحبت کرده و بد می‌گویند این هم بی‌جهت نیست. امروزه به اختلاف داخلی که ما میان خودمان داریم دشمنان ما خود را قوی حس می‌نمایند. همین وضع نزار و حال پریشان نیز تا وقتی که کمیته نجات ملی تأسیس و تشکیل نشده است دوام خواهد یافت یک وسیله یگانه برای فلاح و نجات وجود دارد که آن هم کمیته نجات ملی است | وسیله تأسیس و تشکیل این کمیته نیز یکی است که عبارت از انعقاد و دعوت کنفرانس باشد!

اکنون باید دانست که آیا دموکراتی ایران خواهان ادامه حیات خود می‌باشد یا خیر؟ طبقه عامه ایرانیان آیا مایل بر آن هست که متدرجاً رو به ارتقاء گذارد و طبیعتاً ترقی کند و یا برعکس می‌خواهد ارکان بقایش از هم پاشیده و گرفتار فشار بارگران ارتجاع شود؟

کارل لیبکنکت^۱ که بزرگ‌ترین پروگرام‌نویس و تاکتیک‌دان سوسیالیست آلمان بود چنین می‌گفت: «برای به آغوش آوردن شاهد پیروزی و ظفر حتی با شیطان نیز اگر ممکن و لازم باشد متحد خواهیم شد.» ولی ما فرقه‌های سیاسی خودمان را پیشنهاد نمی‌کنیم که با شیاطین یکی گردند، ما می‌گوئیم این فرقه‌ها با برادران خودشان دست یگانگی و اتحاد دهند و به فرقه‌های مختلفه طبقه عامه ایران که خودشان نیز از آن طبقه هستند، یکی شوند.

بالجمله وقت است که به دوستان و دشمنان خود بنمائیم که ما تا چه اندازه برای مشروطیت قابل هستیم و لایق استقلال ذاتی می‌باشیم. اگر فرقه‌ها هم در سایه عداوت‌های طفلانه خود راضی به انعقاد چنین کنفرانس نشوند، ملت را است که مستقیماً به وسیله اجتماعات و نمایش‌ها و میتینگ‌ها در کار دخالت کند، زیرا فرقه‌های سیاسی نمایندگان صنوف

۱. در اصل: کارل لیبکنک

جماعتند و اگر نمایندگان بخواهند بر طبق اراده ملی رفتار نمایند ملت راست که با صدای بلند از ایشان عدم رضایت بروز دهد. آیا ملت که این قدر خونریزی نموده و در پیشگاه معبد آزادی قربانی ها کرده است، در مقابل چنین موضوعی که با حیات و ممانت مطابقت دارد بی طرف خواهد ماند؟

خوشبخت کسی است که از همه پیشقدمی کرده و مقدم بر دیگران ابن کنفرانس را دعوت نماید و شرف و افتخار را کسی دارا خواهد بود که از همه بیشتر با خلوص نیت به این دعوت وطن پرستانه استقبال نماید!!!

پیوست شماره ۱

بیان نامه فرقه دموکرات ایران^۱

هموطنان محترم!

اوضاع حاضره وطن عزیز را به یک جمله دهشت آوری می شود خلاصه کرد: وطن در خطر است!

تحریکات منفعت جوینه اجانب، تشیبات ارتجاع پرستانه دشمنان آزادی و حقوق ملت دست به هم داده استقلال چندین هزارساله ایران قدیم را در کار خاتمه دادن می باشند!

دشمنان داخلی و خارجی وطن عزیز از هرسو حفره مرگ الیم را در زیر اقدام ما ظالمانه تهیه می نمایند!

مستبدین داخله از جهالت و سوء اخلاق که از عهد مظالم دوره سابق برای ما یادگار مانده استفاده نموده به واسطه اغتشاشات گوناگون قوای داخلی ما را به تحلیل می برند!

مستبدین خارجه هم تجدد و ترقی ایران را برخلاف مقاصد خویش دریافته پنجه قهر و غلبه خود را به گلوی ما گذاشته می خواهند که به هرنحو است ما را خفه نمایند!

این دو قوای مرتجمه با کمال مظفریت در کار تضییق کردن مقاصد ملیه و تخریب اساس آزادی و استقلال مان می باشند!

عصیان رحیم خانها، طغیان داراب میرزاهها، جسارت رشیدالسلطانها، قیام نایب حسینها با دستورالعمل و تحریکات آنها به عمل آمده وسیله ظاهری برای اظهارات ناحقه روسها و یادداشت استقلال تهدیدکن انگلیسیها می سازند.

۱. همان نو، شماره ۴۱، ۵ ذیحجه ۱۳۲۸. طرح «کمیته نجات ملی» از سوی نیگران درویش بازناتهای مشاورتی در جامعه ایران به دنبال داشت. برای آشنایی با گوشه شایعی از این امر پیوست های سه گانه ارائه می شود.

امروز مملکت ما در کنار پرتگاه عمیق و مخاطرات عظیمی واقع گردیده که این دو قوه مرتجعۀ داخلی و خارجی با کمال جدیت آن را به سمت آن حفرة وحشتناک اضمحلال می کشاند.

امروز علی رغم مقصود اصلی انقلاب ملی استقلال مملکت و ارکان آزادی ایران قدیم در تزلزل است!

انقلاب ایران مملکت را از دست مستبدین حیثیت فروش خارج نکرد مگر به قصد این که آن را به اجانب بفروشند!

مادر گرامی وطن را از رذالت حراج محمد علی میرزاها خلاصی دادیم ولی هیئات که امروزه آن را به زور می خواهند از دست ما بکشند و به عصمت مقدسه آن تجاوز کنند!

مرتجعین داخله در خیال الفغا و امحای مشروطیت اند الفغا مشروطیت هم به طور حتم اضمحلال وطن را بادی است. مرتجعین خارجه استقلال وطن را تهدید می نمایند بالطبع مشروطیت هم می رود. مشروطیت و استقلال این دو معنا لازم و ملزوم یکدیگرند.

ملت و حرکات احرارانه پیشروان آن در صدد این برآمدند که مملکت را از انقراض سیاسی نجات بدهند و برای تأمین این مقصود خواستند که در جای مخروبه اداره کیفی اصول شوروی عامه را برقرار کنند. مع التاسف بعد از این همه کشاکش هنوز نتوانسته اند که اساس این اصول را از لطمات و مهاجمات کلنگ زنان ارتجاع و احتراز اجانب تأمین کنند!

از طرفی حس مدافعه اعیان و مستبدین از طرفی تشبثات ارتجاع آور و تهلکه آمیز سیاست روس و انگلیس و در مقابل اینها عدم اتحاد و اتفاق مشروطه پرستان سبب آن گردیده است که انقلاب ملی تا حال کسب موفقیتی در مطالبات ترقی پرور خود ننموده که سهل است خود اساس استقلال مملکت را رخنه وارد گردیده.

وضع فنود الیه داخلی، طماعی سرمایه خارجی و عدم عنصر دموکراسی متحد، این است عاملی سه گانه فاجعه ایران.

کسانی که اصول مشروطیت مستقیماً بر علیه آنان بوده و اختیارات غیرمحدوده و هرج و مرج طلبشان را می خواهد که به تحت انتظام واحدی درآورده و جلو هوسات بی پایانشان را بگیرد بالطبع در این موقع باریک به استمداد ما گوش نخواهند داد هم چنین بلتیک فعاله روس و انگلیس که در این اواخر نسبت به ما اتخاذ گردیده ترحمی به حال زار ما نخواهد داشت.

عصر دموکراسی و مشروطه پرستان حقیقی را در این شکل وظیفه چیست؟

بلی، اگرچه خطرات خیلی زیاد و قوای ارتجاع نهایت مدعش است ولی با این همه در مقابل همت جان سپارانه ملت هرگز نمی تواند ایستادگی نماید. امروز یومی است که باید قوای جامعه ملی از اختلافات جزئی مسلکی صرف نظر کرده یک قوه واحدی تشکیل دهند و آن قوه را مرکزیتی داده مثل یک نفر در مقابل خطرات داخلی و خارجی بایستند و در تحت او امر یک مرکز حرکت کنند!

قوه ارتجاع برای پیشرفت مقاصد خائنانه خود ضدیت فوق العاده میان دشمنان بی امان ارتجاع یعنی پارتی های مشروطیت پرور می اندازد. ولی مشروطه پرستان را است که اهمیت موقع و مسئولیتی را که در پسر تاریخ برعهده کرده اند دریافته به کوری چشم معاندین وطن، اتحاد و اتفاق نموده، قوه کافی برای مدافعه اساس مشروطیت و استقلال وطن مهیا نمایند!

چرا در عرض این یک سال و اندی که اصول اداره به دست ما ملتیان افتاده نتوانسته ایم اساس مشروطیت را مستحکم داشته و اقدامات لازمه در حفظ حیثیت وطن گرامی خود به عمل بیاوریم؟ برای آنکه ما محروم از یک قوت ثابتی بودیم که امورات مملکت را موافق نظریات مخصوص و معینی اداره کرده و بدین طریق بتواند یک کابینه وطن پرستی تشکیل و آن کابینه را اقلأ یک سالی امتداد بدهد!

قوای مشروطیت پرور ما آن اندازه از هم دگر جدا شده و معاندانه آن قدر تعصب در جزئیات ملکی و ملاحظات شخصی خود ورزیده‌اند که در کشمکش این مبارزات بیجا اصل مقصود از میان رفته دشمنان را جری و دوستان ایران را مأیوس داشته در نتیجه احوال اسف اشتمال حال را بار آورده است!

امروز روزی است که (یا مرگ یا استقلال) باید دستور هر شخص مشروطیت پرور و هر فرد وطن پرست ایرانی باشد! در طمرهای کسی که خون پاک ایرانیت جاری است و معنی شرف قومیت و ملیت را می فهمد به خوبی لزوم یک اتحاد و اتفاق اساسی را امروز محسوس خواهد داشت! ولی به چه نحو و به چه ترتیبی این اتحاد و این اتفاق که تریاق اوضاع مسموم ایران شمرده می شود می تواند که صورت خارجی پیدا نماید؟ به واسطه تشکیل یک کمیته بین الفرق که مروج افکار ما روزنامه (ایران نو) آن را (کمیته نجات ملی) نامیده است.

اساس (کمیته نجات ملی) به ترتیب ذیل متصور است:
این کمیته را نمایندگان فرق مختلفه تشکیل داده و دارای اختیارات کامله بوده و در مقابل هر فرقه جداگانه مشول خواهد بود. هر عضو کمیته نجات ملی نماینده فرقه خود بوده و کمیته نجات ملی حیثیت یک هیئت مختلطی از تمام فرق سیاسی را خواهد داشت: کمیته نجات ملی یک مرامنامه واحدی که بتواند تمام فرق سیاسی را دور خود متحد نماید دارا بوده قطعنامه و قراردادهای اکثریت آن برای تمام فرقی که در اینجا نماینده دارند اجباری است. یعنی این کمیته حکم آتامازور تمام فرقه‌ها و اعضای آنها را پیدا خواهد کرد.

در این صورت یک قوت متحده جامعه با استقامت ثابت ملی تأسیس می شود که قابل صورت دادن همه گونه اقدامات لازمه فوری وطنی می گردد. ولی این کمیته تنها به فرق سیاهی و نماینده آنها نمی تواند کفایت کند

ایلات مشروطیت پرور ما نیز مثل پارتی های سیاسی در این کمیته اشتراک خواهند نمود.

این است اساس اصلی آن صورت اتحادی که آن را ما یگانه وسیله نجات مملکت خود دانسته و گمان داریم که بدان واسطه از این گرداب هلاکت و اضمحلال وطن خود را خلاصی بدهیم و امثال این کمیته ها در تاریخ هم نایاب نیست. (نجات عمومی) فرانسه که در مورد خطرناک فرانسه در وقت انقلاب کبیر آن تأسیس شده بود همین حال را داشت و عثمانی ها هم تا اتحادی مابین فرق سیاسی عثمانی به عمل نیاوردند نتوانستند که استبداد سلطان حمید را براندازند و مملکت خود را از دستبرد اجانب برهانند!

این است بیان نامه (دیکلاراسیون) فرقه دموکرات ایران که تمام تفصیلات آن را می توانند در کنفرانس عمومی فرق که بدین مقصود می بایست منعقد گردد ارائه و مدافعه نمایند.

تمام فرقه های سیاسی و رجال بانفوذ و آزادیخواه بی غرض ما راست که مراتب صداقت خودشان را هویدا ساخته و بنمایانند که مقصودشان فقط آزادی و اساس استقلال مملکت است و برای خاطر این مهم می توانند که عجالتاً منافع طبقاتی و فرقه خود را از میان بردارند!

باید دانست که از هر طرف دشمنان وطن و ملیت سربرافراشته اند و در مقابل این مهاجمات اتحاد قوای ملی و جسارت لازم است!
جسارت!

وقتی که صداقت و جسارت به میان بیاید لفظ محال از میان خواهد رفت!
همم الرجال تطلع الجبال!

کمیته مرکزی فرقه دموکرات ایران

پیوست شماره ۲

راجع به تشکیل کمیته نجات ملی^۱

از قراری که در بعضی از محافل سیاسی تهران مذاکره می‌گردد [عده‌ای] با طرح اتحادی که فرقه دموکرات ایران و ناشر افکار آن (ایران نو) به واسطه تشکیل یک هیئت بین‌الفرقی به عنوان کمیته نجات ملی اظهار داشته بود، مخالفتی ابراز می‌نمایند.

معلوم است که طرفداران دوره گذشته به یک چنین پیشنهادی نمی‌توانند راضی گردند اما بدبختانه بعضی از دوائر مشروطیت پرور نیز گویا در این مسئله مخالفت و استنکافی دارند.

ولی به عقیده ما اساس مخالفت قسمتی از مشروطیت پرستان با این مسئله از دو خبط تأسف آمیزی ناشی شده است. خبط اول تاریخی است. اولاً افکار و عقاید ما با چنانچه باید درک نکرده و اگر همه فهمیده باشند یقیناً دچار بعضی سهوهای شده‌اند که از عدم وقوف به تاریخ حاصل گشته است. مثلاً مکرر شنیده‌ایم که پیشنهاد فرقه دموکرات اجتهادی نبوده و تقلید کمیته نجات عمومی فرانسه می‌باشد. آنانکه در این تصور هستند بی‌اطلاعی خود را از تاریخ مدلل داشته و می‌خواهند بدین اظهارات خویشان را تسلیت داده و یک دلخوشی داشته باشند. ما فعلاً نمی‌خواهیم به شرح مفصل تاریخ کمیته نجات عمومی، کمیته امنیت عمومی و کمیته دفاع ملی فرانسه که در زمان انقلاب کبیر آن مملکت صورت تشکیل گرفته پیردازیم در موقع دیگر ما می‌توانیم تاریخ آن‌ها را یکان‌یکان بیان کنیم. مقصود ما آن است که با کمال اختصار فقط بفهمانیم که میان کمیته ای که ما مطرح نموده‌ایم یا کمیته‌های سه‌گانه تاریخی فرانسه خیلی فرق و تفاوت موجود است. کمیته‌های فوق‌الذکر در ایام هلاکت آمیز و خطرناک انقلاب فرانسه یعنی در آن روزهای فنانی که

دشمنان داخلی از یک طرف و دول متحده ارتجاع پرست اروپا از جهت دیگر بر ضد فرانسه انقلابی قیام کرده و آزادی و استقلال فرانسه را به گرداب هلاک و زوال نزدیک ساخته و با حملات متواتره خودشان هم واپسین اضمحلال را قریب می نمودند صورت تشکیل و استقرار یافت. این کمیته‌ها برای آن تشکیل شدند که ملت را نجات و فلاحی امکان یابد. به واسطه قوای فرقه‌ها متشکل نگشتند مجلس گنوانسیون رأی به تشکیل آنها داد. قوه مقننه آنها را ترتیب داده و اعضایش را تعیین نمود. به همین جهت بود که این کمیته‌ها یک حیثیت رسمی داشته و جزو اعضای مؤسسه و لازمه برای حکومت انقلابی می بودند دایره اختیارات کمیته‌های مذکوره خیلی وسیع بوده و قوای اجراییه را در دست داشتند، تمام احکام حکومت را به اجرا رسانده و در واقع یک قوای اجراییه عالی بودند و اخیراً وزراء نیز در تحت نظارت و احکامات آنها واقع گشتند.

اکنون باید دانست که این کمیته‌هایی که در زمان انقلاب فرانسه تشکیل یافتند با کمیته پیشنهادی ما هیچ مشابهتی دارند؟ بلی، یک وجه شباهت خیلی جزئی موجود است که آن هم تشابه لفظی و قرابت کمیته نجات عمومی با کمیته نجات ملی می باشد و در مقصد و مقصود نیز مشابهتی وجود دارد. اگر این تشابه در مقصود را جهت تقلید دانند خیلی مایه افتخار است چه فقط دشمنان دموکراسی خواهان فنا و زوال ملت ایران هستند و بس!

کمیته نجات ملی اگر بدان طوری است که ما پیشنهاد کردیم، فقط عبارت از یک تشکیل ملی می باشد و ابدأ رسمیت ندارد. تأسیس آن به کلی خارج از مبانی حکومت بوده و فرقه‌های میامی ارکان اولیه آن را تشکیل می دهد و به زمامدار قوای مجریه خواهد بود و نه صاحب اختیار قوای مقننه. کمیته منظور ما عبارت از کمیته ای است که دارای مرامنامه، تاکتیک و نظامنامه موقتی بوده و علت اصلی تشکیل آن فقط نجات ملت

است. این کمیته رقابت‌های فرقه‌ها را از میان برده و جزئیات را فراموش می‌سازد و مرامنامه‌های مفصل را به موقعی محول می‌دارد که تأمین استقبال قبلاً شده باشد. مختصر آنکه این کمیته خود به‌نفسه مثل یک پارلمانی می‌شود که تمام فرقه‌ها در آن شرکت دارند، قطعنامه‌های کمیته نجات ملی، که بلاشک قبلاً در کمیسیون‌های پارلمانی و شعبات آن تماماً تصویب می‌شود، به مجلس ملی پیشنهاد گشته و چون تمام فرقه‌ها مطابق مرامنامه کمیته مرکزی مواد این قطعنامه‌ها را تصدیق کرده‌اند بدون آنکه معارضه و مباحثه موجب تعویق و تأخیری در آنها به عمل بیاید از مجلس هم می‌گذرد. اداره متحده تمام فرقه‌ها قراردادها و قطعنامه‌های این کمیته را به انجام رسانده و هر پیشنهادی هم که بشود منوط به اراده ایشان خواهد بود. قطعنامه‌های کمیته را نیز تمام فرقه‌ها مجری خواهند داشت. رعایت دیپلین در این کمیته عمومیت دارد و نام فرقه‌هایی که شرکت می‌کنند باید به اکثریت آرای نمایندگان مختلفه خودشان مطیع باشند. ولی چنانچه یک فرقه بیند مقاصدش به اجرا نمی‌رسد، می‌تواند پس از بیان مقاصد و افکار و علت و جهت مخالفت و ضدیت خود آزادانه کناره بگیرد.

حالا معلوم می‌شود که تفاوت میانه کمیته نجات ملی با کمیته‌های انقلابی فرانسه تا چه اندازه است. پس از این‌رو در هرکس که قوه درک نکات سیاسی باشد و مقداری درک مطلب کند خواهد فهمید که مخالفین ما دچار چه خبط تاریخی بزرگی شده و این کمیته را تقلید کمیته نجات عمومی فرانسه گفته‌اند.

اما خبط دریم که خبط منطقی باشد خیلی بزرگ‌تر از اولی است. به‌واسطه همین خبط بزرگ گفته‌اند که چنین کمیته حکومت مطلقه را مالک شده و موجب خرابی مملکت است. به‌گمان ایشان این کمیته به مخالفت با قانون آغاز نموده و یک قوه معاندی را بر علیه مجلس ایجاد

کرده و از این رو راه بهانه حرکات متجاوزانه اجانب را باز خواهد کرد. این خیالات و تصورات تماماً واهی و عاری از منطق است. کمیته‌های نجات عمومی، امنیت عمومی و دفاع ملی آن زمان فرانسه درست است که حاکمیت مطلقه را حائز شدند و آن قدر باعث خودریزی گشتند، ولی باید دانست که کمیته نجات ملی ایران چنین عهده را نمی‌پذیرد و این کمیته که ما می‌گوئیم غیر از آن کمیته‌ها بوده و وظیفه‌اش نیز با آنها فرق بسیار دارد. قبلاً ما اختلاف و تفاوت کمیته‌های فرانسه با این کمیته را که در نظر داریم بیان کرده‌ایم. وقتی این فرق و تفاوت بزرگ در نظر گرفته شود دیگر هرگز به تصور نخواهد آمد که کمیته [ای] که فرقه دموکرات مطرح نموده است ابدأ بر اساس حکومت مطلقه باشد و برعکس ارکان این کمیته کلیتاً بر اساس‌های دموکراسی وضع خواهد شد. اولاً آنکه چون این کمیته از نمایندگان تمام فرق تشکیل می‌گردد مجبور است به دیسپلین عمومی تمام فرقه‌ها اطاعت نماید. کمیته نجات ملی هرگز دارای یک قوه علیحده و مستقلی نخواهد بود. قوای این کمیته از قوای متفرقه تمام فرقه‌ها تشکیل خواهد یافت. تمام فرقه‌ها مساوی و آزاد خواهند بود و هم این که یک حرکت و یک قرارداد را برخلاف اراده و مقصد فرقه خود یا اراده جامعه فرقه‌ها ببینند می‌توانند از یکدیگر منفصل شوند. تا وقتی که رضایت و موافقت عمومی دیگر فرقه‌ها به عمل نیاید، هیچ فرقه نمی‌تواند از قوای فرقه دیگر استفاده کند. از این قرار این کمیته حاکم مطلق نخواهد بود و مستقیماً هم نمی‌تواند داخل امورات سیاسی بشود، باید به وسیله فرقه‌ها و نمایندگان به یک موضوع سیاسی بپردازد، اگر بخواهند حکومت مطلق را به کمیته نجات ملی اسناد دهند پس باید هر یک از فرقه‌های سیاسی را جداگانه حائز این قدرت دانست.

اما چنین خیالی ممکن نیست. پس از تشکیل این کمیته مجلس [شورای ملی] ابدأ در تحت فشار نبوده و همان آزادی سابق را خواهد

داشت. بلی یک فرقی خواهد کرد که آنهم عبارت از خلاصی یافتن از معارضات، حملات، رقابت‌های بیپه‌وده می‌باشد که جز اتلاف وقت ثمری دیگر ندارد و به‌جای این کشمکش‌ها یک اتحاد عمومی در میان اعضا و وکلا به حصول می‌رسد که مبتنی^۱ بر یک مرامنامه و تاکتیک معینی خواهد بود و همگی برای نجات وطن و ملت بلادیده خواهند کوشید و ازین قرار عرادهٔ مشروطیت به گردش خواهد افتاد. قوای مخالفین یا بی‌طرف می‌شود و یا مضمحل می‌گردد، اما برعکس قوای متحده هرچند که موقتی هم باشد یک راه راستی را پیش گرفته و همواره علی‌رغم معاندین پیش می‌رود.

در مملکت مشروطه باید یک اتحاد و یک اکثریتی موجود باشد. تا اکثریت ثابتی در کار نباشد سیاست حکومت معین نبوده و فقط وسیلهٔ استفاده دشمنان مشروطیت و ملت خواهد بود. اگر اکثریت با یک فرقه باشد آن فرقه بار مسئولیت حکومت را متحمل شده و تمام مملکت را به‌بد حکومت خودش می‌آورد. ولی اقلیت که در تحت‌الشعاع اکثریت واقع می‌گردد همان حق اعتراض و تنقید را برای خودش محفوظ می‌دارد. اما وقتی چنین اکثریتی موجود نباشد باید به وسیلهٔ اتحاد بین‌الفرق و غیره آن را ایجاد کرد. در مملکت ما هم چنین اکثریتی وجود ندارد فقط دسته‌های مختلف اقلیت موجودند که آن هم رقیب به یکدیگر بوده و صاحب قدرتی نیستند. ایجاد این اکثریت منظوره هم به‌توسط اتحاد فرق و به وسیلهٔ کمیتهٔ نجات ملی امکان دارد والا برای ایران نجات و رستگاری منصور نیست. این مجمع اتحاد فقط برای نجات به‌عمل می‌آید و بایستی که یک مرامنامه، تاکتیک و نظامنامه دارا باشد. نمایندگان فرق که در آن حضور پیدا می‌کنند هر یک در عقاید و افکار خود آزاد هستند ولی جداگانه در پیش فرقه‌های اولیهٔ خودشان مسئولند. یقین است این

نمایندگان از اشخاص طرف اطمینان خواهند بود. این نمایندگان یک مسئولیت دیگری هم خواهند داشت و آن عبارت از این خواهد بود که ایشان و فرقه‌هایشان تا وقتی که در این کمیته شرکت دارند مسئول قبول قطعنامه‌ها می‌باشند.

کمیته نجات ملی قوای متفرقه را مرکزیت می‌دهد، از میان فرقه‌های مختلف یک کابینه قابل اعتماد و وطن‌پرستی انتخاب می‌کند که اقلأ تا چند مدتی بماند. این کمیته مواظب حال فرقه‌ها خواهد بود، با تمام وسایل ممکنه به امداد حکومت می‌کوشد، هر قدر قوه که داشته باشد برای معاونت دولت حاضر می‌نماید و در موقع لزوم به وسیله فرق متحده به اقتدارات و قوایی که فراهم کرده است برای دفاع شرف استقلال و مشروطیت وطن قیام خواهد نمود.

هر کس که عمداً مخالف این مقصود باشد دشمن وطن و ملت است. و اگر بخواهند به وسایل دیگر از قبیل مجامع، انجمن‌ها و وسایط اتحاد را جمع آورند و به وسایل خیالی این مقصود را انجام دهند، یقین است نتیجه منظوره به دست نیامده و چنانچه باید مرکزیت قوا صورت نمی‌گیرد و موجب تأخیر رستگاری و فلاح می‌گردد. تاکنون از این قبیل اتحادهای بی‌اساس خیلی شده است، ولی هیچ‌کدام نتیجه نداده و همه دروغ بود.

ما می‌خواهیم کار بکنیم و به حرف نپردازیم. مقصود ما کوشیدن در راه وطن است، ما نمی‌خواهیم که به دور هم گرد آمده و به تصورات واهی دلبخوش داریم. در جایی که اتفاق محکم نیست و تکالیف و حقوق و مسئولیت معین نیستند هیچ توقعی نباید داشت. اتفاق لفظی عین نفاق و شقاق است.

در چنین موقعی که ارتجاع از هر طرف رو آورده است تنها راه نجات وطن و ملت همانا اتحاد و تمرکز حقیقی مشروطیون - یعنی کمیته نجات ملی می‌باشد و بس!...

پیوست شماره ۳

کمیته نجات ملی^۱

اتحاد و تمرکز قوای جامعه ملی

قارئین محترم ما می دانند که (ایران نو) از تاریخ یازدهم ذیقعده ۱۳۲۸ شروع نموده پیشنهادی را راجع به اتحاد و تمرکز قوای جامعه ملی به واسطه تشکیل یک کمیته نجات ملی ترویج و سپس بیاننامه راجع به همین مسئله از طرف کمیته مرکزی فرقه دموکرات ایران منتشر گردیده و به جهاتی بدبختانه هنوز موفق به آن مقصد عالی خود نگردیده اند.

رفیق محترم ما (جبل‌التین) که افکار صائبه سیاسی آن را تمام ایرانیان تسلیم دارند در شماره ۲۶ مورخه ۲۳ ذیحجه مذکور همین مسئله را تأیید و تعقیب نموده و در ضمن بحث از موقع حاضره و وطن عزیز در تحت عنوان «اتحاد قوای ملت مایه حیات بخش ایران» چنین می نویسد:

احوال اسف اشمال امروزه ایران و مخاطرات عظیمه که از شش جهت به وسیله دست‌های خیانت‌کارانه و دسیسه‌های فسادجویانه دشمنان داخله و خارجه به او احاطه دارد و استقلال و عزت ایرانیان را تهدید می نماید برای همه کس آشکار، باید درصدد اصلاح معایب و رفع مفاسد برآمد.

اصلاحاتی که خیرخواهان ملت و استقلال‌طلبان ایران پیشنهاد کرده و چاره‌هایی که برای استخلاص وطن عزیز اسلامی خود از گرداب هلاکت ترتیب داده زیاد و به توسط صفحات روزنامه‌ها تمام را گوشزد ملت و پیشوایان نموده اند ولی قانون طبیعی تقدیم الأهم فالأهم را لازم می دارد.

اصلاح اهم کدام است؟

اصلاح اهم همانا حفظ اصل مملکت و نگهداری استقلال داخلی و

خارجی دولت از دستبرد اجانب و جلوگیری از خیالات استقلال برپاداده آن‌ها است.

در این مدت چهارسائ بر هر ساده‌لوحی، چه رسد به هشیاران و دانشمندان ظاهر و هویداگر دید که دول همسایه مهربان ایران در چه خیال می‌باشند و در چه خط حرکت می‌کنند و آرزوی ایشان چیست؟

دشمنان داخله و خارجه در کار و آنی از خیالات فاسده و اقدامات حقوق‌شکنانه خود غفلت ندارند، در این صورت مشغول‌شدن ایرانیان به اصلاحات جزئی در برابر خیالات دشمنان سودی ندارد و نتیجه [ای] جز زوال و اضمحلال نخواهد بخشید. پس به امور جزئی‌پرداختن و بر سر یکدیگر زدن و خود را در انظار ضایع نمودن و متفوق‌داشتن اولین سبب فوت اصل مقصد و موفقیت دشمنان است.

عجبا در کدام قانون است که باید در فروع کار کرد و از اصول دست کشید. به جهت یک امر جزئی مملکت را به باد داد؟ به سبب پاره جزئیات جنگ خانگی را برپا نمود! به مجرد اختلاف در مسلک، قوای ملت را متفرق ساخت؟ به واسطه اغراض شخصی و کین‌های دیرینه جلوگیری از اصلاحات نموده مانع از پیشرفت کار شد؟

یگانه چاره امروزه ایران اتحاد و تمرکز قوای ملت و سعی در حفظ استقلال مملکت و بقای دولت است و چشم‌پوشیدن از بعضی جزئیات، چه بعد از رسیدن به اصل مقصد و ایمن شدن از خارجه تمام این جزئیات به یک ماده قانونی اصلاح خواهد شد، و اگر خدای نخواست به مقصود نرسیم این‌گونه اصلاحات جزئی چه ثمر دارد و کدام فایده بر آن مترتب می‌شود و چه سودی از برای مملکت خواهد داشت و چه استقلالی را حافظ خواهد بود؟ پس ایرانیان در چنین سال و چنین فلاکت ناچارند از اتحاد مرکز و تمرکز قوای ملت که تمام فرق سیاسی مملکت جمع شده و کمیته تأسیس نمود که مرکب از نمایندگان فرق سیاسی و ابلات و عشایر

باشد و همه در تحت یک پروگرام کار کند، و این کمیته فقط در امور عامه مملکت مشغول و امور جزئی را به عهده اولیاء امور می گذارد.

این کمیته مرکز قوای تمام ملت ایران خواهد بود. این کمیته نفوذ شخصی را از مملکت خواهد برداشت. این کمیته تمام ملت ایران را با همه هم مقصد خواهد نمود. این کمیته مانع از یاغی گری و عصیان مفسدین و مغرضین و سرکش از احکام دولت خواهد شد. این کمیته اولین سبب استقرار مملکت و امنیت داخله خواهد بود. این کمیته قطع بهانه اجانب را خواهد نمود. این کمیته دول همسایه دوست نما را جواب خواهد داد. این کمیته اولین موجب قوت دولت جوان ایران خواهد شد، این کمیته اولین علت پیشرفت مقاصد و اصلاحات و احکام دولت خواهد بود. و بالاخره این کمیته مایه حیات بخش ایران و سعادت آور خواهد بود.

فرق سیاسی امروزه ایران در هر مملکتی موجود ولی باز یک مرکز عالی دارند که بر تمام فرق حکم فرما است و در امور کلیه حکم و فاضل آن مرکز است. جمعیت، اتحاد و ترقی (ژون ترک ها) مجمع تمام فرق سیاسی دولت عثمانی است. چه قدر سزاوار است بلکه واجب است که کمیته نجات ده ایران مجمع تمام فرق سیاسی ایران شود، و علاوه دارای نماینده های ایلات و عشایر هم باشد، چه در این روز قوای عمده دولت و ملت ایلات است.

واقعاً خیلی مایه تعجب است که هر ایرانی را که می نگریم اول اصلاح را اتحاد و اتفاق می داند و ابداً در صدد انجام این امر مهم نیست.

بلی اتحاد و اتفاق عموم ملت خاصه ملت ایران غیر ممکن، ولی چرا اتحاد فرق سیاسی و مرکز قوای ایشان و در تحت پروگرام واحد کار کردن ممکن نباشد؟ این فرق سیاسی از اشخاص بی علم تأسیس نشده که فوائد اتحاد را ندانند و لزوم آن را امروز واجب نشمرند، بلکه این فرق نماینده های علم و معرفت و سیاست ایرانند و در اسلام پرستی و

وطن خواهی و اصلاح جوئی و خیرطلبی و عمل به مقتضای عصر نمودن پیشوایان ایرانیانند. اختلاف مالک را موجب عدم اتحاد و اتفاق نتوان شمرد خاصه نسبت به این دانشمندان غیور با معرفت با غیرت. بعد از انقلاب عثمانی و رهایی جستن از چنگال استبداد و مظفریت جمعیت اتحاد و ترقی رؤسای جمعیت بر دو فرقه شدند و هر کدام مسلکی را از برای خود معین نمودند. خیرخواهان نوع و اصلاح طلبان حقیقی دور هم جمع شده و این تفرقه و اختلاف مسلک را در این حال صلاح ندیدند و مرکز را باز یکی کردند و اختلاف را از میان برداشتند و رفع این خلاف کراراً اثر خود را بخشید خاصه در قضیه ۳۱ مارس رؤسای احرار و پیشوایان جمعیت اتحاد و ترقی در نطق های خود زبان تفرقه و لزوم اجتماع را مدلل ساختند و موفق شدند. این است که قطعنامه های مرکز بر تمام فرق حکم فرماست. و به «بایقوتاز»^۱ امتعه اطریش و یونان موفق نشدند مگر به وسیله اتحاد مرکز، «گریت»^۲ را به این حال نگه نداشته مگر اتحاد مرکز والا رفته بود و فعلاً از مملکات یونان شمرده می شد و بالاخره تمام فواید و ثمرات که دولت عثمانی از این انقلاب مقدس بردهماناً سبب اتحاد مرکز و تمرکز قوای ملت بود.

ایران جوان اگرچه دارای قشون نظامی نیست، ولی قوای ملت در حال اجتماع و یک مرکز داشتن کمتر از قوه نظامی نیست. بلی هزار قوه نظامی توانایی مقابله با قوه جامعه ملت ندارد و دو ثلث قوه جمعیت ترقی و اتحاد از ملت است. در قضیه (۳۱ مارس) دو ثلث فاتحین از ملت بودند، این ها را که جمع نمود؟ اتحاد مرکز و تمرکز قوای ملت و هکذا سایر دول، احرار «پورتغال» به مظفریت عودت نکردند مگر به جهت اتحاد مرکز و تمرکز قوای ملت، احرار روس به مقصد خود موفق نشدند به جهت عدم اتحاد مرکز و تفرقه قوای ملت، و احرار ایران هم امروز نتواند استقلال

۲. منظور حزه کورت

۱. نکوت کورت

خود را حفظ کرد و دست خیانت‌کارانه اغیار را قطع نمود. از دسایس و گریه‌رقصاندن خارجه نتوان ایمن گشت مگر به وسیله اتحاد مرکز و تمرکز فوای ملت و تأسیس مرکز عمومی در مرکز.

ای برادران ایرانی تا به حال با وجود این موانع داخلی و خارجی خوب پیش آمده‌اید، در این منزل آخر خود را نیازید، گول دیگران را نخورید، ثبات داشته باشید، استقلال خود را از دست ندهید، و جداً در صدد تأسیس این کمیته عالی سعی و کوشش نمائید، و این سد آهنین را به دور خویش بکشید و این شاهراه نجات را بیمائید و به تأسیس این مرکز بشتابید که آخرین چاره نجات و سعادت شماست.

ای ایرانیان آیا گوش شنوا ندارید که ناله‌ها و فغان‌های دلخراش خوف‌انگیز مادر وطن عزیز خود را بشنوید؟ آیا چشم بینا ندارید که ببینید چگونه دست‌های خارجه در کار است؟ آیا عاقبت را اندیشه نمی‌کنید که ملتفت حال اولاد و اعقاب و آیندگان خود باشید؟ آیا نام نیک را طالب نیستید که در استخلاص وطن کوشش نمائید؟ آیا نفرین و لعنت‌های آیندگان خود را واهمه ندارید که دوره شماها دوره انقراض دولت به‌شمار آید؟ رحمی به حال خود و آیندگان نمائید. نظری به جانب فقاز و هند بیفکنید، از خواب غفلت بیدار شوید از مستی نادانی هشیار گردید، و از مساجد و معابد و استقلال و دین و عزت و شرف و ملیت و قومیت خود دفاع کنید.

مسئله مستشاران خارجی^۱

اگر بخواهیم درست و به‌خوبی از مسئله مستشاران سخن رانیم، باید این مسئله مهمه را از نقطه‌نظر فنون اجتماعی یعنی روابط ایشان با طبقات اجتماعی ما چنانچه باید غوررسی کنیم. والا این موضوع همواره لامفهوم مانده و درست به تحقیق و تدقیق آفرین نمی‌شود. امروزه اگر بعضی اشخاصی یافت شوند که فوریت مسئله مستشاران را انکار کنند برای این است که این موضوع را به‌طور مطلق معاینه نموده و با حقایق اجتماعی ما توافق نمی‌دهند. ولی اگر همین‌اندکی از حیث احوال اجتماعی ما در این مسئله تدقیق می‌نمودند هرگز فوریت جلب مستشاران خارجه را منکر نبودند. این حقیقت مسلم ماست که ایران نمی‌تواند از مستشار خارجی صرف نظر کند. ایران اگر بخواهد که متدرجاً کسب تجدد نماید و ضمناً نیز به حفظ استقلال و آزادی مالکیت خویش موفق گردد مجبور است که به استعانت از مستشاران اداری متوسل شود.

پیوسته گفته و باز هم تکرار می‌کنیم که تخریب کار آسانی است، ترمیم و تعمیر اشکال دارد. انقلاب در عین زمان حائز دو جنبه عملی تخریب و تعمیر است. همیشه و در هر جا تبدیل یک حکومتی به حکومت دیگر و تغییر اساس دولتی به دولت جدید در سایه ظهور یک حادثه حاصل شده، زیرا چنانچه که مؤسس بزرگ اجتماعیت علمیه کارل مارکس آلمانی گفته «قوت قابل‌هیئت‌های اجتماعی می‌باشد» و انقلاب و شورش ملی هم چاروب‌کش خس و خاشاک میدان اجتماع است. کسی که خود را طرفدار مشروطیت و تجدد می‌گوید و از سمتی هم مخالف حصول انقلاب ملی است، گذشته از بی‌اطلاعیش از حقایق تاریخی اولین جاهل است و از آنکه وجداناً یا بر خلاف وجدان باشد ذاتاً از تجاع پرست است. انقلاب اکیلیل تکامل است. انقلاب و تکامل دو نقطه متعادل بوده

دایره تکامل منطقی و قانون تاریخی و اجتماعی هستند. انقلاب عبارت از طغیان قوای فعاله و عامله هیئت اجتماعی دوره جدید می باشد که علی رغم طرز حکومت و اصول استفاده موجوده در هر عصری نپژاهر می نماید.

همین که از مفهوم این فلسفه اجتماعی اطلاع یافتیم دیگر درک این حقیقت را اشکالی نمی باشد که اصول قدیمه اجتماعی، اقتصادی و سیاسی مادر هیئت اجتماعی جدید انقلاب پرست است. زمان حکمرانی به گفته کارل مارکس: «هیئت اجتماعی جدید از همان احساسا و امعای اصول اقتصادی اجتماعی و سیاسی قدیمه خارج می شود». غیر از این صورت نمی تواند باشد زیرا ما به خوبی درک نموده ایم که انقلاب انتهای حد هر قسم تکامل و تکمیل است و همان طور که ترکیدن پوست تخم مرغ دلالت بر نمو و رشد جوجه محتوی در تخم می نماید انقلاب نیز نتیجه تکامل هیئت های بشریت می باشد چنانچه که جوجه بدون شکسته شدن تخم، قدرت خروج از محبس خود را ندارد و تا تخم شکسته نشود بر ادامه حیات خویش قادر نیست. همان قسم نیز یک هیئت اجتماعی که چندی به نشو و نما پرداخت و صبر خود یعنی در همان «احسا و امعای اصول قدیمه» مدارج ارتقا پیمود تا آن وضع حاضره خود را از هم نپاشند و اصول حکومت موجود را سرنگون نکند هرگز به تجدید حیات خویش کامیاب نمی شود.

این بود فلسفه انقلاب و از این روست که انقلاب ملی به شکل مصادمه میانه استبداد [و] مشروطیت، گذشته تاریک و آینده روشن طبقات اجتماعی قدیم و صنوف متجدد حشرات مفلخوار از حکومت قدیمه و عناصر ترقی خواه^۱ و غیره جلوه گر می گردد. شک نیست که اگر پیروزی دسته دوم را مسلم شود، حیات، مدنیت، ترقی استقلال و حاکمیت ذاتی حاصل می گردد و اگر برعکس غلبه با اولی ها باشد هیئت اجتماعی را

زوال، ندنی، وحشیت، ظلمت، استفاده رقیب استیلا خواهد یافت.

وقتی این فلسفه اجتماعی را قبول کردیم باید منطقاً بپذیریم که هیئت اجتماعی قدیم باید برای پرورش عناصر لازمه هیئت جدید حکم جنین را داشته باشد که هیئت جدید بتواند بمانند جوجه به ادامه حیات نجددآميز خود موفقیت کسب نماید و مثل مرغ به تمام عناصر لازمه حیاتی خود تجهیز شود. والا نطفه هیئت جدید صنایع و فاسد گشته و هیئت تازه مولود جدید حکم مولود مرده را پیدا خواهد کرد. اگر طفل هیئت جدید اجتماعی پیش از موقع خودش متولد شود و از عناصر لازمه حیات عاری باشد، هرگز زندگانی نمی تواند. چنین مولودی مجبور است که از ضعف و فقر الدم اجتماعی بمیرد و میدان ارتجاع مظلوم را باز کرده و مجدداً کم کم به ترقی شروع نماید. «در احشاء و امعای هیئت اجتماعی قدیم» مدارج تکامل را طی کرده و رسیده شود و آنگاه فابل کسب حیات مستقل و حاوی طبقات تجردپرست (یا انقلابی) و لایق تهیه لوازم، یک حمله دلاورانه به اصول قدیمه گردد. این هم خیلی طبیعی است. طبقات محافظه کار هیچگاه زایل نمی شوند و علت موجودیت خودشان را از حیث اجتماعیت از دست نمی دهند یعنی نه تنها مشاغل اجتماعی خود را تلف نمی کنند، بلکه برای ترقی عمومی نیز نهایت درجه موجب ضرر و خسران می گردند. جوجه تا مواد محتوی در تخم را تماماً به مصرف تغذیه خود نرسانده باشد هرگز از جلد بیرون نمی آید. چنانچه تمام مواد محتوی را صرف نموده چنین می نماید که به اندازه لازم نشوونما یافته و حائز لیاقت حیات است والا معلوم می شود که یا هیچ از تخم بیرون نمی آید و یا اگر هم بیرون بیاید فوراً خواهد مرد. این بود معمای حل علل ارتقا و توسعه تمام انقلابات ملیه که در موارد طبیعی ظهور و بروز یافته است حال به روابط انقلاب ملی ایران به مسئله جلب مستشارهای خارجه بپردازیم.

همه مردم صادفانه در اقرار این مسئله متفق‌اند که انقلاب ایران در موقع و مورد طبیعی خود حاصل نگردید؛ نه عناصر مادی و معنوی ایران (تعبیر این دو اصطلاح فن اجتماعی آنکه مقصود از عناصر مادی اشیائی است که صورت خارجی دارند *Eléments Objectifs* و عناصر مادی عبارت از نتایج فعالیت ذکاوتی انسان از قبیل مدارج توسعه معارف و مراتب علمی و غیره می‌باشد *El. Subjectifs*) حاضر حادث کردن این انقلاب بود و نه جهات و علل خارجی هیئت اجتماعی بشری جدید ایران به طور غیرمنتظره از احشا و امعای هیئت قدیمه خارج شد. کسی که این حقیقت یعنی این طرز مخصوص انقلاب ملی ما را دریابد، نه از تاریخ نه از حالت حاضر و نه از وضع آینده آن چیزی سردر نیاورد.

ما گفتیم که عناصر مادی و معنوی هیئت اجتماعی جدید ایران حاضر ایجاد این انقلاب نبوده. مفهوم این جمله این است که ارکان اقتصادی، اجتماعی سیاسی و ذکاوتی هیئت جدید بیش از آنکه انقلاب حادث گردد، در احشاء و امعای هیئت قدیمه کاملاً پروپایه خود را محکم نموده‌اند.

طفل هیئت اجتماعی جدید ایران پس از این میلاد اجتماعی (یعنی انقلاب) ابداً کامل‌الاعضا ننموده و لیاقت حیات اختصاصی و مستقل را نداشت و عناصر لازمه حیات مستقیمش فاسد بود. بلکه برعکس اعضایش از کار افتاده و گرفتار فلج می‌بود. حیات اقتصادی این قدر عقب مانده و روابط طبقات اجتماعی تا این پایه مست بود که بعضاً انسان از خود سؤال می‌کرد که آیا در دوره‌های جاهلیت و قرون وسطی زندگانی به سر می‌بریم؟ طبقات و صنوف انقلابی و مخصوصاً طبقه سرمایه‌داران ملت پرست نه دارای ترتیب و تنظیم صحیحی بودند و نه مأموریت تاریخی خودشان را می‌شناختند. طبقه سرمایه‌داران که محور انقلاب شمرده می‌شوند به زحمت و ندرت وجودی داشت اما حیات سیاسی و اجتماعی نیز به اندازه در اختلال و بی‌نظم و ترتیب هرج و مرج آمیز و

موافق وضع حیات سیاسی و اجتماعی قرون متوسطه بود که بیش از آنکه به یک طفل یعنی (هیئت اجتماعی جدید) زنده و قابل نوازش شباهت داشته باشد به جسد مرده و نعش بی حرکتی می ماند.

مسلم است وقتی عناصر مادی انقلاب ما چنین باشد حالت عناصر معنوی آن نیز مفهوم می شود. وضع عناصر معنوی بیشتر از احوال عناصر مادی نزار بود. جهالت، سستی، عدم فعالیت، بی غمی، تعصب پرستش رسوم و عادات آبائی، فقدان آمال مشروع انتهایی و ایمانی ذهنی، بی وجدانی طبقات اجتماعی قواعد عمومی این مملکت بدبخت بوده و هستند. و چنانچه وضعیت اقتصادی، موقعیت جغرافیایی و نفوذ استبداد متوالی اعصار و قرون متواتره و طنمان را در معیشت خودمان به نظر مختصری بنگریم. این وضع حاضره موجب شگفتی و تعجب نخواهد بود. موقعیت ارضی و جغرافیایی ما را در اعماق آسیای مرکزی دور از مرکز تمدن و جریانات حادثات ازمنه جدیده نگاه داشته و پیرامونمان را به ممالک ویران بی مدنیت، وحشی محاط نموده بود. استمداد ملی نیز از جهت دیگر در تکمیل اوضاع حاضره به کار آمده و وضع را بیشتر دچار زوال و فنا می داشت. مطلقیت داخلی از ترقی و تعالی ما جلوگیری کرده شهرها و قصبات و صحراها را ویران نموده و بالاخره تمام مساعیش را در راه استفاده خود صرف می کرد.

در این صورت البته خواهند پرسید که این عناصر متزلزله مادی و معنوی چگونه بنیان حکومت قدیمه را سرنگون کردند؟ این طفل (یعنی هیئت اجتماعی جدید) در صورتی که اعضایش نشوونمای طبیعی حاصل نموده بود چطور متولد شد؟ آیا ولادت این طفل به استمانت از قوای ذاتی خودش به حصول پوست و به صورت طبیعی قدم به میدان وجود گذاشت و یا سایر حادثات استثنائی و خارق العاده علت موجودیتش گشته و موجب تولدش شد؟ آنکس سوالات اساسی عمده!

در مقاله سابق موضوع گفتار خود را به مسائل اساسی که راجع به علل اصلی انقلاب می بود، منجر ساختیم.

فعلاً محض احتراز از تطویل کلام و ذکر تاریخ انقلاب ملی خودمان از بحث در این مسئله صرف نظر می کنیم. فقط همین را می گوئیم که جهات خارجی و بعضاً علل اتفاقی در بروز این حادثه بزرگ سیاسی و اجتماعی وطن ما شرکت داشته اند. حال تذکار مفصل این علل خارجی را کنار گذاشته و همین قدر به ذکر بعضی آنها کفایت می نماییم. ما باید نفوذ سیاست انگلیس و روس، بیداری ژاپون و کلیه آسیا، حرکات هندویان و عثمانیان، جنگ روس و ژاپون، انقلاب ملی روسیه، قیام ترک های قفقاز و بیداری عالم اسلام عموماً پیشرفت علمی و ذکاوتی اروپا که مخصوصاً جوانان آموخته و تحصیل کردگان ما تلقین و تفهیم مان می نمودند و غیره و غیره را به خاطر آورده متذکر شویم اسباب و جهات خارجی انقلاب ما این بود که شرح داده شد. | به | ویژه نفوذ سیاسی انگلیس و روس دخالت بزرگی در تسریع حدوث انقلاب ملی ما داشته و همین سبب گردید که دارای یک مشروطیت و هیئت اجتماعی جدید تقریباً سقط شده و زود به دنیا آمده بشویم (مقصود ما در اینجا علل خارجی نیست).

غیر ازین هم نمی توانست باشد. ولی کسی که پس از قرائت و مطالعه بطور فوق بخواهد از این مشروحات نتایج ضدانقلابی و یا مخالف اصول مشروطیت به دست آورده و طرفداری اصول مطلقیت و سلطنت مغلوبه را وجهه نظر خود کند در واقع درجه فقر ذکاوتی و کم مدرکی خودشان را نمایانده و ثابت می دازد که چه اندازه قوه محاکمه و منطقتش ضعیف است. انقلاب ایران امکان نداشت که به عرصه وقوع قدم نگذارد. حدوث یک فاجعه اجتماعی و سیاسی همان جاودان مانده و لازم است.

مملکت ما نمی توانست از ممر این قانون مشغوم نگذرد؛ زیرا دلایل و براهین متین در کار هستند وقتی قانون انقلاب محترق شد و نوزاد مشروطیت قدم به میدان وجود نهاد. پس باید گفت که ظهور و بروز آن لازم، و محال بود که راه خلاصی از آن یافت. علل و اسباب موجود و مسبب اثر و نتایج هستند آثار هم از علل حصول می یابند. تاریخ هیچ گاه غلط کاری نکرده در تاریخ عالم عموماً و در تاریخ انسانیت خصوصاً مذمت می شود که هیچ واقعه و حادثه را بیهوده نمی توان گفت و حصول هیچ امری هم بی علت و سبب نیست. فقط مردمان بیمار و عاری از فهم و جهال هستند که جریان تاریخ را تابع اتفاقات پنداشته و حدوث و قایع را پیرو قانون نگفته و اراده غیر مشخص اشخاص نامی مشهور یا لوازم موجوده را سبب و علت وقوع فلان حادثه گمان می کند.

اگر بخواهید که یک موضوع غیر مفهومی را حل نموده و تشریح کنید و وضع و حالت انقلاب سفیل ما را درست بفهمید از تصورات و خیالات لا طائل آسوده مانید یک چیزی هست که انقلاب ایران هم پیش از موقع و هم بعد از موقع حادث شد یعنی هم خیلی زود و هم خیلی دور روی داد. این قضیه ظاهراً متناقض خیلی چیزها را دربردارد. در اینجا بعضی تحقیقات ما دقیقاً باریک و نکات استثنائی موجود است که برای اجتناب از خطرات متصوره باید خوب در نظر داشت؛ زمان و مکان را باید در پیش نظر آورد. بالجمله از حیث تکامل سیاسی موضوع قدیم و اولی زمان و مکان در اینجا تظاهر می نماید. انقلاب ایران معنأ پیش از موقع به عرصه بروز و ظهور رسید و به عناصر مادی و به عناصر معنویش هیچ کدام کاملاً حاضر نبود و قوای قابلگی خارجی موجب تسریع ولادت طفل نورس ما گردید از جهت دیگر این انقلاب پس از موقع معین خود و خیلی دیر ظهور یافت. انقلاب بزرگ فرانسه در موقعی روی داد که همسایگان فرانسه و دیگر ملل اروپای غربی زماناً یعنی از حیث انبساط اقتصادی، اجتماعی و

سیاسی همه تقریباً در یک تراز متساوی بودند. و در سوابق همین اوضاع بود که فرانسه به غلبه بر قوای متحده سلطنتی دول مجاوره اش کسب موفقیت توانسته و استقلال و آزادیش را نجات داده و همین آتش انقلاب را به جان همایگان دشمن خود افکند ولی امروز در ابتدای قرن بیستم دیگر اینگونه احوال موجود نیستند. اما ما در زمانی مجبور به قیام انقلاب کارانه خود شدیم که اصول سرمایه داری صناعی در اروپا دست تسلط یافته و حریص فتوحات و مظفریت های سیاسی و اقتصادی است سرمایه داران اروپایی را بازارهای وسیع و بزرگی برای به مصرف رساندن و آب کردن محصولات خودشان لازم می باشد از جهت دیگر ممالکی لازم دارند که مواد اولیه را در سینه آنها بیابند تمام سیاست و پلتیک اروپا، مهمه ها و قبل و قالها و جنگ های جدید علل و اسباب ظهور جریان خودشان را در این مرکز می یابند.

سرمایه داری مجبور است که تعقیب این سیاست را بکند تا از وقوع ناگهانی بحرانها خلاصی یافته و به استیلائی مطلقه اش به مضایب طبقه پروله تاریخی^۱ بین الملل دوام بدهد. به همین جهت اروپای جدید مجبور است که پیوسته به ممالک مشرق زمین سر به سر گذارد و مملکت های خاوران را نقطه توجه حرص و آز خود قرار دهد و همین رفتار متجاوز اروپا سبب اصلی سقط شدن و زود به دنیا آمدن نوزادهای انقلابات ملی ممالک شرقی و ولادت اطفال نارمیده هیئت های اجتماعی جدید در خطه خاور زمین می گردد. عالم اقتصادی مشهور به کوئور هفتاد سال قبل در کتاب «منافع تجارت» خودش چنین می نوشت: «احتمال دارد که دولت های اروپایی در صورت لزوم فوج های بی شمار سربازان خودشان را به خطه آسیا بفرستند که برای ترقی و انبساط صناعی این خاکپاره زمین را

۱ پرونده کوئور هفتاد ساله کارگران و رنجوران است و به کسانی اطلاق می شود که بدون گذر حین و زحمت روزانه ناد شب ندارند.

نولید موانع بکنند و در سینه دریاها نیز برای فتح بندرگاه‌های جدید و مخرج محصولات صنعتی خودشان به جنگ‌های خون‌ریز بپردازد. عالم اقتصادی و اجتماعی منصف مشهور دیگر کارل مارکس شصت سال پیش در کتاب «اعلان اشتراکیت» این مطلب را بیشتر نزدیک به فهم بیان نموده است که: «اصول سرمایه‌داری همان‌طوری که دیهات را در تحت تبعیت شهر آورده، اقوام وحشی یا نیم‌تمدن را تابع ملل متمدنه ساخته است. همین قسم نیز ممالک فلاحی (یعنی ممالک محصولات زراعتی دارند) را به ممالکی که صناعی (یعنی محصولاتشان صنعتی باشند) مشرق‌زمین را به مغرب‌زمین پیرو و مطیع می‌نماید. صورت خارجی پیدا کردن این تدقیقات عمیق و دیگر تحقیقات و پشربینی‌های صحیحه چندان طولی نکشید. پس از فراغت از تقسیم آفریقای سیاه از همین حالا به بخش کردن و قطعه‌قطعه ساختن آسیا هم آغاز و مبادرت نموده‌اند.

برای چه این‌طور است؟ جهت این مسئله خیلی ساده و بی‌ط است بدو باید مخرج تجارتمی و محل به مصرف رساندن محصولات صناعی را پیدا کرده به سرمایه‌داران ملی به قصد ایجاد و فراهم ساختن اسباب و لوازم توسعه و ترقی سرمایه‌داری داخلی یا ملی به حادث نمودن انقلابات شروع می‌کنند. سرمایه‌داران داخلی دشمن سرمایه‌داران خارجی هستند و به همین جهت است که اروپا با تمام وسایل ممکنه خود از انبساط و تعمیم سرمایه‌داری در ممالک آسیا ممانعت و جلوگیری می‌نماید.

سرمایه‌داری اروپایی تا وقتی که تزلزل و خللی ندیده و حائز تفوق و استعلاست مجبور است که به فتح ممالک جدیده متمایل شود زیرا سرحدات میاسی و حدود گمرکی از دیاد صادرات و واردات را ممانعت می‌کند. پستی درجه و مقام ممالک آسیایی در مقابل ممالک اروپایی نیز از همین مسئله می‌باشد. در ممالک آسیا فلاحی و اشغال و حرف حائز تفوق است ولی در ممالک اروپایی برعکس صنعت و ماشین‌آلات و

آخرین ابداعات و اختراعات فنیات جدیده حکم فرمایی دارد.

این بود حالت کنونی و روابط مشرق با مغرب. مواقع فرصت دیگر گذشته و زندگانی برای ما مشرفیان بس سخت و دشوار شده است. ما جایگزینان اعماق آسیای مرکزی وقتی به انقلاب ملی خود قیام نمودیم که ممالک پیرامون و اطرافمان اقتصاداً و سیاستاً هزاران مرحله از ما پیش افتاده‌اند و پیوسته حاضر به بلعیدن ما می‌باشند. فی‌مابین ایران و دولت‌های مجاوره‌اش هیچ رابطه‌ی تراز و تساوی موجود نیست در مقابل آسیاب‌های بخاری اجانب اسباب‌های دستی، در مقابل ماشین‌های ضخیمه صنعتی آلات صنایع قرون وسطی، در مقابل طبقات پروله‌تاریا و سرمایه‌داران صورت ترتیب پیدا کرده. طبقات ایلات و عشایر و بنده‌های سپاه در مقابل توپ‌های شنیدر و کروپ - داس و تبر یا خیلی بالاتر تفنگ‌های فنیله در مقابل علم و دانش - خرافات و موهومات و فلسفیات خیالی در مقابل فن سیاست جدیده - اصول پلتیک و سیاست «حاجی بابا» و غیره و غیره وجود دارد...

زمانه کلیتاً تغییر یافته ازین روست که تمام مجاهدات دلیرانه ما فقط به سقوط و سرنگونی منجر می‌شود. ملت ایران درواقع فعلاً مشغول در کشمکش و مصادمه است هم با طبقات حشرات جنس و پارازیت و مفتخور ملی در کشمکش است و هم با سیاست طمع‌کارانه انگلیس و روس این تصادم انقلابی ملی هم که از قوت تجددخواهی و وجدان مستقیم ناشی می‌باشد تا زمانی می‌باید که نومیدی افق آتیه را تیره نسازد. اینجاست که موضوع زمان و مکان به خوبی مفهوم گردیده و مسمع حاضر و احتمالات آتیه را کمتر غم‌انگیز و ملالت‌خیز نمی‌نمایاند...

ولی ما که نمی‌خواهیم بمیریم. باید درصدد ادامه‌ی زندگانی بود تا دم مرگ از پای نشست یا زندگانی یا نیستی یا نجات و یا مرگ - اینها وجه آمال و امانی‌اند - ما می‌خواهیم زندگانی بکنیم تجدید حیات بشمائیم و

حقوق حیاتیه و تجدد و آزادی خودمان را به آواز بلند و با کمال جدیت و قوت مطالبه کنیم. بدتر از این چیست که زندگانی ما متفاوت و نامتساوی گران و غیر قابل تحمل باشد. زبده جماعت ایران هر قدر که بی حس باشند مدلل خواهد داشت که فقط از نفس واپسین تن به دشمن می دهند...

پس از امتناع قبول یادداشت دشمنان خطرناک و تاریخی ما تمام سنگینی های گران مأموریت تاریخی را به دوش های خسته خود پذیرفته ایم. ما می خواهیم خانه خودمان را از نو بسازیم و ارکانش را به اساس های جدید و یا علمی مستقر داریم. طفل نارسیده را نباید کشت. بایدش نوازش نمود و با ترتیباتی که مخصوصاً برای پرورش و بارآور دلش ایجاد شده است بزرگش کرد.

از این جا است که مسئله مستشاران خارجی با کمال حسن موقعیت پیش می آید. تمام مقدمات فوق برای تفهیم این موضوع نهایت لزوم را داشته چه اگر قبل از شروع به مطلب به حقیقت احوال اجتماعی پرداخته نشود. قطعاً نتایج معمول^۱ حاصل نمی گردد و کار به تناقض مبحث منجر می شود. اهالی هنوز واقع و حقیقت استثنائی انقلاب ملی ما و حرکت سرمایه داران اروپا را در ازمنه جدید نفهمیده اند. هنوز ذات انقلابات جدید را که خیلی پیش از سابق در تخریب بنیان اصول قدیمه به کار می رود درک ننموده اند. لزوم این مأموریت تاریخی برای آسیایی که قوای انقلاب پرورش باید چندین ده قرن ها کسب قوت اساسی بکنند تا هم ترازی اروپا، یعنی مدنیت جدید عالم بشود خیلی واضح و روشن است. اما باید تصور نمود که چه اختلاف بزرگی حالیه میانه آسیا و اروپا و تمدن مشرقی و مدنیت مغربی وجود دارد!

تکامل قسمی یا خصوصی خیلی آسان است، ولی اصل اشکال در تکامل عمومی و کلی و اساسی می باشد وقتی که اروپا مشغول انجام

انقلابات ملیه خود می بود احوال و اوضاع کلیتاً غیر از حالیه بود. اولاً تمام دولت هایش همه با یکدیگر مساوی و هم سنگ و در یک مرحله تمدن بودند، دویم آنکه انقلابات ملی به طور طبیعی در ظل قوای داخلی حاصل شده و تزییقات خارجی به موجب حدوث آنها نمی گذشت؛ ثالثاً نوزاد هیئت اجتماعی جدید تازه در کار خارج شدن از رحم همان هیئت اجتماعی قدیم و تقریباً آماده و لایق حیات مستقل می بود؛ چهارم آنکه قوای ملت های مختلفه به یک میزان بود و ازین رو بدون مداخله اجنبی تجدد و ترقی به مسالمت پیش می رفت و بالاخره خامساً تکامل قسمی و خصوصی خیلی سهل التحصیل بود؛ به این معنی که ممالک انقلاب کار به تسریع حرکت و شتاب احتیاج نداشتند.

این تحقیقات واضح می دارد که هیئت اجتماعی جدید آن وقت به ایجاد ادارات متنوعی فعلاً برای هر هیئت اجتماعی جدید عقب افتاده آسیایی لازم است محتاج نبود. در موقع بروز انقلابات اروپا اقدامات و اهتماماتی که برای تغییر شکل و اساس حکومت لزوم داشت متناسب با قوای هیئت اجتماعی قدیمه می بود، ولی حالیه آن طور نیست. در دوره ما گذشته از آنکه ملل آسیایی در تحت فشار سرمایه داری اروپا هستند تناسبی هم با قوای آینده و مقتضیات زمان ندارند. اقدام لازم در تغییر اساس حکومت خیلی اهمیتش بیشتر و تکامل فوری نیز هزاران مرتبه اساسی تر از سابق است. پس از عبور از تنگنای مطلقیت و تغییر اصول حکومت به استعانت از قوای متناسبه و ملزومات فوریه خودشان به تکامل بطئی مندرج و پرداخته و به حالت حالیه رسیده اند که برای اعمال هیئت اجتماعی جدید لازم بوده و به هزاران اقسام و شعبات قسمت می شود. مختصراً آنکه فی مابین حقیقت امور و ملزومات امروزه در آسیا تناسبی موجود نیست. و این نیز مطابق دستور مادی تاریخی کارل مارکس می باشد. هر ملتی که بخواهد در جاده تجدد گام نهد مجبور است

که کاری بکند که با تمدن ممالک پیش افتاده مهم ترازو گردد. انقلابی که امروز به کار تجدد ترقی یک مملکت آسیایی بخورد، همان انقلابی نیست که در اروپا در قرن هیجدهم یا در اوایل قرن نوزدهم روی داده و سبب هم سنگ نمودن تمدن آن مملکت انقلابی با دیگران گردید. امروزه مملکت آسیایی باید طوری بکوشد که به تمدن جدید عالم برسد و با مدنیّت مغرب در یک ردیف باشد. تمام اقدامات را با وضع جدید موافق دارد، اما باید تصور کرد که فی مابین وضع و ترتیبات جدید اروپای مغربی با اصول پوسیده آسیای شرقی چه تفاوت بزرگی موجود است!؟

۱۳

موضوع عمده این مسئله را سابق ذکر کردیم. در مقابل چنین لزوم قطعی مهمی آیا فعلاً چه وسیله را دارا هستیم و یا با دست تنها چه می توانیم؟ آیا حکومت قدیمه برای ما چه ارثی گذاشته است؟ ما در این مقوله مفصلاً صحبت کردیم وضع زار و حالت متناسباً پریشان عناصر مادی و معنوی هیئت اجتماعه جدید خود را شرح دادیم حکومت چپاولچی و غارتگر استبداد تقریباً برای ما هیچ باقی نگذاشته است سلسله اخیر استبدادیان در دوره حیات خود ابداً فکر تنظیم کارها و اداره امور عامه نبوده فقط در اوقات اخیر تسلط خود اندکی به ادارات پرداخت ولی در این رسیدگی مقصودش خیر ملت و مملکت نبوده و بلکه می خواست بدین وسیله به منافع خصوصی خودش چیزی بیفزاید. قاجار به هرگز خیال نداشتند که به وسیله تزاید عایدات برای نافع امور محلی پیدا کنند و حاصلات علاوی را صرف ازدیاد محصولات و تأمین و حسن اداره مملکت نمایند این افزایش بر عایدات را برای آن می خواستند که مخارج بیهوده خودشان را تهیه کرده و وسایل اجرای هوا و هوس و فراهم شدن

ترتیبات و تجملات را برای خود مهیا سازند. مخارج لازمه برای فواید عامه و امور نافع را فقط وجوهات اجانب که امتیاز می گرفتند در عهده می نمود. سلاطین قاجار چنین می پنداشتند که به دادن این امتیازات به بیگانگان و صرف پولشان در مملکت، سیاسیون خارجه را می فریبند و برای ملت کار می کنند همواره امتیازات به روس و انگلیس داده و نمی دانند که بدین ترتیب در کار فروش مملکت هستند. این هم طبیعی است زیرا پلتیک دانان اروپا از مدارس بیرون آمده و درجه لیافت را از تحصیلات و معلومات علمی کسب نموده بودند ولی دیپلمات های ایران مدارج شایستگی را در طویله ها پیدا کرده و پرورده حرم های شاهانه می بودند.

ابداً خیال توسعه احوال اقتصادی و انتشار معارف به کله رجال ایران راه نفوذ نمی یافت زندگانی شاه برای ملت نبود بلکه ملت مایه استفاده شاه بود و از دسترنج زحمت خود تهیه اسباب آسایش پادشاه را می نمود، سیاستی هم که حکومت در موضوع نشر علوم و معارف ملی تعقیب می کرد کمتر موجب نویدی نبود. امروزه با هر کسی که حرف بزنید خواهند گفت که در ایران رجال کاردان وجود ندارد. امروزه وطن ما گرفتار قحط الرجال و یک بحران علمی است که نهایت درجه موجب خطر و فنا می باشد. شک نیست که خیلی اشخاص وجود دارند ولی هرگز چنانچه باید نبوده و کسانی نیستند که از مردمان صاحب فکر و نجات دهندگان حقیقی وطن محسوب آیند بلی بسیاری از جوانان ما به اروپا رفته و تحصیل نموده اند. اما غیر از معلومات بازاری کوچه های پاریس و خصال خودخواهی و تکبر ساختگی چیز دیگری برای ما به ارمغان نیاورده اند.

بحران کنونی خیلی مدعشر است. این بحران در عین حال هم سیاسی، هم اقتصادی، هم علمی و هم اخلاقی است. حکومت سابقه برای ما جز بی ترتیبی کامله و یک بحران یأس آور چیز دیگری برای ما باقی نگذاشته است.

پس از شرح فوق حالا معلوم می‌شود که مستشاران خارجی مخصوصاً در صورتی که احتیاج شدیدمان به یک تکامل عمومی حس می‌نمائیم، به چه کار ما می‌آید. امروز تکلیف ما آن است که ویرانه‌سراهای ماضی را تسطیح کرده و یک ایران جدید پاک و همواری ایجاد نمائیم. از این‌رو برای تجدید احوال اداری وطن و به طرز اروپا آوردن مملکت خودمان مطلقاً به مستشاران ماهر و باتجربه خارجی محتاج هستیم. اصلاح ادارات، ایجاد مؤسسات جدید حکومتی، حسن اداره و ترتیب امور منوط به مشاورهای خارجی است. گویا برای تفهیم حقیقت مکنونات این سطور محتاج به ذکر امثال نباشیم. تاریخ دوره دوم مجلس این مسئله را به خوبی مدلل‌مان داشته است. عجیباً در این دوره ثانویه قانونی دیگر کدام حرکت که جاهلانه از ما ظهور نیافت؟ خوب است قدری نظر به احوال ادارات و وزارتخانه‌های ما انداخته و ببینند که در چه وضع پریشانی گرفتارند. همه‌جا هرج و مرج، همه‌جا تقلب و اختلال حکمفرمایی دارد، تاکنون در ترتیب امورات داخلی خودمان هیچ قدم ترقی و پیشرفت برنداشته‌ایم. فی‌مابین حکومت قدیمه و حکومت مشروطه فقط یک تفاوت لفظی موجود است. اختلالات اداری و تقلبات امروزه بیشتر و بدتر از سابق هستند؛ زیرا تمام افعال نکوهیده را امروز به اسم مشروطه مبادرت جسته و بدین ترتیب مشروطیت را هم در نظر ملت مسلوب‌الاعتبار می‌سازند. مدارج لیاقت هنوز از بستگی شخصی معلوم شده و قاعده به کار آوردن رفقا و ندیمان و سوگلیان و دخالت دادن ایشان در امورات هنوز باقی است و ادارات اسمی ما فقط با میز و صندلی مملو گشته و تصدیقنامه قابلیت علمی فقط یقه مصنوعی و قیافت مستفرنگ می‌باشد. فکلاً^۱ حکم دیلم^۲ خدمت در ادارت را یافته و به همین جهت

است که سرداری‌های سابق از مد^۱ افتاد و به جای آن‌ها ره و نکوت می‌پوشند...

پارلمان بدین احوال پی برده و با وجود آنکه باید در همان روزهای اول افتتاح به تصویب لایحه جلب مستشاران خارجی پردازد. بالاخره مسئله مستشاران اجنبی را رأی داده. فقط کلیات را تصویب نکرده و بلکه موضوع عده و ملیت ایشان را نیز به انجام رسانیده اما... اما ما پیوسته منتظر ورود ایشان هستیم. این هم از اخلاق عادی ماست که هیچ‌کاره از دایرة قول و لفظ تجاوز ننموده و به فعلیت مبادرت نمی‌ورزیم. نادرست در حکم همان «فیل و چکش» داخل هستیم باید آنقدر نیشمان بزنند تا کاری را به آخر برسانیم.

اما این مسئولیت بزرگ به عهده کیست؟ چرا به جلب ایشان نمی‌پردازند؟ پس از تصویب شدن دیگر جهت تعویق چیست؟ شاید که بعضی‌ها از این مسئله خوشحال نباشند چه در صورتی که ادارات مرتب گردد دیگر راه تقلبات مسدود می‌شود و هرگز نمی‌خواهند که دوائر دولت حسن ترتیبی پیدا کند.

شکی نیست که این مسئولیت با قوای مجریه است که باید قوانین موضوعه را اجرا نماید. بیشتر در انتظار بودن و تعویق جلب ایشان همدستی با سیاست انگلیس، خدمت به دشمنان و ادامه محنت دادن به ملت است. در هر دقیقه که در این امر تأخیر کنند مثل آن است که به استقلال ملی صدمه وارد آوردند. باید تصور نمود که اگر تاکنون مستشاران خارجه را جلب کرده بودیم، تا حال به چه ترقیاتی فائز می‌آمدیم احتمال دارد که برخی از خیانت ممکنه ایشان در ترس و لوز باشند. بعضی‌ها پیدا می‌شدند که می‌گفتند مستشارهای خارجی خیانت نموده و مملکت را به اجانب خواهند فروخت. ولی در این صورت باید

تصور کرد که اگر ما نتوانیم مباشرت اعمال ایشان را در عهده نمائیم و به جای ضرر از ایشان فایده بریم، پس چگونه به تحصیل تجدد نایل خواهد گشت؟

در دوره سلطنت مستبده که مثل نوز و پریم در سایه اختلال امور سیاست ما هریک میلیونر شدند، این تصور امکان داشت ولی امروزه ابدأ چنین نیست. به جای این که به این خیال واهی پردازیم بهتر آن است که در صدد تسریع جلب ایشان باشیم. پس از ورودشان به فکر تهیل کارشان برآئیم. فقط خواستن مستشار کفایت نیست، باید طوری کرد که انجام مقاصد ایشان امکان یابد و موقع موجوده را از میان برداشت. باید به خوبی دانست که همه مردم از ورود مستشارها دلخوش نیستند، [بلکه] برعکس، حشرات حکومت قدیمه بر ضد به کار آمدن ایشانند زیرا از هرج و مرج اداری بیشتر استفاده می توانند. در مقابل این حشرات پارازیت نیز یک زمره دیگری هستند که صدمه شان بیشتر از دسته اول نبوده و خود را شایسته هر کاری دانسته و پیوسته در شکایت اند که چرا در کابینه و زرای فرانسه و انگلیس به ما شغلی نمی دهند!!!

ما از طرف خود بر علیه این مسامحه دولت اعتراض داریم. تعویق خواستن مستشارها به ادامه هرج و مرج و تقلبات اداری، تشویش غیرمستقیم از بی ترتیبی امور مملکتی فرقی ندارد. چیزی که بیشتر مایه تعجب است این است که هیچ یک از رکلا به لایحه ای که رأی داده اند اهمیتی نمی دهند. اجرای این لایحه قانونی را باید از حکومت مطالبه نمود، آن هم در صورتی که مسئله استقراض نیز تقریباً سرگرفته و فقط یک امضای تنها باقی مانده است تا میلیون های لازمه به دست آیند. صورت دادن استقراض قبل از ورود مستشارها، گذشته از این که پول ها به جیب بعضی آقایان می رود، حکم خیانت به ملت را داشته و کسانی را هم که مدعی اشغال مسندهای وزارت هستند نیز به تفتینات و تحریکات

تهییج می‌کند. فعلاً هرکس منتظر وزارت است. بوی پول همه را به سمت خود جذب نموده و شامه را تیز می‌کند... جهت‌ش معلوم است، زیرا خیلی‌ها هستند که چنانچه باید نصیبی از یغما و چپاول نبرده‌اند... فقط یک وسیله می‌تواند مدلل دارد که وکلای ملت در فکر وظایف خود بوده و هستند و منافع مملکت و ملت را طرفدارانند و آن این است که تا از آمدن مشاورهای خارجی اطمینان نیابند به انجام مسئله استقراض رأی ندهند. پارلمان باید وقتی استقراض را تصویب کند که تلگرام مشاورهای خارجی مشعر بر ورود ایشان را بخواند.

از تاریخ مالیه ایران^۱

بر واضح است که مسئله مالیه، امروزه یکی از اولین مسائلی است که حکومت حاضر ما بایستی بدان مشغول گشته و اصلاحات اساسی به عمل آورده تهیه پول و اعتباری برای دولت بنماید. ازین روست که ما هم اهمیت موضوع را در نظر گرفته و برای آشناساختن خوانندگان بدین مسئله مهم از این شماره ایران نو به نشر مقاله مفصله یکی از رفقای خودمان شروع می‌نمائیم. نویسنده این مقاله در طی نگارش معلومات اساسی تاریخی از مالیه ایران را به دست می‌دهد که برحسب آن به فکر اوضاع مالیه آتیه ایران افتادن بس مشکل و دشوار نخواهد بود. اینک مقاله مذکوره:

۱. اوضاع مالیه دوره قدیم

بیان اوضاع مالیه دوره قدیم در واقع تشریح سرگذشت اسف‌آمیز تاراج کردن ثروت ملیه می‌باشد. این مسئله چندان تازگی نداشته و معلوم همه کس است حتی مثل افسانه و داستان به سرزبانها جریان دارد. حقیقتاً می‌توان گفت که این وضع حالت طبیعی کلیه احوال منظمه‌ای است که مخصوصاً در موقع صدور انقلابات و مقارن تجدید اوضاع بیشتر طغیان می‌کند. در زمان حکومت سابق، هرج و مرجها و استقلال مطلقه سلطنت نمی‌گذاشت که فی مابین خزانه دولت و صندوق شخصی سلطنت فوق و امتیازی وجود داشته باشد. پادشاه به اراده ملت صاحب اختیار مملکت شده و مالک بالاستقلال و مطلق‌العنان مملکت می‌بود واقع و نفس الامر هم چنین است. در صورتی که پادشاه مملکت را ملک طلق خود دانسته کیف مایشاء حکمرانی نماید و به جز استفاده از مملکت قصد و منظور دیگری نداشته باشد، دیگر جای لزوم آن باقی نمی‌ماند که مباحثه این دو صندوق فرق و تفاوتی گذاشته شود. از این روست که پادشاه

برای ملت نبوده و ملت برای پادشاه است و یا به عبارت اخیری چوبان
برای محافظت گله نبوده و بلکه گله برای شبان بوده است.

سلالة قاجاریه نیز همچون دیگر پادشاهان مستقله همین وضع را
داشته‌اند. این دودمان که اصلاً از ترکمانان می‌باشند از بدو کسب استیلا
تسلط همواره با کمال کوشش و جدیت سعی داشته‌اند که تمام ثروت و
سامان ملت را به مرکز جلب نموده و به تصرف خویش آرند.

آخرین بازمانده سلالة زندیه لطفعلی خان در سال ۱۱۹۷ | ه. ق | کشته
شد و آقامحمدخان قاجار به تخت سلطنت جای گرفت. این تبدیل
اوضاعی که ظاهراً کسب اهمیت می‌نمود موجب انقلاب بزرگی در
مملکت گردید که به خیال احدی نمی‌رسید. سقوط لطفعلی خان به
حکمرانی سلالة سلطنتی ملی زندیه که از نژاد پاک ایرانی بودند خاتمه
داد. رئیس ایلی ترکمان آق‌تپه که جنس و نژادشان پیوسته دشمنان خونی
ایران بوده‌اند به تخت طاووس پادشاهی ایران جلوس نمود. این انقلاب
درباری جز نتیجه اخیره همان منازعات متوالیه که فی مابین ایران و
طوایف ترکمان - با توران و ترکستان - در ازمنه قدیمه روی می‌داده و
شاعر شهیر ملی ما فردوسی در ضمن داستان‌های نغز و شیرین به رشته
نظم آورده امر دیگری نبود. اصول مطابقت و استبداد واقعی از ابتدای
حکومت، همین دودمان ترکمانی نژاد در خطه ایران شروع گردید.
پادشاهان قاجار مثل سلاطین مسکوی در روسیه علناً در ایران به
جمع‌آوری مال و منال در مرکز خود پرداخته و به تسخیر مملکت اقدام
نمودند و عاقبت امر را به هرج و مرج و ملوک‌الطوایفی منجر ساختند. در
ابتدای سلطنت خویش جدیت بی‌نهایتی به خرج دادند، اما کلیه اقدام و
اهتمامشان با حرص و طمع ابلهانه نوام بود و برای آخر کار هیچ تفکر و
تعقلی نمی‌نمودند. در ابتدا خواستند که مثل سلالة صفوی و افغانه و
افشار استیلا و تسخیر اقدام ورزند، ولی ملتفت نبودند که کار از طرف

دیگر خراب می شود. چون جنگ‌ها و کشمکش‌های داخلی باعث ضعف و بی‌قوتی دولت شده چندین دولت قوی و معظم در سرحدات پای تجاوز دراز کردند و بدین جهت بود که جرئت و بی‌احتیاطی اینان خیلی بر ایشان گران تمام شد.

از سال ۱۱۹۷ تا ۱۳۰۱ [ه.ق] داغستان، شیروان، ایروان، نخجوان، ماوراء قفقاز، ماوراء خزر و بالاخره آب شور مشهور دریای خزر را به روس‌ها تسلیم کردند یا از سمت دیگر مملکت هم از سال ۱۲۵۶ گرفته تا ۱۲۸۴ [ه.ق] عده‌ای از ولایات جانب جنوب شرقی را که سابقاً در تحت حمایت و مالکیت ایران بودند به انگلیسی‌ها واگذار کردند.

چون سرحدات بدین ترتیب از همه طرف از دست رفت، آنوقت سلسله قاجاریه نظر دقت خود را به سیاست خارجی معطوف داشته و لزوم بعضی تنظیمات و تنسیقات اساسی را احساس نمود. معه‌ذا اکثر آن تنظیمات به‌موقع اجرا گذارده نشد و اختلالات سیاسی به حادثات استبدادی و اداری مبدل گردید. به‌جای جنگ‌ها و تاراج‌های سابقه، بی‌غمای ثروت ملی و چپاول دهقانان و برزگران مرسوم و معمول شد.

مرکز اصلی این بلا، خزانه ملی می‌بود؛ در عوض آنکه به تنظیم و ترتیب امور مالیه که در واقع روح و قلب هیئت ملت شمرده می‌شود شروع نمایند. به کارهای بی‌فایده و بیهوده پرداختند و این نکته نیز واضح است که درباریان و مستبدین برای انتفاع خودشان همواره اوضاع مالیه را مغشوش و درهم می‌خواستند. ترتیب اصول قبول، مطلقیت حکام، بی‌نظمی امورات مالیه، شرکت و اختلاط خزانه دولتی با صندوق سلطنتی، فقدان بودجه منظم، رواج پیشکشی و انعامات و مستمریات، اختلال مالی، وضع اسفناک عایدات و مصارف عمومی و بالاخره تنزل تدریجی قیمت پول ملی موجب بحران و عدم تعادل مالیه ایران گشته و مملکت را به جانب گرداب پرخطری سوق نموده است.

بدون آنکه بر عایدات متمادی یا متناسباً علاوه شود، مخارج سلطنتی و دولتی سال به سال روی به افزایش نهاد.

۱۴

دربار ایران در اوان اخیره مخصوصاً به تزیینات و تزیینات اروپایی پرداخت و از این رو بیش از پیش بر دایره احتیاجات خود وسعت داد. با وجود این هم حکومت این مملکت از حیث سیاست داخلی و اداری هیچ قدم شایان اهمیتی در این راه برنداشت و همین نکته موجب اختلاف مشوم و عدم تعادل مالیه شده و انقلاب ایران را فراهم نمود و یکی از اسباب حصول انقلاب و بلوا و بروز هیجان آزادی طلبان همانا جهت مالیه بود.

دولت ایران نظر به مراوده‌ای که با همسایگان اروپایی یا اروپایی مآب پیدا کرد، چون دید در میان آنها واقع شده برای محافظت خود لازم دانست که بعضی تنظیمات را ادخال کرده و به اجرای تنسیقات و اصلاحات شروع نمایند.

تنظیم عسکری در ابتدای شروع برای ایران خیلی گران و پرمشقت تمام شد، چه مخارج نظام سال به سال از قرار فهرست ذیل رو به افزایش گذاشت:

در سال ۱۲۸۷ [ه.ق.] ۱/۸۵۰/۰۰۰ تومان

در سال ۱۲۹۷ [ه.ق.] ۲/۴۲۳/۰۰۰ تومان

در سال ۱۳۰۷ [ه.ق.] ۳/۶۰۷/۰۰۰ تومان

اما علاوه شدن مخارج درباری نمود و اهمیتش بیشتر بود. و پادشاهان ایران نظر به ورود مال‌التجاره اروپایی و بزه داخل شدن اشیاء زبستی و تجمل‌آلات و مؤانست و مراودت با تمدن و ممالک اروپایی که پیوسته

اجباری شده و استحکام می‌یافت، روز به‌روز همت خود را به جلب نجملات و تزیینات صرف کرده و مخصوصاً برای ابراز حس سلیفه خود سعی وافی داشتند که در زینت و ترفیبات تجمل با دربارهای اروپا همسری نمایند. اینک مخارج دربار سلطنتی ایران که برای اثبات مدعا کافی است:

سال ۱۲۸۷ ه.ق	۵۰۰/۰۰۰ تومان
سال ۱۲۹۷ ه.ق	۱/۱۰۰/۰۰۰ تومان
سال ۱۳۰۷ ه.ق	۱/۲۰۰/۰۰۰ تومان

چیزی که بیش از همه چیز مایه تأثر و تعجب می‌شود آن است که سلاطین از اثر جهل و نادانی و طمع خودشان در این مخارجی که کرده‌اند پولشان را به جاهای لازم مصرف نرسانده و تمام وجوهات را پول خرجی از دست داده‌اند و هرچه را که با اشکالات و زحمات زیاد پیدا کرده و به‌دست آورده‌اند، حقیقتاً دور ریخته‌اند.

همین افزایش مخارج را در ادارات نیز عیناً مشاهده می‌کنیم:

سال ۱۲۸۷ ه.ق	۵۰۰/۰۰۰ تومان
سال ۱۲۹۷ ه.ق	۶۰۰/۰۰۰ تومان
سال ۱۳۰۷ ه.ق	۶۰۰/۰۰۰ تومان

مخارج فوق‌العاده هم به همین قسم است علی‌الخصوص در سال‌های ۱۲۸۷، ۱۲۹۲، ۱۳۰۷، ۱۳۲۰، ۱۳۲۲ | ه.ق | و غیره^۱ که متأسفانه مقدار تخمینی هر ساله آنها را در دست نداریم. علاوه‌شدن کلی این مصارف با آن مسافرت‌های بی‌دری و متناوب پادشاهان به فرنگ و این انقلابات سیاسی اخیر چندان موجب تعجب نبوده و غیرطبیعی نیست. این را هم باید به‌خاطر بی‌اوریم که تنها خزانه خالی نبوده و بلکه تمام جواهرات ما هم یا به‌گرو و یا به فروش رفته است.

^۱ مخارج فوق‌العاده در ۱۲۸۷ | ه.ق | یک‌گزاره تومان بوده و در ۱۳۰۶ | ه.ق | به میلیون‌ها رسیده.

هرگاه عایدات و مخارج مملکتی را موازنه نمایم خواهیم دید که با وجود ازدیاد مخارجی که تا ۱۳۰۷ حاصل گشت، باز هم در بودجه فاضل داشته‌ایم. اما این فاضل اندک‌اندک از سال ۱۳۰۷ رو به نقصان گذاشت و سرانجام به جایی آنها یافت که ما اینک باقی کل در بودجه می‌بینیم. واردات و مصارف مملکتی ازین قرار بوده است:

سال هـ. ق.]	عایدات تومان	مصارف تومان	فاضل یا باقی تومان
۱۲۷۸	۳/۷۵۰/۰۰۰	—	—
۱۲۸۳	۳/۰۰۰/۰۰۰	—	—
۱۲۸۸	۴/۹۱۲/۵۰۰	۴/۲۵۰/۰۰۰	+۶۶۲/۵۰۰
۱۲۹۴	۵/۰۰۰/۰۰۰	۴/۲۵۰/۰۰۰	+۷۵۰/۰۰۰
۱۲۹۷	۶/۰۰۰/۰۰۰	۵/۰۰۰/۰۰۰	+۱/۰۰۰/۰۰۰
۱۳۰۴	۵/۴۰۰/۰۰۰	۵/۲۰۰/۰۰۰	+۲۰۰/۰۰۰
۱۳۰۷	۶/۸۰۰/۰۰۰	۵/۸۲۰/۰۰۰	+۸۰۰/۰۰۰
۱۳۱۰	۵/۵۳۷/۰۰۰	۵/۹۲۰/۰۰۰	-۳۷۳/۰۰۰
۱۳۱۵	۶/۵۰۰/۰۰۰	—	—
۱۳۱۷	۶/۵۰۰/۰۰۰	—	—

هرچند که مبلغ و مقدار تفاوت عمل این سنوآت اخیر را درست در دست نداریم، ولی همه می‌دانند که باقی کلی از سال ۱۳۰۸ | هـ. ق.] شروع شد و در ۱۳۱۶، ۱۳۱۷، ۱۳۱۹ و ۱۳۲۰ | هـ. ق.] به اعلاء درجهٔ اعثناء رسیده است.

علت دیگری هم در امر مالیهٔ ایران موجود است که اهمیتش کمتر از جهالت سایرین نیست و آن عبارت از تنزل تدریجی و متناوب قیمت پول ملی است. در یک نظر سطحی به وضع نقود ایران، انسان متحیر می‌شود

که چگونه پول را بدین ترتیب تلف می نمایند. ترتیب نفود در ایران از ابتدا بر این بوده است که مبدأ میزان را نقد می نمایند و یا به عبارت دیگر پول نقره میزان قیمت و بهای نفود مختلفه می باشد.

این مسئله معلوم است که پول ما در این ازمنه اخیر به چه حالت افتاده است. انکشاف معادن جدید نقره و از اعتبار افتادن پول نقره در اغلب ممالک روز به روز از ارزش و جوه نقره کاست.

۱۳

از این روست که ممالکی که موضوع پولشان نقره است حالت معظیت را پیدا کرده و تجارتشان با تجارت سایر ممالکی که موضوع پولشان طلا می باشد مجبور به جنگ و کشمکش بوده و به اشکالات زیادی دچار گشته اند. ممالکی که مبدأ پولشان نقره است و از پول طلا محروم بوده و این فلز در خطه آنها قحط و نایاب است و پول نقره شان در مقابل زیاد بوده و قیمت واقعه نقدینه شان نهایت درجه کم است. مملکت ایران بیش از همه متحمل نتایج وخیمه این امر گشته و پول طلا بش تلف شده و مبتلای تنزل و ترقی پول نقره گردیده است. به همین جهت نیز ایران از خفت تجارت و اقتصاد گرفتار خسارت های زیاد و معتابهی شده.^۱

اینک فهرست مختصری از وضع اقتصادی و تنزل قیمت پول می باشد که موجب تحمیل تلفات و خسارات عمده بر تجارت و دولت ما گشته:

۱. ایران نو، شماره ۳، ۲۱ توال ۱۳۳۸.

۲. پول طلای یک رومانی در [سال] ۱۳۱۸ [ه. ق.] هجده فران قیمت داشت. یک تومان طلا ارزش داشته [است]:

در [سال] ۱۱۰۶ [ه. ق.] ۴۶ فرانک

در [سال] ۱۲۲۵ [ه. ق.] ۲۲ فرانک

در [سال] ۱۲۹۲ [ه. ق.] ۶۰ فرانک

در [سال] ۱۳۱۲ [ه. ق.] ۴ فرانک و ۵۰ سانتیم

یک لیره انگلیسی در سال ۱۲۲۹ [ه.ق.]، ۲۵ قران مبادله می‌شد.

سال ۱۳۰۶ [ه.ق.] ۳۷

سال ۱۳۱۵ [ه.ق.] ۵۰

سال ۱۳۱۷ [ه.ق.] ۵۵ قران و نیم و ۵۲ قران

و یک لیره عثمانی از این قرار:

در سال ۱۲۹۸ [ه.ق.] ۲۸ قران

در سال ۱۳۰۸ ۳۳ قران

در سال ۱۳۱۱ ۳۸ قران

در سال ۱۳۱۲ ۵۰ [قران]

در سال ۱۹۰۶ —

از این رو به خوبی معلوم می‌شود که تا چه اندازه از قیمت پول رایج کاسته و سبب خرابی مملکت و دولت شده است. بدین طریق که در ۱۳۱۷ [ه.ق.] بایستی برای تحصیل یک لیره انگلیسی که قیمتش ۲۵ قران می‌بود ۵۵ قران (تقریباً دو برابر) پرداخت و در عوض ۲۸ قرانی که قیمت یک لیرای عثمانی باشد بایستی ۵۰ قران ادا نمود و نیز تومان طلائی که در سال ۱۲۲۵ [ه.ق.] قیمتش ۲۲ فرانک بود در ۱۳۲۴ [ه.ق.] فقط به ۴ فرانک و ۷۰ سانتیم مبادله می‌شد یعنی از قیمتش چهار برابر کاسته گشته. بدین ترتیب بوده است که بودجه این مملکت بیچاره روز به روز نقصان می‌یافته. اضافه ارقامی بودجه اهمیتی نداشته: قیمت واقعی پول کمتر از سابق بوده است. مثلاً حایدهات سال ۱۲۹۵ [ه.ق.] که ۴/۳۲۰/۱۰۰۰ تومان بوده به ۱/۶۱۰/۱۰۰۰ لیره عثمانی مبادله می‌شده. ولی در سال ۱۳۱۸ [ه.ق.] مبلغ ۴/۷۰۰/۱۰۰۰ تومان فقط ۹۴۰/۱۰۰۰ لیرا ارزش داشته است و یا به عبارت اخیری ۴/۷۰۰/۱۰۰۰ تومان در سال ۱۳۱۸ [ه.ق.] برای مملکت ما تخمیناً با ۲/۵۰۰/۱۰۰۰ معادل بوده و یا این که به جای در میلیون و نیم تومان خرج می‌گردیده است. از این قرار ارزش پول همواره

رو به تنزل بوده و کسر عمل در بودجه لزوماً بایستی تظاهر نماید و هرگاه احتیاجات مملکتی و بی‌ترتیبی امور مالیه را هم بر این اوضاع بیافزایم و مخصوصاً در صورتی که عایدات مملکتی به یک میزان توقف داشته باشد معلوم است که بودجه جاخالی پیدا خواهد کرد.

بدبختانه کلیه این جهاتی که کم یا بیش ذاتی و اصلی بوده‌اند مملکت ما را دچار اشکالات مالیه و گرفتار روز سخت تنگدستی ساخته است. کسر عمل بودجه، اساس تعادل مالیه دولت را سرنگون کرده و همین عدم توازن مالی دولت را از داشتن خزانه محروم ساخته و مجبور نمود که در [سال ۱۳۱۰ هـ. ق] زیر بار استقراض خارجی برود.

دولت در ابتدای امر به تصرف و غصب ذخایر ملت پرداخت و در عرض چند سال هرچه را که بود به مصرف رسانیده. ذخایر ملی عبارت از مبلغ گزافی بود که پادشاهان ما چه از فاضل بودجه مملکتی و چه از غنائم و هدایا و تحفی که از هندوستان و قفقاز و سایر جاها گرفته و آورده و جمع کرده بودند و قیمت آنها در سال ۱۲۹۷ هـ. ق] از قرار شرح زیر به ۹ میلیون و نیم تومان بالغ می‌شد:

پول نقد	۳/۷۵۰/۰۰۰
اشرفی و ظروف زرین	۱/۲۵۰/۰۰۰
جواهرات	۴/۵۰۰/۰۰۰
جمع	۹/۵۰۰/۰۰۰

این خزانه به واسطه بی‌قیدی پادشاهان اخیر، اندک‌اندک از میان رفت و طعمه حرص و آرزوهای درباریان گردید. در سال ۱۳۰۸ هـ. ق] مقدار کمی از آن باقی مانده و این بقیه اندک نیز در مدت قلیلی ظلمت غبار به گرداب فنا فرو رفت.

بلاخره زمان ظهور کمی عمل در رسید با حالت و وضع آن روزی همچو روزی غیر منتظر نبود و حصول جاخالی در بودجه دیر یا زود می‌بایستی که تظاهر نماید، چرا که هرج و مرج‌ها و اختلالات و دزدی‌هایی که در اطراف و زوایای مملکت روی می‌داد دولت را طوری احاطه نکرده بود که به‌تصور آید.

مقاطعه عایدات به ترتیب تیول؟ هرج و مرج دوایر مالیه و فقدان بودجه مرتب و منظم علت بزرگ‌ترین بدبختی‌های مملکت شده و جهت اساسی سیاست استقراض پادشاهان واپسین ما گردید.

مقاطعه مالیات، خزانه را از نظم انداخته و عایدات سالبانه را به یک حالت نگاه می‌داشت و از طرف دیگر مظالم و شقاوت‌کاری‌هایی که می‌شد ملت را از پای درآورده و مجبور می‌نمود که از ولایت و مسکن خود چشم پوشیده جلای وطن کنند.

کیست که فریاد ذلت و فغان بدبختی دهاتی‌های مقهور و ستم‌دیده ما را نشنیده باشد؟ کیست که ندیده یا نشنیده باشد که دهات و اراضی وسیع و املاک حاصلخیز از حرص و طمع بی‌اندازه ملاکین و اربابان بی‌انصاف^۲ یکره بی‌سکنه و ویران شده؟ و بلاخره کیست که از ثروت گزاف و بسیاری که ملاکین در اندک‌زمانی جمع می‌کنند به تعجب نشود و سبب اصلی فراهم آمدن این ثروت را ظلم و تعدی به روستائیان نداند؟

از همه بدتر همانا اصول تیول است که موجب بدبختی بزرگی بوده و مکنده ثروت و مکنک ملی است! همین اصول به ارث مانده از اعصار جاهلیت و قرون وسطی است که تقریباً نصف مایملک ملی را از میان برده.

موافق اصول تیول، سلاطین و اعیان مملکت قسمت مهمی از اراضی

زاد در تحت اقتدار و استملاک خویش آورده و حق انتفاع کم‌کم به حق مالکیت تبدیل یافت. منافع و فوایدی که از حکمرانی این اصول دوام و انبساط یافته حاصل می‌شد تنها به کیسه مستمری‌گیران و مفت‌خوران نرفته و بلکه رجال و وزرای مملکت نیز سهمی کافی از آن می‌بردند و بیش از دسته اول منتفع می‌شدند. و از این رو بود که بروات و حوالجات دیوانی را به قیمت نازلی خریده از محل مالیات املاک کسر کرده و به خرج می‌گذاشتند و در سایه این اقدام در مدت قلیلی میلیون‌ها منفعت می‌بردند. به همین وسیله بود که تمام ولایات حقیقتاً در اجاره و تصرف حکام و یا اشخاص دیگر آمده و در هر آنی که می‌خواستند می‌توانستند آن‌ها را به معرض بیع و شری بگذارند.

هر کس زیاده‌تر می‌داد و یا بهتر می‌توانست رعایا را لخت کند به نوبت خود حاکم و مستأجر ولایات می‌شد. نه ترتیب منظمی برای اخذ مالیات، نه قوانین مدنی به جهت امور مالیه، نه اداره صحیحی هیچ جهت در کار نبود. هرگونه هرج و مرج و وحشیت شیوع داشت. هر نوع مالیات به زارعین بیچاره فقیر وارد و هر تحمیلی به عهده برزگران بی‌بضاعت که تمام طبقات طفیلیان اوضاع قدیم از قبل آن‌ها زندگانی می‌نمودند بار می‌شد. دولت هیچ وقت خزانه مرکزی به خود ندید و حساب خود را ندانست. تمام خارج از مرکز و در معرض یغما واقع شده بود. هر ولایتی بایستی مخارج مخصوصه خود را کفالت نموده و پس از وضع مصارف مختصی اگر چیزی از مالیات آن محل احياناً باقی می‌ماند به تهران فرستاده می‌شد. دوایر دولت فقط از مالیات‌های غیرمستقیم و عایدات خالصه و خزانه ملی و سایر منابع مخصوصه اداره می‌گردید. این عدم مرکزیت یا هرج و مرج و اختلال مالیه نگذاشت که دولت درصدد تزئید عایدات خود برآمده و راه ترقی بی‌ماید و این هم از ترس آن بود که می‌باید روزی گرفتار کسر عمل می‌شود.

ابداً نمی توان گفت که در ایران بودجه در کار بوده است، زیرا مفاد لفظ بودجه همانا وجود دستور مرتب و منظم جمع و خرج می باشد و این چیزی است که هیچگاه دارا نبوده ایم. وجود بودجه هم با آن احوالی که در اداره مالیة تنظیمی نبوده، خزانه معینی وجود نداشته و وزارت خزانه مرتب و بانظمی هم نبوده ابدأ امکان نداشته است. غیر از هرج و مرج و اختلال هیچ چیز در کار نبوده است و همین اختلال و عدم ترتیب و فقدان اداره مالیة اسباب تولید فساد، دزدی، تقلب و انواع معایب دیگر در مالیة قدیم ما گردید.^۱

۵

تخفیف و یا فقدان کلی خزانه ملی و کسر عمل متزاید و متوالی (در سال ۱۳۱۰ هـ. ق. | کسر عمل دولت ۳۷۳۰۰۰ تومان بود) که در اواخر زمان ناصرالدین شاه پیش آمد موجب حصول اوضاعی شد که دولت را به یک استقراض خارجی مصمم گردانید. مخصوصاً در صورتی که هرچه را دولت می خواست و طرف احتیاج بود دول بیگانه حاضر به ادایش بودند. پس از ظهور هیجان و بلوای عامه تهران، تبریز، شیراز و سایر ولایات در مسئله رژی تنباکو و انحصار آن کمپانی انگلیسی که به تشویقات بعضی از سیاسیون حاصل شده [بود] دولت ایران برای تأدیه خسارت کمپانی و بعضی تنظیمات و مخارج فوق العاده محتاج پول گردید خزانه از عهده این مصارف برنیامد و آن هم در صورتی که سایر مصارف روی ازدیاد و افزایش گذاشته بود و از ۱۲۹۱ هـ. ق. | به این طرف سه تحمیل بزرگ را متحمل شده بود؛ این تحمیلات سه گانه عبارت از مسافرت های شاهانه به

۱. مقدار و تعداد احصایی مراجعه به امور مالیة و غیره که در این فصل ذکر کرده ایم، تخمینی و تقریب تصویری است و سندیت ندارد.

۲. ایران نو، شماره ۶، ۲۵ شوال ۱۳۲۸. ۳. در اصل: ۱۹۹۱

فرنگ است که اولی [در سال ۱۲۹۱، دومی در [سال ۱۲۹۷ و سیمی در [سال ۱۳۰۷] ه.ق] بوده و چند میلیون برای ایران تمام شد. در [سال ۱۳۰۷] ه.ق بنا به خواهرش دولت ایران و تکلیف دولت انگلیس بانک انگلیس را امر صادر شد که معادل یک کرویر لیره انگلیسی به دولت ایران بپردازد.

شرایط این استقراض سنگین بود. منافعش از قرار صد شش مقرر شده و قرار گردید که در ظرف چهل سال از عایدات گمرکی فارس و بنادر خلیج پرداخته شود. این استقراض اسماً برای اجرای تنظیمات و مقاصد اصلاح خواهانه که ناصرالدین شاه هنگام اقامتش در پایتخت‌های اروپا ترتیب داده بود، صورت گرفت ما نمی دانیم که این وجوهات تا چه اندازه به کار اجرای مقاصد شاهانه آمد، ولی چیزی که واضح است این است که این مسئله سرمشق بسیار مضمومی برای دولت ما گردید. چه مملکت ما را از این امر گرداب خطرناک و عمیقی پیش آمد. از استقراض خارجی آسان‌تر چیست؟ استقراض در واقع اختراعی بود که ناصرالدین شاه برای خود و اخلاف خویش به ارث گذاشت. زیرا آسان‌تر از سلطنت فعال میثاقانه یک مملکت و اخذ وجوهات فوق‌العاده که منفعت آن نسبت بدانچه که صرافان داخله مطالبه می‌کردند بسیار اندک و ناقابل چیزی به‌نظر نمی‌آید. این استقراض علی‌رغم تذویرات روسیه برای انگلیس به منزله مظفریتی می‌نمود. روسیه در نیمه اخیر قرن نوزدهم در سیاست آسیا و مخصوصاً در ایران پیشرفت فوق‌العاده نموده بود و از ابتدای سلطنت ناصرالدین شاه سیاست روس اندک‌اندک بر انگلیس فائق می‌شد. انگلیس همواره مقصد سد راه روس به سمت هندوستان حملات این ملت را صمانعت کرده و همواره درصدد بود که در مقابل روسیه حایل و مانعی بتراشد. این استقراض خطه جنوبی ایران را تماماً در تحت تفتیش

انگلستان آورد و این امر از حیث اقتصادی و بلکه از جهت نفوذ سیاسی هم تا اندازه‌ای به منزله تصرف می‌بود.

دولت روس که تاب پیشرفت انگلیس را نداشت و وصیت پترکبیر را به خوبی می‌دانست، در این موقع با کمال جدیت به تضعیف مساعی خود پرداخت تا موفقیت انگلیسی را که کم‌کم رو به ضعف نهاده بود (به قسمی که در اواخر سلطنت ملکه ویکتوریا مجبور به عقد بعضی متارکه نامه‌ها شد از قبیل متارکه نامه‌های منعقدۀ از ۱۳۰۸ تا ۱۳۱۸ هـ.ق) اراکه دایر به ساختن راه آهن در ایران است) محو و زایل نماید.

سیاست روسیه پس از حرکت سرهائری درومن ولف وزیر مختار انگلیس در [سال] ۱۳۱۰ هـ.ق پیشرفت نموده و تفوق یافت و مخصوصاً در صورتی که مساعی روسیه در موضوع تربیت قزاق‌ها، پرورش شاهزادگان، فساد و جاسوسی و بالاخره تجارت شمالی ایران و امتیازات متمر ثمرات خوبی شد. از این دوره به بعد وضع انگلیس مشکوک شد و به واسطه نظمی کامل مملکت صاحب‌الاختیار احوال ایران گردیده و بالاخره موقع آن رسیده که تفوق سیاسی روسیه جلوه‌گر انظار شود.

مقارن سال ۱۳۱۴ هـ.ق دولت ایران خود را محتاج به پول دید و در تسریع عقد استقراض جدید ناچار و ملجاء گردید. سیاست استقراض، شهرت عظیمی در دربار ایران یافته بود. درباریان در این موقع به کار افتاده، جیب و کیه و کلاه خود را آماده کردند.

مظفرالدین شاه که در فقهی و بی‌حالی لوثی شانزدهم ایران است، در این اقدام عجله داشت و مخصوصاً در صورتی که برای اجرای مقاصد خیالی

یا مخارج مسافرت‌های خود به فرنگ لزوم پول را احساس نمود. این پادشاه در حقیقت طفل بی خیال دربار را می‌ماند که بازیچه درباریان گرسنه و حریص گشته بود.

دولت ابتدا سعی نمود که طرفی پیدا کند که بتواند بدون ضامن و گروبی از او قرض بگیرد. ولی متأسفانه برای مملکت بی اعتباری مثل ایران آن هم با آن اوضاع قدیمه چنین طرفی یافت نمی‌شود، نایبست هم که پیدا شود.

در [سال] ۱۳۱۵ [ق. ۵] به دو شرکت اروپایی که یکی هلندی و دیگری انگلیس بود متصل شده و اقداماتی نمود ولی منتج ثمری نشد، زیرا ضدیت انگلیس و روس از طرفی و فساد و اختلال اوضاع ایران از سمت دیگر در کار می‌بود. هر یک از دو دولت می‌خواستند که استقراضی را به سمت خودشان جلب کنند چه پیشرفت هر یک از طرفین سبب مغلوبیت حریف دیگر می‌بود.

در وهله اول چنان به نظر می‌آمد که استقراض از دولت انگلیس سربگیرد. چه انگلیسی‌ها در آن وقت با نهایت جدیت مشغول کار بودند. و پس از اقدام اولی رجوع به لندن شد و نزدیک بود که قراردادی انعقاد یابد که به موجب آن تنها عایدات بنادر جنوبی به انگلیس‌ها واگذار نمی‌شده و بلکه قسمی از عواید گمرکی کرمانشاه نیز که در خط بغداد باشد و عایدات دیگر مرکزی ایران بدیشان محول می‌شد. و این بانک شاهنشاهی را هم حق تفتیش در مالیه حاصل می‌گردید. قرار داد و لوازم آن تماماً حاضر بود که یک مرتبه از اثر نفوذ درباریان روس پرست و تفتینات حکومت روس مذاکرات با انگلیس‌ها منقطع شد و دربار ایران از نتایج وخیمه این امتیاز متوهم گردید. چنین تصور شد که آیا دولت روس که با جسارت و دقت تمامی تفوق انگلیس را دنبال می‌نمود در صدد آن برخواند آمد که به اسم رفع خسارت در شمال ایران امتیازی مطالبه نماید؟

لیکن دولت در هر حالت و به هر قیمتی که بود محتاج پول بود. به سرمایه‌داران پاریس رجوع شد، به «انجمن عمومی فرانسه» منوسل گشتند، به «بانک پاریس و هلند» ابراز مطلب نمودند اما تمام این اقدامات بی اثر ماند، چه سرمایه‌داران فرانسه از اقدام به چنین امری خیلی متوهم بودند. بعد به دستکاری بلژیک‌هایی که در ادارات دولتی مستخدم بودند به دوایر مالیه بروکسل (پایتخت بلژیک) رجوع کردند و سبب این هم آن بود که جرئت و تهور بلژیکی‌ها در این‌گونه اقدامات مشهور دنیاست مخصوصاً در صورتی که چندسالی بود سرمایه‌داران بلژیکی برای بعضی اقدامات از قبیل تأسیس کارخانه چراع‌گاز و کارخانه قندسازی و راه آهن و تراموای و غیره در ایران پول‌ها مایه گذاشته بودند.

ولی بدبختانه اینجا هم دولت ما سرخورده^۱ سرمایه‌داران بلژیک مدتی بود از استقراض دادن به دولت ایران منصرف شده بودند و علتش هم آن بود که تمام اقداماتشان در ایران منتهی به عدم پیشرفت و بحران شده بود.

چه باید کرد؟ حالت دولت روز به روز متمایل به سستی و خطر سه سال می شد که به مذاکرات شروع کرده و نتیجه نگرفته بودند.

در این مدت خزانه باقی دار شده و مظفرالدین شاه در انتظار بیهوده بود که برای ترتیب امورات و مسافرت مطلوب خود به فرنگ از خارج پول برسد. بدهی دولت مدتی است عقب مانده و مدتی است به قشون پول نرسیده و زمزمه هیجانی هم در سربازان و افواج شنیده می شد و بر اوضاع پرهول و هراس اولیای امور بیشتر می افزود.

بیچاره دولت... فقیر، ضعیف! بدبخت دولتی که مکنث خود را بیهوده از دست داده و به درباریان آزمند می سپارد. چنین مملکتی البته هیچ اعتباری را نخواهد داشت و وضع سلطنت مظفرالدین شاه به همین منوال

بود. هیچ پولداری، خواه اروپایی و خواه ایرانی جرئت نداشت که یک دینار به دولت ایران قرض دهد، اگر هم که محل معتبر ضمانت محکمی بدو می‌نمایاند. در مقابل چنین ارضاعی، دولت ایران حاضر بود که تمام مساعی خودش را صرف انجام این مرام نماید و برای نجات از همین پریشانی بود که مظفرالدین‌شاه به تحریک و تشویق درباریان روس پرست خویش مصمم شد که خویش را به آغوش روس افکند.

این مسئله هم برای ایران و هم برای انگلیس بسیار خطرناک و فناآور گردید.

۱۷

مذاکرات استقراض با کمال عجله و سکوت به طوری اتمام یافت که انگلیس را بس دچار خوف و تعجب نمود.

دولت ایران با کمال دناوت از اثر مساعی درباریان فاسد شاه و اقدامات وزیر روس پرست نمک‌به‌حرام میرزا علی اصغرخان اتابک به استبداد روس فروخته شد. در سنه ۱۳۱۸ | ق. ۵ | امری به بانک استقراضی تهران صادر شد که بیست و دو میلیون منات و نیم پول طلا از قرار صدپنج به مدت هفتاد و پنج ساله به دولت ایران بپردازند.

مسئله در اینجا نیست مقصود اصلی در شرایطی است که مظفرالدین‌شاه که در مدت عمر سلطنتش جز لهو و لعب و هزارگونه کثافت‌کاری‌های دیگر چیز دیگر نفهمیده و برای وطن کار دیگری نکرده به امضای خود ممضی نموده است.

ضامن استقراض را عایدات گمرکی تمام ایران به استثنای گمرکات جنوب که مدتی قبل پدرش به رهن گذاشته بود، قرار دادند. بانک روس باید سهام این استقراض را به ضمانت حکومت پترسبورگ بپردازد.

به علاوه دولت ایران متعهد شد که تمام قروض سابقه خود را برداشته، جز به اجازه بانک استقراضی «ایران» از دیگری فرض نکنند.

این شرط اخیر بالاتر از تمام شرایط معاهدات بود و درحقیقت ایران را دست‌نشانده کرد. این ماده به قول یکی از نویسندگان فرانسوی اختیار نمایندگی دولت ضعیفی مثل ایران را به یک دولت مسلط و بزرگی تفویض نمود.

این شرایط تمام ادارات داخلی را حتماً و فعلاً به تحت نظارت و دخالت روسیه آورد.

دولت ایران پس از اخذ پول حسب الوعده تأدیه دیون خود شروع کرد و برای ابراز خلوص نیت خود نسبت به سیاست روس قرض [سال ۱۳۱۰ هـ.ق.] را نیز ادا کرد.

از این وقت است که موازنه سیاسی حکم عدم پیدا کرد و به واسطه همین جهت است که ایران تقریباً از ده سال به این طرف طعمه روس گردید. پس از امضای این قرارداد، دولت انگلیس به قصد مسدود ساختن راه خطر و جلوگیری از این رفیق و حفظ منافع خود به اسم هندوستان از هر نوع اقدام و اهتمام کوناخی نمود. لیکن کلیه اقدامات بیهوده بود؛ تمام امورات محرمانه صورت گرفته و در شرایط قرارنامه تغییری حاصل نشده هر قدر که دولت انگلیس در دربار مظفرالدین شاه اقدامات نموده و وعده و نوید داده مؤثر نیفتاده و وقت آن هم گذشته بود.

اما وجوه استقراضی هنوز به خزانه نیامده از میان رفت و شاه نیز به مسافرت مطلوب خود اقدام نگردیده بود؛ هرکسی را از آن نمد کلاهی رسید جز شاه که از قسمت خویش محروم ماند.

مسافرت شاهانه به [سال ۱۳۱۸ هـ.ق.] تعریق افتاده و هنگامی این سفر پیش آمد که مرضی که چند سال بعد موجب وفاتش گردید، سخت مستولی اش شده بود و شاه به واسطه همین مرض اگر قصد تأمین حیات

خویش را تا چندسالی خواهان بود مجبور بود که مسافرتی به اروپا نماید. درباریان حریص و مخرب دولت مجدداً شاه را بر آن داشتند تا برای تهیه مخارج مسافرت و رفع حواجج مملکت عقد استقراض جدیدی نماید. این استقراض تازه در ماه مارس ۱۹۰۲ (۱۳۲۰ [ق.ه]) در پترسبورگ منعقد شد و مقدارش به ده میلیون منات می‌رسید. منافعش از قرار صدپنج می‌بود. مسلم است که این مقدار وجوه بدون اعطای امتیازات جدید به دست نمی‌آمد. قرارداد استقراض جدید، تعمیر راه‌های آهن قسمت شمالی ایران را تا ماه مارس سال ۱۹۱۰ جاری - که موعدهش هفت‌ماه پیش منقضی شد - محصور به روسیه نمود و به موجب آن دولت ایران نمی‌توانست که تا سال ۱۹۱۰ هیچ امتیاز راه‌آهنی به دولت ثالثی بدهد. به وسیله وجوه این استقراض شاه توانست به مسافرت فضیح و بزرگ خود پردازد و این سفر برای ایران چندین میلیون تمام شد. قسمت عده وجوه استقراضی در مهمانخانه‌ها، قهوه‌خانه‌ها، تماشاخانه‌ها، مغازه‌ها و آب‌های معدنی اروپا با کمال بی‌مبالاتی و سفاقت به هدر رفت. زنان زشتکار و فواحش معروفه پاریس و نیس و وین را هم از این پول‌ها قسمت و نصیبی رسید، تجار طوطی، سگ، میمون و غیره نیز بهره کافی بردند.

بازگشت به تهران همان و خیال اعاده مسافرت همان. اروپا و زندگانی پرهمه کوچه‌های پاریس و نیس، پادشاه را خوش آمده بود. این دفعه به بهانه معالجه - دروغ یا راست - در [سال] ۱۳۲۰ [ق.ه] به سفر دوم اقدام کرده که بقیه وجوه استقراضی را تمام کند. وجوه مزبور طوری ته کشید که پس از چندماه اقامت در فرنگستان رفتی شاه به مملکت خود مراجعه نمود خزانه را خالی دیده و مملکت را گرفتار اشکالات مالی مشاهده کرد.

برای جلوگیری هرج و مرج و بعضی مخارج متزاید و مملکتی و نسوبه کسر عمل بودجه باز هم لزوماً بایستی وجهی به دست آورند. ایجاد منافع جدید مایه هم امکان نداشت؛ عایدات گمرکی در رهن دخل پستخانه‌ها با وجوه اصلاحاتی که در آن‌ها شده و تحت نظارت اداره کنندگان بلژیکی آمده بود به زحمت مخارج را کفایت می نمود و فقط مختصر علاوه خرجی می داد، سایر دوایر و عایدات هم به همان حالت هرج و مرج بودند. دیناری از وجوه استقراضی برای پیشرفت مقاصد صحیحه به کار نخورده و وجوهی که به اسم اصلاحات گرفته شده بود تماماً بیهوده تلف شده و تمام ادارات و امورات به حالت قدیمی خود باقی مانده و عمده ترین منابع مایه ما از قبیل تلگراف، تذکره و مخصوصاً مالیات مستقیم که در معرض غارت گذارده شده بود. شک نیست که لازمه نجات مملکت اصلاح کلیه این امورات بوده ولی در مقابل مخالفت و ملوک الطوائفی قوه کافی لزوم داشت این مطلب را شخص شاه به خوبی درک کرده و در نظر خودش در هنگام افتتاح مجلس اول بیان نمود. اما رأی و اقدام شخصی پادشاه یا وجود آراء طبقات ممتازه که جداً مانع ادخال هرگونه تسلیقات می بودند بسیار ضعیف و بی اثر بود.

بیشتر ممانعت از طرف روسیه ظاهر می شد روسیه نظر به خیالی که داشت هرگز نمی توانست به هیچ گونه تنظیمات و اصلاحات دولت همجوار خود تن رضایت در دهد و مخصوصاً در صورتی که خیال تصرف این مملکت را می داشت در این صورت مسلم است تنها وسیله نبل به مقصودش کسر عمل مایه و اغتشاش دائمی این مملکت می بود.

در هر حال بر همه واضح شد که پول لازم است. مظفرالدین شاه را اگر به قرضه جدیدی اعتمادی نبود به خوبی می دانست که برای رهن گذاشتن

چیز دیگرئ باقی نگذاشته است. منابع به اساس عایدات مملکتئ به گرو رفته و انواع امتیازات ممکنه را به دولتئ انگلیس و روس اعطا کرده و حدود دو منطقه نفوذ فعلئ این دو دولت قبل از انعقاد عهدنامهٔ ۱۹۰۷ انگلیس و روس تعیین و تحریر گردیده بود.

مظفرالدین شاه و بعضئ از رجال دولت که اغلب مغضوب بوده، عدم تأثیر تدابیر آخرئ خودشان را در اصلاح احوال درک کردند و معهدًا از [سال] ۱۳۱۴ [ه. ق] به تشکیل یک شورائ عمومی مشکل از تمام حکام و مأمورین بزرگ دولت در تهران اقدام شد. اما این شورا هم منتج اثرئ نشده زیرا انقلاب مملکت از طبقات عالیه شروع نمی‌کند؛ نه درباریان و نه صاحبان مسندهای عالی هیچ‌کدام اقدامی نکرده‌اند که نظیرش در تاریخ نباشد و از هیچ‌یک از این طبقات دیده نشده است که یا از اختلال احوال به اتلاف خود اقدام نمایند و یا دست از مناصب خود بکشند و چشم از حقوق و امتیازات خویش بپوشند.

نزدیک به نیم قرن گذشت که از سیاست تنظیمات جز بعضئ آثار بسیار ناقص چیزئ به ظهور نرسید. به اسم هواخواهی تنظیمات و مخالفت با اصلاحات فی‌مابین طبقات فئودالیت و خانخانی که رو به انقراض و زوال بودند و ملتئانی که تازه قدم به میدان می‌گذاشتند یک زدو خورد و کشمکشئ حاصل شده و این دو دسته مخالف و معاند به قصد جان یکدیگر افتاده بودند، هر یک از این طبقات در موضوع سیاست استقراض منافع خود را در نظر داشتند. قدیمیان و اشخاص کهنه و طبقات خان‌ها و اربابان، منافع مادی خود را در نظر داشته و قصدشان مکیدن خون اهالی و تقویت خودشان می‌بود. تازه به کارآمدگان و قسمت عمده پول را برای ادخال تنسیقات و اصلاح دولت موافق میل خودشان خواستگار بودند. ولی طبقات قدیمیان در این میانه قوتشان بیشتر بوده و در ادامهٔ هرج و مرج و کسب منافع مملکت خراب‌کن خودشان بدئ طولا داشتند.

همین اوضاع یأس آور باعث شد که دولت ابداً در صدد استقراض بر نیامده، در صورتی که این اعمال سر می گرفت هیجان عمومی و نتایج عمومی انتظار می رفت. روسیه که ایران را در تحت حمایت خویش تصور می نمود راضی نبود که تا ایران را مثل مصر نمایند و ادارات دولت و تفتیش مالیه را مستقیماً تحت رضایت خویش قرار ندهد؛ قرضه جدیدی به ایران تقدیم کند. شاید که انگلیس می خواست پولی به ایران دهد. ولی ایران را اجازه دریافت آن نبود، مقتدرترین حامیان به ایران مثل روسیه هرگز به چنین امری راضی نمی شد. ایران در واقع دچار عسر و حرج شده و اگر از افکار عمومی ملاحظه نداشت امکانش بود که به هر طوری باشد.

۲۹

از دربار پترسبورگ تحصیل وجهی نماید. ملت در اواخر پادشاهی مظفرالدین در امورات دقیق تر گشته و افکار عمومی حساس تر از پیش شده بود. ملت ایران از تصرفات خارجی و مداخلات غیر حقه انگلیس و روس بسیار به اضطراب شدند و حرکات خفت آمیز درباریان فاسدالعقیده و شاه سست عنصر و ضعیف الرأی را ناقابل تحمل دانسته و به خوبی فهمیده بودند که چگونه مملکت شان اندک اندک از دست می رود و قطعه قطعه به فروش می رسد؛ مخصوصاً عوام جماعت دیگر چنین گوسفند نبودند و بی اقتداری مرکز و اغتشاشات ادارات دولتی را نگریسته و می دید که ترتیب مندرس قدیم ادارات دولتی و نفوذ بیگانگان در کابینه تهران مانع هرگونه ترقی و پیشرفت مقاصد عمومی است.

در طرف دیگر، طبقات رو به زوال کهنه پرست که دشمن جانی هر نوع تنظیمات بودند، تا دم واپسین اسباب همه قسم تخریب را فراهم می آوردند. از استقلال و سلطنت در حقیقت جز اسمی باقی نماند. اگر

حقیقت را طالب باشیم این است که اجانب موافق میل و اراده خویش در مملکت ما حکمرانی نمودند. مملکت به دو منطقه تصدیق شد و دو رقیب عنود در حالتی که هرکدامشان قسمت خود را در تحت استیلای خویش آورده بودند عرصه ایران را جولانگاه جارت و رقابت خودشان ساختند. دولت ایران را چندان استحکامی موجود نبود؛ انحطاط اصول فتوالمیزم و خانخانی، به وجود آمدن سرمایه داران، تغییر روابط طبقات که از آثار حصول تبدلات و زندگانی اقتصادی و سیاست مالیات و گمرکی می بود، ازدیاد عوارض سوء در مالیه و عدلیه و ادارات، وضع یاس آور احوال سیاسی، مصائب رنجبران و مخصوصاً ضعف دهاتیان، عوانق و موانع توسعه حیات تجاری و صنایع نفوذ و رسوخ افکار اروپایی علی رغم این اوضاع یأس آور، اقدامات اصلاحات پرور ۱۲۶۶^۱ و ۱۳۰۸^۲ | ه. ق | بیداری ملت آسیایی، هیجان انقلاب جویانه ممالک دور و نزدیک و بالاخره حدس جنگ روس و ژاپن اساس اصول قدیمی را متزلزل ساخته و مردم و ارباب فکر و با تربیت را به خیال اجانب انداخت. تمام این اسباب و علل، جهات تغیر وضع مملکت ما را فراهم ساخت. آخرین وزیر مالیه آسانترین وسیله را در آن یافت که مثل کولون^۳ دست نیاز به خزانه بیگانگان دراز کند. سایر وزیران، مخصوصاً امین السلطان، نیز بیروی همین مسلک را نموده و در عرض چندسال مملکت را به باد غارت داده و به تحت دست نشاندگی روس و انگلیس آوردند. یکی از بزرگترین بدبختی ها همانا به پلتیک گمرکی ایشان است که در انعقاد عهدنامه تجارتی ۱۹۰۲ ایران-روسیه میرزا علی اصغر خان امین السلطان از نادانی و فساد اخلاق خود مملکت را تا هفتاد و پنج سال به یغمای روس

۱ در اصل ۱۳۶۶

۲ کولون یکی از وزرای مالیه لویی شانزدهم پادشاه فرانسه بود که به واسطه سیپوردها استغراض خارجی اسباب خرابی پادشاه خرد را مهیا نمود.

واگذار کرد. تعرفه گمرکی مزبور چنان ترتیب داده شده است که با منافع تجاری و صناعی اروپایی و مخصوصاً روسیه کلاً موافق است و از اثر قسورات آن تا هفتاد و پنج سال دیگر ممکن نیست که هیچ‌گونه از مصنوعات ملیه ما بدون تحمل اشکالات تاب‌نیاوردنی و خطرات بزرگ در مملکت خودمان رواج پیدا کند از این رو در واقع ما را پای‌بند محصولات صناعی اروپا نموده‌اند. بدبخت مملکت ما که حتی در دوره مشروطیت هم باید روز به روز فقیر بشود!

باید ملاحظه کرد که این خاطرخواهی‌های ایرانی و چاپلوسی‌هایی را که سلاله قاجار در تعمیم و انتشار آن می‌کوشیدند، ما را به کجاها سوق نمود. ناگاه از هر سمت سرأ و علناً طوفان انعقاد انقلاب‌جویانه به وزیدن شروع کرده از هند تا قفقاز، از اروپا تا قلب ایران، روزنامه‌های هر کدام به فراخور حال خودشان به ابراز عدم لیاقت خویش آغاز نمود.

عمر جبل‌المین به نشر دادن مقالات متسلسله خود پرداخت و از هر سمت به اعمال زشت و حرکات سیئه درباریان ایران حمله‌ور گشتند و تنظیمات اساسیه را که از چند سال پیش [روزنامه] فاتون میرزا ملکم‌خان و [روزنامه] پرودش میرزا محمدعلی‌خان و [روزنامه] اختر خودمان بودند، خواستگار شدند؛ سپس نشریات انقلابی به‌طور آشکار از طرف مجامع سری انتشار می‌یافت.

۱۹۰

بدین ترتیب چشم ملت باز شده و از سمتی هم هیجان ملی هند روس و ژاپن و انقلاب روسیه این اقدامات ملیه را تقویت کرده و عدم رضایت عامه را تهییج و تزیید می‌نمود. دولت از هر سمت طرف اعتراض واقع گردید و دیناری هم برای مخارج فوریه نداشت. بی‌نظمی و ناامنی

حکمرما و ملت هم به واسطهٔ قحطی مصنوعی که احتکار انبارداران سبب شده بود از دولت متنفر و به هیئت اجتماع به دکان‌های نانوايي حمله می‌کردند. نظر به حصول بحران در زراعت تقریباً از چندسال قبل قحطی ایران را گرفته بود.

دولت و خامت اوضاع و خطر آن را دریافت. علی‌الخصوص که برای جلوگیری از انقلاب عامه قوه هم نداشت و برای تسلیم شدن به مطالبات ملی حاضر بود. ضعف دولت به اندازه‌ای بود که به مختصر زمزمه و هیجان جزئی، فرمان مشروطیت از طرف شاه صادر گردید^۱ شاه و تمام درباریان مجبور بودند که تسلیم شده و عطف نظری به عدم رضایت ملت نمایند نه خودشان صاحب رأی بودند و نه رأیشان در کارها اثری داشت. مظفرالدین شاه اگر هم که می‌خواست استبداد و زندگانی لابیالی خویش را ادامه نماید اوضاع مملکتی در قسم اول انقلاب طوری نبود که شاه را به حال و خیال خود بازگذارد. قطع نظر از کلیه احوال و فقط اغتشاش مالیه برای اسیر نمودن شاه به دست جماعت کفایت می‌کرد در حقیقت سبب اصلی انقلاب ایران هم همین اختلال مالیه بود و وضع مالیه یکی از آن اسبابی است که در ۱۵ شعبان ۱۳۲۴ هـ. ق | سبب افتتاح اولین مجلس شورای ملی گشته و در ماه ذی‌قعدة همان سال قانون اساسی مملکت را به طور قطعی به امضای شاه رسانید.

۱ تدبیر و سیاست انگلیس در اینجا بی‌اهمیت نبوده، انگلیس پس از آنکه خود را معلوم سیاست روس دید و احساس خطر نمود به واسطه حمایت مردم تکیه به عناصر اصلاح طلب نمود. مقصود سیاست هم آشکار است که می‌خواستند در مقابل حرکت روس به سمت هندوستان حاجلی بترشد به طوری که ایران مستقل مشروطه را در تحت نفوذ و حمایت خویش در مقابل رقیب خود داشته باشد. «ما مقصد روس کلیتاً برخلاف این بود.

اوضاع مالیة دوره قدیم

به محض آنکه اولین مجلس افتتاح یافت حرفی که به میان آمد همان صحبت احتیاجات مملکت و اوضاع مالیة آن بود. مظفرالدین شاه در محضر عامه چنین نطق نمود که امروز دیگر چیزی را نمی توان مخفی داشت. ملت را مدلل شده است که در اولین وهله باید با پیدا کردن پول شروع کرد و به وسیله استقراض جدید باید به تنظیمات جدید و اصلاحات اداری پرداخت. چون با فقدان وجه مکفی اقدام به همچه کاری امکان نداشت. مسئله استقراض بلافاصله مطرح شد ولی شاه بیچاره از اثر مرض شدیدی که داشت به برداشتن قدم دریم موفقیت نیافته و چند روزی از امضای قانون اساسی نگذشته بود که دنیای فانی را بدرود گفت و تخت و تاج را به خلف خونخوار مشهور خود وا گذاشت.

روزی چند نگذشت که محمدعلی میرزا به تخت پادشاهی جایگزین شد. واپسین حکم دارمستبد قاجار به فراز دیوار ویرانه سرای یک مملکت مستبدی الارکان و متزلزل القوایی که مانندش را تاریخ یاد ندارد، [به تخت] نشسته و به سلطنت آغاز نمود. محمدعلی در موقع جلوس به قوای مخصوصه خود کاملاً مغرور بود و به پیشرفت آخرین خیالات خود کمال اطمینان را داشت. به طبقات ارتجاعیون امیدوار گشته و همین که بر تخت نشست اولین صحبتی که از او شنیده شد مبنی بر تکذیب امضای پدر خود بود. پدرش را دیوانه نام نهاده و امضایش را از بی شعوری گفته و قانون اساسی و مشروطیت را مضر دانسته و نامشروع جلوه داد. از این رو پادشاه تازه، به امید اعتماد و تقویت نفوذ روس، افکار و تصورات مخالفتم آمیز خود را علناً بر ضد مشروطیت بیان نمود. بدون آنکه اعتناهی به مجلس شورای ملی بکند و به پارلمان اهمیتی بدهد. به حکمرانی شروع کرده و غالباً نطقها و اقدامات مجلس را استهزا می نمود. چیزی نگذشت که دربار از احرار خالی شده و ارتجاعیون را از قبیل امین السلطان و امیربهادر و غیره به گرد

خود جمع کرده کهنه پرستان و ارتجاعیون به کار آمدند. اشراف و نجبا که روی به فنا گذاشته بودند به یک حرکت مزبوحی اقدام کردند.

محمدعلی با کمال عجله به اهدام آثار مشروطیت مبادرت ورزیده و به وسیله تعیین حکام ارتجاعی در ولایات و جمع آوری قوای نظامی خود با کمال عجله شروع به حرکات ارتجاعیه نمود. مجلس و ملت از حوادث خطرناک متأثر شده.

۱۱۱

و در اطراف هم به دستیاری رحیم خان ... غیرهم مردم را غارت، قواء و قصبات را قتل عام و مزارع را ویران ساخت. هیچ جای تعجب نیست. این خراب کاری هایی که در نزد اعیان و درباریان و اشراف مملکت بس عزیز و گرامی است کار همیشگی و اصلی سلاله قاجار است و همین است عادت ایشان از ابتدای امر موجب کلیه مظالم و تعدیات و ایجاد اصول مالک الرقابی در ایران گردید. به همین جهت بود که فتحعلی شاه قفقاز و ولایات ماوراء ارس، محمدشاه دویم اراضی سرحدی افغانستان، ناصرالدین شاه مستملکات جنوب رود اترک و ترکستان و حدود بلوچستان و غیره را از دست دادند. اگر ایران در زمان فتحعلی شاه و ایام ناصرالدین شاه سطحاً و ارضاً کوچک شده در اوان حکمرانی مظفرالدین شاه و محمدعلی [شاه] اهمیت و آزادی مطلقه خود را تلف نموده که هیچ، حق استقلال و امنیت داخلیه خود را به گرداب خطر فنا و زوال سوق نمود. در موضوع آنچه که راجع به فقدان ترتیبات داخلی و بحران فلاحتی و مالیه دوره اخیر است قبلاً به طور کافی به شرح پرداختیم و محض عدم تطویل کلام در این مورد از ذکر مکرر آن صرف نظر می کنیم. ایران از زمان سلطنت محمدشاه دوم میدان منازعه سیاسی انگلیس و

روس گردید. این هم بی جهت نبود خطه ایران جاده طبیعی تمام راه‌های شمال به جنوب و مغرب به مشرق است، برای لشکرکشی و فتح هندوستان و تصرف خلیج فارس که منافع اقتصادی و سیاسی آن برای غلبه اظهر من الشمس است تنها معبر شمرده می‌شود. هرکس ایران را در تحت استملاک خویش داشته باشد مثل آن است که تمام آسیای مرکزی، هندوستان و خلیج فارس را در دست دارد و در سایه استملاک زمین می‌تواند در تمام منازعاتی که پس از افتتاح کانال پانامای امریکا (۱۹۱۶) و ساخته شدن راه آهن بغداد که حیات اقتصادی و سیاسی تمام تمدن عالم را تغییر مکان می‌دهد در بحر مبسط روی می‌دهد. میانجی‌گری در کلیه حوادث نماید و حرفش مؤثرتر و منتج‌تر از سایرین خواهد بود. مسلم است انگلیس و روس خیلی خوشوقت خواهند بود که در رقابت حیاتی خود دولتی مشاهده کنند که اصول معیشت و حیاتش با وضع قرون وسطی تطابق داشته باشد و سلطنتش هیچ فکر تأمین آتیه خود نکرده و همواره به فراهم نمودن هوا و هوس و مشتهیات خویش حرص بزند. باید چنین اساسی موجود باشد تا موقع استفاده باز شده و هریکشان بتواند این طعمه سریع الهضم را به سمت خود بکشند و کاری کنند که تفوقش بر دیگری بیشتر شود. چه خدعه‌ها و چه تدبیرات و تزویراتی برای پیشرفت این مقصود در حق ما به کار برده‌اند؛ از زمان ناصرالدین شاه تا آوان محمدعلی دیگر از حکومت ملی جز اسم چیز دیگری باقی نمانده بود.

حیات سیاسی داخلی و خارجی مملکت به دست اجانب بوده و سلطنت و پیشوای آن مجری و مطیع اراده ایشان بود.

مملکت‌فروشی از آنگاه آغاز نمود. در دوره اول که از ابتدای قرن گذشته الی ۱۸۸۰ طول کشیده نفوذ انگلیس‌ها تفوق داشت. از ابتدای ۱۸۸۰ که دوره دومش می‌توان نامید، نفوذ روسیه علاوه آمده و ایران را به دست نشاندگی و اطاعت خویشتر مایل ساخت.

در این کشمکش متوالی هریک از دولتمن ماسعی بودند که بیش از دیگری منتفع شوند.

پادشاهان برای خوش آمد غالب دوستان خویش از چپ و راست به اعطای امتیازات شروع کردند و برای ساختن تلگرافات راههای شومعه و آهن تأسیس بانکها اقدامات تجاری استخراج معادن پی در پی امتیاز دادند و مملکت را بدین قرار در تحت رقبت و عبودیت اجانب آوردند.

عهدنامه های تجارتی و سیاسی که تماماً مفید به حال انگلیس و روس بود انعقاد یافت و برای نیل به مقصود و پرکردن شکم اشراف و رجال به استقراض پرداختند. شرایط این استقراضات ایران را زیر بار گران اسارت ننگین آورده و دست نشانده دولتمن نمود.

این بود شرح غریق ساختن ما به گرداب فنا و زوال...

قاجاریه هم در این راه به خطرات عظیم مبتلا گشتند و نتایج وخیم این حرکات را هیچ در نظر نگرفتند، سیاست مالی میزان سیاست مملکت شد و به مردم نشان داد که چگونه مملکت به زودی از دست می رود و مبلطنت فاسد استبدادی غیر از فروختن مملکت و بر باد دادن وطن شغل دیگری را ایفا نمی کند. این وقایع چشم مردم را باز و بدیشان نمودار ساخت که طبقات طفیلی و قریب الفنا چگونه به عسرت و تن پروری عمر می گذرانند و اقدامات ایشان به پوشاندن جراحات مملکتی از نظر مردم موفق نمی آمد.

وقت گذشته، ساعت فنا زنگ مرگ ایشان را طنین انداز کرده و رسیدن موعد زوالشان را خبر می دهد. این طفیلیان دیگر از قوت افتاده و با وجود اختلالات عظیمه و منازعات تاب مقاومت ندارند. جماعت به قدر لازم برای نجات وطن ویران و تحصیل منافع از دست رفته خویش کسب قدرت نموده اند. اینک انقلاب هادی نجات و سلامتی وطن ایرانیان گشته است.

ملاقات پوتسدام و سیاست بین‌الملل^۱

هیچ ملاقات سیاسی مثل ملاقات پوتسدام موجب گفت‌وگو و قبل‌وقال نگشته است. یقین است که این ملاقات در تاریخ سیاست دنیا یک نقطه نمایانی از خود خواهد گذاشت. تمام مردم در این موضوع هم‌رأی و موافق بوده، کلیه روزنامه‌ها و ارباب سیاست اروپا هم‌اره در فکر عواقب و نتایج بین‌المللی ملاقات دو نماینده دو دولت معظم اروپایی هستند. تنقیدات و تقدیرات بسیار و مقالات بی‌شمار درین موضوع به میان آمد و مخصوصاً همین‌که روسیه موضوع راه آهن ایران و هندوستان را مطرح ساخت و از منابع موثقه اطلاع حاصل شد که روسیه عنقریب یاد داشت رسمی پیشنهاد حکومت برلن خواهد نمود افکار و آراء موافق و مخالف درخصوص این نتایج ملاقات در صفحه مطبوعات ظاهر نمود.

اما این همهمه و قبل‌وقال برای چه پس از ملاقات نیکولای دوم و کیلیوم دوم به میان آمده است؟ اگر به حالت سیاسی امروزه اروپا عطف نظری بکنیم جواب این مسئله دشوار نخواهد بود. سیاست امروزی با پلتیک دیروزی خیلی فرق و تفاوت دارد. دیری است که یادداشت‌های دیپلماتی کار شمشیر را به عهده گرفته است. مورخ آینده، دیگر مجبور نیست که زمان وقوع جنگ‌ها، خونریزی‌ها و محاربات سی ساله و صدساله را ثبت کند. مصادمات خونین دیگر خیلی کمیاب شده‌اند، اما چنانچه که به وقوع رسد نهایت غیرقابل تحمل و خونریز خواهد بود. تکمیل آلات و وسایل جنگی و ازدیاد مصارف نظامی و عسکری از یک طرف، نیرنگ‌های مناسبات سیاسی و تضییقات بحران‌های سیاست از جهت دیگر عده مصادمات و جنگ‌ها را خیلی کاسته‌اند مجادلات و جنگ‌های امروز دیگر هیچ مشابهتی به مصادمات سابقه ندارند، از منته ماضیه کشتی‌های زره‌پوش، بالون‌های نظامی، اسلحه‌های جدید و

تاکتیک‌های امروزی را به خود ندیده است. در دوره ماضی هیچ جنگجویی بدین حال نبوده که در یک میدان جنگ چنانچه در میدان موگدن در زمان جنگ روس و ژاپن روی داد، صد و پنجاه هزار عسکر حاضر کند از این رو جنگ‌های امروزه خیلی تهلکه آمیز و برای هر دو طرف خواه غالب و خواه مغلوب نهایت شوم است.

پلیک امروزی همانا در مناسبات سیاسی می باشد که فی مابین نمایندگان حکومت مطرح شود. همان طور که در حیات طبیعی معمول است در حیات سیاسی نیز قوی همیشه غالب است. اما قوت فقط شخصی نیست و یک قوای جامعه نیز در کار است چنانچه که یک دولت خود به نفعه نمی تواند کاری از پیش ببرد، در سایه معاونات و امداد سایر دول به انجام مقصود موفق می شود، معاونت سیاسی لازم است. اما این مسئله همیشه به ظهور نمی رسد. موقتاً یا متدارماً در مواقعی سر می گیرد که ارتباط یا تشابه منافع شخصی موجود باشد. سیاست جدید بر همین اساس وضع شده و در سایه همین است که ما می بینیم اتفاقات و ائتلافات سیاسی در صحنه سیاست استحکام می یابند.

عالم سیاست در ادوار جدید به دور دو محور سیاسی معینی دور می زند. این دو محور یکی ائتلاف مثبت اروپای مرکزی یعنی آلمان، اتریش و ایتالی، دیگری اتفاق مثلث انگلیس، فرانسه و روس است. دول سائره دیگر هر کدام به گرد یکی از این دو محور سیاست دور می زنند و حکم سیارات را به دور آفتاب دارند. موافق احتیاجات و منافع خودشان یا به یکی از این دو محور نزدیک می شوند و با از پیرامونش دوری می جویند. اساس امورات در عهده نمایندگان این دو محور است و سایر دول در درجه دوم و سیم واقع هستند. جهت نیز معلوم است، دولت‌هایی که تشکیل این دو محور را می دهند همانا دول شش گانه معظمه هستند که امور جاریه عالم به دست آنهاست.

هرکدام از این دو دسته می‌خواهد بر دیگری فاتح آمده و خود یگانه زمامدار سیاست عالم بشود. به همین جهت است که ما همواره زیاد شدن تسلیحات و ازدیاد مخارج نظامی دول را دیده و می‌بینیم که یک رقابت خطرناکی میانه دولی که این دورکن سیاست را بنا کرده‌اند موجود است. ائتلاف مثلث اروپای مرکزی خیلی قدیمی است. پس از ختم جنگ با فرانسه، مارک صدراعظم مشهور آلمان احتمال وقوع یک جنگ خطرناکی را که ممکن بود فرانسه با آلمان برای انتقام از مغلوبیت اولی خودش شروع کند حس نموده و طرح این ائتلاف را ریخت. انگلیس و روسیه در شرق نزدیک شروع به کار کرده بودند. تا همین ازمه اخیره تمام امورات به دست ایشان بود، به هرصمت که متمایل می‌شدند تعادل از میان می‌رفت. اما باید در نظر داشت که در تمام این اعمال سیاسی بهترین قسمت همانا نصیب روح این دول متحده یعنی آلمان می‌بود. شک نیست حکومت مطلقه این دول سه‌گانه ممکن نبود تا دیری بپاید. دول معظمه دیگر هم به واسطه تجرد و یکی بودن خودشان قوه تحمل این اوضاع موجود را نداشتند. فرانسه، بیش از همه فرانسه مخصوصاً بعد از جنگ مدهش ۱۸۷۰ گرفتار عذاب بوده و خویش را دچار تهدید تحقیرات سیاسی دیده و نمی‌توانست از دست‌رفتن دو ایالت آلساس و لورن را فراموش کند. برای فرانسه حصول یک اتفاقی درخور لزوم بود تا موقع تلف شده خود را مجدداً در حیات سیاسی کسب نماید. از همین جا سیاست ضدائتلاف مثلث اروپای مرکزی شروع گردید. روسیه اول دولتی شد که دعوت فرانسه را اجابت نمود. روسیه هم برای حفظ اقتدار و تفوقش در شرق نزدیک چنین اتفاقی را با فرانسه خیلی لازم می‌دانست. برای انسداد راه نزول آلمان لازم بود که ائتلاف مثلث را از هر طرف محصور داشت. این امر برای روسیه که محتاج به پول بود خیلی لازم بود، و فرانسه خود را مخزن مالیه اروپا معرفی کرده بود. اتفاق فرانسه و روس

بدین قرار تشکیل یافت و تا مدتی حفظ موازنه سیاست اروپا نمود.

ولی انگلیس دیگر نمی توانست تنها بماند، نفوذ و اقتدارش روز به روز شبهه ناک گشته و تجرد سیاسیون انگلیس موجب عدم پیشرفت کارها بود. انگلیس که به واسطه رفتار تزویر آمیزش همواره وسایل تقویت کردن آلمان و خالی نمودن کیسه فرانسه را فراهم کرده بود، برای جلوگیری ترقی تدریجی آلمان احساس نمود که بایستی با دو دولت متحد فرانسه و روس یکی شود ولی یک مانع مهمی برای ائتلاف با فرانسه و روس در پیش بود، که عبارت از رقابت تاریخی اش با روسیه باشد. رقابت این دو دولت در سیامت آسیایی و مخصوصاً در پلتیک ایشان در ایران می بود. اما مسلم است وقتی دو رقیب در عین دشمنی و کینه توزی یک دشمن سوم را برای هر دو نفر خودشان مشاهده کند، دیگر آن بغض و عداوت بین الاثنین ولو موقتی هم باشد از میان می رود. انگلیس که در سایه اقداماتش در ایجاد جنگ ژاپن و روس از قوای دولت آخری خیلی کاسته بود، نمی توانست در ترقی و توسعه اقتدارات آلمان تماشاچی مانده و ببیند که عنقریب این دولت در قوای بحریه بر خودش فائق خواهد آمد. سابق انگلیس و روسیه خودشان را دو حریف تقسیم اقتصادی و سیاسی آسیا می دیدند و حق هم داشتند برای آنکه از همدیگر بیشتر قسمت ببرند با هم بجنگند. ولی ناگاه دیدند یک دولت ثالثی پس از آنکه به واسطه راه آهن بغدادش نفوذ دولتین را در عثمانی مغلوب کرده و می خواهد به سمت ایران و خلیج فارس بیاید، در این صورت دیگر رقابت بهبوده بود. روسیه را فقط یک مسئله مهم در کار بود که پس از شکست از ژاپن نفوذش را در آسیا محفوظ دارد و برای انگلیس نیز لازم بود که حفظ هندوستان زرخیز را برای خود تأمین نماید. روسیه مجبور شد که ضعف حالی خود را در نظر گرفته و موقتاً آمالش را در رسیدن به خلیج فارس متروک داشته و با انگلیس متحد شود، فرانسه در میانه ایشان واسطه

اتحاد شد و شک نیست که فرانسه این مقصود را برای آن انجام داد که پلتیک احاطهٔ ائتلاف مثلث اروپای مرکزی را اجرا نماید. این خیال پس از ظهور به‌ناگاه معاهدهٔ انگلیس و روس راجع به آسیای مرکزی صورت خارجی پیدا کرد. متعاقب این معاهده اتفاق مثلث انگلیس و فرانسه و روس استحکام یافت.

بدین ترتیب در اروپا دو محور سیاست رقیب ایجاد شد.

ائتلاف مثلث بر ضد فرانسه و به‌واسطهٔ روابط و منافع دول معظم سه‌گانهٔ اروپای مرکزی در شرق نزدیک متشکل گردیده ولی در مقابل اتفاق مثلث کم‌کم برای استیلای سیاسی به تمام عالم و مغلوب ساختن ائتلاف مثلث اروپای مرکزی و مخصوصاً آلمان به میان آمد.

۱۴

وقتی دو ائتلاف سیاسی مختلف ایجاد یافت، دو سیاست مختلف مطلق نیز موجود است که با یکدیگر رقیب خواهند بود. از این‌رو است که پلتیک اتفاق مثلث و ائتلاف دوستانه تاکنون سیاست رقابت و همچشمی بوده است. رقابت نظامی هم در موقعی توسعه یافت که انگلیس نیز به اتحاد فرانسه و روس ملحق گردید. ادوارد هفتم پادشاه متوفی انگلیس به فتوحات دیپلماتی و مهارتش در ایجاد انحلالیات در عالم سیاست اشتهاری تام داشت. همین پادشاه بود که انگلستان را از تجرد خلاصی داد و پس از درک خیال ارباب سیاست فرانسه که مقصودشان احاطهٔ آلمان بود، این خیال را محور ثابت سیاست عمومی خویش قرار داد. ادوارد این فکر را تقویت نموده و در هیئت متفکره را به یک رقابت غیرقابل صلح و عداوت‌آمیزی سوق داد. این پلتیک، نظامیت اروپایی را نیز تشویق کرده و توسعه داد، چه هر یک از دو دستهٔ دول متحده فلاح و رستگاری خویش

را از متزاید ساختن قوای نظامی و ازدیاد تسلیحات می دیدند و ادامه و تأمین نفوق خودشان را به همین وسیله مربوط می دانستند.

امر محاصره و احاطه نیز با اتفاق مثلث انگلیس و فرانسه و روس کافی نمی بود. راست است که این اتفاق سه گانه پیرامون ائتلاف مثلث اروپای مرکزی را از هر سمت در احاطه داشت، ولی یک خیال و مقصود مهمی دیگر در نظر بود که عبارت از مسدود ساختن تمام راه ها و ایواب حرکت به خارج دول سه گانه آلمان، اتریش و ایتالیا باشد. از باب سیاست اتفاق مثلث مخصوصاً سیاستیون انگلستان تمام جدوجهد خودشان را در این مبذول می داشتند که راه های دول ائتلاف مثلث را کاملاً مسدود سازند. برای اجرای این مقصود بدو بابستی سدها در جلو راه دول مخالف ایجاد نمود. به نظر ایشان سه سد محکم لازم بود که عبارت از سدی در شرق نزدیک، سدی در آسیای مرکزی و سدی در شرق اقصا باشد.

ائتلاف مثلث ویژه آلمان که روح آن باشد از دیدگاهی موجب نگرانی اتفاق مثلث در شرق نزدیک می بود. در عثمانی و شبه جزیره بالکان یک نفوذ و تسلط زیادی کسب کرده بود. امتیاز راه آهن بغداد را که راه عمده فی مابین مشرق و مغرب است از عثمانی گرفته بود و یقین است این راه برای حمل امتعه و محصولات صنعتی آلمان به طرف مشرق و خلیج فارس نهایت به کار می خورد. در اینجا لازم بود که یک سد و حاجلی ایجاد شود، این سد هم واسطه اتحاد دول شبه جزیره بالکان که واسطه آن روسیه می بود سر می گرفت و روسیه در این امر از طرف اتفاق مثلث مأموریت داشت. شکی نیست که اتفاق مثلث فرانسه و روس و انگلیس حتی درین خیال بودند که در خود عثمانی هم از ائتلاف مثلث جلوگیری کنند. ولی این دیگر خیال بود، عثمانی نسبت به دشمنان تاریخی خودش یعنی انگلیس و روس هیچ اعتمادی نداشت. تنظیم و ترتیب اتحاد بالکان برای دول اتفاق مثلث مفید بود، اما ائتلاف مثلث مرکزی منفعت خود را

در این می‌دید که از سرگرفتن چنین اتحادی به هر وسیله که باشد جلوگیری کند. بدبختانه با وجود نیرنگ‌های متوالیه این خیال صورت خارجی پیدا نکرد و مسئله اتحاد بالکان هنوز هم طرح خیالی است. ولی در مقابل دو سد دیگری که منظور بود کاملاً ایجاد گردید سد آسیای مرکزی به واسطه تحت حمایت در آوردن ایران و تقسیم آسیای مرکزی سر می‌گرفت که انجام آن به عهده معاهده ۱۹۰۷ محول شد. این سد، راه نزول ائتلاف مثلث آلمان و اتریش و ایتالیا به خلیج فارس و آسیا را برای همیشه مسدود داشت. ولی ایجاد یک سد خیلی بعید دیگری در خور لزوم می‌بود که در اقصای شرق آسیا صورت بگیرد تا فتح آن اقلیم وسیع به دول ائتلاف مثلث انحصار یابد انجام این مقصود هم مربوط به همدستی و شرکت یک دولت قوی آسیایی می‌بود، غیر از ژاپن هم چنین دولتی که در آسیا موجود نیست. از این رو ایجاد این سد در اقصای شرق ملزوم به حصول یک ائتلاف مثلث جدید آسیایی گردید و این هم فقط به دخالت یکی از دول سه‌گانه ائتلاف مثلث و ژاپن انتها می‌یافت. این دولت که از دول ائتلاف مثلث باشد روسیه است، اما به واسطه رقابت و همچشمی که با ژاپن داشت نمی‌توانست شخصاً طرف بشود انگلیس چون در سرگرفتن چنین اتحادی برای خود احساس فایده کلی می‌کرد میان روس و ژاپن واسطه شده و معاهده روس و ژاپن ۱۹۱۰ را صورت انجام داد. در مقابل این اتحاد ژاپن اجازه الحاق کامل کره را کسب نمود و بدین ترتیب مأذون شد که در اقلیم آسیا قدم گذارد.

سدهای منظوره بدین ترتیب علی‌رغم ائتلاف مثلث اروپای مرکزی و مخصوصاً آلمان صورت خارجی گرفت، احاطه سیاست کاملاً انجام یافت. روح تمام این مظفریت‌ها هم ادوارد هفتم پادشاه متوفی انگلیس، مسیو پیشون وزیر خارجه حالیه فرانسه و ایزولسکی وزیر خارجه سابق روسیه می‌بودند.

اما ائتلاف مثلث مرکزی و پیش‌آهنگش آلمان این اوضاع را نمی‌توانستند متحمل بشوند. همواره در کشمکش بودند که علی‌رغم این حرکات دسته‌مخالف به کار پردازند و در این اوان اخیره می‌خواستند حرکت آزادانه خویش را شروع نمایند آلمان که پس از معاهده ۱۹۰۷ بیش از همه در رنج و عذاب بود از روسیه در خصوص مقاصد ائتلاف انگلیس و روس راجع به آلمان خواستار توضیحات لازمه شد ولی این سؤال بلاجواب ماند. این مسئله برای آلمان و سایر دول ائتلاف مثلث اروپای مرکزی موجب نگرانی و اضطراب بود. این اوضاع به همین منوال تا موقع ملاقات پوتسدام ادامه یافت و تا پیش از این ملاقات تاریخی از طرفین پیوسته به کشمکش‌های کینه‌توزانه مبادرت می‌رفت. ائتلاف مثلث اروپای مرکزی در مقابل پلتیک احاطه‌دسته‌مخالف همواره سیاست توسعه و فتح و قوت را تعقیب می‌نمود با کمال سهولت و آسانی به طرف بالکان و شرق نزدیک دست انداخته و مانع ایجاد سد اول گردید. در سایه مجاهدات ائتلاف مثلث اتحاد دول بالکان معوق گشته، بوسنه و هرسک ضمیمه اتریش شد و فتح مراکش هم به واسطه معاهده الجزیره در بوته اجمال ماند. انقلاب ملی عثمانی هم به جای آنکه برای اتفاق مثلث مفید شود، برای ائتلاف مثلث اروپای مرکزی فایده بخشید و مخصوصاً پس از اینکه استقراض اخیر عثمانی در بازارهای آلمان و اتریش سرگرفت ائتلاف مثلث بیشتر منتفع شد. اینها مظفریت‌های بزرگی بر علیه خیالات و مقاصد دول متحده انگلیس و فرانسه و روس می‌بود که با یک درجه مساعدت و همراهی ایتالیا را از ائتلاف مثلث دور نمود. ائتلاف مثلث از طرف دیگر برای تقویت خود پیشگیری حملات خطرناک ناگهان مخالفین همواره به تسلیحات و افزایش قوای نظامی پرداخت تا در مقابل قوای متحده انگلیس و فرانسه و روس تاب مقاومت داشته باشد. اگر یک عطف نظر مختصری به بودجه‌های مخارج دول ائتلاف مثلث در این سنوات

اخیره بشود، از ازدیاد بودجه‌های نظام تعجب حاصل می‌گردد. آلمان از همه بیشتر در این راه می‌کوشد و در سایه مظفریت‌های حیثیت‌انگیز و ترقیات صنایعش حتی موجب اضطراب و دهشت‌دولز رقیب گشته است. قوای بحریه‌اش مخصوصاً خیلی ترقی کرده و شکست آینده بحریه انگلیس را که تنها مایه‌التواصل استیلا و نفوقش بر دیگران و تأمین استقبال مستعمرات و ممالک دوردستش می‌باشد و پیش‌بینی می‌کند.

۱۳

رقابت تولید رقابت می‌کند، و از طرف دیگر نیز پیشداران آن را ناامید می‌سازد. اصول «صلح مسلح» در اروپا مشهور است. این اصول در ظاهر عالم سیاست را آرام دارد. ولی این آرامی و سکوت از تحمل مخارج و مصارف فوق‌العاده و بروی هم انباشتن ماشین‌های سفک‌دهاء بنی‌نوع بشر و خونریزی‌های مشنوم حاصل می‌شود، صلح مسلح جنگ متوالی را می‌رساند که میان همه و بر ضد همگی حکمفرمایی دارد. چه اختلاف و تفاوت بزرگی که میان شماره سپاهیان و لشکریان دیروزی و امروزی عالم، میان مقدار ماشین‌های قتل‌عام سابق و حالیه میان میزان بودجه‌های گذشته نظامی و بودجه‌های کنونی و بالاخره میان گرانی و زیادتی مالیات‌های پیش و حالا موجود است! صورت‌های احصائیه اخیره می‌نمایانند که بودجه مخارج نظامی دول شش‌گانه منظمه اروپا یعنی انگلیس، آلمان، فرانسه، اتریش، ایتالیا و روسیه سالانه به هفت هزار میلیون فرانک یا تقریباً به سه هزار کرور تومان ما بالغ شده‌اند!!!

همین بدبختی مدنیت جدیده است. آیا این صلح و آسایش ظاهری بر یک جنگ متوالی دلالت ندارد؟ وقتی فقط شش دولت اروپایی مجبور باشند که سالانه هفت هزار میلیون فرانک خرج مصارف نظامی و حفظ

لشکریان خود بنمایند چطور می توان باور کرد که صلح و آشتی موجود است؟ اما باید عده سربازان و سپاهیان را هم که در مشق های نظامی یا سربازخانه ها جان می دهند به خاطر آورده، و به این حساب نیز باید مقدار تخفیف نسبی ثروت های ملیه را افزوده و حساب کرد که برای همین نظام و سپاه داری چه بسا قوای سعی و عمل جوانان که به واسطه حمل اسلحه بی مصرف و بی فایده می ماند و همین که قوای ایشان دخیل عمل و کار نشد اقتصاداً چه اندازه ضرر عاید عالم مدنیت می شود!

ولی این وضع کنونی قابل تحمل و تاب آوردن نیست و هم به همین جهت است که از هر سو صداهای استرحام بر ضد این صلح مسلح شنیده می آید و همواره مطالبه استقرار یک محکمه عالی صلح را نموده و تحدید تسلیحات و محدود نمودن ازدیاد سپاه را درخواست می کنند.

اعتراضات جراید و فرقه (پروله)ها بر ضد ازدیاد مخارج نظامی و اسرافات بیهوده و گرانی مالیات ها و عدم موازنه مالیه و اندیشه وقوع یک جنگ آینده بین المللی مشهور است. این دو هیئت متفقۀ دول به جای آنکه بیم جنگ و جدال را از صفحه خاطر محو کنند، در سایه رقابت عسکری همواره بیش از پیش مورد ترس و هراس گشته و تاکنون پیوسته اوضاع را بیشتر دهشتناک نموده و حتی طوری رفتار کرده اند که احوال کنونی برای خودشان نیز غیر قابل تحمل است. تهلکه و بی استحکامی اوضاع حالیه کم کم ظاهر و آشکار شده است و فرقه های کارگران برای حاکمیت سرمایه داری یک خطر مهیبی را ایجاد نموده. از این رو لازم بود که فی مابین دو هیئت متفقۀ رقیب، یک ائتلاف و اتحادی به حصول پیوند و تا در تناسب فتوحات اقتصادی و سیاسی یک موافقتی حاصل گشته و نظرشان را به قیام جماعت کارگران بین المللی معطوف سازد. دیری در راه حصول چنین ائتلافی می کشیدند. کنگره های صلح و محکمه بین المللی لاهه و مطالبات دول معظمه مقدمات انجام چنین مقصودی می بود. ولی

در این مسائل صلح و مسالمت‌آمیز فقط آلمان دخالت نداشته و همواره طریق اولی خود می‌پیمود. انگلیس از چندی بدین طرف رسماً پیشنهاد کرده بود که برای ازدیاد قوای نظامی یک حدی معین نموده و دست از افراط بکشد، ولی مژمرنر نشد. جهت این پیشنهادها هم معلوم بود، انگلیس بیش از همه از اوضاع کنونی در رنج و عذاب بود. کابینه آزادی‌پرور مستر اسکویت صدراعظم انگلیس می‌دید که [تا] بدین خطر مهبیی که اولویت بحری انگلیس را تهدید می‌کند خاتمه ندهد نمی‌تواند در مرام‌نامه خود مستقل بماند. بزرگ‌ترین وسیله افتراخی که محافظه‌کاران انگلیس بر ضد آزادگان دارند همانا مسئله نظام بری و بحری است. ولی از جهت دیگر آلمان هم در عدم قبول این پیشنهادها حق داشت، زیرا این پیشنهادها فقط حاوی یک مفهومی بود که به دول معظمه اولویت بحری بریتانیای عظمی را بشناساند و همین بلاشک برای امپراتور آلمان که مجبور است به اتمام وسایل احتیاجات صناعت ملی را اجابت نموده و از آن حمایت کند غیرقابل قبول می‌بود.

از مقدمات فوق معلوم می‌شود که حصول یک ملاقاتی فی‌مابین دو پیش‌آهنگ دول متفقہ رقیب مطلقاً درخور لزوم می‌بود. علت اشتہار عالم‌گیر ملاقات پوتسدام و اینکه این ملاقات موضوع بحث تمام مطبوعات عالم شده تنها این نیست که نیکولای دوم با گیوم دوم ملاقات کرده و با هم صحبت نموده‌اند. این ملاقات چنانچه که فقط دایر به دو دولت معظمه آلمان و روسیه می‌بود تنها همان ارزش ملاقات زول (ملاقات ادوارد هفتم انگلیس و نیکولای دوم روس در ۱۹۰۸) را کسب می‌کرد و دیگر این قدر مهم نمی‌شد که یک موضوع بین‌المللی ایجاد نماید. اهمیت ملاقات پوتسدام در این است که در این ملاقات درحقیقت دو هیئت دول اروپایی که دو پیش‌دار سیاست بین‌المللی هستند با هم مصاحبه کرده‌اند. در این ملاقات سیاست مثلث انگلیس و فرانسه و

روس با سیاست ائتلاف مثلث اروپای مرکزی که عبارت از دول آلمان و اتریش و ایتالیا باشد در مسائل مهم سیاسی با هم مشاوره نموده‌اند. در ظاهر مسئله ایران موضوع بحث بود ولی در واقع و نفس الامر مناسبات سیاسی دو هیئت متفقۀ دول مطرح گشته. اینکه ظاهراً می‌گویند مسئله ایران فقط مطرح بوده همین ثابت می‌کند که مسئله ایران علی‌رغم آمال دو دشمن تاریخی ما امروز یک موضوع بین‌المللی شده است. موقعیت سیاسی وطن بدبخت ما چنان نیست که یک مسئله اختصاصی و فقط برای انگلیس و روس مهم باشد تا این دو دولت در سایه خرابی وطن ما بتوانند مظالم ارتجاع‌کارانه خودشان را در هندوستان، روسیه، قفقاز، بخارا، ترکستان، خیره، افغانستان و در تمام آسیا عموماً ادامه دهند. وضعیت زمانی و مکانی ایران را به یک حالت بین‌المللی سوق نموده. موضوع یک مملکتی که موقعیت بین‌المللی دارا باشد، یعنی فی‌مابین دو قطعه آسیا و اروپا حدفاصلی تشکیل بدهد کسب عمومیت کرده و بین‌المللی می‌شود. مسئله ایران همان مسئله ایجاد سد و حایل دوم سیاسی و راه طبیعی فی‌مابین آسیا و اروپا می‌باشد که ما در مقالات سابقه متذکر آن شده‌ایم. این بود جهت بین‌المللی ملاقات پوتسدام.

آلمان در ایجاد سد اول که اتفاق مثلث می‌خواستند در شبه جزیره بالکان تشکیل بدهند مانع شده و نگذاشت اتحاد دول بالکان صورت خارجی پیدا کند. طبیعی است که در این صورت مجبور بود که در ایجاد سد دوم سیاسی هم ممانعت کرده و در سایه این ممانعت منافع اقتصادی و سیاسی آینده خود را تأمین نماید. ازین رو چنانچه دو رکن محکم ارتجاع یعنی انگلیس و روس می‌خواستند بر صفحه ایران مستولی گشته و آن را مابین خود تقسیم کنند، آلمان نمی‌توانست تماشاچی بماند. آلمان بقا و فنای خود را در این مسئله معاینه می‌کرد. چنانچه آلمان می‌گذاشت انگلیس و روس در رفتار خود در ایران آزاد باشند و هرچه می‌خواهند

بکنند مثل آن بود که از آمال و آرزوهای خود چشم‌پوشد و منافع خودش در شرق نزدیک را محو و نابود سازد؛ اگر هم دولت روس به یادداشت ۱۹۰۷ جواب نداد نباید گمان کرد که آلمان ساکت خواهد ماند. ملاقات پوتسدام به‌واسطهٔ مداخلهٔ فعال آلمان در حوادث ایران به عرصهٔ ظهور رسید؛ ولی شک نیست که آلمان هم در این اقدامات برای خاطر ما نمی‌کوشد و فقط منافع مخصوصهٔ خویش را در نظر دارد. برای آنکه در موضوع ایران کسب دخالتی کند لازم بود که گذشته از منافع راه‌آهن بغدادش که نقطهٔ انتهائی اش متفقاً بایستی ساحل خلیج فارس باشد برای مداخلهٔ یک وسایل مستقیم پیدا کند) به همین جهت بود که آلمان از ابتدای قرن بیستم به‌وسیلهٔ سیاحان خودش به تدقیق اوضاع ایران پرداخته و کونسول‌خانه‌ها در شهرهای مختلف ایران ایجاد کرده و می‌خواست به هرطور هست امتیازاتی به‌دست آورده و ارباب صنایع خودش را به منافع ایران تشویق و تحریص نماید، تجار و کارخانه‌داران خود را در ایران پراکنده سازد (کارخانه‌های آلمان در آذربایجان و تجارش در جنوب ایران هستند) برای کسب نفوذ در کشتی‌رانی دریاچهٔ ارومیه که به نهایت درجه برای راه‌آهن بغداد و رقابت اقتصادی با ادارات روسیه در قسمت شمالی ایران مهم است می‌کوشد. (آلمان‌ها فعلاً در کار ساختن کشتی‌های بخاری برای این دریاچه هستند و ناخدای کشتی بحری کهنه هم که فعلاً در این دریاچه موجود است شخصاً آلمانی است). بدین‌قرار وسایل مستقیم منافع ایجاد شده بودند. برای آنکه بیش از این‌ها فعالیت خودش را بروز دهد به‌وسیلهٔ تحریک عثمانی به دخالت در آذربایجان در مقابل سیاست انگلیس و روس بروز فعالیت داد.

مسئلهٔ حدود ایران و عثمانی در واقع یک مسئلهٔ ارضی و متنازع‌فیه فی‌مابین ایران و عثمانی نیست، این یک موضوعی است که سیاست آلمان آن را به میان آورده. عثمانی در آذربایجان کاری ندارد و اراضی

مابه‌النزاع فی‌مابین ما و عثمانی خوی و سلماس نبوده و فقط در جوار حدود است این خود یک بهانه مداخله در آذربایجان می‌باشد. پیش آمدن عثمانی برای آمال فتوحات نیست، عثمانی هنوز خیلی جاها دارد که بتواند به امنیت آنجاها پردازد و هنوز برای استحکام مشروطیتش در تمام زوایای مملکت خیلی باید بکوشد. اینکه امروزه به احکام و دستورالعمل سیاسیون آلمان اطاعت نموده و به میل ایشان رفتار می‌کند برای آن است که منافع عثمانی و آلمان فعلاً با همدیگر موافقت دارند. چنانکه ایران از میان برود و این سد دوم در مقابل ائتلاف مثلث اروپای مرکزی ایجاد یابد تهلکه آن برای عثمانی نیز متصور خواهد بود زیرا همین که استقلال ایران دچار زوال و اضمحلال گردد، آنگاه برای مالکیت تمامه عثمانی نیز ایام خطر پیش خواهد آمد!

۱۴

آلمان به وسیله فعالیت مجددانه و موقع تهدید آمیزش موجب حصول ملاقات و پرتسام گردید و این مسئله مخصوصاً در موقعی به عمل آمد که انگلیس‌ها به دولت ایران اتمام حجت نموده و مسئله ایران کسب شدت کرده و جواب دولت انگلیس به یادداشت ایران در خصوص قشون روس، آلمان را آگاهی نمی‌داد که سیاست مشنوم انگلیس و روس در چه خیالی است. آلمان به واسطه ملاقات پوتسدام نمایاند که هیچ حادثه سیاسی نمی‌تواند بدون دخالتش صورت خارجی پیدا کند و بایستی در معاهده انگلیس و روس پای شرکتی داشته باشد و بدون رضایت و دخالتش نه تنها انگلیس و روس بلکه هیچ دولتی نمی‌تواند به خیال «شکاری» باشد.

در پوتسدام مسئله ایران را به دو قسمت منقسم ساختند: منافع اقتصادی را از منافع سیاسی جدا ساخته و مطالبات ائتلاف مثلث اروپای

مرکزی و مخصوصاً آلمان را تا اندازه اجابت نمودند. سیاست انگلیس و روس به واسطه نیکلای دوم امپراطور روسیه و وزیر خارجه اش سزانوف اعتراف نمود که ایران از حیث سیاست متعلق بدیشان است ولی اقتصاداً آزاد بوده و می‌تواند میدان بازی برای محصولات صناعی آلمان باشد. آلمان را هیچ بهره سیاسی نرسید، چه نمی‌توانست در یک مملکتی که از دیرگاهان برای دو دولت دیگر فتح شده است سیاستاً بهره و قسمتی ببرد. حقیقت را باید گفت، ایران از سال ۱۸۳۴ یعنی از زمانی که کابینه‌های پترسبورگ و لندن متفق شدند که از سلاله قاجار حمایت نمایند آزادی تامه خود را از دست داده است. از روزی که انگلستان برای کشیدن سدی در مقابل هندوستان دست از سیاست قدیمه خود کشید، ایران بینوا از هر طرف احاطه شده و به گرداب خطرناک رقبت سوق یافت. سیاست امروزی انگلیس و هندوستان پلتیک منطقه‌های نفوذ است. بیش از هشتاد سال است که این سیاست تعقیب می‌شود و این سیاست در واقع قبل از انعقاد معاهده ۱۹۰۷ نیز موجود بوده و از این سال فقط به روی کاغذ آمد. سیاست انگلیس و روس تقاضا دارد که ایران با اندک تفاوت حکم یک مصر ثانی را پیدا کند و آن اختلاف جزئی این است که در مصر تسلط و استیلا فقط به انگلیس است ولی در ایران دولتی جنوب و شمال با هم متفق شده و هر یک نفوذ خود را در قسمتی مالک بوده و زمامدار مقدرات مملکت هستند. به جای آنکه در تحت حمایت یک دولت باشد و یک دولت از آن استفاده نماید دو دولت متفقاً تهران را تحت نظارت خویش آورده و از آن فایده می‌برند و این وضع مسلماً بدتر از حالت مصر خواهد بود و هیچگونه قابل تحمل نیست. تقسیم ایران یک مسئله موهوم و خیالی است، این مسئله حتی در مورد هندوستان نیز به ثبوت رسیده و ملاقات و مصاحبات پوتسدام هم مؤید آن است. وعده مراعات سیاست درهای بازی که به آلمان‌ها داده شده و مسئله منطقه‌های نفوذ نیز مدلل

می‌دارد که تقسیم عملی ایران امکان ندارد و این دو عدوی تاریخی ما به مقصود خویش کامیاب نمی‌شوند. و این نه برای آن است که نمی‌خواهند، بلکه برای آن است که نمی‌توانند؛ چه اگر مسئله تقسیم به میان آید دنباله آن به یک جنگ خطرناکی می‌مابین این دو دولت انتها خواهد یافت، و از جهت دیگر هم آلمان در پوتسدام کسب اطمینان نموده است که تقسیم به عمل نمی‌آمده و فقط موضوع تحت حمایت آوردن ایران در کار است.

ترمیم منافع سیاسی با منافع اقتصادی سیاست انگلیس و روس را از اشکالات خارجی آسوده نموده. آلمان نسبتاً به مقصود خود نایل آمده اطمینان یافت که راه آهن بغدادش با راه آهن‌های ایران اتصال یافته و بدین وسیله نه تنها در ایران، بلکه در تمام صفحه آسیای مرکزی می‌تواند میدان جولان آزادی برای محصولات تجاری و صنایع خویش دارا شود. آلمان بدین ترتیب منظور خود را که سیاست درهای باز باشد به اجرا رسانیده و علی‌رغم آزاده انگلیس و روس مقدرات آینده خود را در اقلیم آسیا تأمین نمود. از این به بعد موافقت‌های سیاسی که در موضوع آسیا به کار می‌آید فقط در پترسبورگ و لندن صورت اتمام نگرفته و برلن پایتخت آلمان نیز در انجام آن معاهدات دستی خواهد داشت.

بین‌المللی شدن مسئله ایران انتکریته وطن بدبخت ما را نجات داد، ولی استقلال تامه‌اش هرگز خلاصی نیافت.

در پوتسدام هیچ امری برای خیر ما انجام نشد، هرکدام از منافع خودشان صحبت به میان آوردند و به جای آنکه در این قرن بیستم آزادی تامه ملل را موضوع قرار دهند آزادی امتعه را پیش کشیدند. بکباره دیگر نیز عملاً مدلل داشتند که یک عدل مال‌التجاره بیش از آزادی یک ملت قدیمی ارزش دارد!

چه خوشبختند کسانی که تا این اندازه ساده لوح بودند که تصور می‌نمودند آلمان بایستی ایران را نجات دهد! باید بالاخره فهمید که

سیاست امروزی پلنیک ذهنی نبوده و سیاست منافع است و بس! ارکان سیاست امروزه بر منافع اقتصادی مستحکم است. جایی که منافع در میان شد، سیاست هم دخالت می‌نماید در هر جایی که منافع با وجود و حیات ملتی موافقت داشته باشد، سیاست نیز تعقیب اصول آزادی‌پروری را خواهد نمود و حکومت آن ملت طرف و داد و محبت واقع می‌شود. برعکس، در صورتی که منافع با آزادی تام آن وفق نداشته باشد آن وقت پلنیک روس و انگلیس در میان می‌آیند. امروزه آزادی فقط قوت را معنی می‌دهد و بهترین و باوفاترین دوست یک ملت نیز همانا قوت و زور است. آزادی‌نامه ایران از خارج کسب نشده و بایستی از خود داخله مملکت اعاده یابد. چنان‌که این قدر ضعیف بی‌قوت و امورات ما دچار بی‌ثربیتی نبود گذشته از اینکه کاملاً آزاد بودیم ابداً جرئت آن را هم نداشتند که در پوتسدام از مسئله ایران سخن به میان آرند. به میان آمدن مسئله ایران می‌نمایند که ایران به تنفسه ضعیف است. در عالم سیاست امروزی با ضعف طرف صحبت نمی‌شود به ایشان حکم کرده و تکلیفات خود را پیشنهادشان می‌نمایند...

۱۵

ملاقات پوتسدام یک انعکاس صدای بین‌المللی کسب نمود. آلمان که سردسته ائتلاف مثلث اروپای مرکزی است، کار خود را در مشرق مستحکم نمود، منافع حیاتیة صنعتی و راه آهن بغدادش را در شرق نزدیک تأمین کرد. به همین وسیله نمایاند که مبارزه با ائتلاف مثلث کار آسانی نیست و اگر اتفاق مثلث بخواهد آسوده بماند بایستی که تمام مقاصد خودش را به اتفاق ائتلاف مثلث صورت خارجی بدهد و به یک‌باره از سیاست احاطه دست بکشد، و اینکه موجب حصول این

ملاقات آلمان شد دلالت بر این نمی‌کند که روسیه این ملاقات را بدون رضایت متحدینش پذیرفت و شک نیست که انگلیس و فرانسه هم در اصول عمده آن راضی بوده‌اند. اغراق‌گویی‌های زیادی به اظهارات لیمان هولوک صدراعظم آلمان نسبت می‌دهند و نگرانی‌های مطبوعات اروپا در این موضوع نیز بی‌فایده است. شک نیست که در سیاست بین‌المللی تغییری بعمل آمد است اما باید دانست که ائتلافات موجوده حالیه دول اروپا از یک دیگر منحل و منفصل نخواهند شد. مطبوعات اروپا و مخصوصاً مطبوعات فرانسه از اظهارات صدراعظم آلمان و ابلاغ مسیو سزانوف وزیر خارجه روس سخت مضطرب هستند. مطبوعات از این مسئله متعجب‌اند که در صورتی که صدراعظم آلمان رسماً اظهار می‌دارد که «روسیه وعده داده است در هیچ‌گونه دسته‌بندی‌هایی که بر ضد منافع آلمان باشد پادرمیانی نکنند». چگونه نباید مضطرب گردید و درحالی که وزیر خارجه روس هم در موقع سال جدید فقط به صدراعظم آلمان تلگراف تبریک سال نو مخابره نموده و سراد واردگری و مسیو پیشون (وزرای خارجه انگلیس و فرانسه) را در نظر نیاورده است، چطور می‌شود نگران نبود؟ اضطراب مطبوعات فرانسه بیش از همه است، چه همان‌طور که فرانسه به وسیله پول و سرمایه‌اش امپراتوریت روسیه را معارفت می‌نماید، روسیه هم در سایه قوای نظامی خود موقعیت سیاسی فرانسه را علی‌رغم رقابت آلمان تأیید می‌نماید. یک قسمت از مطبوعات انگلیس هم از این ملاقات به صدا آمده‌اند و جهش هم آن است که روسیه در موضوع ایران با یک دولت ثالثی گفت‌وگو کرده است.

این تشویش و نگرانی بیهوده است و ائتلافات موجوده حالیه به این سهولت نمی‌توانند از هم منفصل شوند. ائتلاف مثلث و اتفاق سه‌گانه همیشه حفظ موقع خودشان را خواهند نمود و فقط ممکن است که یک مسالمت متناسبی نظر بدین احوال پیش بیاید. تمام عالم امروزه به صلح و

سلم و توازن و تعادل بودجه‌های خودشان محتاج‌اند شاید که روسیه ازین ملاقات تاریخی بیش از همه استفاده کند. برای اینکه معلوم و مدلل شود که تا چه اندازه به چنین ملاقاتی احتیاج داشت همین قدر باید گفت که یگانه‌وزیر کافی خود ایزولسکی وزیر خارجه را فدای این مقصود نموده و سازاتوف را به جای او نشانند. این تغییر وزیر نهایت درخور لزوم بود، وزیر خارجه سابق روس یکی از هوس‌کاران با حرارت اجرای سیاست احاطه دولت ائتلاف مثلث مرکزی بوده و موجب عدم اطمینان دربارهای برلن و وینه می‌بود و پیشوای سیاست ضداتریش در مسئله شبه جزیره بالکان محسوب می‌گشت. ولی باید دانست که روسیه در این تغییر وزارت دیگر اتفاق و اتحاد تاریخی را برای خاطر اتحاد با آلمان و اتریش از دست نخواهد داد. معیناً همان‌طور که در سیاست خارجی و احتیاجات مالی‌اش به فرانسه و انگلیس محتاج است همان قسم نیز در سیاست داخلی و حفظ و تقویت ارتجاع در داخله خود به کسب امداد از آلمان و اتریش احتیاج دارد و این مسئله چنین تازگی ندارد که روسیه می‌خواهد با این دو دولت بزرگ مجاور خود دست اتحاد دهد و آلمان و اتریش به روسیه همانند آنکه برای جلوگیری از حصول قوه انقلاب در داخله و ممانعت از کسب قوت عناصر انقلابی داخله به نهایت درجه می‌توانند به کار حکومت ارتجاع‌پرور روسیه بخورد. روسیه می‌تواند در موقع لزوم برای جلوگیری از پیشرفت و تقویت شدن قوه انقلاب از آلمان و اتریش استعانت جوید؛ و به همین جهت همواره حاضر قبول چنین اتحاد دوستانه با کابینه‌های برلن و وینه می‌شود.

بحران اتفاق سه‌گانه انگلیس و فرانسه و روس یک چیز خیالی است و اظهارات رسمیه هم موجب تولید چنین تصویری نشده و مواعید پوتسدام هم به اتفاق فوق‌الذکر صدمه نمی‌رسانند. تا وقتی که مسئله اولویت بحری انگلیس رقابت فرانسه و آلمان تناقض افکار دربارهای آلمان و اتریش از

جهتی و دربار روسیه از طرف دیگر موجود است. اتفاق مثلث هم موجودیت خود را حفظ می‌نماید. روسیه فعلاً بیش از همه مجبور است که اتحاد خودش را با فرانسه و انگلیس محفوظ بدارد، زیرا در سیاست خارجی و احتیاجات مالیه لازمتر هستند، روسیه نمی‌تواند ضعف قوای نظامی و عدم امنیت سیاست مشرقی خود و ترقی تهدید آمیز ژاپن که فعلاً در ظل اهتمامات انگلیس دوستش شده است و بالاخره فقر مالیه خود را فراموش سازد. فرانسه و انگلستان برای روسیه حکم دو خزانه سرمایه را پیدا کرده‌اند که محتویات نقدینه آنها هر قدر هم که روسیه از این دو مملکت تمنای پول نماید تمام شدنی نیستند. روسیه عید زر خرید این گنجینه‌های پول است و تمام استقرضاتش نیز در این دو مملکت صورت انعقاد یافته. اعضای این اتفاق مثلث به یکدیگر محتاجند. چنانچه روسیه به سرمایه فرانسه و انگلیس محتاج است این دو دولت نیز در مقابل طرز حرکت تهدیدکارانه آلمان به قوای نظامی روسیه پشت‌گرم هستند.

شک نیست ائتلاف دول اروپای مرکزی هم خیلی انحلال اتفاق مثلث را آرزو دارد و می‌خواهد در سایه این امر ویژه در صورتی که کشف حقیقت شده و کاشف به عمل آمده است که ایتالیا یکی از متحدین نهایت مشکوک و شاید بی‌فایده ائتلاف مثلث است از جنگ سیاست احاطه و محاصره خلاصی یابد. روسیه عنقریب جواب یادداشت ۱۹۰۷ آلمان را خواهد داد که مقدمات آن در پوتسدام گذشته است. تمام دول در انتظار این جوابند و شدیداً منتظرند که آیا جواب روسیه چگونه زوایای تیره اذهان مشوش اروپای سیاست را منور می‌دارد و کاینه‌های لندن و پاریس را از شک و شبهه خلاصی می‌دهد. هنوز این جواب نشر نشده است که روزنامه‌ها قصورات خود را شرح داده و هر کدام بیاناتی به روی کار آورده‌اند. این مطبوعات گاهی هم از بیانات ما تجاوز نکرده و همین را که ما بدان خاطر جمع هستیم محقق می‌نویسند.

خاتماً می‌توانیم بگوئیم که تعادل سیاسی، بین‌المللی پوتسدام مقدمهٔ حصول یک اتحاد متناسبی فی‌مابین ائتلاف مثلث اروپای مرکزی و ائتلاف مثلث و تحقق لزوم مطلق دخالت دیپلوماسی آلمان در تمام مسائل سیاسی است اما در همین حال مسئله فروش ایران در بین است، متها به صورتی نیست که در مقابل دول سه‌گانهٔ آلمان و اطریش و ایتالیا سدی به وجود آید و به شکلی است که موجب رضایت تمام گروگان صحنهٔ خونین و هم‌آگین سیاست باشد. از این پس چنگال‌های به‌خون آغشتهٔ دزخیمان تاریخی ما از بند محدودیت باز است و هرچه خواهند می‌توانند... پوتسدام گفت‌وگو را به آخر کشانید و صحبت را تمام کرد. اکنون نوبت به زبان آمدن عملی ایران است و ایران باید بنمایاند که آیا قربانی حکومت سرمایه‌داری اروپایی است یا بر عکس گمستان آسیای مرکزی خواهد بود!!!

«اتحاد مقدس» بر ضد دموکراسی ایران^۱

اصول اجتماعیت مادی کاملاً مدلل داشته است که در بطن هر انقلاب سیاسی یک کشمکش اجتماعی و زدو خورد طبقاتی و هیئت‌ها موجود است، و حتی گاهی اتفاق می‌افتد که این زدو خوردهایی که ظاهراً شخصی هستند درحقیقت همان تصادم طبقات اجتماعی است. از روزی که موجودیت و رقابت طبقاتی ثابت گردیده است و این رقابت و ضدیت به واسطه تخفیف تضاد اقتصادی جمعیت از آن شدت افتاده است. تمام حوادث سیاسی و اجتماعی به یک طریقه علمی و رضایت‌بخشی تظاهر نموده‌اند، اجتماعیت مادی می‌گوید که کلیه کشمکش‌های سیاسی همانا عبارت از تصادمات اجتماعی است و زدو خوردهای اجتماعی نیز مبنی بر کشمکش‌های اقتصادی می‌باشند.

این یک نظریه‌ای است که تاریخ و حقایق احوال عوالم مدنیت آن را ثابت کرده و به تحقیق رسانده است، و همین نظریه در میان ما نیز مدلل گشته و رو به تحقق یافتن است. آنان که مفهوم این نظریه را می‌فهمند و معتاد بر آن نیستند که حوادث جاریه را به حالت مصنوعی معاینه کنند بدون تعویق و تعلل از جهات و علل عمیق‌ه حملات و هجوم‌هایی که بر علیه دموکراسی ایران و فرقه سیاسی‌اش می‌شود مسبوق می‌گردند.

چندی است که ما از هر طرف معرض حملات شدید شده‌ایم، چه در مجلس و چه در خارج آن، چه در مطبوعات و چه در سایر مجامع از هر طرف ما را هدف حملات خویش قرار می‌دهند. همیشه و در همه جا فرقه دموکراسی نقطه توجه بوده و تمام مخالفین این فرقه بر علیه آن قیام

^۱ ایوان نو، شماره ۹۱، ۱۱ صفر ۱۳۲۹.

در سنه ۱۹۱۵ در وقت انقلاب فرانسه دول پنجمانه اروپا در ویرانه [وین] جمع شده میان خودشان یک اتحاد مرتجمانه بستند که با انقلاب فرانسه ساززه کنند. این اتحاد خودشان را «اتحاد مقدس» می‌گفتند که در تاریخ هم به همین عنوان مشهور است.

می نمایند. هیچ آدم چیز فهمی نمی تواند تابع این تنقیدات و تعرضات و حادثاتی را که جهت اساس این اتحاد دوستانه یعنی «اتحاد مقدس» - شده است تجاهل نماید. این کشمکش فعلی را نباید یک زد و خورد اتفاقی و بی معنی معاینه نمود. این همان اعاده یافتن مصادمات طبقات است که از ایام نخستین ظهور انقلاب صورت کشمکش ظاهری گرفته است. حکومت قدیم ظهور این کشمکش را مانع بود، انقلاب موجب آن شد که آن سد موجوده از میان زایل گردد و حکومت جدید لزوماً میدان این کشمکش را باز می کند. مراتب ذکائیه و مدارج فهمیه طبقات امروزه متناسباً ترقی نموده است و از سابق خیلی پیش افتاده. هر صنفی منافع خویش را بهتر دریافته و خصوصیات خود را پیش از پیش درک می کند و به همین جهت است که حیات سیاست و آتمسفر آن بیشتر دچار اضطراب می باشد.

طبقات فئودالیست خطر حکومت ملی را احساس نموده و اگر هم بعضی از فئودالیست با مقاصد انقلاب جوانه همراهی نمودند بالاخره نتایج عمومیت دادن و ملی نمودن حکومت را فهمیده و دانسته اند. تمام عناصر ارتجاع پرست و یا محافظه کار تهلکه و پیش آمدن دوره حکومت ملی را حس نموده و مطالبات مساوات جوانه دموکراسی ایران را احساس کرده و روز به روز در کار دست مودت به یکدیگر دادن و ایجاد یک «اتحاد مقدس» می باشند که علی رغم دموکراسی مملکت مطالبات و منافع طبقاتی ایشان را تأمین نماید.

یقین است اشراف و سایر طبقات پارازیت جنس نیز در مقابل حرکت و قیام دموکراسی مشاهده تهلکه می نمایند، زیرا همین که دموکراسی به راه افتاد دیگر حدود طبقاتی را نشناخته و فقط در جایی از حرکت می ایستد که آخرین بازماندگان پارازیت ها و واپسین آثار حکومت منافع و مداخل زایل و برطرف گردد. همین اتحاد عمومی این عناصر قریب الزوال را

می نمایند که ایشان هم تا چه اندازه این حقیقت تاریخی را دریافته و برای چیست که امروزه فلاح و سلامت خویش را مربوط به مقاومت و مجادله با دموکراسی رنجبر می دانند. برای توضیح این حقیقت می گوئیم که این دو دسته مخالف که با کمال جدیت در کار کشمکش و زدو خورد با یکدیگر و قصد جان همدیگر هستند همان نمایندگان دو حرکت خیلی مشخصی می باشند: دموکراسی طرف حرکت و پیشرفت را می نمایند مخالفینش نماینده دسته های مقاومت کاردانی هستند. یکی طالب ترقی و ارتقاء پیشرفت و اجرای متداوم تمام اصول مشروطیت می باشد، دیگر [ی] برعکس می خواهد رویه محافظه کاری را تعقیب نموده و بر علیه چرخ سریع السیر ترقی و استحکام مبانی مشروطیت حقیقی پای مقاومت بفشارد تا منافع خودشان را که در معرض تهلکه واقع است تأمین نمایند. این بود علل و اسباب عمیقۀ مصادمۀ که فعلاً موجود است و بایستی این قیام دهشتناکی را که فعلاً بر ضد فرقه دموکرات ایران به میان آمده است به طرز فوق بیان و ایضاح نمود. آیا کیست انکار نماید که این قیامی که بر علیه فرقه دموکرات شده است بر ضد خود دموکراسی نبوده و عناصر مؤسسۀ این «اتحاد مقدس» ضد دموکراسی همان پیش قراولان طبقات قریب الزوال و ارباب فئودالیه نیستند.

فرقه دموکرات ایران کیست، اتهامات مستنده بر آن کدامند؟ فرقه دموکرات همان اتحاد سیاسی جماعت کارگران و رنجبران است فرقه دموکرات مدافع منافع و خصوصیات طرف جمعیت می باشد که در سعی عمل و آزادی و مساوات در عدالت و ترقی نه تنها هر ملت بلکه نوع انسانی اثبات موجودیت نموده است. بالجمله فرقه دموکرات همان است که با کمال جسارت دشمنان جماعت رنجبر، طبقات قریب الزوال فئودالیه را مخاطب داشته و می گوید: «آیا هیچ نمی فهمید که روزگار شما سپری شده است!!!»

اما باید دید که آیا به این کلمات حقیقت‌آمیز و جسورانه چه جوابی می‌دهند، اتهاماتی که به نمایندگان این دموکراسی ایران اسناد می‌دهند چیست؟ ایشان جواباً می‌گویند: «ما نمی‌خواهیم بفهمیم، هنوز روزگار حیات ما به آخر نرسیده است، زیرا استیلای ما علی‌الدوام است و خدا ما را برای آن آفریده است که از مساعی دیگران زندگانی کنیم...» از این روست که می‌بینیم بر ضد دموکراسی ایران «اتحاد مقدس» ایجاد شده است.

اتهاماتی هم که بر علیه فرقه دموکرات و نمایندگان و ناشر افکار آن نسبت می‌دهند همانا مبنی بر نفی حقوق غیرقابل تماس خود ملت است. آیا که جرئت آن دارد که بگوید فرقه دموکرات بر علیه مشروطیت است، یا ضد ملت و وطن می‌باشد؟ جهت تمام این اتهامات همان است که خیل وطن‌پرور ملت پرست و مشروطیت‌خواه می‌باشد و نهایت فعال است. بسلی، فرقه دموکرات را تکلیف می‌کنند که ساکت نشیند و وقتی می‌خواهند وطن را بفروشند و حقوق ملت را برباد دهند صداتی برنیاورند. دموکراتیزم را تهمت می‌زنند که می‌خواهد زمامدار امور مملکتی شود و می‌گویند بر ضد اشراف و صفوف پارازیت جنس رفتار می‌نماید. در هر پیشنهادی که از فرقه دموکرات می‌شود معاینه خطر می‌نمایند و از این رو در صدد تجسس یک لفظ رکیک و دشنامی برمی‌آیند که به فرقه دموکرات اسناد دهند، به همین جهت خیلی کم اتفاق می‌افتد که یکی از پیشنهادهای فرقه ما به تصویب رسد و قبول شود. فرقه دموکرات می‌گوید که باید قانون را مجری داشت و مخالف را باید با کمال جدیت رفع نمود؛ اما «اتحاد مقدس» جواب می‌دهد که خیر چنین نیست قانون برای عوام است و به اشراف مربوط نیست. فرقه دموکرات می‌گوید قانون عمومیت دارد استثناً نمی‌فهمد، مبعوث نیمه اجنبی نمی‌تواند زمامدار حقوق ملتی شود. روحانیت نباید در سیاست دخیل باشد، وکیل

را نمی‌توان بی‌جهت مورد اجرای اغراض شخصی قرار داد. فرقهٔ دموکرات می‌گوید که کابینهٔ وزرا بایستی به یک اکثریت تمامهٔ پارلمانی منکی باشد و با کمال فعالیت کار کند. وزرای فعال نباید مورد حملات و تنقیدات مخالف وجدان بشوند. فرقهٔ دموکرات می‌گوید که نباید اعمال وطن‌فروشان را مخفی داشت؛ اطفال بایستی پی تحصیلات مقدماتی خویش بروند و به سیاسیات نپردازند، حکومت باید ملی بوده و شخصی نباشد. فرقهٔ دموکرات می‌گوید که حکومت را باید عزم ثابتی باشد و فعالیت فرقه‌های قانونی بایستی کسب تمرکز نماید، قشون بایستی تنظیم یابد و از شر نفوذ مشنوم رجال ارتجاع پرست نجات یابد، پول ملت نباید بلعیده شود، پارازیت‌ها نباید خون جماعت را بمکند. فرقهٔ دموکرات می‌گوید که مجاهدبازی را باید برانداخت، هرکس باید صورت حقیقی خود را بنمایاند و دشمن‌های ملت حق ندارند که به نام ملت سخنی به‌زبان آرند و مطبوعات نباید یک میدان فتنه‌کاری و مفسده‌جویی باشد. تمام این اظهارات فرقهٔ دموکرات بنام ملت است ولی در جواب این اظهارات، مخالفین به حملات جواب می‌دهند که فقط برای طبقات ضددموکراسی و عناصر «اتحاد مقدس» منطقی می‌باشد.

خیر، ما نمی‌فهمیم و این هم نباید موجب تعجب گردد. منطلق علمی عمومیت دارد، ولی منطلق سیاسی و اجتماعی چنین نیست. وجود طبقات اجتماعی و کشمکش‌های شدت‌کارانهٔ ایشان این حقیقت را به‌طرز واضحی می‌نمایاند. ملت متحد نیست، از طبقات معاند و متضاد تشکیل یافته است. کسی که این حقیقت علمی را انکار می‌نماید بدترین دشمن دموکراسی است، زیرا این افکار و تجاهل فقط موجب پیش آمدن تصورات و خیالاتی می‌شود که برای ارتقای اساسی دموکراسی مانع می‌شود و هرچه زودتر مورث فنای آن می‌گردد. برای هر طبقه یک حقیقت سیاسی و اجتماعی جداگانه موجود است. هر طبقه به سمتی

می‌رود که اصول سیاسی و اجتماعی آن با منافع طبقاتش توافق داشته باشد. هرچه را که دموکراسی بگوید اشراف و آریستوکراسی مجبور است تردید نماید، زیرا ثبوت مطالبات یک طرف عدم حقانیت طرف مخالف را حکایت می‌کند. خیلی دور نرویم، باید این مسئله را در میان خودمان تدقیق نمائیم و ما را دیگر تعجبی نخواهد ماند که چرا نمی‌فهمیم. ما هیچ تعجبی نداریم از اینکه چرا به اظهارات فرقه دموکرات گذشته از آنکه واقعی نمی‌نهند حتی مخاصمه هم می‌ورزند.

موهومات و خیالات را نباید اساس استدلال خود قرار دهیم، کشمکش طبقاتی به نقطه انتهایی خودش خواهد رسید و «اتحاد مقدس» واضحاً خیالات و مقاصد سینه خود را بر علیه دموکراسی رنجیر مدلل می‌دارد. حملات مخالف وجدانی که به فرقه دموکرات می‌شود از متبع منافع عناصر ضد دموکراسی می‌باشد، زیرا فرقه دموکرات همانا نماینده دموکراسی ایران است. تمام این بازی‌ها و دوز و کلک‌چینی‌ها برای این است که به ملت رنجبر صدمه رسانند و این پرتگاه‌هایی را که به اطراف مشروطیت حفر کرده‌اند ما به خوبی می‌بینیم و کور نیستیم. از سمتی حملات روزنامه‌ها، از جهتی تشکیل کمیته «نجات و مجازات ایران» - در اسم این کمیته خیلی باید دقت نمود منطقیاً چنین معنی می‌دهد که منظورش نجات دادن ایران و درعین حال مجازات کردن ایران یعنی اضمحلال آن است - از جانبی ایجاد کمیته «احمدیه» و از طرفی تشکیل هیئت «شاه پرستان»، از سمتی تسلیح آشوار مازندران و از جهتی تلگراف صولت الدوله، از سمتی کشف نارنجک‌ها، از جهتی حرکات شاهسونان، از جایی ورود رحیم خان به تبریز، از طرفی حمله به حکومت اصفهان و قتل معارف آن، از جهتی کشتن صنایع الدوله، از طرفی ملاقات خانه علاء الدوله، از سمتی عداوت بر ضد عدلیه از جهتی مسافرت محمدعلی در اروپا، از سمتی طبع کتب فسادانگیز، از طرفی ورقه فوق‌العاده

فرمانفرما و روزنامه «عصر» و غیره بر علیه فرقه دموکرات و ناشر افکار آن (ایران نو)، از سمتی حرکت قشون روس و نطق سفیرش بر ضد فرقه دموکرات، جواب سفارت انگلیس و حرکات تفتین کارانه این دولت در جنوب، از طرفی ملاقات خانه پالکونیک، از جانبی اعطای نشان (ستاره هند) به شیخ خزعل خان و غیره و غیره تماماً بر ضد دموکراسی ایران است. صفحات متمدن باید تا تمام اقداماتی را که بر علیه دموکراسی اتخاذ شده است شرح داد...

از هر سمت دموکراسی ایران معرض حملات معاندین است، زیرا تضییق و فتنای دموکراسی لازم است تا مشروطیت ماقط گردد و سیاست انگلیس و روس کار خود بیند. حکومت انگلیس و سیاسی ایرانی می خواهند که مشروطیت نداشته و دموکراسی معظم دارا باشد و این مقصود هم فقط به وسیله «اتحاد مقدس» مخالفین دموکراسی صورت پذیر است. از حالا هم در صدد اجرای این مقصود برآمده اند و در ایام بهار انتظار اخذ نتیجه دارند.

حقیقت و اساس این مخالفت ها همین بیانات فوق است، ولی در عین حال یک حقیقتی موجود است که ظاهر آن خیلی دهشت انگیز است.

دموکراسی در یک معرکه بزرگی گرفتار است، در موقع فوق تاریخی دچار شده است که فقط قوا و تنظیمات مرثیه و با دیسپلین چاره درد را می کند. آیا دموکراسی ایران می خواهد زندگانی کند یا بمیرد؟ آیا می خواهد چرخ تاریخ به گردش خود مداومت نماید؟ و بالاخره آیا عبودیت را به آزادی ترجیح می دهد؟...

دموکراسی ایران، بیدار شو، بیدار شو!...

فهرست اعلام

۱۷۴-۱۷۵-۱۸۹-۱-۲-۳۵۵	۴
۲۶۰-۲۶۱-۲۶۸-۲۷۹-۲۸۲	آخوندزاده ۴۱
۳۴۸-۳۴۹-۳۵۰-۳۵۱-۳۵۲	آذربایجان ۱۳-۲۴-۵۶-۶۵-۶۸-۹۰
۳۵۳-۳۵۴-۳۵۵-۳۵۷-۳۵۸	۱۲۲-۱۲۳-۱۲۴-۱۶۰-۱۶۱
۳۵۹-۳۶۰-۳۶۱-۳۶۲-۳۶۳	۱۶۲-۱۷۲-۱۹۹-۳۵۹-۳۶۰
۳۶۴-۳۶۵-۳۶۶-۳۶۷	آراوت ۱۷۲
۴۸-۴۹-۵۲-۵۳-۵۴-۵۵-۵۶-۵۷-۵۸-۵۹-۶۰-۶۱-۶۲-۶۳-۶۴-۶۵-۶۶-۶۷-۶۸-۶۹-۷۰-۷۱-۷۲-۷۳-۷۴-۷۵-۷۶-۷۷-۷۸-۷۹-۸۰-۸۱-۸۲-۸۳-۸۴-۸۵-۸۶-۸۷-۸۸-۸۹-۹۰-۹۱-۹۲-۹۳-۹۴-۹۵-۹۶-۹۷-۹۸-۹۹-۱۰۰	آرشوف، آلکسی آلکسیو ۲۷-۷۱ آرطونیان، گ. س. ۲۸ آستارا ۷۱ آستاراخان ۷۲ آسکویت (مستر) ۳۵۷ آسیا ۲۵۳-۲۵۴-۲۵۵-۲۵۶-۲۵۷-۲۵۸-۲۵۹-۲۶۰-۲۶۱-۲۶۲-۲۶۳-۲۶۴-۲۶۵-۲۶۶-۲۶۷-۲۶۸-۲۶۹-۲۷۰-۲۷۱-۲۷۲-۲۷۳-۲۷۴-۲۷۵-۲۷۶-۲۷۷-۲۷۸-۲۷۹-۲۸۰-۲۸۱-۲۸۲-۲۸۳-۲۸۴-۲۸۵-۲۸۶-۲۸۷-۲۸۸-۲۸۹-۲۹۰-۲۹۱-۲۹۲-۲۹۳-۲۹۴-۲۹۵-۲۹۶-۲۹۷-۲۹۸-۲۹۹-۳۰۰-۳۰۱-۳۰۲-۳۰۳-۳۰۴-۳۰۵-۳۰۶-۳۰۷-۳۰۸-۳۰۹-۳۱۰-۳۱۱-۳۱۲-۳۱۳-۳۱۴-۳۱۵-۳۱۶-۳۱۷-۳۱۸-۳۱۹-۳۲۰-۳۲۱-۳۲۲-۳۲۳-۳۲۴-۳۲۵-۳۲۶-۳۲۷-۳۲۸-۳۲۹-۳۳۰-۳۳۱-۳۳۲-۳۳۳-۳۳۴-۳۳۵-۳۳۶-۳۳۷-۳۳۸-۳۳۹-۳۴۰-۳۴۱-۳۴۲-۳۴۳-۳۴۴-۳۴۵-۳۴۶-۳۴۷-۳۴۸-۳۴۹-۳۵۰-۳۵۱-۳۵۲-۳۵۳-۳۵۴-۳۵۵-۳۵۶-۳۵۷-۳۵۸-۳۵۹-۳۶۰-۳۶۱-۳۶۲-۳۶۳-۳۶۴-۳۶۵-۳۶۶-۳۶۷-۳۶۸-۳۶۹-۳۷۰-۳۷۱-۳۷۲-۳۷۳-۳۷۴-۳۷۵-۳۷۶-۳۷۷-۳۷۸-۳۷۹-۳۸۰-۳۸۱-۳۸۲-۳۸۳-۳۸۴-۳۸۵-۳۸۶-۳۸۷-۳۸۸-۳۸۹-۳۹۰-۳۹۱-۳۹۲-۳۹۳-۳۹۴-۳۹۵-۳۹۶-۳۹۷-۳۹۸-۳۹۹-۴۰۰
۲۴	آندرانیک
۶۷-۶۸-۶۹-۷۰-۷۱-۷۲-۷۳-۷۴-۷۵-۷۶-۷۷-۷۸-۷۹-۸۰-۸۱-۸۲-۸۳-۸۴-۸۵-۸۶-۸۷-۸۸-۸۹-۹۰-۹۱-۹۲-۹۳-۹۴-۹۵-۹۶-۹۷-۹۸-۹۹-۱۰۰	آندرسون، پطرس
۹۸	آواکیان
۱۰۰-۹۸-۷۲-۳۶-۳۷-۳۸-۳۹-۴۰-۴۱-۴۲-۴۳-۴۴-۴۵-۴۶-۴۷-۴۸-۴۹-۵۰-۵۱-۵۲-۵۳-۵۴-۵۵-۵۶-۵۷-۵۸-۵۹-۶۰-۶۱-۶۲-۶۳-۶۴-۶۵-۶۶-۶۷-۶۸-۶۹-۷۰-۷۱-۷۲-۷۳-۷۴-۷۵-۷۶-۷۷-۷۸-۷۹-۸۰-۸۱-۸۲-۸۳-۸۴-۸۵-۸۶-۸۷-۸۸-۸۹-۹۰-۹۱-۹۲-۹۳-۹۴-۹۵-۹۶-۹۷-۹۸-۹۹-۱۰۰	آواکیان، سدراک
الف	
۶۹-۷۲-۷۳-۷۴-۷۵-۷۶-۷۷-۷۸-۷۹-۸۰-۸۱-۸۲-۸۳-۸۴-۸۵-۸۶-۸۷-۸۸-۸۹-۹۰-۹۱-۹۲-۹۳-۹۴-۹۵-۹۶-۹۷-۹۸-۹۹-۱۰۰	ابوالفضل خان ۴۲-۶۹
۵۰	اتحاد اسلام
۲۹۸-۲۹۹-۳۰۰-۳۰۱-۳۰۲-۳۰۳-۳۰۴-۳۰۵-۳۰۶-۳۰۷-۳۰۸-۳۰۹-۳۱۰-۳۱۱-۳۱۲-۳۱۳-۳۱۴-۳۱۵-۳۱۶-۳۱۷-۳۱۸-۳۱۹-۳۲۰-۳۲۱-۳۲۲-۳۲۳-۳۲۴-۳۲۵-۳۲۶-۳۲۷-۳۲۸-۳۲۹-۳۳۰-۳۳۱-۳۳۲-۳۳۳-۳۳۴-۳۳۵-۳۳۶-۳۳۷-۳۳۸-۳۳۹-۳۴۰-۳۴۱-۳۴۲-۳۴۳-۳۴۴-۳۴۵-۳۴۶-۳۴۷-۳۴۸-۳۴۹-۳۵۰-۳۵۱-۳۵۲-۳۵۳-۳۵۴-۳۵۵-۳۵۶-۳۵۷-۳۵۸-۳۵۹-۳۶۰-۳۶۱-۳۶۲-۳۶۳-۳۶۴-۳۶۵-۳۶۶-۳۶۷-۳۶۸-۳۶۹-۳۷۰-۳۷۱-۳۷۲-۳۷۳-۳۷۴-۳۷۵-۳۷۶-۳۷۷-۳۷۸-۳۷۹-۳۸۰-۳۸۱-۳۸۲-۳۸۳-۳۸۴-۳۸۵-۳۸۶-۳۸۷-۳۸۸-۳۸۹-۳۹۰-۳۹۱-۳۹۲-۳۹۳-۳۹۴-۳۹۵-۳۹۶-۳۹۷-۳۹۸-۳۹۹-۴۰۰	اتحاد و ترقی ۵۳-۲۹۸
۳۴۴	اترک
۳۵۵-۳۵۶-۳۵۷-۳۵۸-۳۵۹-۳۶۰-۳۶۱-۳۶۲-۳۶۳-۳۶۴-۳۶۵-۳۶۶-۳۶۷-۳۶۸-۳۶۹-۳۷۰-۳۷۱-۳۷۲-۳۷۳-۳۷۴-۳۷۵-۳۷۶-۳۷۷-۳۷۸-۳۷۹-۳۸۰-۳۸۱-۳۸۲-۳۸۳-۳۸۴-۳۸۵-۳۸۶-۳۸۷-۳۸۸-۳۸۹-۳۹۰-۳۹۱-۳۹۲-۳۹۳-۳۹۴-۳۹۵-۳۹۶-۳۹۷-۳۹۸-۳۹۹-۴۰۰	اتریش ۳۴۸-۳۴۹-۳۵۰-۳۵۱-۳۵۲-۳۵۳-۳۵۴-۳۵۵
۳۶۵-۳۶۶-۳۶۷-۳۶۸-۳۶۹-۳۷۰-۳۷۱-۳۷۲-۳۷۳-۳۷۴-۳۷۵-۳۷۶-۳۷۷-۳۷۸-۳۷۹-۳۸۰-۳۸۱-۳۸۲-۳۸۳-۳۸۴-۳۸۵-۳۸۶-۳۸۷-۳۸۸-۳۸۹-۳۹۰-۳۹۱-۳۹۲-۳۹۳-۳۹۴-۳۹۵-۳۹۶-۳۹۷-۳۹۸-۳۹۹-۴۰۰	۳۶۵-۳۶۶

۳۶۴، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۷۳

اروپایی ۹، ۸

ارومیه ۳۵۹، ۳۶۶

استالین ۲۷، ۳۱

استانبول ۱۶۲، ۱۷۱، ۱۶۰، ۱۵۰

استانیان، نیگران ۲۶

استانیان، س-س- ۲۸

استرآباد ۱۸۱

اسکندری، سلیمان میرزا ۵۱، ۵۸

اصفهان ۱۳۰، ۱۲۴، ۱۶۱، ۱۵۶، ۴۱

۱۸۳، ۱۹۴، ۳۷۳

اعتدالیون ۷۱، ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۵۸، ۲۵۹

افشار، ایرج ۳۲، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۶

۵۷، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۴

افغانستان ۱۴۴، ۲۰۰، ۳۴۴، ۳۵۸

الجزیره ۳۵۴

الهوردیان، ملیک ۷۱

امریکا ۲۴، ۴۶، ۶۰، ۱۲۴، ۳۴۵

امیربهدر ۳۴۳

امیرمکرم ۲۵۰

امین‌السلطان، میرزا علی‌اصغر خان

۳۴۳، ۳۴۰

انزلی ۱۲، ۱۵، ۲۸، ۴۱، ۴۳، ۴۴، ۴۶

۴۷، ۴۶، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۱۹۵

انگلس، فردریک ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۹

۲۲۰

انگلیس ۱۳، ۴۱، ۴۲، ۴۸، ۷۸، ۸۶

۱۰۷، ۱۲۹، ۱۴۴، ۱۶۲، ۱۶۵

اجتماعیون‌عامیون ۱۲، ۱۳، ۴۵، ۴۶

۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸

اختر ۱۱

ادوارد هفتم ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۷

ازاد ۱۷۲، ۱۶۱

ارجونیکیفزه، سرگو، ۱۵، ۴۱، ۴۴، ۴۵

۴۷

اردبیل ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۹۵

ارمن ۹۰، ۳۴۴

ارمنستان ۱۳، ۲۴، ۲۵، ۳۰

اروپا ۱۱، ۱۲، ۱۴، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۲۵

۳۰، ۳۲، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۴

۵۴، ۵۶، ۷۸، ۸۰، ۸۱، ۸۲

۸۶، ۸۹، ۹۴، ۹۵، ۱۰۶، ۱۰۷

۹، ۱۰، ۱۱۰، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۰

۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۶

۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۵

۱۳۷، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۸، ۱۵۶

۱۵۷، ۱۷۰، ۱۷۴، ۱۷۸، ۱۷۹

۱۸۶، ۱۸۹، ۱۹۹، ۲۰۱، ۳۱۶

۲۱۷، ۲۲۸، ۲۲۰، ۲۵۲، ۲۵۴

۲۶۳، ۲۶۸، ۲۷۰، ۲۶۸، ۲۹۰

۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۱۰

۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۲۱

۳۲۲، ۳۳۰، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۶

۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹

۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴

۳۵۵، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۶۰، ۳۶۳

۳۷۴، ۳۶۸، ۳۶۳، ۳۶۰، ۳۵۵	۲۵۰، ۲۴۹، ۲۴۸، ۲۴۳، ۱۷۸
ایروان ۲۲۰، ۲۸	۲۵۲، ۲۴۱، ۲۳۹، ۲۳۷، ۲۷۳
ایزولکی ۳۶۵، ۳۵۳	۳۸۵، ۳۸۶، ۳۰۵، ۳۰۹، ۳۱۳
ایسکرا ۷۱، ۴۷، ۱۴	۳۱۵، ۳۱۶، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲
ایوانف، م. س. ۳۱، ۳۵	۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰
	۳۴۲، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۸
پ	۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳
بابیه ۸، ۱۵۴، ۱۵۵	۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹
بازیل، زوزف ۶۱	۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴
باقرخان ۱۶۶، ۱۷۲، ۱۹۸	۳۶۵، ۳۶۶، ۳۷۴
باکو ۱۳، ۱۴، ۳۰، ۳۱، ۴۵، ۴۶، ۴۷	انگلیسی ۴۱، ۴۲، ۶۸، ۷۰، ۷۳، ۷۷
۶۱، ۶۶، ۷۱، ۹۱، ۹۷	۸۶، ۱۱۰، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۴
بالکان ۲۶، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۸	۱۲۲، ۱۲۴، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۸۰
۳۶۵	۱۹۲، ۲۰۰، ۲۸۴، ۳۲۰، ۳۲۵
بانک استراس روس ۱۲۶	۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲
بانک شاهی ایران ۱۲۶	اودسا ۱۵۰
بان وریان، سدراک ۶۵، ۶۶، ۹۸	اومانیان، مون سبنور ۷۱
بخارا ۱۳، ۳۵۸	ایتالیا ۴۹، ۱۲۰، ۱۸۹، ۳۵۳، ۳۵۴
بخنباری ۶۸، ۱۷۲، ۱۸۳، ۲۷۲، ۲۶۹، ۲۷۳	۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۸، ۳۶۶، ۳۶۷
برامبولینر، گ. ۴۹	ایران نو ۷، ۱۶، ۱۸، ۱۹، ۵۱، ۵۵، ۵۸
براون ۵۱، ۶۱، ۶۲	۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۸، ۶۹
برلن ۱۴، ۲۴۷، ۳۶۲، ۳۶۵	۱۸۷، ۲۰۳، ۲۱۰، ۲۱۷، ۲۲۴
بروکسل ۴۲، ۳۳۳	۲۳۰، ۲۳۳، ۲۳۷، ۲۴۴، ۲۵۱
بغداد ۱، ۲۰۱، ۳۳۲، ۳۴۵، ۳۵۰، ۳۵۲	۳۵۵، ۳۶۱، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۵
۳۵۳، ۳۶۲، ۳۵۹	۳۷۹، ۳۸۹، ۳۹۵، ۴۰۰
بنزیک ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۷۹، ۳۳۳	۳۰۵، ۳۱۲، ۳۱۸، ۳۲۱، ۳۲۴
بلژیک ۱۳۵، ۱۴۰، ۳۳۳، ۳۳۷	۳۲۷، ۳۲۹، ۳۳۱، ۳۳۴، ۳۳۷
بلشویک‌ها ۲۸، ۳۲، ۴۲، ۴۷، ۷۱	۳۳۹، ۳۴۱، ۳۴۴، ۳۴۷، ۳۵۱

ت	۲۶۲	ملوچشان
		بندرگز ۱۸۱
		بوردامینکی ۲۷
		بوسنه و هرسک ۳۵۴
		بوگدانف، الکساندر آ. ۱۰۳
		بهاالله ۱۵۴
		بیروت ۶۵
		پ
		پارک اتانیک ۹، ۱۷۱، ۱۷۲
		پاریس ۱۲، ۶۵، ۲۶۰، ۲۱۳، ۲۳۳
		۳۳۶، ۲۶۶
		پاولویچ، م. ۳۹
		پترکیر ۲۲۹، ۳۳۱
		پتماگریان، آراکل ۷۲
		پرتغال ۲۲۷، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۷۹
		پرورش ۵۰، ۱۲۶، ۳۴۱
		پرزیز، حسین ۶۲
		پریم ۳۱۶
		پلاستان ۳۱
		پلخانوف، گتورگی ۸۹، ۹۷، ۹۸، ۱۰۳، ۱۰۶
		پوتسدام ۲۴۷، ۲۵۲، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹
		۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۲، ۲۶۵
		۲۶۶، ۲۶۷
		پیشون ۲۵۲، ۲۶۴
		پیلوسیان ۳۶، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵
		۵۶، ۶۰، ۶۳، ۹۸، ۱۰۱
		ت
		تاتیان ۷۲
		تاردف ۴۱
		تیت ۲۱۰
		تبریز ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۷، ۲۵، ۲۶، ۲۷
		۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۳، ۳۴، ۳۵
		۳۸، ۳۹، ۴۲، ۴۷، ۵۱، ۵۲
		۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۶۱، ۶۲
		۶۵، ۶۶، ۶۸، ۷۲، ۷۳، ۷۷
		۸۰، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۴
		۹۶، ۹۸، ۱۰۳، ۱۰۷، ۱۰۸
		۱۱۱، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۲۴
		۱۲۲، ۱۲۴، ۱۴۱، ۱۴۷، ۱۴۸
		۱۵۰، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲
		۱۶۳، ۱۶۴، ۱۷۱، ۱۸۱، ۱۸۲
		۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸
		۱۹۹، ۲۰۱، ۲۲۳، ۲۷۳
		ترابیان ۲۹
		تربیت، محمدعلی ۵۳
		ترقازاپطیان، آ ۷۲
		ترکستان ۲۷۰، ۳۱۹، ۳۴۴، ۳۵۸
		ترکمانان ۳۱۹
		ترکمانچای ۱۲۲
		ترکیه ۱۲، ۱۶، ۲۵، ۳۰، ۳۶، ۵۳، ۶۵
		۷۱، ۸۶، ۱۲۲، ۱۵۶، ۱۷۶
		۱۹۵، ۲۰۲
		ترواردانیان، آ ۷۲
		تروهوانسیان، اسحاق ۶۹

۲۲۹، ۲۴۰، ۲۳۷، ۲۳۶، ۲۳۵	دهخدا ۵۳، ۵۵
۳۱۹، ۳۰۵، ۳۷۹، ۲۷۳، ۲۶۰	رسولزاده، محمدامین ۸، ۵۱، ۵۵، ۶۱
۳۳۷، ۳۳۶، ۳۳۵، ۳۳۱، ۳۳۰	۱۸۷، ۶۳
۳۳۷، ۳۳۵، ۳۳۱، ۳۳۰، ۳۲۹	رشت ۱۲، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۳۵، ۴۷، ۶۶
۳۵۴، ۳۵۳، ۳۵۲، ۳۵۰، ۳۴۹	۱۹۵، ۱۷۳، ۱۲۴، ۷۰، ۶۸، ۶۷
۳۶۱، ۳۵۹، ۳۵۸، ۳۵۷، ۳۵۵	رشیدالسلطان ۲۵، ۲۸۴
۳۶۶، ۳۶۵، ۳۶۴	رشیدالملک ۱۸۱، ۱۸۲
ریشتر، سورکین ۷۱	رضازاده ۴۲، ۶۹، ۷۱
زاواریان ۲۵	روسها ۱۳، ۲۱، ۲۲، ۶۳، ۶۸، ۷۳، ۱۲۹
زنجان ۱۵۴	۱۳۵، ۱۴۴، ۱۶۲، ۱۷۰، ۱۷۷
زنجانی، شیخ ابراهیم ۵۱، ۵۶، ۵۷	۱۷۸، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۵، ۱۹۶
زندیه ۱۵۳، ۲۶۷، ۳۱۹	۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۸۴، ۲۸۶
زنگ ۴۵، ۷۲، ۷۳، ۱۱۴، ۳۴۶	۳۲۰
زوربان، رسته ۲۵	روسیه ۸، ۱۲، ۱۴، ۱۶، ۲۵، ۲۶، ۳۰
ژاپن ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۷، ۱۵۹، ۱۸۹	۳۳، ۳۴، ۴۰، ۴۱، ۴۵، ۴۶
۳۵۲، ۳۵۰، ۳۴۸، ۳۴۱، ۳۴۰	۴۷، ۴۸، ۵۵، ۵۹، ۶۰، ۶۴
۳۶۶	۶۵، ۶۷، ۷۱، ۷۸، ۸۵، ۸۶
ژن ۱۲۰	۸۹، ۹۰، ۹۳، ۹۶، ۹۷، ۱۰۳
ژنو ۱۵، ۲۵، ۳۸، ۳۹، ۵۳، ۸۸	۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۴، ۱۲۰، ۱۲۱
	۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۲۸
س، ش	۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۸
سازانوف ۳۶۱، ۳۶۴، ۳۶۵	۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۰
سالارالدوله ۷۲، ۱۷۹	۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۸، ۱۶۹
سانیکوف، شدرین ۷۷، ۹۸	۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۰
ساروجیلاغ ۱۸۲	۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۸
سایاتیان، میرزام ۷۲	۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴
سپهدار تنکابنی ۱۵۰، ۱۷۳، ۱۸۴	۱۹۵، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰
۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹	۲۰۱، ۲۰۲، ۲۳۰، ۲۳۳، ۲۳۴

- ستارخان ۲۷، ۶۵، ۶۶، ۹۰، ۱۰۵.
 ۱۶۴، ۱۷۲، ۱۹۸
 سردار اسعد ۱۵۰
 سردار افخم ۶۸
 سردار محیی، معزالسلطان ۶۵، ۶۸،
 ۷۱، ۱۷۲
 سرداری نیا، صمد ۲۸
 سلطانزاده ۲۴
 سلیمان ۱۳، ۲۶، ۳۶
 سن پترزبورگ ۷۷، ۹۸، ۱۸۵، ۱۹۶
 سوئیس ۱۱۳
 سوپال دموکرات تبریز ۱۸، ۳۰، ۳۲،
 ۴۰، ۴۷، ۵۱، ۷۷، ۸۰، ۹۸
 ۱۱۳، ۱۱۴
 سوپال دموکرات گیلان ۱۷، ۱۸، ۳۲،
 ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۵، ۴۷، ۵۰
 سوپال دموکرات های گیلان ۷، ۲۶
 سیبری ۲۷۰
 سیمونیان، سمون ۲۱، ۴۲، ۶۹، ۷۰
 سیواس ۷۱
 شانگهای ۴۱
 شامسون ۵۴، ۱۶۹، ۱۸۳
 شاهین، تش ۴۶
 شستری، سید محمد ۶۱، ۶۲
 شعاع السلطنه ۱۹۳
 شوستر، مورگان ۶۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳،
 ۱۹۴
 شهبازیان، آرناشس ۱۸، ۴۰، ۱۴۳، ۱۴۶
 شیخ خزعل ۳۷۴
 شیخ طبرسی ۱۵۴
 شیراز ۱۹، ۱۲۲، ۱۹۴، ۳۲۹
 شیروان ۳۲۰
 ص، ض
 صدرهائمی، م. ۶۱
 صدقیانی ۵۳
 محمدخان شجاع الدوله ۱۶۹، ۱۸۲،
 ۱۹۸، ۱۹۹
 صنیع الدوله ۳۷۳
 صورسرافیل ۱۳۹
 صوات الدوله ۳۷۳
 خرغام ۱۶۹
 ظ، ع، غ
 ظل السلطان ۱۳۰، ۱۸۳
 عثمانی ۱۳، ۲۵، ۲۶، ۴۸، ۵۰، ۲۶۰
 ۲۶۱، ۲۷۹، ۲۸۸، ۲۹۷، ۲۹۸
 ۳۲۵، ۳۵۰، ۳۵۲، ۳۵۴، ۳۵۹
 ۳۶۰
 علاء الدوله ۳۷۳
 علوی نیا، جلال ۷۸
 علمراف، س. ام. ۲۸
 علیزاده، عبدالله ۷۸
 عموارغلی، حیدرخان ۵۱، ۵۴
 عین الدوله ۹۱
 غروی توری، علی ۵۰

ف، ق

۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۵، ۴۱، ۴۶
 ۶۳، ۶۵، ۶۸، ۶۹، ۷۱، ۷۸
 ۸۹، ۹۱، ۹۸، ۱۰۴، ۱۲۲
 ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۶۲، ۱۸۱
 ۱۹۸، ۱۷۱، ۲۷۱، ۲۹۹، ۳۰۵، ۳۲۰
 ۳۲۶، ۳۴۱، ۳۴۴، ۳۵۸
 قوقازیان ۷۲

ک، گ

کائوتسکی، کارل ۱۷، ۱۸، ۳۳، ۳۴
 ۴۴، ۴۸، ۴۹، ۷۸، ۸۰، ۸۴
 ۸۷، ۸۸، ۹۴، ۹۸، ۱۰۳، ۱۱۴
 ۱۱۵، ۱۳۲
 کاراخانیان، ژوزف ۳۲، ۳۶، ۷۷، ۷۹
 کارون ۱۸۵
 کازانجیان، تیگران ۷۲
 کاستلر، جان ۱۲۶
 کاتال پاناما ۳۴۵
 کپنهاک ۸۹، ۱۱۴
 کراچی ۴۱
 کرت ۲۹۸
 کرمانشاه ۷۲، ۳۳۲
 کریخان ۶۵
 کسروی، احمد ۲۸، ۶۸، ۷۳، ۱۷۲
 کلکنه ۱۳۸
 گالوستیان، هارانتون ۷۱
 گرجستان ۴۷
 گرجی ۳۰، ۴۱، ۴۴، ۶۲، ۶۵، ۶۷، ۶۸

فارس ۳۳۰
 فتحعلی شاه ۱۸، ۱۲۵
 فخرایی، ابراهیم ۴۲
 فرانسه ۳۵، ۳۹، ۴۱، ۵۲، ۵۲، ۶۵، ۶۸، ۷۸
 ۸۳، ۸۴، ۸۶، ۸۸، ۸۹، ۹۹
 ۱۰۶، ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۱، ۱۲۴
 ۱۸۹، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۳۰، ۲۳۷
 ۲۵۵، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۷، ۲۷۹
 ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲
 ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۱۶، ۳۲۲، ۳۴۰
 ۳۲۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲
 ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۷، ۳۶۴
 ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۸
 فرقه دموکرات ایران ۲۵۸، ۲۸۴، ۲۸۸
 ۲۸۹، ۲۹۵، ۳۷۰
 فرمانفرما ۳۷۲
 فروغی، ذکاءالملک ۵۳
 فونرباخ ۱۰۵
 فساچار ۱۱، ۱۱۹، ۱۲۵، ۱۳۳، ۱۴۵
 ۱۵۲، ۱۵۴، ۲۵۵، ۲۶۳، ۲۶۷
 ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۴۱
 ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۶۱
 قانون ۳۴۱
 قراچه داغ ۱۶۲، ۱۶۹
 قراچه داغی، رحیم خان ۱۹۷
 قزوین ۵۶، ۶۶، ۷۱، ۱۳۷، ۱۹۴، ۲۴۳
 قفقاز ۱۲، ۱۳، ۲۴، ۲۵، ۲۷، ۲۸، ۳۰

مجددالملک ۵۳	۶۹، ۸۴، ۸۹، ۱۲۸
محمدشاه ۱۵۳، ۳۴۴	گوایدر، آرسین ۱۸، ۲۸، ۳۰، ۴۱، ۴۲
محمدعلی اکبرخان ۵۱، ۵۲	۴۳، ۴۴، ۶۵
محمدعلی شاه ۸، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۹۳	گیلان ۷، ۱۳، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۳۲، ۴۱
مختاریان، آ.م. ۷۲	۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷
مراغه ۸۹	۴۹، ۵۰، ۶۸، ۶۹، ۷۱
مراکش ۱۸۹، ۲۰۱، ۳۵۴	
مساوات، سیدمحمدرضا ۵۱، ۵۲، ۵۳	ل
مستشارالدوله ۱۲۷	لطعلی خان زند ۳۱۹
مستوفی‌الملک ۵۶	لندن ۱۲۰، ۳۳۲، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۶
مسکو ۲۵، ۱۰۵، ۱۲۶	لنین ۱۵، ۲۴، ۴۷، ۷۱، ۷۷
مشاک ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۹، ۴۰، ۸۴	لورن ۳۲۹
مشهد ۵۶، ۱۲۲، ۱۳۲	لهستان ۱۸۹
مصطفی ۴۱	لیانوف ۱۹۱، ۱۹۳
مصر ۵۵، ۸۶، ۱۱۹، ۱۳۰، ۱۶۸، ۲۳۰	لیکنکت، کارل ۲۶۸، ۲۸۲
۲۶۲، ۳۰۲، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۳۳	لیبی ۱۸۹
۳۲۶، ۳۳۹، ۳۵۶، ۳۶۱	
مظفرالدین‌شاه ۱۶، ۲۶، ۱۳۵، ۱۳۸	م
۱۴۷، ۱۵۹، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۴	مارنیروز ۳۱
۳۳۵، ۳۳۷، ۳۴۳، ۳۴۴	مارتیروسوف ۴۶
مگردیچیان، بالاسان ۴۲، ۶۹	مارنیروسیان، سرکیس ۷۰
مگلاذزه، والاس ۲۸، ۳۰، ۸۹، ۱۰۵	مارکس، کارل ۸۵، ۱۰۳، ۱۰۹، ۱۱۸، ۲۱۸
ملانصرالدین ۱۳۹	۲۲۰، ۲۵۲، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۸، ۳۱۱
منشویک ۱۴، ۱۵، ۲۸، ۳۰، ۸۹، ۹۷	مازندران ۱۲۶، ۱۵۴، ۱۸۱، ۳۷۳
موسسیان، رافائل ۶۶	ماکو ۹۱
میرزا تقی‌خان امیرکبیر ۱۵۵، ۱۷۲	ماتوئل موسسیان ۷۱، ۷۲
میرزاغضای کرمانی ۱۵۶	مجارستان ۱۲۴
میرزاگریچ‌خان رشتی ۷۱	مجاهد ۶۱

واسپلیان. واهان ۷۲	میرزا کوچک خان ۷۱. ۲۲
وایکو ۶۷	میرزا محمد علی خان ۲۷
ونیز ۱۲۰	میرزا ملکم خان ۳۴۱
ویکتوریا ۱۵۵. ۳۳۱	میگائیلیان، کریستوفر ۲۵
ویلهلم اول ۱۵۲	
وین ۱۲. ۱۴	

ن، و

نوزیت ۱۸، ۱۹، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۸۶
۸۷ ۸۸ ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۱۷
۱۲۲، ۱۵۳، ۱۶۷، ۱۷۹، ۱۹۱
۱۹۳

نارودنیک های روسیه ۲۵

ناصرالدین شاه ۸، ۱۵۶

ناصرالملک ۴۶

نایب حسین ۲۵۰

نصیرمان ۳۲۰

نظربگیان، آونیس ۲۵

نواب، حسینقلی ۵۱

نوز ۳۱۶

نوریه ورمیا ۱۸۵

نیسن ۳۳۶

واردانیان، آ. ۲۵، ۷۲

واردانیان، فلورا ۶۶

واردانیان، مریم ۲۵

ی، ه

هاراتونیان، هاراتون ۷۰

هاند ۱۲۲، ۲۳۲، ۲۳۳

همت ۲۸، ۳۱

هندوستان ۲۲، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۳

۱۲۹، ۲۰۰، ۲۲۹، ۲۲۶، ۳۳۰

۳۳۵، ۳۴۲، ۳۴۵، ۳۴۷، ۳۵۰

۳۵۸، ۳۶۱

هوریزونت ۱۸۱

هولوک، لهمان ۳۶۲

هوریان، ایساک ۷۰، ۷۱

پیرم خان ۲۸، ۶۷، ۶۸

یشکیان ۷، ۲۲، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۵۰، ۶۹

۷۰، ۷۱

یوزف، فرانس ۱۵۲

یونان ۲۹۸